

بِسْمِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام شناسی

جلد دوم

(تفسیر آیه اولی الامر - وصایت امیر المؤمنین علیه السلام)

تألیف

حضرت علامه آیت الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدس الله نفسه الزکیة

حسینی طهرانی ، سید محمد حسین ، ۱۳۴۵ - ۱۴۱۶ ق .

امام شناسی / تألیف سید محمد حسین حسینی طهرانی . - مشهد : مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام ، ۱۴۲۲ ق .

۱۸ ج . - (دوره علوم و معارف اسلام ؛ ۲) .

طبع اول این جلد : انتشارات حکمت ، ۱۴۰۴ ق .

این مجموعه شامل موضوعات : عصمت درج ۱ ؛ آیات و روایات وارده در شأن امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام درج ۲ ، ۳ ، ۴ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ، ۱۰ ، ۱۳ ؛ فضائل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام درج ۲ ، ۴ ، ۱۱ ، ۱۲ ؛ ولایت درج ۱ ، ۵ ؛ غدیر درج ۶ ، ۷ ، ۸ ، ۹ ؛ شیعه درج ۳ ، ۱۴ ، ۱۶ و ۱۷ ؛ مکتب علمی امام جعفر صادق علیه السلام درج ۱۶ و ۱۷ ، ۱۸ ؛ و صحیفه سجّادیه درج ۱۵ می باشد .

کتابنامه بصورت زیر نویس .

۱. امامت . ۲. ولایت ۳. علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام ،

۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق . - فضائل و مناقب . ۴. شیعه امامیه . ۵. غدیر خم .

الف . عنوان . ب . فروست : علوم و معارف اسلام .

۲۹۷/۴۵

BP۲۲۳

شابک معمولی ۱ - ۲۲ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (جلد ۲) ISBN 964 - 7227 - 22 - 1 (VOL . 2)

شابک زرکوب ۴ - ۱۲ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (جلد ۲) ISBN 964 - 7227 - 12 - 4 (VOL . 2)

شابک معمولی ۷ - ۷ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی) ISBN 964 - 7227 - 02 - 7 (18 VOL . SET)

شابک زرکوب ۸ - ۷ - ۷۲۲۷ - ۹۶۴ (دوره ۱۸ جلدی) ISBN 964 - 7227 - 07 - 8 (18 VOL . SET)

دوره علوم و معارف اسلام (۲)

امام شناسی جلد دوم

تألیف : حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

ناشر : انتشارات مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام ، مشهد مقدس ،

صندوق پستی ۳۵۵۹ - ۹۱۳۷۵ ، تلفن ۲۲۱۰۰۶۲

طبع اول (نوسط این انتشارات) با ملحقاتی از مؤلف : ۸ ربیع الثانی ۱۴۲۲ هجری قمری

تعداد : ۲۲۰۰ نسخه

چاپ و صحافی : چاپخانه دانشگاه مشهد

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام»

از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

بطبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد .

هو العزیز

امام شناسی

بحث‌های تفسیری فلسفی روایتی تاریخی اجتماعی
در باره امامت و ولایت بطور کلی ؛ در باره امامت
و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و ائمه معصومین سلام

علیهم اجمعین

بالخصوص

در سهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات
دارد از خاصه و عمومه ؛ و اجابت حتی و نقده

در پیروان ولایت

لمؤلفه المحقر

سید محمد حیدر حسینی لهرانی

عفی عنده

صوالغزید

إمام شناسی

جلد دوم

شامل مجالس روزیہ انجم ماہ مبارک
رمضان تا آخر ماہ سنہ ۱۳۲۰ ہجری قمریہ

ہجریہ نمبر ۱
تفسیر منقول آیہ طیبوا اللہ و اللہ
و اولی الامر منکم و بین تمام وصیہ تمام
اخوت حضرت امیر المؤمنین علیہ السلام

فہرست

أهمّ مطالب و عناوين برگزیده

جلد دوم امام شناسی (تفسیر أولى الأمر، وصایت أميرالمؤمنين عليه السلام)

- ۱- مصادیق، حدود اختیارات و منظور از اطاعت أولى الأمر
- ۲- لزوم اطاعت از أولى الأمر بطور مطلق و لزوم عصمت در آنان
- ۳- اکملیت أميرالمؤمنين عليه السلام در جميع فضائل
- ۴- غیر از عبادالله المخلصين هیچکس نمی تواند حائز منصب امامت شود
- ۵- آراء اکثریت مردم نمی تواند معیار انتخاب امام معصوم باشد
- ۶- امام باید افضل و در رأس امور امت و منصوب از جانب خدا باشد
- ۷- آیات دالّه بر حرمت اطاعت اهل معصیت
- ۸- مراد از اولوا الأمر أئمة معصومين عليهم السلام هستند
- ۹- پاسخ از اشکالات اهل تسنن در تطبیق آیه «أولى الأمر» بر
أئمة معصومين
- ۱۰- احکام دین بر سنن اجتماعی حکومت دارند
- ۱۱- وصایت أميرالمؤمنين و أئمة معصومين عليهم السلام از جانب
رسول خدا
- ۱۲- ولایت مهمترین مسأله دین است
- ۱۳- اخوت أميرالمؤمنين با رسول خدا در همه مراتب
- ۱۴- نصوص و تصریحات راجع به ولایت أميرالمؤمنين عليه السلام

فهرست مطالب

درس پانزدهم:

از صفحه ۱۱ تا صفحه ۲۷

تفسیر آیه: ... أَطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ شامل مطالب:

- ۱۲ منظور از اطاعت از رسول خدا چیست
- ۱۴ حدود اختیارات اولوالامر
- ۱۶ تفسیر اولوالامر در روایات
- ۲۴ نقد نظریه عصمت اجتماع اهل حلّ و عقد
- ۲۶ گوشه‌ای از ستمهای وارده بر امیرالمؤمنین

درس شانزدهم:

از صفحه ۳۱ تا صفحه ۴۳

اکملیت امیرالمؤمنین علیه السلام در جمیع فضائل

شامل مطالب:

- ۳۲ لزوم اطاعت اولوالامر بطور مطلق
- ۳۵ لقب «امیرالمؤمنین»، افضل القاب حضرت علی علیه السلام است
- ۳۶ امیرالمؤمنین علیه السلام در جمیع فضائل، اکمل بودند
- ۳۸ اجتماع صفات متضاده در امیرالمؤمنین علیه السلام

درس هفدهم:

از صفحه ۴۷ تا صفحه ۶۶

نقد نظریه عصمت اجتماع اهل حلّ و عقد

- ۴۷ داستان نزاع خالد و عمار، و استفاده اهل سنت از آن

۵۰	مغالطه فخر رازی در تفسیر آیه اولی الامر
۵۶	جنایات حکام منصوب از ناحیه اهل حلّ و عقد
۵۸	عمر، اجتماع سقیفه را لغزش شمرده است
۶۰	داستان تشرف مالک بن نویره به محضر رسول الله
۶۲	اعتراض مالک بن نویره به خلافت ابی بکر
۶۳	کشتن خالد بن ولید، مالک را وزنا با عیال او
۶۴	دفاع ابوبکر از جنایات خالد

درس هجدهم: از صفحه ۶۹ تا صفحه ۸۱

	امام، انسان و اصل به مقام توحید است و قرآن به واسطه امام هادی بشر است
۶۹	خلقت عالم هستی و انسان براساس حق است
۷۲	قوانین دین براساس توحید است
۷۵	قرآن به واسطه امام هادی بشر است
۷۸	غیر از عبادالله المخلصین هیچکس نمی تواند حائز منصب امامت شود
۷۹	اعتراف ابی بکر به ضعف خود

درس نوزدهم: از صفحه ۸۵ تا صفحه ۱۱۶

	آراء اکثریت مردم نمی تواند معیار انتخاب امام معصوم باشد
۸۶	عجز اکثریت در انتخاب امام
۸۹	اکثریت مردم به دنبال منافع خود می روند
۹۰	نمایش سطح افکار و خواسته های اکثریت مردم در قرآن مجید
۹۴	وجود امام به حق برای هدایت اکثریت گمراه ضروری است
۱۰۸	حدیث امام رضا علیه السلام راجع به شرایط امامت

درس بیستم: از صفحه ۱۱۹ تا صفحه ۱۴۰

	امام باید افضل و در رأس امور امت باشد
	شامل مطالب:
۱۲۰	لزوم نصب امام بر قاعده لطف الهی

- ۱۲۱ اعتذار اهل تسنن بر عدم انتقاد از عمل صحابه، اعتذار مردم جاهلی است
- ۱۲۴ بحث شیعه با اهل سنت يك بحث تاریخی نیست
- ۱۲۶ بیان اهل سنت در عدم لزوم امام معصوم
- ۱۲۸ روایات مجعوله در لزوم اطاعت حاکم جائز
- ۱۳۱ آیات دالّه بر حرمت اطاعت اهل معصیت
- ۱۳۳ امام باید افضل و در رأس امور امت باشد
- ۱۳۵ تصدّی امور اجتماع به غیر امام معصوم همواره در معرض انحراف و لغزش است
- ۱۳۶ اولوالامر حقّ تشریح ندارند
- ۱۳۷ احکام دین بر سنن اجتماعی حکومت دارند
- ۱۳۹ انتقاد امیرالمؤمنین علیه السلام از غاصبین خلافت

درس بیست و یکم از صفحه ۱۴۵ تا صفحه ۱۶۶

مراد از اولوالامر ائمه معصومین هستند

شامل مطالب:

- ۱۴۵ عدم انفکاک ثَقَلَيْنِ از یکدیگر تا روز قیامت
- ۱۴۶ معیت امیرالمؤمنین با قرآن
- ۱۴۹ تفسیر اولوالامر به ائمه معصومین علیهم السلام و شأن نزول آیه تطهیر
- ۱۵۱ استدلال منصور بن حازم بر لزوم وجود امام برای فهم قرآن
- ۱۵۳ مناظره اصحاب امام صادق علیه السلام با مرد شامی در باره امامت
- ۱۵۸ خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به مقامات آل محمد
- ۱۵۹ خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به نداشتن یاور و معین
- ۱۶۳ کیفیت بیعت گرفتن از امیرالمؤمنین علیه السلام به اجبار

درس های بیست و دوم تا بیست و چهارم از صفحه ۱۶۹ تا صفحه ۲۰۰

اشکالات وارده بر آیه «اولی الامر» و پاسخ آنها، واخوت امیرالمؤمنین با رسول خدا در همه مراتب

- ۱۷۰ اشکالات اهل تسنن در تطبیق آیه «اولی الامر» بر ائمه معصومین
- ۱۷۸ نصوص و تصریحات راجع به ولایت امیرالمؤمنین (ع)

- ۱۸۱ اعتراف ابوبکر به تقدّم امیرالمؤمنین علیه السلام بر او
- ۱۸۴ اخوت امیرالمؤمنین با رسول خدا
- ۱۹۹ انکار عمر اخوت امیرالمؤمنین را با رسول الله

درس های بیست و پنجم تا سی ام

از صفحه ۲۰۳ تا صفحه ۲۷۵

وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام از جانب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
شامل مطالب:

- ۲۰۴ وصیت از احکام فطری و عقلی است
- ۲۰۶ ولایت مهم ترین مسئله دین است
- ۲۰۷ احادیثی که در آنها مشتقات لفظ «وصیت» راجع به امیرالمؤمنین بیان شده است
- ۲۱۶ حدیث آنس در وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۱۸ شرح الفاظ حدیث آنس
- ۲۲۱ بحث در دلالت حدیث آنس
- ۲۲۵ گفتگوی حق تعالی با رسول الله در سدره المنتهی راجع به امیرالمؤمنین (ع)
- ۲۳۲ حدیث سلمان فارسی در وصایت امیرالمؤمنین (ع)
- ۲۳۴ همه پیامبران دارای وصی بوده اند
- ۲۳۶ پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین از نور واحدی خلق شده اند
- روایات دالّه بر اینکه امیرالمؤمنین وصی، وزیر و ادا کننده دیون پیامبر در بین امت می باشد.
- ۲۳۸ نزول ستاره دالّه بر وصایت در خانه امیرالمؤمنین
- ۲۵۳ وصایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام از جانب رسول خدا
- ۲۵۶ اشعار سید حمیری در وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۶۶ وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام در امور شخصیه رسول الله (ص) نبوده است
- ۲۷۰

درس پانزدهم

تفسیر آیہ

أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

درس ۱۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا^۱.

در این آیه مبارکه خداوند خطاب به مؤمنین نموده و به طور اطلاق اطاعت
خدا و رسول خدا و اولی الامر را بر آنها واجب شمرده است، و چون اولوا الامر یعنی
صاحبان امر و دارندگان این منصب اطاعتشان بدون هیچ شرط و قیدی در ردیف
اطاعت رسول خدا لازم شمرده شده است باید دید که آنها چه کسانیند؟ برای توضیح
این منظور و به دست آوردن این مقصود باید آیه مبارکه را تفسیر نمود.

در این آیه اطاعت خداوند و اطاعت رسول خدا و اطاعت
اولوا الامر واجب شده است. منظور از اطاعت آنها چیست و در
کدام مورد و مصداق باید از آنها اطاعت نمود؟

تفسیر آیه
اولی الامر

آیا اطاعت خدا عین اطاعت رسول خدا نیست؟ آیا به وسیله دیگری غیر از راه
رسول خدا خداوند بر ما امر و نهی دارد و باید بدانها گوش فرا داشت؟ مسلم است که
اطاعت خدا همان اطاعت از رسول خدا است و راه معرفی احکام و قوانین خدا، همان

۱- سورة نساء: ۴- آیه ۵۹.

شخص رسول الله است؛ بنابراین چرا دو اطاعت لازم شمرده شده یکی اطاعت خدا و دیگر اطاعت رسول خدا؟

در اطاعت خدا منظور پیروی از احکامی است که به عنوان وحی بر قلب آن حضرت نازل شده و مورد حکم و خطاب تمام مؤمنین هستند. قرآن کریم کلام خدا و وحی حضرت احدیت است برای جمیع مردم. بنابراین اطاعت از خدا یعنی اطاعت از کلام خدا که همان قرآن کریم است. و اما اطاعت از رسول خدا به دو قسمت تقسیم می‌شود:

اول: اطاعت در آنچه که خداوند برای تشریح احکام و تفصیل آنها از غیر کتاب به آن حضرت وحی نموده است. چون معلوم است که احکامی را که کتاب خدا بیان می‌کند همانا اصول احکام و موضوعات شرعی است مثلاً درباره نماز و روزه و حج و جهاد و زکات و نکاح و عین معاملات و سایر عبادات و احکام، کلام خدا از اجمال تجاوز نمی‌کند و اما کیفیت نماز و روزه و حج و سایر موضوعات را باید از رسول الله آموخت، همان‌طور که فرمود: صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي، نماز را خدا واجب کرده ولی ببینید چگونه من نماز می‌خوانم، از نقطه نظر شرائط و مقدمات و افعال و اقوالی که در نماز لازم است طبق نماز من شما هم نماز بخوانید. خصوصیات این موضوعات بطور تمام و کمال در قرآن کریم بیان نشده و فقط اصول عبادات و معاملات و احکام بیان شده است. تفصیلات آنها را باید از رسول الله آموخت.

نفس رسول خدا مانند يك ذره بین بسیار قوی آن مجملاتی را که خدا در کتاب وحی نموده است بزرگ و روشن و واضح نموده، شرائط و اجزاء هر عبادت را با کیفیت مخصوص آشکار می‌نماید. آیات قرآن به صورت اجمال بر پیغمبر نازل شده و در نفس آن حضرت منعکس گردیده لیکن آن نفس قدسیه حدود و ثغور و تأویل و تفسیر و شأن نزول و سایر خصوصیات کتاب خدا را روشن و آشکارا نموده، به‌طور تفصیل به خارج منعکس می‌کند، وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ^۱. «ما کتاب را به صورت وحی بر تو فرستادیم برای آن که آنچه را به سوی مردم فرستاده شده و احکامی را که برای آنان نازل شده است برای آنان روشن و واضح کنی»،

۱- سوره نحل: ۱۶- آیه ۴۴.

احکام را تفصیل دهی، مراد از آیات را بیان کنی.

و به عبارت دیگر می توان گفت که بیان خصوصیات مسائل و احکام نیز وحیی است که توسط جبرائیل به غیر عنوان قرآن و کتاب خدا بر آن حضرت نازل شده است و معلوم است که بیان رسول خدا در این خصوصیات و تفصیلات جنبه تشریح را دارد.^۱

دوم: اطاعت رسول خدا در آراء شخصیّه و اوامر نفسیه راجع به اجتماع مردم مسلمان از آن اوامری که وظیفه والی و حاکم برای برقراری نظم و اجتماع امت است و در آنها عنوان تشریح حکم نیست مانند حکومت و بیان وظائف شخصیّه مسلمین و نصب ولاة و حکام به ولایات و فرستادن جیوش برای جهاد و نصب قضاة و ائمه جماعت برای رسیدگی به امور اجتماعی و رفع مرافعات و امور دینی مؤمنین. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى:

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىكَ اللَّهُ.^۲

«ما قرآن را بر تو فرستادیم برای آنکه در بین مردم به آنچه خدا به تو نشان داده حکم دهی». و البته این حکم در امور شخصیّه طبق قوانین قضاء می باشد. و نیز در تصمیمات رسول خدا در مهمّات از امور مانند تجهیز جیوش و نصب امرای لشکرو ارسال آنها برای جهاد به نقاط دوردست و معاهده با اقوام خارج از اسلام طبق مصالحی که خود آن حضرت تشخیص می داده اند، تمام مسلمین باید بدون قید و شرط مطیع و منقاد آن حضرت باشند گرچه خداوند در مهمّات امور آن حضرت را امر به مشورت با مؤمنین نموده است وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ^۳، لکن با جمله متصل فرموده: فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ^۴. پیغمبر با مسلمین در عزائم امور مشورت می نماید ولی در نتیجه، طبق اراده و تصمیمی که خود آن حضرت می گیرد باید رفتار کند و تمام

۱- شاهد بر این معنی روایتی است که در «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۱۴۹ با سلسله سند متصل خود از مجاهد روایت کرده است که:

عن مجاهد فی قوله تعالى: (يا ايها الذين آمنوا) يعني الذين صدقوا بالتوحيد، (أطيعوا الله) يعني في فرائضه و (أطيعوا الرسول) يعني في سنته (وأولى الامر منكم) قال نزلت في امير المؤمنين حين خلفه رسول الله بالمدينة.

۲- سوره نساء: ۴- آیه ۱۰۵.

۳ و ۴- سوره آل عمران: ۳- آیه ۱۵۹.

مسلمین باید اطاعت بنمایند.

از آنچه ذکر شد به دست آمد که با وجود آن که اطاعت رسول خدا در حقیقت اطاعت خدا است چون خدا اطاعت رسول الله را لازم شمرده است **کَمَا قَالَ: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ^۱**، در عین حال اطاعت از خدا یک معنائی دارد و اطاعت از رسول خدا معنای دیگری. بر مردم لازم است از خدا اطاعت کنند راجع به دستورات قرآن مجید، و از رسول خدا راجع به آنچه که در خصوصیات احکام آن حضرت بیان می کند و عنوان تشریح دارد و راجع به مصالح مسلمین در آراء شخصیه و فرامین آن حضرت آنچه را که جنبه تشریح ندارد، و شاید همین جهت سر آن باشد که خداوند با دو لفظ «**أَطِيعُوا**» مؤمنین را امر به پیروی کرده است و اطاعت خدا را از اطاعت رسول خدا جدا شمرده است نه از جهت آن که بعضی از مفسرین گفته اند که این تکرار به جهت تأکید است، چون در اینجا اگر تکرار نمی شد بهتر تأکید را می رسانید از نقطه نظر اقتران اطاعت خدا و رسول خدا که افاده وحدت اطاعت را در دو مقام می نمود.

اما اولوالامر مسلماً منصب تشریح را ندارند^۲ و مانند رسول خدا مفصّل و مشرّع احکام اجمالیّه قرآن نیستند بلکه میان مسلمین مبین احکام و مبلغ آیات، طبق تشریح رسول خدا خواهند بود؛ و نیز در امور مسلمین دارای رأی و نظر بوده و در قضاء و مرافعات و سایر جهات اجتماع که احتیاج به رأی رئیس برای تنظیم امور و دفع مشکلات و خطرات وارده و جلب منافع عامه دارد مردم باید از آنها پیروی کنند و اطاعت آنها از این جنبه در ردیف اطاعت رسول خدا از این جنبه می باشد و لذا این دو اطاعت را با یک لفظ «**أَطِيعُوا**» بیان فرموده **وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**. و بنابراین

۱- سوره نساء: ۴- آیه ۶۴.

۲- در تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۷ روایتی را نقل می کند که شاهد بر این مدعا است،

می فرماید:

و فی تفسیر العیاشی عن عبد الله بن عجلان عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» قال: هی فی علی و فی الأئمة جعلهم الله مواضع الانبياء غیر أنهم لایحلون شیئاً ولا یحرمونه.

فقط اطاعت آنها در این ناحیه می باشد به خلاف اطاعت از رسول خدا که هم در این ناحیه و هم در ناحیه تشریح احکام جزئیّه و مفصّلات مسائل است، دلیل بر این مدعا آن که بلافاصله قرآن می گوید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ».

در منازعات و مشاجراتی که بین مسلمین اتفاق می افتد آنها باید به کتاب خدا و سنت رسول خدا رجوع کنند و از آن اصول، مشاجره را فیصله دهند. و اگر اولوا الامر منصب تشریح را داشتند می بایست عندالمرافعه مؤمنین را به حکم مشرع آنان ارجاع داد در حالی که به اولی الامر ارجاع داده نشده است.

برای توضیح این معنی می گوئیم: افرادی که مورد خطاب این آیه هستند مؤمنین اند چون در صدر آیه می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» و مسلماً نزاع آنها با غیر اولی الامر است؛ چه بعد از فرض وجوب اطاعت اولی الامر دیگر نزاع با خود آنها معنی ندارد و ارجاع به خدا و رسول خدا برای رفع نزاع معنی ندارد. و نیز این نزاع در اموری که راجع به رأی و اوامر شخصیه باشد نیست بلکه راجع به حکم خدا در قضیه مورد نزاع است به دلیل آنکه در آیات بعد مذمت می کند افرادی را که به حکم طاغوت رضاداده و آن را مرجع خود گرفته اند و حکم خدا و رسول او را ضایع و مهمل گذاشته اند؛ بلکه مراد نزاع مسلمانان است بعضی با بعض دیگر در امور شخصیه، و در این مسائل برای رفع اختلاف باید مراجعه به کتاب الله و سنت رسول الله بنمایند، و کتاب خدا و سنت دو حجت قاطع هستند برای رفع اختلاف و فصل منازعه برای کسانی که به کتاب و سنت علم دارند و قول اولوا الامر نیز در فهم کتاب و سنت

۱- در «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۷ گوید:

وفى الكافى باسناده عن برید بن معاوية قال: تلا ابو جعفر عليه السلام: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم» فان خفتم تنازعاً فى الامر فارجعوه الى الله و الى الرسول و الى اولى الامر منكم. قال: كيف يأمر بطاعتهم و يرخص فى منازعتهم؟ انما قال ذلك للمارقين الذين قيل لهم: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول». وفى تفسير العياشى عن برید بن معاوية عن ابى جعفر عليه السلام (وهو رواية الكافى السابقة) وفى الحديث: قال للناس يا ايها الذين آمنوا فجمع المؤمنین الى يوم القيامة «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم» ايانا عنى خاصة «فان خفتم تنازعاً فى الامر فارجعوا الى الله و الى الرسول و الى اولى الامر منكم» هكذا نزلت، و كيف يأمر بطاعة اولى الامر و يرخص لهم فى منازعتهم؟ انما قيل ذلك للمارقين الذين قيل لهم: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم».

حجت است؛ چون آیه شریفه اطاعت آنها را بدون قید و شرط لازم شمرده است، و اگر آنها کتاب و سنت را تفسیر و بیان کنند چون در این کار عنوان تشریح وجود ندارد باید از آنها پیروی نمود، و بنابراین انا^۱ کشف می‌کنیم که قول و گفتار آنان مطابق با واقع و خالی از خطا و لغزش است.

و محصل کلام آنکه اولوالامر افرادی هستند که به استثنای

لزوم عصمت موارد تشریح، به طور مطلق و بدون قید و شرط از جمیع نواحی باید از آنها اطاعت کرد و اطاعت آنها در ردیف اطاعت

رسول خدا است و همان طور که امر و نهی رسول خدا خلاف

امر و نهی خدا نیست و گرنه موجب تناقض بین امر خدا و امر رسول خدا و بین نهی خدا و نهی رسول خدا می‌شد، و این معنی تمام نمی‌شود مگر به التزام عصمت رسول خدا، همین طور اولوالامر امرشان و نهیشان خلاف امر و نهی خدا و رسول خدا نیست و گرنه موجب تناقض و امر به ضدّین یا نهی از متناقضین می‌شود؛ و این معنی نیز تمام نمی‌شود مگر به التزام عصمت اولوالامر، و در نتیجه لازمه اطاعت مطلقه بدون قید و شرط، عصمت آنها است؛ و از طرفی چون می‌دانیم هیچ یک از مذاهب مسلمین عصمت را درباره پیشوایان و رهبران خود ادعا نکرده‌اند به جز طائفه شیعه در حق ائمه دوازده گانه خود، بنابراین معنی و مفهوم آیه طبعاً منطبق بر ائمه معصومین سلام الله و صلواته علیهم اجمعین خواهد شد.

این از نقطه نظر دلالت آیه کریمه، و شاهد بر این مطلب از روایات از حدّ و احصاء بیرون است، از جمله تفسیر مورد آیه تطهیر بر آنان.

تفسیر اولی الامر در «تفسیر برهان» و «غایة المرام» از محمد بن یعقوب در روایات کلینی با اسناد متصل خود از ابو بصیر روایت می‌کنند: قال:

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، فَقَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: فَمَا لَهُ لَمْ يُسَمَّ عَلِيًّا وَأَهْلَ بَيْتِهِ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ قَالَ: فَقُولُوا لَهُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ نَزَلَتْ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ لَمْ يُسَمَّ اللَّهُ لَهُمْ ثَلَاثًا وَلَا أَرْبَعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ

۱- «إِنَّا»، در اصطلاح یعنی بی بردن از اثر و معلول به مؤثر و علت.

الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَنَزَلَتْ عَلَيْهِ الرِّكَاهُ وَلَمْ يُسَمَّ لَهُمْ مِنْ كُلِّ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَنَزَلَ الْحَجُّ فَلَمْ يَقُلْ لَهُمْ: طُوفُوا أَسْبُوعًا حَتَّى كَانَ رَسُولُ اللَّهِ هُوَ الَّذِي فَسَّرَ ذَلِكَ لَهُمْ، وَنَزَلَتْ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وَنَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ فِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ. وَقَالَ: أَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِي فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُوْرِدَهُمَا عَلَيَّ الْخَوْضَ فَأَعطَانِي ذَلِكَ. وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَعْلَمُوهُمْ فَهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ. وَقَالَ: إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرَجُوكُمْ مِنْ بَابِ هُدَى وَلَنْ يَدْخُلُوكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ. فَلَوْ سَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يُبَيِّنْ مَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ لَادَّعَاهَا آلُ فُلَانٍ وَآلُ فُلَانٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ فِي كِتَابِهِ تَصْدِيقًا لِنَبِيِّهِ: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» فَكَانَ عَلِيُّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَقَاطِمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَادَّخَلَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ تَحْتَ الْكِسَاءِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا وَتَسْلًا وَهُؤُلَاءِ أَهْلِي وَتَقَلِي، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: أَلَسْتُ مِنْ أَهْلِكَ؟ فَقَالَ لَهَا: إِنَّكَ إِلَى خَيْرٍ وَلَكِنَّ هؤُلَاءِ أَهْلِي وَتَقَلِي^۱.

«ابو بصیر می گوید از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ راجع به تفسیر آیه اولی الامر سؤال کردم فرمود: این آیه درباره علی بن ابیطالب و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نازل شده است. گفتم: مردم می گویند به چه علت نامی از علی و اهل بیت او در کتاب خدا برده نشده است؟ حضرت فرمود: به آنها بگوئید:

آیه نماز بر رسول خدا نازل شد و خداوند نامی از سه رکعت و چهار رکعت نبرده است تا آنکه رسول خدا این آیه را برای مردم تفسیر نمود و رکعات نماز را مشخص کرد؛ و آیه زکات نازل شد و نامی در کتاب خدا برده نشده است که از چهل درهم باید يك درهم زکات داد تا آنکه رسول خدا این آیه را تفسیر فرموده و نصاب زکات را معین کرد؛ و آیه حج نازل شد و خداوند در آن فرموده هفت شوط باید دور کعبه طواف کرد تا آنکه رسول خدا آیه حج را تفسیر نموده و طواف را هفت شوط قرار داد؛ و آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** نازل شد و این آیه درباره علی و حسن و حسین است و پیامبر برای تعیین و تشخیص اولی الامر فرمود: ای مردم آگاه باشید

۱- تفسیر «برهان» ج ۱ ص ۲۳۵ و «غایة المرام» ص ۲۶۵ و ص ۲۶۶ حدیث سوم از باب ۵۹ و نیز علامه طباطبائی در جلد چهارم از تفسیر «المیزان» ص ۴۳۸ این حدیث را از تفسیر «عیاشی» نقل کرده اند و در «شواهد التنزیل» ج ۱ ص ۱۴۹ تا قول رسول خدا: فاعطانی ذلک روایت کرده است.

هرکس من ولیّ او هستم علی ولیّ اوست. و فرمود: ای مردم من شما را به کتاب خدا و اهل بیت خودم توصیه و سفارش می‌کنم و من از خداوند عزوجلّ درخواست نموده‌ام که بین آن دو جدائی نیفکند تا زمانی که هر دو را باهم بر من در کنار حوض کوثر وارد کند، و خداوند دعای مرا مستجاب نموده و این مسألت مرا برآورده است؛ و فرمود: شما به اهل بیت من یاد ندهید و آنها را تعلیم ننمائید زیرا آنها از شما داناترند؛ و فرمود: اهل بیت من هیچگاه شما را از در هدایت بیرون نمی‌کنند و در در ضلالت و گمراهی داخل نمی‌نمایند. و اگر رسول خدا سکوت اختیار می‌کرد و اهل بیت خود را در علی و حسن و حسین مبین و معین نمی‌نمود هرآینه آل فلان و آل فلان ادّعا می‌کردند که مراد از اهل بیت ما هستیم ولیکن خداوند عزوجلّ در کتاب خود به جهت تصدیق پیامبرش و تأیید گفتار رسولش آیه‌ای فرستاد: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً**^۱. و در نزد رسول خدا علی و حسن و حسین و فاطمه بودند، پیامبر گرامی در بیت ام سلمه آنان را در زیر کساء برد و به پیشگاه حضرت ربوبی عرضه داشت: بار پروردگارا برای هر پیغمبری اهل بیتی است و اثاث البیت و متاعی است و اینان اهل من و متاع من هستند، ام سلمه گفت: ای رسول خدا آیا من از اهل تو نیستم؟ رسول خدا به او فرمود: تحقیقاً راه توبه سوی خیر و عافیت است ولیکن اهل من و متاع من منحصر در این جماعت است؛ تا آخر حدیث که برخی دگر از خصائص و فضائل اهل بیت را بیان می‌کند.

و در تفسیر «برهان» و «غایة المرام» از ابن شهر آشوب از «تفسیر مجاهد»

روایت کرده است که:

إِنَّهَا نَزَلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ حِينَ خَلَقَهُ رَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَتَخَلَّفُنِي عَلَى النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ؟ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى حِينَ قَالَ لَهُ: «اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ»، فَقَالَ اللَّهُ: «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنكُمْ»، قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلَاةُ اللَّهِ أَمْرُ الْأُمَّةِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ وَحِينَ خَلَقَهُ رَسُولُ اللَّهِ بِالْمَدِينَةِ. فَأَمَرَ اللَّهُ الْعِبَادَ بِطَاعَتِهِ وَتَرْكِ خِلَافِهِ.^۲

۱- سورة احزاب: ۳۳-آیه ۳۳.

۲- تفسیر «برهان» ج ۱ ص ۲۳۸ و «غایة المرام» ص ۲۶۳ و ص ۲۶۴ حدیث اول از باب ۵۷ و در

«المیزان» ج ۴ ص ۴۳۹ از تفسیر «برهان» نقل نموده است.

در «تفسیر مجاهد» گوید که آیه اولی الامر در شأن امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است در وقتی که رسول الله علی بن ابیطالب را در مدینه به جای خود گذاشتند. امیرالمؤمنین عرض می کند: ای رسول خدا تو مرا به جای خود و برای سرپرستی زنان و کودکان گذاشتی؟ رسول الله فرمود: ای امیرالمؤمنین آیا راضی نیستی که نسبت و منزله تو با من مانند نسبت و منزله هارون با موسی بوده باشد در وقتی که موسی به برادرش هارون گفت: توبه جای من در میان قوم من خلیفه و جانشین من باش و امورات را اصلاح کن؛ پس خداوند آیه «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» را فرستاد.

مجاهد می گوید: خداوند امر ولایت امت را بعد از محمد صلی الله علیه و آله و سلم به علی بن ابی طالب واگذار کرد و نیز در هنگامی که رسول خدا او را به جای خود در مدینه گماشت پس خداوند بندگان خود را امر نمود که از او اطاعت کنند و از مخالفت با او اجتناب ورزند).

و نیز در «تفسیر برهان» و «غایه المرام» از ابن شهر آشوب از ابانۀ الفلکی روایت می کند که: «إِنَّهَا نَزَلَتْ حِينَ شَكِيَ أَبُو بُرَيْدَةَ مِنْ عَلِيٍّ علیه السلام»^۱.

ابانۀ فلکی گوید که: «چون ابوبریده نزد رسول خدا از علی علیه السلام شکایت کرد این آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» وارد شد، و عین این خبر مروی از مجاهد را در شأن نزول روایت کرده است.

و در تفسیر «برهان» از صدوق (ره) با اسناد متصل خود از ابوبصیر از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده است:

فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قَالَ: الْأَيْمَةُ مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَقَاطِمَةَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ^۲.

«حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر آیه اولی الامر فرمودند: «مراد از اولوالامر ائمه از اولاد علی و فاطمه صلوات الله علیهما هستند تا زمانی که ساعت

۱- تفسیر «برهان» ج ۱ ص ۲۳۸ و «غایه المرام» ص ۲۶۴ حدیث دوم از باب ۵۷ و در «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۹ از تفسیر «برهان» نقل کرده است.

۲- تفسیر «برهان» ص ۲۳۶ و نیز در «غایه المرام» ص ۲۶۷ حدیث هشتم از باب ۵۹.

قیام قیامت برپا گردد».

و در تفسیر «المیزان» از «عبقات الانوار» از کتاب «ینابیع الموده» از ابن شهر آشوب از سلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی روایت کند که:

قال: وَأَمَّا أَدْنَىٰ مَا يَكُونُ بِهِ الْعَبْدُ ضَالًّا فَإِنْ لَا يَعْرِفَ حُجَّةَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ وَ شَاهِدَهُ عَلَىٰ عِبَادِهِ، الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ عِبَادَهُ بِطَاعَتِهِ وَفَرَضَ وَلَايَتَهُ. قَالَ سَلِيمٌ: قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْهُمْ لِي، قَالَ: الَّذِينَ قَرَّبَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ أَوْضِحْ لِي. فَقَالَ: الَّذِينَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي مَوَاضِعَ وَفِي آخِرِ خُطْبَتِهِ يَوْمَ قَبْضِهِ اللَّهُ إِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ: إِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا: كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي؛ فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ قَدْ عَهَدَ إِلَيَّ أَنْهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ كَهَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ - وَلَا أَقُولُ كَهَاتَيْنِ - وَجَمَعَ بَيْنَ مُسَبِّحَتَيْهِ وَالْوُسْطَىٰ - فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا وَ لَا تَقْدُمُوهُمْ فَتَضِلُّوا^۱.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن حدیثی فرمودند: «کوچکترین چیزی که بنده خدا به واسطه آن گمراه می‌شود آن است که حجت خداوند تبارک و تعالی را نشناسد و به گواه و شاهد بودن او بر بندگانش معرفت پیدا نکند؛ آن حجت و گواهی که خداوند بندگان خود را امر به اطاعت از او نموده است و ولایت او را بر بندگان لازم و واجب شمرده است.

سلیم گوید: گفتم: ای امیر مؤمنان آن حجت و گواه را برای من توصیف کن. حضرت فرمود: حجت خدا و ولی خدا بر بندگانش آن کسانی هستند که خداوند آنان را با خودش و با پیغمبرش قرین شمرده و با هم یاد کرده است و گفته است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا و اولی الامر اطاعت کنید.

سلیم گوید: عرض کردم خدای مرا فدای تو گرداند این مطلب را برای من توضیح ده و روشن کن. حضرت فرمود: اولوا الامر و حجت‌های الهیه کسانی هستند

۱- تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۹.

که رسول خدا ﷺ در مواقع بسیاری و نیز در آخرین خطبه خود که در روز رحلت انشاء فرمود از آنان یاد کرده و مردم را به پیروی از آنان توصیه نموده است؛ آنجا که گفته است: من در میان شما دو امر را به جای می گذارم که پس از من اگر بدانها متمسک گردید ابتدا گمراه نخواهید شد یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که اهل بیت من هستند؛ چون خداوند لطیف و خبیر برای من برعهده خود گرفته است که آن دو هیچگاه از هم جدا نشوند تا زمانی که هر دو بر من در کنار حوض کوثر وارد شوند مانند این دو انگشت— و رسول خدا بین دو انگشت مسبحة دو دست خود را که از لحاظ بلندی و هم شکلی کاملاً مانند یکدیگرند به هم پیوستند و به مردم نشان دادند— و سپس فرمودند: نمی گویم مانند این دو انگشت— و رسول خدا بین انگشت مسبحة و وسطای خود را که هر دو در یک دست واقع است و از نقطه نظر شکل و اندازه تفاوت دارند به هم پیوستند و به مردم نشان دادند— (کنایه از آنکه کتاب خدا و اهل بیت من مانند یکدیگرند و هیچ کدام را بر دیگری امتیاز نیست) و سپس گفتند: ای مردم شما به این دو چنگ زبید و بر آنها تقدّم نجوئید که گمراه خواهید شد.

و نیز در «تفسیر برهان» در ذیل آیه: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**

و در «غایة المرام» و در تفسیر «المیزان» از تفسیر «برهان» روایت جابر بن عبد الله انصاری را از رسول خدا ﷺ روایت می کند که در آن حدیث رسول خدا يك يك از ائمه دوازده گانه را می شمرند و علت غیبت حضرت مهدی قائم آل محمد را بیان می کنند. و این حدیث حاوی نکات درخشان و مطالبی بس عالی است.

باری وضوح انطباق اولوا الامر بر ائمه طاهرین **عَلَيْهِمُ السَّلَامُ** تا سرحدی است که در روایت صادق آل محمد برای اثبات آن دستور مباحله داده اند. چنانکه در تفسیر «برهان» و «غایة المرام» و در تفسیر «المیزان» از محمد بن یعقوب کلینی در «کافی» روایت می کنند از ابی مسروق از حضرت ابی عبد الله **عَلَيْهِ السَّلَامُ** :

قال: قُلْتُ لَهُ: اِنَا نَكَلِّمُ اَهْلَ الْكَلَامِ فَتَخْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» فَيَقُولُونَ: نَزَلَتْ فِي الْمُؤْمِنِينَ، وَتَخْتَجُّ عَلَيْهِمْ بِقَوْلِ اللَّهِ

۱- این حدیث را در تفسیر «برهان» ج ۱ ص ۲۳۴ و ۲۳۵ و در «غایة المرام» ص ۲۶۵ و ص ۲۶۶ از مرحوم صدوق و علامه طباطبائی در تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۵ و ص ۴۳۶ از تفسیر «برهان» نقل کرده اند و ما عین این حدیث را در اوائل جلد سوم از این کتاب (امام شناسی) ذکر کرده ایم.

عَزَّوَجَلَّ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، فَيَقُولُونَ نَزَلَتْ فِي قُرْبَى الْمُسْلِمِينَ، قَالَ: فَلَمْ أَدْعُ شَيْئًا مِمَّا حَضَرَنِي ذِكْرُهُ مِنْ هَذَا وَسِوَيْهِ إِلَّا ذِكْرَهُ، فَقَالَ لِي: إِذَا كَانَ ذَلِكَ فَأَدْعُهُمْ إِلَى الْمُبَاهَلَةِ، قُلْتُ: وَكَيْفَ أَصْنَعُ؟ فَقَالَ: أَصْلِحْ نَفْسَكَ ثَلَاثًا وَأَطِيبْهُ، قَالَ: وَصُمْ وَاعْتَسِلْ وَابْرُزْ أَنْتَ وَهَوِّ إِلَى الْجِبَالِ فَتَشَبَّكَ أَصَابِعَكَ مِنْ يَدِكَ الْيُمْنَى فِي أَصَابِعِهِ، ثُمَّ أَنْصِفْهُ وَابْدَأْ بِنَفْسِكَ وَقُلْ: اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِنْ كَانَ أَبُو مَسْرُوقٍ جَحَدَ حَقًّا وَادَّعَى بِاطِلَالًا فَأَنْزَلَ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ وَعَذَابًا أَلِيمًا؛ ثُمَّ رَدَّ الدَّعْوَةَ عَلَيْهِ فَقُلْ: وَإِنْ جَحَدَ حَقًّا وَادَّعَى بِاطِلَالًا فَأَنْزَلَ عَلَيْهِ حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ وَعَذَابًا أَلِيمًا؛ ثُمَّ قَالَ لِي: فَإِنَّكَ لَا تَلْبَثُ أَنْ تَرَى ذَلِكَ فِيهِ، فَوَاللَّهِ مَا وَجَدْتُ خَلْقًا يُجِيبُنِي إِلَيْهِ.

و از «کافی» به اسنادش از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است که قال:

السَّاعَةُ الَّتِي تُبَاهَلُ فِيهَا مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ^۱.

«ابومسروق گوید: به محضر حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: ما با

اهل کلام مباحثه و احتجاج می کنیم به قول خداوند عَزَّوَجَلَّ: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، و آنها در پاسخ ما می گویند: این آیه در شأن مؤمنین نازل شده است، و احتجاج می کنیم با آنها به قول خداوند عَزَّوَجَلَّ: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى»، و آنها در پاسخ می گویند: این آیه در شأن ارحام و اقربای مسلمین نازل شده است.

ابومسروق گوید: من به امام هرچه را از قبیل این مسائل در نظر داشتم و با آن

احتجاج نموده بودم عرض کردم.

حضرت فرمود: چون مطلب از قراری است که می گوئی، آنها را برای مباهله

دعوت کن. گفتم: چگونه مباهله کنیم؟ حضرت فرمود: برای اصلاح حال و طهارت دل خود سه روز مراقب نفس خود باش و روزه بگیر و غسل کن و خودت با او به سمت کوهها رهسپار گرد و انگشتان دست راست خود را شبکه مانند در انگشتان دست او داخل کن، و سپس از در انصاف وارد شده و ابتداء از نفس خود نموده و

۱- تفسیر «برهان» ج ۱ ص ۲۳۵ و «غایة المرام» ص ۲۶۸ حدیث یازدهم از باب پنجاه و نهم و در تفسیر

«المیزان» ج ۴ ص ۴۳۶ و ص ۴۳۷ تا آخر روایت اول «خلقاً یجیبونی الیه» نقل نموده است.

شروع به مباحله کن و بگو: بار پروردگارا توئی آفریننده و مدبر آسمان‌های هفتگانه و آفریننده و مدبر زمین‌های هفتگانه و به پنهان و آشکارا عالم و مطلع، و توئی خداوند بخشاینده و مهربان، اگر ابومسروق حقی را که مورد گفتگو است انکار کرده و مدعی امری باطل شده است پس از آسمان نازل‌ه ای (مانند صاعقه و آتش) و عذاب دردناکی برای او بفرست؛ و سپس این دعا را درباره او برگردان و به او رد کن و بگو: و اگر او حق را انکار نموده و باطل را مدعی شده است پس نازل آسمانی و عذاب دردناکی برای او بفرست.

و سپس حضرت فرمودند: پس از این عمل درنگ نخواهی کرد مگر آنکه این عذاب را بر او مشاهده خواهی نمود، سوگند به خدا که من هیچ کس را نیافتم که دعوت مرا به مباحله پاسخ مثبت دهد». و حضرت باقر علیه السلام فرموده اند که: «باید ساعتی که در آن مباحله می شود ما بین طلوع فجر تا طلوع آفتاب بوده باشد».

و حاکم حسکانی با سلسله سند خود روایت کند از ابان بن ابی عیاش: قَالَ: حَدَّثَنِي سُلَيْمُ بْنُ قَيْسِ الْهَلَالِيِّ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ (الآية) فَإِنْ خِفْتُمْ تَنَازَعًا فِي أَمْرٍ فَارْجِعُوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ وَأُولِي الْأَمْرِ. قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ مَنْ هُمْ؟ قَالَ: أَنْتَ وَأَوْلِيُّهُمْ»^۱.

«ابن ابی عیاش می گوید: سلیم بن قیس هلالی برای من حدیث کرد از علی بن ابیطالب که او گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: شریکان من آن کسانی هستند که خداوند آنها را در لسان آیه قرآن با خودش و با من قرین قرار داده است و در شأن آنان آیه اولی الامر را فرستاده است؛ پس اگر ترسیدید که در امری بین شما نزاع درگیرد در آن امر رجوع به خدا و رسول و اولی الامر بنمائید، عرض کردم: ای پیغمبر خدا آنان چه کسانیند؟ فرمود: تو اولین آنها هستی».

و در تفسیر «المیزان» از تفسیر «عیاشی» از عمر بن سعید از حضرت ابوالحسن علیه السلام روایت می کند که در آیه: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ وَالْأَوْصِيَاءُ مِنْ بَعْدِهِ^۲.

۱- «شواهد التنزیل» ج ۲ ص ۱۴۸.

۲- تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۶.

حضرت ابوالحسن فرمودند: «مراد از اولوالامر علی بن ابیطالب و اوصیاء بعد از آن حضرت هستند».

و از ابن شهر آشوب روایت است که: سَأَلَ الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: الْأَثْمَةُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ۱.

«حسن بن صالح از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از تفسیر و معنای اولوالامر سؤال می کند، حضرت می فرمایند: مراد، ائمه از اهل بیت رسول خدا وَأَهْلِ بَيْتِهِ هستند».

باری از مجموع بحث استدلالی تفسیری که در پیرامون آیه اولوالامر نمودیم و از این سلسله روایات وارده که اولوالامرا را به ائمه طاهرين منحصر می داند و ما مقداری از آن را در اینجا ذکر کردیم (و هر کس استقصاء بخواید ملاحظه نماید به تفسیر «برهان» در ذیل آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» و به «غایة المرام» که چهار حدیث از عامه و چهارده حدیث از خاصه روایت می کند و به «ینابیع المودة» مراجعه کند) واضح شد که بدون شك و تردید مراد از اولوالامرا امامان معصوم از گناه و از خطا می باشند.

و عجیب آنکه همان طور که بعداً مفصلاً ذکر خواهیم نمود امام فخر رازی به لزوم عصمت در اولوالامر در این آیه مبارکه اعتراف می نماید ولی می گوید: عصمت و مصونیت از خطاء به واسطه اجتماع اهل حلّ و عقد

نقد نظریه
«عصمت اجتماع
اهل حلّ و عقد»

که ولی امر را انتخاب می نمایند حاصل می شود و به عبارت دیگر هر يك از افراد اهل حلّ و عقد فی نفسه معصوم و مصون از گناه و لغزش نیستند ولی از تبادل افکار و اجتماع آنان این مصونیت پیدا می شود و بالتّیجه عصمت زائیده شده اجتماع اهل حلّ و عقد است.

ما ان شاء الله مفصلاً به ردّ این کلام عاری از حقیقت خواهیم پرداخت ولیکن فعلاً به يك نکته اکتفا می کنیم و آن اینکه اگر اجتماع اهل حلّ و عقد مولّد و مورث عصمت است پس چرا عثمان که به وصیت عمر، اهل حلّ و عقد او را به روی کار آوردند این همه اشتباه و خطا نمود؛ چرا این همه لغزش و گناه اجتماعی و سلب

۱- تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۳۶.

حقوق ضعیفان و محرومیت ملت و امت اسلام از او سرزد به طوری که بزرگان اهل تاریخ معترف و موارد خطای او را در کتب ثبت و ضبط نموده‌اند.

عثمان قرآن را سوزانید و شکم عمار یاسر را شکافت و با لگد چنان بر او زد که بیهوش افتاد و دچار مرض فتن شد، با آنکه مقام و منزلت عمار صحابی بزرگوار رسول خدا از آفتاب روشن‌تر و این قول رسول الله ﷺ: **عَمَارٌ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَمَارٍ حَيْثُ كَانَ، عَمَارٌ جَلْدُهُ مَا بَيْنَ عَيْنِي وَأَنْفِي**^۱، نزد همه واضح و بر خرد و کلان پوشیده نبود؛ عثمان عبدالله بن مسعود را به علت امتناع از دادن قرآنی که خود جمع نموده بود تازیانه زد؛ عثمان ابوذر غفاری آن صحابی کریم و عظیم را که رسول خدا ﷺ در شأن او فرموده بود: **مَا أَظَلَّتِ الْخَضْرَاءُ وَلَا أَقَلَّتِ الْغُبْرَاءُ عَلَيَّ ذِي لَهْجَةٍ أَصْدَقَ مِنْ أَبِي ذَرٍّ**^۲، به علت صراحت لهجه و امر به معروف و نهی از منکر از شام به مدینه بر شتر برهنه جمازه تندرو، تبعید و از آنجا تنها و بی کس به ریزه تبعید نموده و با حالت غربت و گرسنگی در میان بیابان خشک دستخوش هلاک و مرگ ساخت.

عثمان بیت‌المال مسلمانان را بین حکام و بنی امیه که همه ارحام و اقربای او بودند قسمت نمود و فریاد اغاثه و استغاثه مسلمانان را بلند کرد، عثمان فدک را به خالد بن ولید تملیک کرد و ارث فاطمه دختر رسول خدا را که باید به فرزندان او برسد به آن مرد خشن و بی‌باک بخشید؛ عثمان حکم را که مطرود رسول خدا بود به مدینه فرا خواند و تمام خراج افریقا را در یک مجلس به او واگذار نمود.

وامیرالمؤمنین عليه السلام ضمن موعظه به عثمان می‌فرماید:

وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضَلَّ بِهِ فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَا خُوذَتْ وَأَخْبَىٰ بِدْعَةً مَتْرُوكَةً، وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: يُؤْتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَاذِرٌ، يُلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَيَدُورُ كَمَا تَدُورُ الرَّحَىٰ ثُمَّ يُرْتَبَطُ فِي قَعْرِهَا^۳.

«مسلماناً بدترین مردم در نزد خداوند، امام جائری است که گمراه شده و مردم نیز به وسیله او گمراه گردند و آن امام جائر سنت‌های صحیحه معمول شده در بین امت را بمیراند و بدعت‌های غلط و ترك شده را زنده گرداند، و حقاً که من از

۱- «منتهی الآمال» ج ۱ ص ۹۲.

۲- «بحار الأنوار» ج ۵ ص ۱۰۹ چاپ آخوندی.

۳- «نهج البلاغه» باب الخطب ص ۳۰۴ طبعه مصر.

رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: در روز قیامت امام جائر را می آورند در حالی که هیچ یار و یابوری ندارد و هیچ عذرخواهی ندارد و در آتش جهنم انداخته می شود و آن ظالم در جهنم به گرد خود مانند آسیائی که به گردش درآید دور می زند و سپس در قعر جهنم آویخته می گردد».

گوشه ای از تعدی امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در بسیاری از خطبه ها و نامه ها و وستی که در حق گفتارهای خویش از تعدی و ستمی که درباره ولایت به آن امیرالمؤمنین شده حضرت شد شکوه دارند و از آنچه نگذارند امر بر محور خویش قرار گیرد و به صاحب و ولی امر سپرده شود ناله می کنند و بر این امت بخت برگشته اعراض نموده از کتاب خدا و سنت رسول خدا می گریند. در «نهج البلاغه» در مواضع بسیاری این موضوع را بیان می فرماید، يك جا می فرماید:

حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَأَكَلُوا عَلَى الْوَلَايَةِ وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ، وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أَسَاسِهِ، فَبَتُّوهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي عَمْرَةٍ، قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ وَذَهَلُوا فِي السُّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعِ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِبِينَ أَوْ مُفَارِقِينَ لِلدِّينِ مُبَايِنِينَ^۱.

« تا آنکه خداوند پیامبرش را به سوی خود برد، جماعتی از مردم به همان کجروی های جاهلی و اعقاب شرك برگشتند و راه های مختلفه آستن به شر و داهیه آنها را از پستان خود شیر داد و حقد باطنی، آنها را فرا گرفت؛ و بر مکر و خدعه تکیه زدند و غیر رحم را مواصلت نمودند و آن سبب و واسطه فیضی را که مأمور شده بودند با آن مودت کنند مهجور و تنها گذاشتند و از آن اعراض نمودند، و بنای محکم ایمان و ولایت و امامت را از اصل اساسی خود ریشه کن نموده و آن را در غیر موضع واقعی خود انتقال داده و در آنجا گذاشتند؛ اینان معدن های هر گناه و خطیئه ای بودند و درهای باز برای تمام افرادی که در شدت فتنه ها و ازدحام آشوب ها جلودار می شوند و معرکه ها برپا می دارند، حقا که در حیرت و ضلالت دائماً مضطرب و متحرک بودند، و در شدت سُکر و مستی مقام و جاه و اعتبار تمام حقایق را فراموش نموده و قرآن و

۱- «نهج البلاغه» باب خطبه ها ص ۲۷۱ و ص ۲۷۲ از چاپ عبده مصر.

سنت و وحی و امامت و واقعیت را به خاک نسیان سپردند، بر همان طریقه و سنت آل فرعون، یا یکسره به سوی دنیا و اعتباریات آن گرایش پیدا نموده و بر آن تکیه نمودند، و یا یکسره از دین دست برداشته و راه منافرت و مباحثت پیمودند».

و در نامه ای که به مالک اشتر می نویسد می فرماید:

فَلَمَّا مَضَى وَاللَّهِ عَلَيْهِ (یعنی محمداً) تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَلَا يَخْطُرُ بِإِلَى أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. وَاللَّهِ عَلَيْهِ عَنِ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُتَّحُونَ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ، فَمَا رَاعَى إِلَّا أَنْبِيَاءَ النَّاسِ عَلَى فُلَانٍ يُبَاعُونَ، فَأَمْسَكْتُ يَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ يَدْعُونَ إِلَى مَخِي دِينَ مُحَمَّدٍ وَاللَّهِ عَلَيْهِ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ نَلْمًا أَوْ هَدْمًا تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةِ وَلَا يَتَكَلَّمُ التِّي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ فَلَا يَلَّ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَفَشَّعُ السَّحَابُ، فَتَهَضَّتْ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاخَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَهْتَنَ^۱.

«چون رسول خدا رحلت نمود مسلمانان در امر ولایت و امامت بعد از او نزاع

نمودند، سوگند به خدا که هیچگاه به دل من خطور نمی کرد و چنین خاطره ای را تصور نمی نمودم که عرب بعد از رسول خدا امر ولایت را از اهل بیت او جدا کند و از من بگرداند و هیچ ترس و خوفی نداشتم مگر آنکه می دیدم مردم یکسره برای بیعت با ابوبکر روان شده اند، سپس من دست از مبارزه و منازعه برای ولایت کشیدم تا زمانی که دیدم مردمی که بر علیه من قیام کرده و امامت را از من گردانیده بودند از اسلام برگشتند و مردم را به نابودی دین محمد می خوانند، سپس ترسیدم که اگر اسلام و پیروانش را یاری ننمایم در اسلام شکافی یا خرابی پیدا شود که مصیبت بر آن از مصیبت بر فوت امارت و حکومت بر شما گران تر باشد؛ ولایتی که چند روزی بیش دوام ندارد و مانند سراب زائل گردد یا مانند ابرها در آسمان متفرق و پاره پاره پراکنده گردد، پس من در چنین موقعیتی قیام نمودم تا باطل از بین رفت و نابود شده و حق استقرار یافت و از دستبرد متعذیان محفوظ ماند».

۱- «نهج البلاغه» باب الکتب ص ۱۱۹ از چاپ عبده مصر.

درس شانزدهم

اچکلیت امیر المؤمنین علیہ السلام در جمیع فضائل

درس ۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطاهرين ولعنة
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ
تَأْوِيلًا^۱.

سابقاً ذکر شد که مراد از اولوالامر در این آیه مبارکه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند، چون آیه به طور مطلق اطاعت آنها را لازم شمرده و در ردیف اطاعت رسول خدا قرار داده و این معنی بدون عصمت آنها محال است. اگر بنا به فرض معصوم نباشند و قولاً یا فعلاً خلاف اوامر رسول خدا را عمل کنند لازمه اش اجتماع امر ونهی از طرف خدا که اطاعت آنان را لازم شمرده، خواهد بود: چون از طرفی امر می کنند طبق قول خدا و رسول خدا و از طرفی عملاً یا قولاً نهی می کنند و این محال است.

اولوالامر حتماً افرادی هستند که هیچ گاه در قول یا فعل آنها مخالفت کتاب و سنت دیده نمی شود و فعل و قول آنها به طور اطلاق بر امت حجیت دارد و این امر ملازم با عصمت آنها است، و چون تمام افراد مسلمین چه شیعه و چه غیر شیعه غیرائمه معصومین را معصوم نمی دانند بنابراین، آیه که به طور اطلاق امت را بر لزوم اطاعت معصوم امر می کند مراد ائمه طاهرين عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هستند.

۱- سوره نساء: ۴- آیه ۵۹.

بعضی از اهل سنت گفته‌اند^۱ که نه عصمت رسول خدا از این آیه استفاده می‌شود و نه عصمت اولوالامر. اما عصمت رسول خدا اگر ثابت شود به ادله دیگری است و اما عصمت اولوالامر در صورتی استفاده می‌شود که آیه بدون این معنی استقلال و مفهوم صحیح خود را حفظ نکند ولی می‌بینیم که چنانچه اولوالامر را معصوم ندانیم باز آیه در استقامت خود باقی و اجتماع امر و نهی لازم نمی‌آید و مستلزم امر محال نخواهد بود. بیان این مطلب آنکه این آیه فقط برای حفظ اجتماع مسلمین و عدم تشّت و تفرّق آنان اطاعت اولوالامر را واجب کرده است مانند ولایت معهودی که سرپرست‌های سایر امم و مجتمعات در میان خود دارند. آن مجتمعات برای خود رئیس و سرپرستی تعیین می‌کنند و به او اختیار می‌دهند و امت را در لزوم اطاعت او مقید می‌کنند ولی اگر احیاناً سرپرستی به طور عمد سرکشی نموده و برخلاف قانون آن مجتمع رفتار کرد از او در این موضوع اطاعت نمی‌کنند چون او را حافظ قانون انتخاب کرده‌اند نه مشرّع قانون، و اگر خطا و اشتباه نمود نیز متابعت او واجب نبوده و باید او را به خطا و اشتباه واقف کنند، و اما در صورتی که خطای او یقینی نباشد بلکه فقط احتمال خطا درباره او امر او بدهند در اینجا حکمش به علت حفظ اجتماع لازم الاتباع می‌باشد چون مصلحت حفظ وحدت اجتماع و بقاء سیادت و بزرگی آنها امری است مهم و به واسطه آن مفسده مترتبه بر او امر محتمل الخطاء تدارک می‌شود و بالجمله اولوالامر در آیه شریفه همین رؤساء و حکامی هستند که در میان امت وظیفه سرپرستی را دارند. اگر یقیناً در حکمی مخالف قول خدا و رسول خدا رفتار نمایند در خصوص آن حکم نباید از آنها پیروی کرد چون مقیدات از قبیل: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ**، و قول رسول خدا: **لِاطَاعَةِ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ**^۲ که شیعه و سنی در نقل و روایت آن از رسول الله **صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** مشترک‌اند، و مثل قول رسول خدا: **لِاطَاعَةِ الْآفِي الْمَعْرُوفِ**^۳ و امثال اینها وجوب اطاعت آنها را در موارد معصیت تخصیص می‌زنند، و

۱- تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۱۵.

۲- سورة اعراف: ۷- آیه ۲۸

۳- تفسیر «الدر المنثور» ج ۲ ص ۱۷۷ و ایضاً روی عن عمران بن الحصین قال سمعت رسول الله قال: لاطاعة في معصية الله، و «وسائل الشیعه» ج ۱۱ ص ۴۲۲.

۴- «صحیح بخاری» ج ۹ ص ۷۹ (کتاب الاحکام باب ۴-ح ۴) قال (ص): «انما الطاعة

في المعروف».

اگر در حکمی اشتباه کنند باید آنها را متوجه نموده و به کتاب و سنت ارجاع داد و این در صورتی است که خطای آنها محرز باشد اما در صورت احتمال خطا و اشتباه، اوامر آنها حجیت دارد و مانعی نیست برای حجیت اوامر آنها در این موارد گرچه اتفاقاً عمل برخلاف واقع شود، چون حفظ مصلحت و نظام مسلمین به پیروی آنها از مفسده مترتبه بر این امور اهمیّتش بیشتر است.

ولیکن با تأمل کافی در ظهور آیه شریفه و سبک و سیاق آن این شبهه به کلی بی مورد است زیرا اگرچه فی حدّ نفسه جعل حجیت بر اقوال و افعال غیر معصوم محال نیست و در صورت خطای یقینی یا معصیت، دلیل مخصّص، لزوم اطاعت آنان و حجیت اوامر آنان را تخصیص می زند و در موارد خطاء محتمل، مفسده مخالف واقع به مصلحت سلوکیه که آن حفظ اجتماع و برقراری نظم است تدارک می شود و نظیر این گونه حجیت را در امراء سرایا که حضرت رسول الله به عنوان جهاد می فرستادند و در مورد حکامی که آن حضرت یا امیرالمؤمنین به ولایات نصب می نمودند و در مورد حجیت قول مجتهد نسبت به مقلد و در مورد حجیت روایات و خبر واحد می توان یافت، ولی امکان جعل حجیت اوامر اولوا الامر بدین کیفیت مسئله ای است و ظهور آیه شریفه در اطلاق و وجوب متابعت آنها مسئله ای دیگر، و این دو ابدأ باهم ربط ندارند. ما انکار امکان حجیت حکام و رؤساء و به طور کلی هر شخص غیر معصوم را به طریق تدارک مفسده واقعه به مصلحت سلوکیه نمی کنیم و لیکن می گوئیم ظهور آیه شریفه از این مصب خارج است.

لزوم اطاعت اولوا الامر به طور مطلق
 آیه شریفه به طور اطلاق، ظهور بلکه نصّ در لزوم متابعت آنها است و این معنی بدون عصمت آنها مستلزم محال است زیرا سبک و سیاق آیه قابل تخصیص نیست. آیه اطاعت اولوا الامر را در ردیف اطاعت رسول خدا و مقارن و ملازم با اطاعت آن حضرت و در ردیف اطاعت خدا لازم شمرده است همچنان که در اطاعت خدا و رسول خدا تخصیص معنی ندارد همچنین است در اطاعت اولوا الامر که با اطاعت آنها در يك قالب ریخته شده و به يك عبارت بیان شده است. در این مورد اگر احیاناً مخصّصی بود حتماً باید یا متصل به این جمله بوده باشد و موارد لزوم اطاعت را معین و موارد عدم لزوم را مشخص کند یا اقلّاً آیه دیگری از قرآن مجید

صراحتاً ناظر به تخصیص در این مورد باشد مثلاً بگوید: لَا تُطِيعُوا أَمْرَهُمْ فِي مُخَالَفَةِ اللَّهِ.

و اما آیه إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ و نظایر آن ابدأ نظری به تخصیص این مورد ندارد و کلام رسول الله در حرمت متابعت مخلوق عند المعاصی رافع ظهور آیه شریفه اولوا الامر نخواهد بود و به طور کلی طبق قواعد اصولیه، حکمی قابل تخصیص است که مخصص، ظهور او را در عموم از بین ببرد و اما اگر مخصص ظهور او را از بین نبرد و به عموم خود باقی بود کشف می کنیم که مراد از مخصص در مورد دیگری است و قابلیت تخصیص دادن آن عموم را ندارد. و علاوه ما می بینیم در موارد بسیار کم اهمیتی که خداوند لزوم احسان یا متابعت را در غیر مورد اولوا الامر لازم شمرده است بلافاصله تخصیص زده و اطاعت آنها را منحصرأ در غیر معاصی خدا قرار داده است. درباره احسان و پیروی از پدر و مادر می فرماید: وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا^۲ (ما به انسان درباره احسان پدر و مادرش سفارش نمودیم و گفتیم که اگر آنان تو را دعوت به شرك کنند و برخلاف امر خدا امر کنند از آنها پیروی مکن). در این مورد که لزوم اطاعت والدین را بیان می کند بلافاصله مقید و محدود می سازد در موارد غیر عصیان خدا. آیا این مورد اهمیتی بیشتر است یا ولایت کلیه امور مسلمین؟

اگر در آیه اولوا الامر قیدی بود مسلماً باید برای او مخصص و قید را متصلأ ذکر نمود و بر اساس اهمیت موضوع در تأخیر آن کوتاهی نکرد. و بالجمله نتیجه بحث آن که اطاعت اولوا الامر به طور اطلاق لازم است و سیاق جمله از تخصیص منع می کند و آیه نهی از فحشاء و کلام رسول خدا در عدم جواز اطاعت در موارد معاصی ابدأ نظری به تخصیص لزوم اتباع او امر اولوا الامر ندارد و بنابراین ظهور بلکه نص آیه دلالت بر عصمت آنان با مقدمه محالیت اجتماع امر و نهی دارد و لهذا واضح لمن تدبّر وَالْحَمْدُ لِلَّهِ.

۱- سورة اعراف: ۷-آیه ۲۸.

۲- سورة عنكبوت: ۲۹-آیه ۸.

در لقب
«امیرالمؤمنین»
که افضل القاب
علی بن ابیطالب
علیه السلام است

اولوالامر جمع است یعنی صاحبان امر و منظور صاحبان امر مؤمنین اند چون می فرماید: **وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** و این اولین لقبی است که رسول خدا از طرف خدا به حضرت علی بن ابیطالب دادند چون کلمه مفرد «**أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**» همان «ذی الامر» از مؤمنین است که با امیرالمؤمنین که نیز به معنی صاحب امر از مؤمنین است لفظاً و معنی یکی است. این لقب از مهمترین القاب آن حضرت است و از میان «سیدالمسلمین» و «یَعْسُوبُ الدِّينِ» و «قَائِدُ الْعُرَّاءِ الْمُحَجَّلِينَ» و «امام البرّرة» و «قاتل الفجرة» و «خليفة رسول الله» و «وصيه» و «وزيره» و امثال اینها، مهم تر و در درجه بالاتر و جلوتری قرار دارد و به همین جهت رسول الله مردم را امر کردند که به حضرت علی بن ابیطالب سلام نموده و او را بدین لقب نام برند و تحیت بگویند. و این لقب عنوان اعتباری نیست بلکه بیان حقیقتی است و کشف سری که در آن حضرت موجود بوده است چون امیر و رئیس به هر چه اضافه شود راجع به معنی و حقیقت آن شیء است. امیرجیش یعنی شخصی که از نقطه نظر فن رزم آزمائی بر تمام جیش مقدم است، و امیر الأمراء یعنی شخصی که از نقطه نظر امارت بر سایر امراء برتری دارد.

امیرالمؤمنین یعنی شخصی که از نقطه نظر ایمان، رئیس و سپهسالار مؤمنین است و لذا ابن عباس گوید:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا أَنْزَلَ اللَّهُ آيَةً فِيهَا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، إِلَّا وَعَلَى رَأْسِهَا وَأَمِيرُهَا»^۱.
 و نیز ابن شهر آشوب از طریق عامّة چنین نقل می کند که: قَالَ مُجَاهِدٌ فِي تَفْسِيرِهِ: مَا كَانَ فِي الْقُرْآنِ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا، فَإِنَّ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَابِقَةَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ سَبَقَهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ فَسَمَّاهُ اللَّهُ فِي تِسْعٍ وَتَمَانِينَ مَوْضِعاً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدَ الْمُخَاطَبِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ»^۲.

بنابراین هر جا که در قرآن «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» گفته شده یا خطاب به مؤمنین بدون این لفظ بوده یا تعریف و تمجید از مؤمنین شده و به خصلتی آنان را

۱- «مطالب السؤل»: ص ۲۱ و «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۶۴ و در «ینایع المودة» ص ۲۱۲ گوید:

عن ابن عباس: ليس من آية في القرآن يا ايها الذين آمنوا الا على رأسها واميرها وشريفها ولقد عاتب الله اصحاب محمد صلى الله عليه وآله وسلم في القرآن وما ذكر علياً الا بخير.

۲- «غاية المرام» ص ۲۶.

ستوده در رأس و طلیعه آن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ قرار دارد.

امیرالمؤمنین
 علیه السلام در
 جمیع فضائل
 اکمل بودند

و از این لقب می توان پی برد همان طور که آن حضرت از تمام جهات فضائل نفسیه و مکارم اخلاق و ملکات و عقائد و درجات توحید از همه افضل و اکمل بوده اند، حتماً باید در زهد که از صفات مؤمنین است از همه زهد باشد و الا در این خصوص عنوان

امارت نخواهد داشت؛ و اگر فرض شود در تمام امت مثلاً یک نفر باشد پس از آن حضرت بیشتر باشد یا در ردیف زهد آن حضرت باشد در این صورت از این نقطه نظر، آن حضرت امیر او نخواهد بود و همچنین در سایر صفات حسنه مانند جود و سخا و ایثار و عفو و اغماض و علم و حلم و کرم و صلاوة و صوم و انفاق و جهاد و قضاء و حکم و لطافت دل و پاکی ضمیر و معارف الهیه و اطلاع بر اسرار و اتصاف به صفات خدا و اسماء حسنی، و وصول به درجات مقربین و صدیقین و شهداء و تجلی ذات مقدس حضرت احدیت و مراتب فنا و بقا، در همه امیرالمؤمنین به علت مزیت و شرافت، عنوان رهبری و امارت را داشته است و در همه جلو و مقدم بوده است. و در آخر سوره فرقان که چهارده خصلت برای بندگان خدا می شمرد:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَالَّذِينَ يَبْتُغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا * وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا تَا أَنكِهِ مِي فَرَمَايِد: وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا * وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا ذُرِّيَّتًا نَحْنُ نَحْمَدُكَ وَأَعْيُنُنَا وَمَجْلِسُنَا لِنُتَقِنَ إِيمَانًا ۗ، در تمام این موضوعات علی بن ابیطالب سه سالار و پیشقدم است، و همچنین در سایر آیات مانند آیه: وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ۚ ۲ و آیه: وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَلَجُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۳ و

آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا^۱ و آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاقْبَلُوهَا^۲ و آیه: يُبَيِّنُ اللَّهُ لَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ^۳ و آیه: وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ^۴ و آیه: لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ^۵ و آیه: الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ^۶ و آیه: يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ^۷ و آیه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ^۸ و آیه: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ^۹ و آیه: إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ^{۱۰} و آیه: وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ^{۱۱} و آیه: وَيَذَرُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ^{۱۲} و آیه: يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ^{۱۳}.

و نظیر این آیات که در قرآن مجید فراوان است. البته فعلاً کلام در

این آیات و نظایر آنها است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرد شاخص و نمونه بارزی است در این صفات و افعال، و اما آیاتی که در قرآن کریم وارد شده و اختصاص به آن حضرت داشته و شأن نزول آنها آن حضرت بوده است فعلاً از کلام ما خارج است.

و بر همین اساس حضرت امیرالمؤمنین دارای صفات متقابل و متضاده بوده، چون هم دارای شجاعت و ثبات قدم و جهاد راسخ در راه خدا بوده و هم رقت قلب و صفای باطن و توجه به خدا و زهد و عبادت فراوان، که مورد کلام و بحث علماء و بزرگان واقع شده است.

- | | |
|------------------------------|---------------------------|
| ۱- سوره انفال: ۸- آیه ۲۹. | ۲- سوره انفال: ۸- آیه ۴۵. |
| ۳- سوره ابراهیم: ۱۴- آیه ۲۷. | ۴- سوره یونس: ۱۰- آیه ۲. |
| ۵- سوره یونس: ۱۰- آیه ۴. | ۶- سوره رعد: ۱۳- آیه ۲۸. |
| ۷- سوره مجادله: ۵۸- آیه ۱۱. | ۸- سوره فصلت: ۴۱- آیه ۸. |
| ۹- سوره بینه: ۹۸- آیه ۷. | ۱۰- سوره عصر: ۱۰۳- آیه ۳. |
| ۱۱- سوره حج: ۲۲- آیه ۳۵. | ۱۲- سوره قصص: ۲۸- آیه ۵۴. |
| ۱۳- سوره سجده: ۳۲- آیه ۱۶. | |

اجتماع صفات متضاده در امیرالمؤمنین علیه السلام

جامع «نهج البلاغه» مرحوم سید رضی در مقدمه‌ای که بر آن نوشته است گوید: از عجائب امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آن عجایبی که اختصاص به خود او داشته و هیچ کس نتوانسته است با او مشارکت کند آن است که چون شخص متأمل و متفکر در کلمات آن حضرت راجع به زهد و موعظه و یادآوری خدا و منع از توجه به دنیا و غیر خدا به دقت بنگرد و تأمل کند و از موقعیت آن حضرت با آن جلالت قدر و نفوذ قدرت و سیطره کلیه بر امت صرف نظر کند و به کلی شئون اجتماعی آن حضرت را از دل خارج کند هیچ گونه شک و تردیدی برای او پیدا نمی‌شود که این مواعظ، کلام يك زاهد است که غیر از زهد بهره‌ای نداشته و به غیر از عبادت شغلی نداشته، همیشه سر خود را در خانه شکسته و بیغوله‌ای فرو برده یا در دامنه کوهی سکنی گزیده و با احدی رفت و آمد نداشته و غیر از حس خود و نفس خود چیزی را ندیده و برخوردار نکرده است. و هیچ گاه نمی‌تواند باور کند که این مواعظ و زواجر، کلام کسی است که در دریای جنگ فرو می‌رفته است و پیوسته با شمشیر بران گردن‌های رجال روزگار و گردن‌کشان را می‌زده، شجاعان عالم را به خاك و خون می‌کشیده و از دم شمشیرش خون می‌چکیده است و در عین حال از تمام زهاد روزگار زاهدتر و از ابدال این عالم بوده است. و این حقیقت از فضائل عجیب و اختصاصات لطیف آن حضرت است که بین اضداد جمع نموده و مشتتات صفات و اخلاق را در نفس نفیس خود تألیف و آشتی داده است. و من در بسیاری از اوقات با برادران دینی خود این قضیه را گفته‌ام و آنها نیز در عجب فرو رفته‌اند، و واقعاً موضع عبرت و تفکر است^۱. ابن ابی‌الحدید شافعی شارح معتزلی در ذیل کلام سید رضی گوید: امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دارای اخلاق متضاده بوده‌اند.

یکی همان که سید رضی ذکر کرد و واقعاً جای شگفت است. زیرا آنچه بر مردان شجاع روزگار و اهل جرأت و اقدام در معارك و مغایر غلبه دارد همانا قلب‌های قستی و بی‌باکی و جبروتیت و سرکشی است، و آنچه بر مردان زاهد و تارك دنیا که دست از لذات کشیده و به موعظه مردم و یادآوری آنان از مرگ و ترسانیدن آنها از

۱- «شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید» ج ۱ ص ۱۶.

معاد مشغول شده اند غلبه دارد همانا رقت قلب و نرمی و نازکی خاطر و لطافت دل و فتور و ضعف طبع حیوانی است و این دو صفت از حالات متضادی هستند که در امیرالمؤمنین علیه السلام مجتمع بوده است.

دیگر آنکه: آنچه بر افراد شجاع و خون ریز غلبه دارد همانا اخلاق سببیت و طبع های سرکش و غرائر و صفات وحشی است، و نیز آنچه بر اهل زهد و صاحبان نصیحت و پند و اندرز به ترك دنیا و شهوات آن غلبه دارد همانا انقباض در اخلاق و گرفتگی چهره و رمیدن از مردم و استیحاخ از آنان است و امیرالمؤمنین علیه السلام از همه مردم شجاع تر و در راه خدا خون ریزتر و از همه زاهدتر و از لذات دنیا کنارتتر و از همه پند و موعظه اش به مرگ و فنای دنیا و عبرت از گذشتگان و احوال آنها بیشتر بود و سعی و اجتهادش در عبادت از همه فزون تر و کوشش او در ملاحظه آداب نفس بیشتر بود و با این حال اخلاقیش از تمام اهل عالم لطیف تر و چهره اش بشاش تر و صورتش نورانی تر و تبسم و لبخندش بیشتر بود، ابداً در آن حضرت انقباض چهره موحش یا خلق زننده یا گرفتگی و عبوست صورت یا غلظت و تندخویی که نفس از آن متنفر گردد و دل از آن مکدر شود دیده نشد، تا به جائی که بر آن حضرت به «دعابة» (کثرت مزاح و شوخی) خورده گرفتند و چون دستاویزی برای آنان پیدا نشد که بدان، آن حضرت را طعن کنند و به عیب نسبت دهند برای دور نمودن مردم از آن حضرت به دُعابت و مزاح آن حضرت متوسل شدند و گفتند: «چون علی مزاح می کند قابل خلافت نیست» و این از عجائب و غرائب لطیف او است.

و دیگر آن که: آنچه بر مردمان شریف و کسانی که از اهل بیت سیادت و ریاست هستند غلبه دارد آن است که دارای تکبر و تبختر و بزرگ منشی و بلند پروازی هستند، خصوصاً اگر به شرافت نسبی آنها شرفی دیگر از جهات عدیده ضمیمه شود، و امیرالمؤمنین علیه السلام منبع و سرچشمه و معدن شرف بود، و در این معنی دوست و دشمن شك ندارند که بعد از رسول خدا، ابن عمش صلوات الله علیه اشرف خلق خدا بوده و برای آن حضرت غیر از شرافت نسبی شرافت های دیگری از جهات عدیده حاصل بود و در عین حال از تمام مردم فروتنی و تواضعش نسبت به صغیر و کبیر بیشتر بود و نرم تر و ملایم تر بود و اخلاقیش خوشتر و لطیف تر و به حق داناتر و از کبر و خودپسندی دورتر بود. و این حال آن حضرت بود در دو زمان، زمان خلافت و زمان

قبل از خلافت، ریاست و امارت او را تغییر نداد و حکومت اخلاق او را عوض نکرد. چگونه ریاست اخلاق او را عوض کند، و همیشه او رئیس بود و چگونه امارت، سجنه او را تغییر دهد و همیشه او امیر بود. او از خلافت شرافتی را اخذ نمود و از آن زینتی به خود نگرفت بلکه چنانکه ابو عبدالله احمد بن حنبل گفته است همان طور بود.

شیخ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی ابن الجوری در تاریخ معروف خود «المنتظم» گفته است: در محضر احمد بن حنبل از خلافت ابوبکر و علی سخن گفتند و بسیار گفتند. سپس احمد سر خود را بلند نموده گفت: زیاد سخن گفتید ان علیاً لم تزنه الخلاقه و لکنه زانها: «خلافت علی را زینت نداد بلکه علی خلافت را زینت داد». و این کلام به مفهومه دلالت دارد بر آنکه غیر علی از خلافت زینت یافتند و نقصان خود را به خلافت تمام نمودند و در علی علیه السلام نقص نبود تا آنکه محتاج شود به خلافت نقص خود را متمیم کند بلکه خلافت صاحب عیب و نقص بود و به ولایت علی نقص خود را تمام کرد.

و دیگر آنکه: آنچه بر ارباب شجاعت و کشتندگان نفوس و ریختن خون غلبه دارد آن است که بسیار کم گذشت و بعید العفو هستند چون دارای جگرهای پرغیظ و غضب و دل‌های ملتهب و آتشین هستند و قوای غضبیه در آنها شدید است. و اما حال امیرالمؤمنین علیه السلام را در بسیاری خون‌ریزی و در عین حال، گذشت و عفو و اغماض و حلم و غلبه بر هوای نفس دانستی و دیدی چگونه در یوم جمل پس از فتح و پیروزی و غلبه بر دشمن، عفو و اغماض نمود و کرامت و بزرگی به خرج داد.

و چه خوب «مهیار» راجع به آن حضرت سروده است:

عَلَيْهِمْ وَسَبَقَ السَّيْفُ الْعَدَلَ	حَتَّى إِذَا دَارَتْ رَحَىٰ بَغْيِهِمْ
لِلْعَفْوِ حَمَالٌ لَهُمْ عَلَى الْعِلَلِ	عَادُوا بِعَفْوٍ مَا جِدَّ مُعْوَدٌ
وَأَكَلَ الْحَدِيدُ مِنْهُمْ مَنْ أَكَلَ	فَتَجَّتِ الْبُقْيَا عَلَيْهِمْ مَنْ نَجَا
ثَائِرَةُ الْغَيْظِ وَلَمْ يَشْفِ الْقَلَلُ	أَطَلَتْ بِهِمْ أَرْحَامُهُمْ فَلَمْ يَطِغْ

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام عاشره را بخشید و با وجود حقه شدیدی که از آن حضرت در دل خود داشت حضرت او را عفو نمود. قال فی نهج البلاغه: و اما عائشه فقد ادرکها ضعف رأی النساء. و نیز از مروان حکم گذشت و او را عفو نمود با آنکه خودش هنگام عفو غدر و مکر او را بیان می کند. (نهج البلاغه ج ۱ ص

« و زمانی که گردونه ستم به ضرر خودشان به گردش افتاد و مورد ملامت و سرزنش قرار گرفتند پناه آوردند به عفو بزرگ مردی که بخشش شیوه او بوده و آنها را به پیمودن راه حق وامی داشت. پس گروهی طالب نجات و رستگاری ابدی شده، و دسته ای دیگر طعمه شمشیر خشم قرار گرفتند. ولی باتمام این عفو و بخشش ها پس از پایان جنگ و بازگشت به خویشان خود غضبشان فرو نشست و از کیفرشان کاسته نگردید».

و دیگر آنکه: ما ندیدیم هیچ گاه شخص شجاعی، جواد و سخی باشد. عبدالله بن زبیر شجاع بود و بخیل ترین مردم و پدرش زبیر شجاع بود و بخیل و حریص. عمر به او گفت: اگر خلافت را بگیری همیشه در بطحاء برای ربودن صاع و مدی که در دست مردم است آنها را لطمه و سیلی می زنی. و علی عَلِيٍّ چون خواست که جلوی تبذیر مالی برادرزاده خود عبدالله بن جعفر را بگیرد، نقشه ای کشیده و او را با زبیر در اموال و تجارتش شریک ساخت و پس از آن می فرمود: زبیر از تبذیر عبدالله سوء استفاده نمود و به پناهگاه خوبی تکیه داد (واموال او را بی دریغ از دست او به نفع خود می ربود) و این شرکت زبیر نتوانست عبدالله را از تبذیرها و زیاده روی ها جلوگیری کند. و طلحه شجاع بود و لکن بسیار حریص و بخیل بود و از انفاق امساک می نمود تا به حدی که از اموال پس از خود آنقدر باقی گذاشت که به حساب درنیاید. و و عبدالملک شجاع بود و بسیار حریص و بخیل به طوری که در بخل و حرص ضرب المثل شده بود و به او می گفتند: رَشْحُ الْحُجْرِ یعنی ترشحات او همه منع، و انفاق او بخل و امساک است. و اما حال امیرالمؤمنین عَلِيٍّ را دانستی که در شجاعت و سخاوت تاچه سرحدی بود و چگونه چنین نباشد و این نیز از عجائب آن حضرت است^۱. و راجع به این موضوع ادیب شاعر شیخ صفی الدین بن عبدالعزیز بن سیراباء حلی سروده است:

جُمِعَتْ فِي صِفَاتِكَ الْأَضْدَاءُ	فَلِهَذَا عَزَّتْ لَكَ الْأَتْدَاءُ
زَاهِدٌ حَاكِمٌ حَلِيمٌ شَجَاعٌ	فَاتِكَ نَاسِكٌ فَقِيرٌ جَوَادٌ
شِيمٌ مُاجِمَةٌ فِي بَشْرِقِطٍ	وَلَا حَازَ مِثْلَهُنَّ الْعِبَادُ

۱- «شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۶ و ۱۷.

خُلِقَ يُخْجَلُ النَّسِيمَ مِنَ اللَّطْفِ وَبَأْسٍ يَدُوبُ مِنْهُ الْجَمَادُ
ظَهَرَتْ مِنْكَ فِي الْوَرَى مَكْرُمَاتٌ فَأَقْرَّتْ بِفَضْلِكَ الْحُسَادُ
إِنْ يُكْذَّبُ بِهَا عِدَاكَ فَقَدْ كَذَّبَ مِنْ قَبْلُ قَوْمٌ لُوطٍ وَعَادُ
جَلَّ مَعْنَاكَ أَنْ يُحِيطَ بِهِ الشَّعْرُ وَيُخْصِي صِفَاتِهِ النَّقَادُ^۲

«ای علی، در تو صفات متضاده و مغایر جمع شده، از این رو تو را نظیر و ماندنی نیست. در تو جمع گشته: زهد، حکومت، حلم، شجاعت، قدرت، عبادت، فقر، سخاوت، صفاتی که غیر از تو در هیچ بشری دیده نشده، و هیچ بنده‌ای واجد آنها نخواهد بود.

حُسن خُلُقِی که نسیم از لطف او به شرمساری افتد، و هیبتی که سنگ از سَطْوَتش آب گردد. یا علی از تو آن قدر بزرگواری‌ها سرزده که حسودان بر کرامتت اعتراف دارند.

اگر دشمن تو را تکذیب نموده بی‌سابقه نیست، که قوم لوط و عاد این پیامبران را تکذیب نمودند.

ای علی بزرگ است منزلت تو که در شعر بگنجد، یا که نَقَّادان و سخنوران صفات نیکویت را به شمار آورند».

قاضی نورالله پس از نقل این اشعار می‌گوید که: استجماع

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به صفات متضاده براساس تشبیه آن حضرت به جناب حق تعالی است در وسعت کمال و احاطه او که منحصر به طرفی از اضداد و مقید به جانبی نیست بلکه مقتضی تعانق اطراف و جامعیت اضداد است زیرا در نزد اهل تحقیق مقرر است که کمال هر صفتی در آن است که با ضد خود معانق و مشابه گردد چنانکه در عقد فرائد الاسماء الحسنی مشاهده می‌رود وَهُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ پس به اعتبارات مختلفه وصف خدای متعال و متشبهان او در صفات کمال

۱- صفاتک (ظ).

۲- «مجالس المؤمنین» ص ۴۹۳ و «سفینه البحار» ج ۱ ص ۴۳۷.

شیخ صفی‌الدین شاعر شاگرد محقق جلی بوده و شیخ مجدالدین فیروزآبادی شافعی که از اکابر فن حدیث و از متأخرین است به صحبت او رسیده است.

به صفات متقابله توان کرد و در هیچکدام مجبور نباشد.
و چه خوب شاعر پارسی زبان گفته است:

<p>نشد اسیر که بر مؤمنین امیر آمد که سر بلند نشد آن که سر به زیر آمد مگر که سیر خورد آن که نیم سیر آمد نشد حقیر که دشمن برش حقیر آمد که بر حساب و کتاب خدا خبیر آمد چنین بلند مقام و چنین خطیر آمد</p>	<p>اسیر نفس نشد یک نفس علی ولی اسیر نفس کجا و امیر خلق کجا علی نخورد غذائی که سیر بر خیزد علی ستم نکشید و حقیر ظلم نشد علی نداد به باطل حق ز بیت المال درود باد بر آن ملتی که رهبر وی</p>
--	---

دس ہند ہم

نقد نظریہ عصمت اجتماع اہل حل عصمت

درس ۱۷

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَلَعْنَةُ
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنْ الْاَنِّ اِلٰی قِیَامِ
یَوْمِ الدِّیْنِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا^۱.

زمخشری گوید^۲: مراد از اولوالامریا علماء امت هستند یا خلفاء راشدین و مَنْ تَبِعَهُمْ عَلَى الْحَقِّ و یا أمراء سرايا. و سیوطی^۳ نیز بر همین نهج روایات بسیاری در تفسیر خود آورده است و بسیاری دیگر از مفسرین عامه بر همین نهج سلوک کرده اند و استدلال کرده اند اولاً به داستان نزاع عمار و خالد بن ولید، و آن اینکه:

حضرت رسول ﷺ خالد بن ولید را برای سزیه ای فرستادند و در میان آنها عمار بود. لشکر حرکت کرد برای مأموریت و قبل از آنکه به آن قوم برسند در نزدیکی آنان توقف کرده و نزول نمودند و چون شب بود خالد بنا را بر آن گذاشته بود که فردا به آن قوم حمله کنند. در آن شب ذوالعبینتین از آمدن لشکر خالد به آن قوم خبر داد، همه آنها فرار کردند غیر از يك مرد که به زوجه اش دستور داده بود که ااث البيت را جمع کند، و خود آن مرد در تاریکی شب پیاده آمد تا به لشکر خالد رسید و از عمار بن یاسر جو یا شد. عمار را به او نشان دادند گفت: یا ابا لیقظان من مسلمان

۲- تفسیر «کشاف» ج ۱ ص ۵۲۵.

۱- سوره نساء: ۴- آیه ۵۹.

۳- «الدر المنثور» ج ۲ ص ۱۷۶.

شده ام و شهادت به لا اله الا الله و محمد رسول الله و عبده داده ام و تمام اقوام من چون خبر ورود شما را شنیدند فرار کردند و من تنها مانده ام آیا این اسلام، فردا که هوا روشن می شود دست مرا می گیرد و از هلاکت نجات می دهد یا من هم فرار کنم؟ عمار به او گفت: این ایمان برای تو مفید است. آن مرد اقامت نمود و فرار نکرد چون صبح شد خالد دستور حمله و غارت داد. لشکریان غیر از این مرد هیچ کس را نیافتند خالد این مرد را گرفت و تمام اموال او را ربود، خبر به عمار رسید عمار به نزد خالد آمد و گفت: این مرد را آزاد کن و دستت را از او بردار، او اسلام آورده و من او را امان داده ام. خالد گفت: توجه کاره هستی که امان دهی؟ عمار و خالد یکدیگر را دشنام دادند و شکایت به نزد رسول خدا آوردند. حضرت پناه دادن عمار را امضاء نمود و تصدیق کردند و نهی نمودند که پس از آن اگر در تحت تبعیت امیری باشد امان بدهد. آن دو نفر باز در نزد حضرت رسول یکدیگر را دشنام دادند خالد گفت: یا رسول الله تو می گذاری این عبد آجده مرا دشنام دهد، حضرت فرمودند: ای خالد، عمار را دشنام مده و او را سب مکن به درستی که کسی که عمار را دشنام دهد خداوند او را دشنام می دهد و کسی که عمار را به غضب آورد خداوند او را به غضب درخواهد آورد، و کسی که عمار را لعن کند خداوند او را لعن می کند. عمار از خشونت و انحراف خالد بن ولید به خشم آمده و برخاست، خالد به دنبال او رفته و لباس او را گرفت و از او پوزش طلبید، عمار راضی شد. و خداوند این آیه را فرستاد^۱.

و نیز از ابوهریره روایت کنند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ، وَمَنْ عَصَى أَمِيرِي فَقَدْ عَصَانِي^۲. و نیز روایات دیگری را نقل می کند که مقصود از اولوالامر حکام هستند گرچه آنها جائز و ظالم باشند.

می گوئیم: اولاً همان طور که سابقاً استدلال نمودیم منظور از اولوالامر حتماً معصومین هستند و الاً لازمه اش اجتماع امر و نهی در موضوع واحد و از جهت واحده است و این خلاف منطق عقل و مستلزم محال است. و به این معنی فخر رازی در تفسیر

۱- «الدر المنثور» ج ۲ ص ۱۷۶.

۲- «الدر المنثور» ج ۲ ص ۱۷۶.

خود اعتراف نموده است.

و اما روایت خالد و عمار، آنچه مسلم است حضرت، عمار را نهی نکردند که دیگر کسی را امان ندهد و این جمله در روایت زیاد شده است و شاید راوی عمداً این جمله را اضافه کرده است تا بتواند آیه اولوالامر را بر لزوم اطاعت امراء سرایا به عنوان اولوالامر تطبیق کند. حضرت رسول الله امان دادن هر مسلمان را محترم می شمردند گرچه پست ترین فرد مسلمان بود تا چه رسد به عمار، خصوصاً امان شخصی را که اسلام آورده و اقرار به شهادتین می کند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي خُطْبَةٍ خَطَبَهَا فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، نَصَرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاها وَبَلَّغَهَا إِلَى مَنْ لَمْ يَبْلُغْهُ. يَا أَيُّهَا النَّاسُ لِيُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ، قُرْبُ حَامِلٍ فِيهِ لَيْسَ بِفَقِيهِ وَرُبَّ حَامِلٍ فِيهِ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ. ثَلَاثٌ لَا تَعْلُ عَلَى مَنْ قَلْبُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ: إِخْلَاصُ الْعَمَلِ لِلَّهِ وَالنَّصِيحَةُ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَاللُّزُومُ لِيَجْمَاعَتِهِمْ فَإِنَّ دَعْوَتَهُمْ مُحِيطَةٌ مِنْ وَرَائِهِمْ. الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ تَتَكَافَأُ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ يَدُّ عَلَى مَنْ سِوَاهُمْ، يَسْعَى بِدِمَتِهِمْ أَدْنَاهُمْ^۱.

و علاوه از دقت در متن روایت خالد و عمار معلوم می شود که خالد در این قضیه گناهکار بوده است. اگر عمار خطا کرده بود چرا این قدر رسول خدا از او تمجید می نمایند و خالد از عمار عذرخواهی می کند؟!

و اما حدیث مَنْ أَطَاعَ أَمِيرِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ بر فرض تسلیم چه مناسبت با آیه اولوالامر دارد، آن به جای خود محفوظ، و اولوالامر نیز افراد معصومی هستند که در ردیف رسول الله اطاعت آنان به طور اطلاق واجب شمرده شده است.

فخر رازی متوجه عصمت در اولوالامر شده و چون نمی خواهد بر ائمه معصومین تفسیر کند لذا دچار خلط و اعوجاج شده است. او می گوید: «آیه، دلالت بر لزوم متابعت اولوالامر به طور اطلاق دارد و چون شخص معصومی وجود ندارد یا دسترسی به او نیست، بنابراین مقصود از اولوالامر اهل حلّ و عقد از بزرگان امت اند که عارف به مسائل واحکام بوده، و چنانچه در مسئله ای متحد الکلمه گردند مسلماً آن نظریه حاصله، نتیجه پاك و منزّه از هرگونه عیب و خطا، و معصوم به عصمت الهی

است. و بنابراین از آیه، اصول اربعه عامه را در فقه می‌توان استنتاج نمود. **أَطِيعُوا اللَّهَ** دلالت بر حجیت کتاب، و **أَطِيعُوا الرَّسُولَ** دلالت بر حجیت سنت رسول الله، و **أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ** دلالت بر حجیت اجماع، و **وَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ** دلالت بر حجیت قیاس دارد. چون مراد از تنازع در مسئله، عدم فهم آن از کتاب و سنت و اجماعی است که به طور اطلاق متابعت از آنها واجب شده است و در این صورت معنای ردّ به کتاب خدا و سنت رسول خدا همان به دست آوردن حکم آن مسئله از اشباه و نظایر آن است، و این قیاس است. و چون آیه حجیت را در این چهار موضوع منحصر می‌گوید، استحسانی را که ابوحنفیه قائل است و استصوابی را که مالک قائل است اگر همین معنای قیاس باشد، و اگر غیر معنای قیاس باشد آیه بطلان آن را معلوم کرده است». برای استدلال بر این مطالب مفصلاً بحث کرده و گفته است که:

«اگر کسی گوید که: معنای اولوالامر اگر اجماع اهل حلّ و عقد باشد بنابراین مخالف اجماع مرکب علماء در تفسیر آیه خواهد بود چون تفاسیری که برای اولوالامر شده است از چهار موضوع تجاوز نمی‌کند: اول: منظور خلفای راشدین هستند، دوم: امراء سرایا، سوم: علماء، و چهارم: آنچه از روافض نقل شده که مراد ائمه معصومین اند، جواب گوئیم که: مراد از اهل حلّ و عقد همان علماء امت اند که به مسائل عارف و به صلاح و فساد عالم اند و اجتماع و اجماع آنان چون موجب تنزه رأی آنان از خطا می‌شود بر اساس قول رسول خدا که **لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَاٍ**، بنابراین مخالف قول سوم نیست بلکه همان قول و تصحیح آن به نحو اکمل است».

لیکن با اندک ملاحظه خوب واضح می‌شود که وی در این استدلال خود مغالطه‌ای نموده و نتیجه‌گیری کرده است.

اولاً — سؤال می‌کنیم که با فرض آنکه یکایک از اهل حلّ و عقد معصوم نیستند و احتمال خطا در هر یک از آنها می‌رود، چگونه نتیجه آراء مصون از خطا و معصوم از اشتباه است؟ و به عبارت دیگر با فرض آن که هر یک از آنان جایز الخطا باشند نتیجه آراء نیز جایز الخطا خواهد بود. ولی البته مسلم است که در اجتماع، خطا دورتر و واقع نزدیکتر می‌شود، ولی این تقریب و تبعید، جواز خطا را تبدیل به عصمت نمی‌کند.

و در این صورت عصمت حاصله به واسطهٔ یکی از سه علت خواهد بود. اول آنکه تمام افراد حلّ و عقد معصوم باشند در این صورت بدون تردید نتیجهٔ این اجماع عصمت خواهد بود، ولی بدیهی است که از زمان رحلت رسول خدا تا به حال حتی يك روزی که اهل حلّ و عقد همگی معصوم باشند پیش نیامده است، و خود فخررازی بدین حقیقت معترف است و با این حال محال است که خدا اطاعت خود را معلق به امر محال گرداند یعنی اولوا الامری که ابداً در خارج مصداق و واقعیتی ندارد.

دوم — آنکه اهل حلّ و عقد گرچه یکایک آنان غیر معصوم و جایزالخطا باشند لکن اجتماع آنها موجب عصمت باشد، و این صفت قائم بر هیئت اجتماعیّهٔ آنان است نه بر ذوات افراد، این نیز غلط است. چون عصمت در رأی از صفات واقعی و حقیقی است و وصف هیئت اجتماعیّه يك عنوان اعتباری بیش نیست، و محال عقلی است که يك واقعیتی بريك امر اعتباری قائم شود. صفات حقیقیّه در خارج محتاج به موضوعات واقعیه هستند ولیکن اعتباریّات تابع نظر اعتبارکنندگان بوده، چه بسا بر صفات حقیقیّه و چه بسا بر صفات اعتباریه امر اعتباری را حمل کنند. و چون معلوم شد که وصف هیئت اجتماعیّه امر اعتباری است و ما یازاء خارجی ندارد بنابراین واقعیت و خارجیت آن همان ذوات افراد است، اگر این صفت عصمت بر ذوات مترتب شود همان محالیت اول لازم آید، که چگونه جواز خطا در یکایک از افراد نتیجهٔ عصمت از خطا دهند و اگر این صفت بر هیئت اجتماعیّه مترتب شود لازم می آید که امر اعتباری مقوم امر حقیقی خارجی گردد و این نیز محال عقلی است.

سوم — آنکه بگوئیم این صفت عصمت نه قائم به ذوات است بماهی ذوات و نه قائم به وصف هیئت اجتماعیّه است، بلکه خداوند ستشش بر این تحقق یافته است که نتیجهٔ آراء اهل حلّ و عقد را مصون از خطا قرار دهد کما آنکه در خبر متواتر چنین است. در خبر هريك از آحاد مخبرین جواز خطا موجود است ولیکن در خبر متواتر این جواز از بین رفته و خبر معصوم از خطا می گردد و لذا مفید یقین است.

و به عبارت واضح تر همان طوری که خبر واحد محتمل الخطاء می باشد و از کثرت اخبار این احتمال رفته رفته ضعیف می شود تا به حدی که تعداد مخبرین افزایش یابند آن احتمال خطا به کلی معدوم می گردد و خبر مفید قطع می شود،

همچنان هر يك از نظریه اهل حلّ و عقد، محتمل الخطاء والفساد بوده و هر چه به تعداد آنان اضافه شود این احتمال ضعیف‌تر تا به جایی که به کلی معدوم، و نظریه، متّصف به صفت عصمت می‌گردد، و بر همین اساس است که رسول خدا فرموده است: لَا تَجْمَعُ أُمَّتِي عَلَى خَطَايَةٍ.

این احتمال نیز بی‌جا و بی‌مورد است زیرا:

اولاً— این روایت بر فرض صحت سند دلالت دارد بر آنکه امت اجتماع بر خطا نمی‌کند، نه آنکه اهل حلّ و عقد اجتماع بر خطا نمی‌کنند. و در کدام آیه یا روایت یا کتاب لغت امت به اهل حلّ و عقد تفسیر شده است؟.

ثانیاً— این روایت نفی اجتماع امت را برخطا می‌نماید نه نفی خطا را از اجتماع امت و بین این دو تفاوت بسیار است. در صورت اول مفادش چنین می‌شود که: تمام امت اتفاق بر امری که آن امر خطا باشد نخواهند نمود. و این قول همان عقیده شیعه است که در تمام ازمنه امام معصوم، موجود، و زمین هیچگاه از حجت خالی نخواهد بود. و بنابراین اگر تمام امت بر امری اجماع کنند، مسلماً در میان آنها معصوم وجود دارد فلذا آن رأی و نظریه طبق نظریه معصوم خواهد بود وَ هُوَ الْحُجَّةُ.

و اما بر فرض دوم معنی چنین می‌شود که در اجتماع آنان خطائی نیست و این معنی صحیح نیست زیرا در اجتماع آنان بنحو موجب جزئیه ممکن است خطا باشد و البته چون در میان آنها معصوم هم وجود دارد قول صواب هم در میان آنها موجود است. و بنابراین معنی روایت موافق با آیات و احادیثی است که دلالت می‌کند بر آنکه هیچگاه زمین از دین حق و معصوم خالی نخواهد بود مثل قوله تعالی: فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَكْفُرْنَ بِهَا^۱.

و مثل آیه سابق الذکر: وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ^۲ و مثل قوله: إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ^۳ و مثل قوله: وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ؛ و البته این معنی اختصاص به امت حضرت سید المرسلین ندارد، بلکه روایات متواتری از فریقین نقل شده است که دلالت دارد بر آنکه قوم یهود به هفتاد و

۱—سوره انعام: ۶—آیه ۸۹.

۲—سوره زخرف: ۴۳—آیه ۲۸.

۳—سوره حجر: ۱۵—آیه ۹.

۴—سوره فصلت: ۴۱—آیه ۴۱—۴۲.

يك فرقه قسمت شدند همه آنها هالكند الآيك فرقه، و قوم عيسى به هفتاد و دو فرقه قسمت شدند و همه هالكند الآيك فرقه، و قوم محمد به هفتاد و سه فرقه قسمت شدند و همه آنها هالكند الآيك فرقه. به طور کلی روایت «لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَىٰ خَطَايَ» بر فرض صحّت سندش از مورد کلام خارج است بلکه مورد کلام عصمت اهل حلّ و عقد است. اگر آن مراد از آیه اولوالامر باشد در اینصورت می‌گوئیم عامل در عصمت آنها چیست؟

و با تأمل می‌توان گفت که از سه جهت خارج نیست: جهت اول آنکه بگوئیم: سنت خدا بر آن قرار گرفته است که نظریه اهل حلّ و عقد را از خطا مصون می‌دارد گرچه نظریه هر يك از آنان محتمل الفساد والخطاء باشد. معلوم است که این حرف تمام نیست چون اهل حلّ و عقد در خصوص مالك مسلمین نیستند، بلکه از سابق الايام در هر ناحیه ای بلکه در هر شهر و ده و قریه ای اهل حلّ و عقد بوده و ریش سفیدان و کدخدایان محلّ در امور حادثه تبادل نظر می‌نمودند. و بسیار دیده شده است که بعد از تبادل آراء اشتباه کرده و به خطرافتاده اند و تاریخ و تجربه دو گواه صادق است. بنابراین چگونه می‌توان عصمت اهل حلّ و عقد را سنت لایتغیر خدا دانست.

جهت دوم آنکه بگوئیم: سنت خدا در میان خصوص مسلمین چنین قرار گرفته است که امتناناً به امت مرحومه، آراء اهل حلّ و عقد را در میان آنان مسلوب الخطاء و الفساد قرار داده است. این نیز صحیح نیست زیرا این مزیت و اختصاص در خصوص مسلمین برخلاف سایر امم اگر بود مسلماً يك معجزه قاهره و امر خارق العاده ای بود که برخلاف ناموس خلقت، خداوند از آراء جایز الخطاء يك نتیجه معصوم تولید می‌نموده است که همیشه برای حفظ امت مرحومه و بقای حیات آنان مفید باشد، و در حیات عملی امت به منزله قرآن که حیات علمی آنان است واقع شود. اگر چنین بود مسلماً رسول خدا آنرا در ردیف معجزات ذکر می‌نمود و حدود و ثغور آنرا معین می‌فرمود که آیا این اجتماع اهل حلّ و عقد که منتج چنین نتیجه ای است به چه صورت و کیفیت باید تحقق پذیرد افراد آن چه کسان باشند، و چه مقدار و در چه ظروفی اجتماع کنند و آیا برای تمام امت اسلام يك اجتماع از آنان کافی است یا در هر ناحیه ای يك اجتماع خاصّ برای خصوص آنها لازم است. اگر چنین بود مسلماً قرآن به آن تحدی می‌نمود

و رسول خدا خصوصیات آنرا به اصحابش می فرمود در کتب اخبار و تواریخ نقل می شد و علاوه نیز لازم بود که خود اصحاب خصوصیات آنرا از رسول خدا سؤال کنند، چه شد که از موضوعات بسیار بسیط مانند جبال و حیض و اهلّه و انفال و موارد اتفاق سؤال کردند و قرآن بازگویی کند: **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ!** و، **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ ۲.** **وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ ۳!** **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ ۴.** **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ ۵.** **وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْبَيْنِ ۶.**، و از این موضوع مهمّ که ملازم با حیات عملی مسلمین تا بقای عالم است هیچ سخنی به میان نیامد. و مسلماً نمی توان گفت که از خصوصیات این مجلس حلّ و عقد سؤال کردند، منتهی مانند بسیاری از چیزها که نظریّه مخالفین در آنها مؤثّر بوده آنها را از بین برده و بالتّیجه بما نرسیده است، زیرا این مجلس مخالف نظریّه اکثریت امت که می خواهند بر این طریقه سیر کنند نبود و در شرائط آن امری مخالف آراء آنان نبوده، بلکه ارباب حلّ و عقد از افرادی هستند که خواهان چنین اجتماعی بوده و هستند.

و علاوه لازم بود که در فتن و حوادثی که بعد از رحلت حضرت رسول الله اتفاق افتاد کارگردانان سقیفه بنی ساعده و منتحلین به خلافت رسول الله در احتجاجات و مناظرات خود از چنین اجتماعی بازگو کنند، و ادّعی خود را بر اساس این معجزه عجیب پایه گذاری نمایند چه شد که از چنین دلیلی با این متانت صرف نظر کردند؟ به طوری که در هیچ کتاب حدیث یا تاریخ حتّی به يك حرف از این موضوع اشاره ای نشده است نه از صحابه و نه از تابعین! تا آنکه فخر رازی بعد از گذشتن قرون متمادی به این معجزه خارق العاده وقوف یافته و خود **وَمَنْ تَبِعَ** او برای تصحیح مجلس ابوبکر و عمر و ابو عبیده در سقیفه بدین امر عظیم اطلاع یافتند.

حقّاً اگر نفس این مجلس و نتیجه رأی معصومی را که از آن برخاست معجزه ندانیم مسلماً اطلاع فخر رازی بعد از ششصدسال بر این امر مکتوم معجزه ای بدون تردید خواهد بود! و علاوه خود او معترف است به اینکه مفسرین و اهل حدیث در

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۱۸۹.

۲- سوره انفال: ۸- آیه ۱.

۳- سوره بقره: آیه ۲۲۲.

۴- سوره بقره: ۲- آیه ۲۱۹.

۵- سوره طه: ۲۰- آیه ۱۰۵.

۶- سوره کهف: ۱۸- آیه ۸۳.

تمام عالم اسلام اولوالامر را از چهار طائفه خلفاء راشدین و امراء سرایا و علماء و ائمه معصومین خارج نمی‌دانند، و این مجلس حلّ و عقد که خلاف اجماع مرکب است باید به نحو تصحیح آراء علماء جزء یکی از آن چهار طائفه قرار گیرد و بدین نهج از خرق اجماع جلوگیری شود با آنکه سیوطی روایاتی را که در کتاب «الدر المنثور»^۱ از بعضی از مفسرین راجع به حجّیت قول علماء در تفسیر آیه اولوالامر ذکر می‌کنند هیچ بویی از مجلس و اجتماع اهل حلّ و عقد از آن استشمام نمی‌شود بلکه مطلق قول آنها را حجّت و طبق آیه فوق لازم الاطاعة ذکر می‌کند. و بنابراین خود فخر رازی با اعتراف به انحصار اقوال در این چهار قول این مبنای خود را که مراد اهل حلّ و عقد باشند باطل نموده و زحمات خود را در تفسیر این آیه به هدر داده است.

جهت سوم آنکه بگوئیم: عصمتی که از اهل حلّ و عقد برمی‌خیزد روی عنوان معجزه نیست بلکه روی تربیت صالحه‌ای است که امت در اثر تعالیم قرآن و روش رسول الله پیدا نموده‌اند و چون قرآن و رسول الله بنای تعلیم و تربیت را بر اساس دقیق و روش صحیح قرار داده‌اند لذا افرادی که در این مکتب تربیت می‌شوند همیشه در اجتماع آنان نظریه پاک و منزّه از خطا پدید می‌آید.

این جهت نیز غیر تامّ و غلط است.

چون اولاً — طبق آنکه ادراکات تمام افراد همان ضمّ ادراکات بعضی با بعض دگر است، و چون در هر يك از آنها احتمال خطا به جای خود بالفرض باقی است چگونه این تربیت صالحه، نتیجه خارق زائیده و رأی حاصله را معصوم قرار داده است. و عمده از صدر اسلام تا به حال کدام مجلسی تشکیل شده که اهل حلّ و عقد در آن نتیجه معصومی داده باشند؟ این مشاجرات و منازعاتی که از روز رحلت رسول خدا تا به حال در بین مسلمین وجود دارد، و این باطیل و مفساد که امت رابه قعر ظلمات کشانیده، از کجا پیدا شده است؟ چه بسیار از این اجتماعاتی که پیدا شده و نمونه بارز آن سقیفه بنی ساعده بوده و بر همان اساس تا امروز مجالسی تشکیل و اهل حلّ و عقد اجتماع نموده و تبادل آراء و افکار نموده و نتیجه گیری می‌کنند و در عین حال يك قدم برای صلاح امت برنداشته تخم ضلالت و شقاوت را در قلوب امت بیچاره

۱ — «الدر المنثور» ج ۲ ص ۱۷۶ و ۱۷۷.

بجای سعادت و هدایت ریختند.

آن نبوت پاك و اساس تعالیم قرآن که بر حیات معنوی و زندگی بر اساس توحید و تعالیم فطرت و صدق و صفا و ایثار و انفاق و عاطفه و رحم و دستگیری از مخلوقات و هدایت آنان به راه صلاح واقع بود در اثر مدّت کوتاهی به يك امپراطوری عظیم که معاویه در شام تشکیل داد و بر اساس عدوان و ظلم بر مردم بیچاره و امت متحیر تبدیل شد، و دیکتاتوری بجای حرمت اسلام نشست و قوانین خدا کاملاً به عکس شد، حدود خدا تعطیل و احکام و قوانین قرآن از بین رفت و اموال مردم به یغمارفت و خون‌های بی‌گناهان ریخته شد و نوامیس اسلام پاره گشت. و سپس در دوران حکومت بنی‌امیه و بنی‌عبّاس و خلفای بعدی چه جنایات که نشد و حقاً اگر این طرز حکومت را حکومت جائزۀ ظالمۀ شیطانیه نام گذاریم، سزاوارتر است تا يك حکومت الهی بگوئیم، و تمام این جریانات بر اساس همان اجتماع اهل حلّ و عقد بوده و این مفساد را به بار آورد و این تحمیلات عجیب را بر دوش مردم مسکین قرار دادند.

حکومت معاویه بر امضاء و تصحیح عمر بود، عمر او را والی شام نمود و او را بر اعراض و اموال و بیت‌المال مسلمین مسلط ساخت و حکومت امپراطوری و متجمل او را امضاء نمود، و او را بر آن حکومت تقریر و تثبیت نمود. حکومت معاویه و سپس حکومت یزید و مروان و عبدالملک همه بر اساس و پایه دستور عمر بود. عمر خلافت را در مجلس شورا قرار داده و شش تن از اهل حلّ و عقد را بر آن قرار داد و بالأخره با رأی عبدالرحمن بن عوف، عثمان بر مسلمین و اعراض و اموال و دماء و نوامیس آنان مسلط شد و پایه‌های اسلام را متزلزل نمود، بیت‌المال مسلمین را صرف آراء شخصیه و به اقوام خود قسمت می‌کرد و معاویه را بر حکومت شام تقریر و تثبیت نمود و حکم قتل محمد بن ابی‌بکر را به والی خود در مصر نوشت و بالأخره در اثر قیام مصری‌ها با آن وضع فجیع کشته شد و آن همه مفساد به بار آمد.

عمر به انتخاب ابوبکر که خود را تنها اهل حلّ و عقد می‌دانست بر سرکار آمد. عمر بود که در خانۀ حضرت صدیقه زوج مرتضی، بضعه رسول خدا را آتش زد و مقام ولایت کبری را با شمشیر کشیده بدون عمامه به مسجد آورد و او را امر به بیعت نمود، در حضور جماعت مسلمین تمام فضائل و وصایت و خلافت و وزارت و ولایت و

حتی اخوت آن حضرت را انکار کرد^۱. تمام این مفساد نتیجه همان روز سقیفه است که خشت را کج نهاده و مسیر اسلام را از جای خود عوض نموده و تاریخ را تحریف کردند. ابوبکر فَدَّكَ را از حضرت زهرا گرفت، ابوبکر مالک بن نویره را به امارت خالد بن ولید کشت، ابوبکر از اجرای حدّ زنا و قتل و فِرْيَه و غارت اموال مسلمین از خالد خودداری نمود و او را تبرئه کرد^۲. و این باب تبرئه از گناه از آن زمان برای حکام جور و قضاة ظلم و امرای فاسق و فاجر باز شد.

عجیب است که بعضی از جهال در کتب خود نوشته اند که حکومت ابوبکر و عمر ساده و يك حکومت الهی بود. از این حکومت ساده که در مقابل اصل اسلام و ولایت کبری قیام می کند و با تأویل و مصلحت اندیشی سیر حیات مسلمین را تغییر می دهد بیشتر باید ترسید تا حکومت عثمان و معاویه که علناً پرده در می می کنند. آنها با جرأت و تہتکی که داشتند عالم را بر جنایات خود واقف و علناً ابلاغ انحرافات خود را نمودند ولی عمر و ابوبکر که به عنوان حمایت اسلام و عدم تفرقه جماعت مسلمین و به عنوان دلسوزی چنین کارهای خطیر را انجام دادند حقاً اساس ظلم و پایه گذارستم بودند. ابوبکر با گریه فدک را از حضرت زهرا ربود، ابوبکر به عنوان يك مرد مصلحت اندیش و مُصلِح واقعی و بی طرف خود را معرفی کرد، و روزی که بر منبر خطبه خواند و خود را خلیفه معرفی نمود از تصرف بیت المال نسبت به مصارف شخصیّه و خانه خود اظهار بی میلی کرد تا عمر او را وادار به تصرف نمود^۳. از این لطائف الحیل و نرمی ها بیشتر باید ترسید تا از تجرّی عثمان و معاویه.

باری تمام این مفساد که دامنه طویلی پیدا کرد همه و همه نتیجه همان رأی معصومی بود که به عقیده فخر رازی از سقیفه برخاست، فَمَرَّحَبًا بِهَذِهِ السَّقِيفَةِ وَمَرَّحَبًا بِهَذِهِ الْعِصْمَةِ!!

اگر این بیعت مُنتج رأی عصمت بود چرا ابوبکر می گفت: لا حَاجَةَ لِي فِي بَيْعِكُمْ أَقِيلُونِي^۴. کما آنکه بر این معنی حضرت امیر المؤمنین عليه السلام گویا هستند

۱- «الامامة والسياسة» ج ۱ ص ۱۳.

۲- «تاریخ ابوالفداء» ج ۱ ص ۱۵۸ و «تاریخ الخوئیس» ج ۲ ص ۲۳۳.

۳- «الامامة والسياسة» ج ۱ ص ۱۷.

۴- «الامامة والسياسة» ج ۱ ص ۱۴.

در خطبه ششقیفه: **فَيَا عَجَبًا بَيْنَا هُوَ يَسْتَقْبِلُهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِأَخْرَبِ بَعْدَ وَقَاتِهِ**. از کلام آن حضرت استفاده می شود که ابوبکر می گفت: که مرا رها کنید واستعفاء دهید و علی را به جای من برگزینید والا اگر تقاضای مجرد استقاله واستعفاء بود و تقاضای نصب علی نبود این که تعجیبی نداشت. شاهد بر معنی آنکه می گوید: **أَقِيلُونِي وَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فَيْكُمْ**. این لفظ با خصوص قید «**وَعَلِيٌّ فَيْكُمْ**» در «تجرید»، موجود و شارح آن قوشجی که سنی مذهب است بر آن ایراد نکرده و این لفظ را از ابوبکر معترف است.

و در کتاب «احقاق الحق» قاضی نورالله شوشتری وارد است که فضل بن روزبهان در هنگام جواب از زشتیهای ابوبکر و آتش زدن در خانه حضرت زهراء **عَلَيْهَا** خود تصریح می کند که در صحاح کتب اهل سنت موجود است که ابوبکر بر فراز منبر آمده و گفت: **أَقِيلُونِي فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فَيْكُمْ**، و نیز ابن حجر در «الصواعق المحرقة» ص ۳۰ جمله اقاله را از ابوبکر اعتراف دارد.^۲

و نیز اگر رأی سقیفه منتج عصمت بود چرا عمر آنرا الغزش شمرده است؟!^۳
طبری از عمر نقل می کند که گفت: **ثُمَّ إِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ قَائِلًا مِنْكُمْ يَقُولُ: لَوْ قَدِمَاتِ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عمر مقصود است) بَايَعْتُ فُلَانًا، فَلَا يَغُرَّنَّ امْرَأَةً أَنْ يَقُولَ: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً فَقَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا**^۴
و ابن هشام گوید: **ثُمَّ إِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ فُلَانًا قَالَ: وَاللَّهِ لَوْ قَدِمَاتِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لَقَدْ بَايَعْتُ فُلَانًا، فَلَا يَغُرَّنَّ امْرَأَةً أَنْ يَقُولَ: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً فَتَمَّتْ، وَأَنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا**^۵.

و از «انساب الاشراف» بلاذری ج ۱ ص ۵۸۱ نقل شده است که این مطلب

۱- «نهج البلاغه» فیض الاسلام ص ۴۷

۲- «شيعه واسلام» سبط جزء ۲ ص ۱۰۳

۳- در «الغدیر» ج ۵ ص ۲۷۰ میگوید که عمر گفته است: **إِنَّهَا كَانَتْ فَلْتَةً وَقَى اللَّهُ شَرَّهَا** (مصادر بسیاری در پاورقی) یا گفته: **فلتة كفلتات الجاهلية** (تاریخ طبری) **فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا فَاقْتُلُوهُ** (الصواعق المحرقة).

۴- «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۴۴۶.

۵- «سیره ابن هشام» ج ۴ ص ۱۰۷۳. و در «غایة المرام» ص ۵۴۹ در حدیث ۱۵ از محمد بن

علی الحکیم الترمذی که از اکابر علماء عامه است نقل می کند که ابوبکر گفت: **أَقِيلُونِي فَإِنَّ عَلِيًّا أَحَقُّ مِنِّي - بِهَذَا الْأَمْرِ، وَقِي رَوَايَةٌ: كَانَ الصَّدِيقُ يَقُولُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ: أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي فَا نِي لَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَعَلِيٌّ فَيْكُمْ**.

را عمر با تصریح ذکر و نام بجای فلان ذکر کرده است قال: **إِنَّ عُمَرَ قَالَ: بَلَّغْنِي أَنَّ الرُّبَيْرَ قَالَ: لَوْ قَدَّمَاتِ عُمَرُ بَايَعْنَا عَلِيًّا...** و درص ۵۸۳-۵۸۴ گوید: **إِنَّ فُلَانًا وَ فُلَانًا قَالَا: لَوْ قَدَّمَاتِ عُمَرُ بَايَعْنَا عَلِيًّا... فَمَنْ بَايَعَ رَجُلًا غَيْرَ مَشُورَةٍ فَإِنَّهُمَا أَهْلٌ أَنْ يُقْتَلَا، وَ إِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ لَيَكْفُرَنَّ الرَّجَالُ أَوْ لَيُقْطَعَنَّ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ وَ لَيُصَلَّبَنَّ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ...** الحديث (۱).

وَفِي «السِّيَرَةِ الْحَلَبِيَّةِ» ج ۳ ص ۴۰۱: **قال سَيِّدُنَا عُمَرُ: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَةٌ، أَيْ مِنْ غَيْرِ اسْتِعْدَادٍ وَ لَا مَشُورَةٍ كَمَا تَقَدَّمَ رَدًّا عَلَى مَنْ بَلَّغَهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: إِذَا مَاتَ عُمَرُ بَايَعْتُ فُلَانًا، وَ اللَّهُ مَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ بِمَشُورَةٍ، أَلْبَيْعَةُ لَا تَتَوَقَّفُ عَلَى ذَلِكَ. فَغَضِبَ، فَلَمَّا رَجَعَ مِنْ آخِرِ حِجَّةٍ حَجَّهَا الْمَدِينَةَ قَالَ عَلَى الْمِنْبَرِ: قَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ فُلَانًا قَالَ: وَ اللَّهُ لَوَمَاتِ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ لَقَدْ بَايَعْتُ فُلَانًا، إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً مِنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ، فَلَا يَغْتَرَّنَ امْرُؤٌ أَنْ يَقُولَ: إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ كَانَتْ فَلْتَةً، فَتَعَمَّ كَانَتْ كَذَلِكَ إِلَّا أَنَّ اللَّهَ قَدْ وَفَى شَرَّهَا.**

اگر نتیجه آراء اهل حلّ و عقد عصمت است، ابوبکر که برای تعیین عمر مجلسی تشکیل نداد و به تنهایی عمر را به خلافت نصب نمود و با آنکه ابوبکر معصوم نبود چگونه انتخاب عمر برای ابوبکر به تنهایی مُنتج عصمت شد؟ با آنکه طلحه به ابوبکر برخاش نموده و انتخاب او را غلط معرفی کرد. طلحه مسلماً از اهل حلّ و عقد بود، رأی ابوبکر بر رأی طلحه چه مزیتی داشت، که آن نتیجه عصمت دهد و رأی طلحه نتیجه خلاف عصمت؟!

إِنَّ أَبَا بَكْرٍ لَمَّا نَصَّ عَلَى عُمَرَ قَامَ إِلَيْهِ طَلْحَةُ فَقَالَ: مَا تَقُولُ لِرَبِّكَ وَقَدْ وَلَّيْتَ عَلَيْنَا فَرَّطًا غَلِيظًا؟ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَرَكْتُ لِي عَمِيَّتِكَ وَ دَلَكْتُ لِي عَمِيَّتِكَ وَ جِئْتَنِي نَكْفُفُنِي عَنْ رَأْيِي وَ سَدَدْتَنِي عَنْ دِينِي؟ أَقُولُ لَهُ إِذَا سَأَلْتَنِي: خَلَفْتُ عَلَيْهِمْ خَيْرَ أَهْلِكَ ۲.

و اگر نتیجه آراء عصمت است چرا عبدالرحمن بن عوف که با عثمان بیعت کرد و او را به خلافت برگزید قاطبهٔ مسلمین او را مذمت کردند و بعد از آنکه جنایت های عثمان مشهود شد خود عبدالرحمن بر عثمان خرده گرفت تا جائی که

۱- «عبدالله بن سبا» چاپ مصر ص ۹۲ و در «غایة المرام» ص ۵۶۰ راجع به قول عمر: ان ببيعة ابی بکر فلتة، از طریق عامه ۸ حدیث و درص ۵۶۱ از طریق خاصه ۲۳ حدیث ذکر می کند

۲- «الغدیر» ج ۷ ص ۱۵۲.

عثمان او را از مدینه تبعید کرد^۱.

بالجمله تمام مفاسدی که در عالم اسلام بروز نمود به واسطه خودسری و خودکامی بعضی بود که بعداً امثال فخررازی به واسطه توجیهاات و تأویلات روی جنایات آنها سرپوش گذارده و با جعل روایات و تفسیر به رأی، حکومت ضالّه آنان را بر رقاب مسلمین توجیه کردند.

ابوبکر صریحاً از خالد بن ولید در قضیه قتل مالک بن نویره
 پشیمان می‌کند، و نه تنها از قصاص او و از حدّ زدن به او
 در باره زنای محصنه با عیال مالک خودداری نمود، بلکه
 صریحاً او را سیف الله قلمداد نموده و می‌گوید: لَا أَشِيمُ سَيِّقًا
 خِلاَفَتِ ابُو بَكْرٍ
 اعْتِراضِ مالِكِ
 ابْنِ نویره به
 سَلَّةُ اللهِ عَلَي الكَافِرِينَ.

مالک بن نویره فدائی مقام ولایت شد. محبت او به امیرالمؤمنین و تشیع او، او را به کشتن داد و همین جهت موجب بخشودگی گناه خالد گشت. مالک بن نویره تیمی یربوعی از بزرگان شُجعان و فارسان و شاعران بود و در بنی یربوع در جاهلیت و اسلام، بزرگ و سالار بود.

مرحوم قاضی نورالله شوشتری گفته^۲ و نیز محدث قمی از کتاب «فضائل»^۳ شیخ فقیه ثقه جلیل القدر شاذان بن جبرئیل قمی که سید فخار بن سعد موسوی استاد محقق حلی از او روایت می‌کند حدیث کرده‌اند از براء بن عازب، که گفت: وقتی در محضر رسول خدا نشسته بودیم و بعضی از اصحاب نیز حضور داشتند و رؤسای بنی-تمیم که یکی از آنان مالک بن نویره بود خدمت رسول خدا مشرف شدند و مالک گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي الْإِيمَانَ يَعْنِي بِيَامُوزِ مَرَا كِهْ إِيْمَانٍ چيست فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنْتَ رَسُولُ اللَّهِ، وَتُصَلِّيَ الْخَمْسَ، وَتُصُومَ شَهْرَ رَمَضَانَ، وَتُؤَدِيَ الزَّكَاةَ وَتُحِجَّ الْبَيْتَ، وَتُؤَاتِيَ وَصِيِّي هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَلَا تَسْرِقَ وَلَا تَخُونَ وَلَا تَأْكُلَ مَالَ الْيَتِيمِ وَلَا تَشْرَبَ الْخَمْرَ وَتُؤْمِنَ بِشِرَائِعِي وَتُحَلَّلَ حَلَالِي وَتُحَرَّمَ حَرَامِي وَتُعْطِيَ الْحَقَّ مِّنْ نَّفْسِكَ الضَّعِيفِ وَالْقَوِيِّ وَالْكَبِيرِ وَالصَّغِيرِ، وَتَعَدَّ عَلَيْهِ شَرَائِعَ الْإِسْلَامِ.

۱- «الغدیر» ج ۷ ص ۱۵۸ نقلاً عن «تاریخ ابی‌الفداء».

۲- «مجالس المؤمنین» ص ۱۱۴. ۳- «سفینه البحار» ج ۲ ص ۵۵۱.

«حضرت رسول الله در پاسخ او گفتند: ایمان آنست که شهادت به لاله الا الله و به رسالت من از جانب خدا دهی، و نمازهای پنجگانه را ادا کنی، و روزه ماه رمضان بجای آری، و زکات بدهی، و حج خانه به جای بیاوری، و وصی مرا نیز دوست داری و اشاره کردند به علی ابیطالب عليه السلام، و خون ناحق نریزی، و دزدی نکنی، و خیانت ننمائی، و مال یتیم را نخوری، و مسکر نیاشامی، و به دستورات و قوانین من ایمان بیاوری، و حلال مرا حلال و حرام مرا حرام بدانی، و حقوقی را که ضعیف و قوی و کبیر و صغیر بر تو دارند ادا کنی، و یکایک از دستورات را حضرت برای او شمردند». مالک بسیار شاد شد و از غایت نشاط دامن کشان می رفت و می گفت: تَعَلَّمْتُ الْإِيمَانَ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ. «به خدای کعبه سوگند که ایمان را آموختم». و چون از نظر رسول الله دور شد حضرت فرمودند: مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ «کسی که دوست دارد به مردی از مردان بهشت نظر بيفکند به این مرد نظر کند».

ابوبکر و عمر دستوری از حضرت رسول طلبیده و از دنبال او رفتند و این بشارت به او دادند و از او التماس کردند که چون رسول خدا تو را از اهل بهشت نامیده تقاضا داریم درباره ما طلب مغفرت بنمائی. مالک گفت: لَا عَفْرَ اللَّهُ لَكُمْ «خدای تعالی شما را نیامرزد» که رسول الله را که صاحب شفاعت است می گذارید و از من می خواهید که جهت شما استغفار کنم. آن دو شرمنده شده بازگشتند، چون حضرت آنها را نگریست فرمود: فِي الْحَقِّ مَبْعُضَةٌ «سخن حق شنیدن گاهی آدمی را خشنماک می کند»^۱.

چون حضرت رسول الله رحلت کردند مالک به مدینه آمد و از وصی آن حضرت جو یا شد. روز جمعه ای بود که ابوبکر به منبر رفته بود و خطبه می خواند، مالک بی طاقت شد و به ابوبکر گفت: تو همان برادر تیمی ما نیستی؟ گفت: بلی. مالک گفت: پس چه شد آن وصی رسول خدا که آنحضرت مرا به ولایت او امر فرموده

۱- مکالمه ابوبکر و عمر با مالک و سخن حضرت رسول با آنها در «سفینه البحار» نیست و فقط در «مجالس المؤمنین» مذکور است لکن مرحوم محدث قمی بعد از آنکه قضیه مالک را نقل کرده فرموده است: انتهى ملخصاً.

بود؟ مردم گفتند: ای اعرابی چه بسا اتفاق می‌افتد که حادثه‌ای بعد از حادثه پدید می‌آید، مالک گفت: واللّه هیچ کاری حادث نشده بلکه شما خیانت کرده‌اید در انجام وصیت رسول خدا. پس رو به ابوبکر نموده گفت: کیست که تو را بر این منبر بالا برده، در حالی که وصی پیغمبر نشسته است. ابوبکر به حاضران گفت: این اعرابی بَوَالٍ عَلٰی عَقَبِيَّهِ را بیرون کنید. فَنُقُذُ وَخَالِدِ بْنِ وِلِيدٍ او را زدند و از مسجد بیرون کردند، مالک بر شتر خود سوار شد و صلوات بر رسول خدا فرستاد و این ابیات را انشاد کرد:

اَطْعَمْنَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا كَانَ يَتَنَا فَيَا قَوْمَ مَا سَأَلْنِي وَشَانَ اَبِي بَكْرٍ
اِذَا مَاتَ بَكْرٌ قَامَ بَكْرٌ مَّقَامَهُ فَتِلْكَ وَوَيْتِ اللّٰهِ قَاصِمَةُ الظَّهْرِ

کشتن خالد بن ولید باری چون رسول خدا مالک را برای جمع آوری صدقات مالک بن نویره را و زکوات قوم خود مأمور کرده بودند چون بعد از رسول خدا و زنا با عیال او به مدینه آمد و خلافت را برخلاف نصّ رسول خدا و وصیتی که به او نموده بودند به دست ابوبکر دید چون به قوم خود برگشت، از فرستادن صدقات به نزد ابوبکر خودداری نمود و صدقات را بین قوم خود تفریق نمود. گوید:

فَقُلْتُ خُذُوا اَمْوَالَكُمْ غَيْرَ حَافِيٍّ وَلَا نَاظِرٍ فِيمَا يَجِيءُ مِنَ الْغَدِ
فَاِنْ قَامَ بِالَّذِيْنَ الْمُحَوَّقِ قَائِمٌ اَطْعَمْنَا وَقُلْنَا الدِّينُ دِيْنُ مُحَمَّدٍ ۱

«مالک گوید: من به قوم خود گفتم: اموال خود را که صدقات باشد پس بگیرید و هیچ ترس نداشته باشید و نه انتظار گزندی که فردا به شما برسد. سپس اگر به این دین مخلوط شده با کثافات صاحب اصلی آن قیام کرد، ما اطاعت نموده و زکات خود را پرداخته و می‌گوئیم که دین، دین محمد است.»

ابوبکر خالد بن ولید را مأمور نمود که با لشکری به بَطَاح^۲ بروند و با افرادی که برخوردار می‌کنند اذان بگویند و اقامه نماز کنند. اگر آنان نیز اذان گفتند و اقامه نماز کردند با آنها جنگ نکنند و در این حال از آنها فقط زکات طلب کنند و اگر

۱- «عبدالله بن سبا» ص ۱۰۴ نقلاً عن «الاصابة».

۲- بَطَاح: آبی است در دیار اسد بن خزیمه.

ندادند فقط به غارت اموال آنها پردازند و کسی رانکشند، و اگر ازاذان و نماز خودداری کردند آنها را بکشند چه به آتش زدن باشد و چه به غیر از آن^۱.

در لشکر خالد بن ولید، ابوقتاده^۲ که اسمش حارث بود و عبدالله بن عمر نیز بودند.^۳ لشکر خالد چون به بَطاح رسید کسی را نیافت و لشکر در تاریکی شب بر بنی یربوع که اقوام مالک بودند شبیخون زده و آنها را در تحت مراقبت گرفتند، مالک و سایر اقوامش با خود سلاح برداشتند. خالد و همراهانش گفتند: چرا سلاح برداشتید؟ آنها گفتند: شما چرا سلاح برداشته اید؟ اینها گفتند: ما مسلمانیم و تعدی نمی کنیم. آنها گفتند: ما نیز مسلمانیم. اینها گفتند: اگر مسلمانید سلاح خود را کنار بگذارید ما نماز می خوانیم شما هم نماز بخوانید، آنها سلاح خود را برداشته و نماز خواندند.^۴ در این حال خالد دستور داد همه را اسیر نموده و گردن بزنند. مالک بن نویره گفت: چرا ما را می کشید؟ ما مسلمانیم. قتاده و عبدالله بن عمر گفتند: ای خالد دست از کشتن مالک بدار او مسلمان است ما نماز او را دیدیم^۵، خالد گفت: باید کشته شود. بین قتاده و خالد سخن بالا گرفت و قتاده عهد کرد با خدا که دیگر در لشگری که خالد بن ولید است نرود و تحت لوای او نباشد.^۶

مالک گفت: ای خالد تو مرا به نزد ابوبکر ببر خود در موضوع ما حَکَم شود. خالد گفت: ابداً تو را مهلت نمی دهم.^۷ چشم خالد که به زوجه مالک افتاده و نام او امّ تمیم بود و در غایت حسن و جمال بود دل او را ربوده و قصد زنا با او داشت و کشتن مالک را مقدمه وصول به این مقصد قرار می داد. مالک در حضور خالد به زنش گفت: تو مرا به کشتن دادی و من در راه غیرت و حفظ ناموس باید کشته شوم^۸. بالأخره آنچه مالک گفت در دل خالد اثری نکرد، مالک گفت: ای خالد تو برای انجام مأموریت دیگری آمده ای که جرم ما از آن بسیار کوچکتر است^۹.

۱- «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۵۰۳.

۲- ابوقتاده انصاری خزرچی شهد اُحداً و مابعدھا و شهد مع علی فی خلافتھ مشاهده کلھا و توفی فی الکوفه فی خلافتھ علی سنه ۳۸ اوسنه ۴۰ و هو ابن سبعین سنه فکبر علی فی صلاته علیه سأل- «عبدالله بن سبا» ص ۱۰۵ دریاورقی.

۳- «الغدیر» ج ۷ ص ۱۵۸.

۴- «تاریخ ابوالفداء» ص ۱۵۸.

۵- «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۵۰۳.

۶- «طبری» ج ۲ ص ۵۰۳، و «یعقوبی» ج ۲ ص ۱۳۲-۷. «تاریخ ابوالفداء» ص ۱۵۸.

۷- «تاریخ ابوالفداء» ص ۱۵۸.

خالد دستور داد به ضرار بن ازور که گردن مالک را بزند، او مالک را صبراً کشت^۱، و همان شب خالد با زوجهٔ مالک امّ تمیم همبستر شد^۲ و دستور داد سرهای کشتگان را به جای سه‌پایه زیر دیگ‌های غذای خود گذاردند و آتش افروختند. مالک سربزرگی داشت و بسیار پرمو بود قبل از آنکه آتش او را گداخته کند به واسطهٔ سوختن موهای فراوان غذا به جوش آمد و آماده شد^۳. خالد دستور داد تمام زنها را به عنوان اسارت به مدینه حمل دادند و تمام اموال آنان را غارت نمود.

این قضیه بر مسلمین بسیار گران آمد. عمر به نزد ابابکر آمده گفت: خالد مردم مسلمان را کشته، مالک بن نویره را کشته است و با زن مسلمان همبستر شده، و اموال مسلمین را غارت کرده باید او را قصاص کنی و حدّ زنا بر او جاری کنی.

چون خالد به مسجد مدینه داخل شد قبائی در بدن داشت که مملو از آهن و تیر بود و عمامه‌ای بر سر انداخت که چوبه‌های تیر را در آن فرو برده بود. عمر چون چشمش به خالد افتاد برخاست و چوبه‌های تیر را از عمامهٔ او بیرون آورده و همه را شکست و گفت: الآن تو را می‌کشم و رجم خواهم نمود، مردم مسلمان را کشتی و با زن او زن مسلمان همخوابگی نمودی؟! خالد هیچ نمی‌گفت چون احتمال می‌داد این نحو تغییر عمر ناشی از میل و رغبت ابوبکر باشد. چون خالد به ابوبکر وارد شد و مذاکراتی باهم نمودند از جمله آنکه گفت: علت کشتن من مالک را این بود که در بارهٔ تو چنین و چنان می‌گفت و معذرت بود که مالک قال لِحَالِدٍ وَهُوَ بِرَأْسِهِ: مَا إِخَالُكَ صَاحِبِكُمْ إِلَّا وَقَدْ كَانَ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا.

«می‌گویند: مالک به من گفت: من از صاحب شما ابوبکر کناره‌گیری نکردم مگر به علت آنکه چنین و چنان می‌گفت». خالد در جواب او گفت: أَوَمَا تَعُدُّهُ لَكَ صَاحِباً؟ «آیا تو ابوبکر را صاحب خودت نمی‌شناسی» فلذا امر کردم گردن او را زدند.

دفاع ابی بکر از ابوبکر خالد را تبرئه نمود. خالد از نزد ابوبکر خوشحال بیرون **جنایات خالد** آمد^۴. عمر به نزد ابوبکر رفت و گفت: خالد زنا کرده او را حدّ

۱- «تاریخ ابوالفداء» قتل ضرار را دارد ولی قتل صبراً بنا به نقل امینی در ج ۷ ص ۱۶۵ «الغدیر» از

«اصابه» ج ۳ ص ۳۵۷ و «مرآت الجنان» ج ۱ ص ۶۲ می‌باشد.

۳- «طبری» ج ۲ ص ۵۰۳

۲- «تاریخ یعقوبی» ج ۲ ص ۱۳۲.

۴- «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۵۰۴.

بزن، ابوبکر گفت: لا، لِأَنَّهُ تَأَوَّلَ فَأَخْطَأُ: «نه، چون او در کار مالک تأویل نموده و اشتباه کرده است». عمر گفت: مرد مسلمان را کشته است او را بکش. ابوبکر گفت: لا، إِنَّهُ تَأَوَّلَ فَأَخْطَأُ: «نه، او تأویل کرده و در قتل مالک اشتباه کرده است»، سپس گفت: ای عمر ما كُنْتُ لِأَعْمِدَ سَيْفًا سَلَّهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. ^۱ عمر گفت: ای ابوبکر او را از منصب خود معزول گردان. ابوبکر در پاسخ گفت: لِأَعْمِدُ سَيْفًا شَهَرَهُ اللَّهُ عَلَى الْكُفَّارِ ^۲ «من شمشیری را که خدا به روی کفار ظاهر نموده در غلاف فرو نمی‌برم».

برادر مالک متمم بن نویره به مدینه آمد و از ابوبکر طلب خون برادر خود مالک را نمود و اُسرَاء را طلب کرد. ابوبکر دستور داد اُسرَاء را برگردانند. عمر به ابوبکر اصرار و الحاح نمود که خالد را عزل کند و گفت که: إِنَّ فِي سَيْفِهِ رَهَقًا ^۳ «در شمشیر خالد تعدی و تجاوز و خون به ناحق ریختن است»، ابوبکر گفت: لا، يَا عُمَرُ لَمْ أَكُنْ لِأَسِيمٍ سَيْفًا سَلَّهُ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ ^۴: «نه ای عمر من در غلاف نمی‌کنم شمشیر برآنی را که خدا بر کافران از غلاف بیرون کشیده است».

عبدالله بن عمر و قتاده به نزد ابوبکر آمدند و شهادت دادند که خالد مسلمان را کشت، مالک بن نویره مسلمان بود، اذان و اقامه او را دیدیم. ابوبکر از قتاده اعراض نمود و از او متنفر شد ^۵.

باری مالک را خالد به عنوان رجوع و ارتداد از اسلام کشت و آن مرد مؤمن هرچه گفت: من مسلمانم خالد گفت: باید کشته شوی، و چون گفت: جمال زن من مرا به کشتن داده است خالد گفت: بَلْ رُجُوعُكَ عَنِ الْإِسْلَامِ ^۶. با آنکه صحابی نیک سیرت مالک بن نویره از اسلام مرتد نشد و فقط درباره ابوبکر سخنانی گفته بود که آنرا خالد به ابوبکر بازگو کرد، و همین سخنان خون آن مرد بی‌گناه را هدر نموده و خالد را تبرئه کرد. ابوبکر خالد را تبرئه نمود نه او را کشت و نه حدّ زنا بر او جاری

۱- «تاریخ ابوالفداء» ج ۱ ص ۱۵۸. ۲- «تاریخ الخميس» ج ۲ ص ۲۳۳.

۳ و ۴- «طبری» ج ۲ ص ۵۰۳ و نیز گویند: قال ابوبکر: هیه یا عمر تأول وأخطأ فأرفع لسانك عن خالد. وعین این عبارت را در «دائرة المعارف» فرید و جدی ج ۲ ص ۳۰۶ از ابوبکر نقل می‌کند.

۵- «تاریخ طبری» ج ۲ ص ۵۰۲.

۶- «الغدیر» ج ۷ ص ۱۶۰ نقلاً عن «تاریخ ابن شحنه» هامش «الکامل» ج ۷ ص ۱۶۵.

کرد و نه حدّ مفتری بر او جاری نمود و نه به واسطه تعدّی بر اموال مسلمین او را تعزیر کرد بلکه او را عتاب و سرزنش نیز ننمود، بلکه از او دفاع نموده صراحتاً این مرد فاجر فاسق فاتک را شمشیر برتده خدا قرار داده و چنان معرفی نمود که او شمشیر خدا است که برای کشتن کافران (امثال مالک بن نویره و تعدّی به نوامیس زنهای مسلمان و هتک اعراض و نهب اموال آنها) از غلاف بیرون کشیده و عریان نموده است.

فرضاً که مالک از دادن زکات امتناع نمود مگر حکم قتل است؟ مالک از دادن زکات به ابوبکر امتناع نمود نه از دادن آن به وصی رسول خدا، چنانکه از شعر او معلوم شد مالک مسلمان بود آیا کشتن مسلمان جایز است؟ فرضاً به واسطه ارتداد مالک از ابی بکر او را مرتد از اسلام بدانیم آیا زنا با زن او که مسلمان بود جایز است؟ آیا این قابل تأویل است؟ آیا وجود عبدالله بن عمر و قتاده که از نزدیک ناظر قضیه بودند برای رفع تأویل، حجت قاطعه نیست؟ چرا ابوبکر از گفتار آنان نفرت نموده و اعراض کرد، برای آنکه خالد یار و معین حکومت او بود.

ابوبکر دستور داد دینه مالک را از بیت المال پردازند و اسراء را برگردانند. آیات تمام این جریانات را فعل صحیح ابوبکر بدانیم و به عنوان آنکه اولوالامر و معصوم است تأویل نموده و حمل بر اجتهاد او کنیم؟ حقاً امثال فخر رازی که این سیئات صریح را تأویل و توجیه می کنند در جرم و جریمه با صاحبان آن جرائم سهیم و شریک هستند. آیا واقعاً شمشیر خالد سیف خدا بود که به دست او داده و خود خدا او را از غلاف بیرون کشیده است؟

عمر می گوید: **إِنَّ فِي سَيْفِهِ رَهَقًا** «در شمشیر خالد تعدّی و خون به ناحق ریختن است»، آیا این هتک و تجاوز، فعل خداست و خالد شمشیر خدا؟ عمر می گوید: چنین نیست، اما ابوبکر می گوید: خالد شمشیر خداست. **قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا... وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ وَلَا تَمْتَلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَمُ وَصِيَّاتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ... وَإِنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفْرَقَ بَيْنَكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَمُ وَصِيَّاتُكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** ۱.

امام انسانِ اصل به مقام توحید است و قرآن به واسطه
امام مادی بشر است

درس ۱۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا^۱.

امام، مرتبی انسان به اعلى درجه کمال و آخرين نقطه از ذروه توحيد و مقام
معرفت است و چون انسان به حق آفریده شده است بايد امام به حق راهنما و موصل
آدمی بدین ذروه گردد و الا کسی ديگر که مادون مقام معرفت و توحيد و درجات قرب
است از اين نصيب بی بهره است.

توضیح این معنی آنکه خداوند می فرماید: مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ^۲.

خلقت عالم
هستی و انسان
بر اساس حق
است

«ما آسمانها و زمین و آنچه بين آنهاست را نيا فرديدم مگر به حق».
وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بِإِلَّا ذَلِكَ ظَنَّ الَّذِينَ
كَفَرُوا^۳.

«ما آسمان و زمین و آنچه بين آنهاست را باطل نيا فرديدم اين گمان کسانی
است که روی حق را پوشانیده و کافر شده اند».

۲- سورة احقاف: ۴۶- آیه ۳.

۱- سورة نساء: ۴- آیه ۵۹.

۳- سورة ص: ۳۸- آیه ۲۷.

از این آیات استفاده می‌شود که خلقت موجودات عبث و لهُو و بیهوده نبوده، و روی غرض صحیح و منظور اصیلی آفریده شده‌اند و در این حقیقت هیچ موجودی مستثنی نشده است. تمام این دستگاه آفرینش و جهان خلقت براساس حق به وجود آمده‌اند از کوچک و بزرگ موجودات زنده و بی‌روح در تحت این ناموس کلی واقع و از این واقعیت تجاوز نمی‌کنند. انسان که نیز جزئی از این موجودات به شمار می‌رود به همین منظور آفریده شده است. او را خدا به حق آفریده و با فطرت توحید سرشته است. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۱. «توجه دل خود و چهره باطن خود را به سوی این دین حنیف که براساس حق استوار است، و از انحرافات منزه و مبری است بگردان. این دین بر پایه همان فطرت و سرشتی است که خداوند انسان را بر آن فطرت سرشته است و در خلقت و آفرینش خدا تغییر و تبدیلی نیست، این است آن دین استوار و لکن اکثریت مردم از درک این حقیقت فرو مانده‌اند».

انسان دارای ادراک و معرفتی است و دارای غرائز و صفاتی که در اصل، تمام آنها از مبدأ توحید سرچشمه گرفته است. خداوند انسان را براساس معرفت و درک حقیقت آفریده و دل او را مخزن اسرار خود قرار داده است.

توحید یعنی یگانه دانستن خدا در تمام مراحل وجود از ذات و صفات و مظاهر عالم هستی. تمام این کاخ وجود بر ذات او قائم و به او بسته‌اند. در آسمانها و زمین و آنچه بین آنها است حکومتی جز حکومت خدا و قدرتی جز قدرت خدا و علم و حیاتی جز علم و حیات خدا مشهود نیست و ذره کوچکی از این امر جدا نیست و هیچ شائبه استقلال و اتکاء به ذات، غیر از ذات حضرت احدیت وجود ندارد.

بنابراین چون تمام این جهان بر این اصل متکی است، خداوند انسان را برای درک این معنی و رسیدن به معرفت و دریافت این حقیقت آفریده، و در دل انسان نیروی کشش و پرش بدین آستان را قرار داده است. این همان حقیقت و فطرتی است که انسان را با آن سرشته‌اند.

از طرف دیگر می‌دانیم که خداوند هر موجودی را خوب و نیکو آفریده است و

نقص و عیب در کاخ آفرینش نیست: **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ^۱**

«خداوند است که هر موجودی را که خلقت فرموده آفرینش او را نیکو قرار داده و ابتدای خلقت انسان را از گل قرار داده است». و علاوه بر آنکه خلقت را نیکو و تام و تمام نموده است هر موجودی را به کمال خود هدایت می نماید.

قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ * قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ^۲

«فرعون به موسی گفت: پروردگار شما دو نفر (موسی و هارون) کیست؟ موسی در پاسخ او گفت: پروردگار ما کسی است که هر موجودی را که آفریده آنچه لازمه خلقت و تمامیت آفرینش او بوده به وی عنایت نموده و سپس نیز او را در راه کمال خود رهبری نموده است». از میان این موجودات بی شمار که همه تام الخلقه ایجاد شده و در راه کمال به سوی مقصد در حرکت هستند، انسان نیز که بر اساس فطرت خدا و سرشت توحید خلق شده است باید به سوی کمال رهبری شود و آن استعدادهای نهفته را به ظهور برساند. اگر در راه مستقیم حرکت نمود به مقصد می رسد و الا دچار اضطراب و تشویش خاطر شده مانند مرغ بی آشیان هنگام طوفان و باران و رعد و برق و صاعقه آن قدر خود را به این طرف و آن طرف زده تا هلاک شود و بدون ظهور استعداد و فعلیت غائر خدادادی جان سپرده ناقص از دنیا برود.

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ * فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا * وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَ يُضَلَّىٰ سَعِيرًا^۳

«ای انسان به تحقیق که تو با رنج و مشقت فراوان به سوی پروردگار خود در سیر و حرکت هستی، و به شرف ملاقات او خواهی رسید. پس کسی که (در راه مستقیم حرکت کرده و به کردار نیک اشتغال ورزیده) نامه عمل از دست راست به او داده شده است به زودی به حساب او به طور آسان رسیدگی شده و به سوی کسان خود در بهشت مسرور و شادمان خواهد رفت. و اما آن کسی که (از راه کج و انحراف

۲- سوره طه: ۲۰- آیه ۴۹-۵۰.

۱- سوره سجده: ۳۲- آیه ۷.

۳- سوره انشقاق: ۸۴- آیه ۷-۱۳.

حرکت و به گناه و تعدی اشتغال ورزیده و) نامه عمل از پشت سر به او داده شده (بد به احوال او که) بر هلاکت خود آه و فریاد کند و به آتش سوزان دوزخ درافتد». بنابراین انسان باید در تحت تعلیم و تربیت صحیح واقع شود تا به کمال خود برسد و لذا خدا قرآن را نیز به حق فرستاده است. «اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ»^۱.

و نیز حضرت رسول الله را به حق و دین حق مأموریت داده است «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ»^۲.

یعنی دینی که رسول الله آورده دین حق است و در او هیچ جنبه عبث و باطلی وجود ندارد و می‌تواند جوابگوی نیازهای یکایک از افراد بوده، و تمام آنها را به کمال حقیقی و توحید واقعی رهبری کند.

قوانین دین
براساس توحید
است

اسلام دین توحید است، یعنی تمام دستورات اخلاقی و علمی آن براساس توحید نازل شده است و مقتن و مشرع آن توحید بوده و این قوانین را برای وصول به توحید جعل کرده است. پس این قوانین بر اساس توحید پائین آمده و چنانچه عمل شود بر توحید بالا می‌رود.

چگونه می‌بینیم که در قوانین دنیا و نظامنامه‌های احزاب دستوراتی است که از روح آن دسته و حزب سرچشمه گرفته و نماینده افکار و آراء آن حزب است، و اگر کسی بدان پابند شود او را به آراء و افکار صاحبان آن حزب سوق می‌دهد، همین طور دین اسلام از توحید سرچشمه گرفته است. توحید یعنی تمام موجودات را بدون استثناء در تحت علم و قدرت و تأثیر خدا دیدن و خدا را در تمام عوامل وجود مؤثر دانستن، و در قبال خدا برای هیچ موجودی ارزش و استقلال وجودی نیافتن است. دستورات اسلام همگی بر این اصل وضع شده است. شخص مسلمان و پابند به این قانون خود را مرتبط به تمام جهان هستی می‌بیند و از هیچ موجودی نمی‌گریزد، با همه انس و الفت دارد، از ملاقات و برخورد با مردم، صله رحم، عیادت مریض، برآوردن حوائج نیازمندان، و الفت با فقرا و مسکینان، بذل مال برای آسایش دیگران، و هزاران

۱-سوره شوری: ۴۲-آیه ۱۷

۲-سوره صف: ۶۱-آیه ۹

دستوری که انسان را با تمام موجودات می پیوندد لذت می برد و کَأَنَّهُ انسان يك قطعه غیر قابل انفکاک از کارگاه هستی بوده است. ولذا می بینیم که قوانین جهاد با عبادات کاملاً سازش و ملایمت دارد. جهاد براساس هدایت مردم گمراه است نه براساس جهانگیری و ربودن مال و ملک مردم، لذا در دستورات جهاد اسلام تعدی و تجاوز نیست، بی رحمی و بی انصافی نیست، کشتن اطفال و زنان و آتش زدن و سوزاندن درختها و متاعها و آب بستن و تشنه گذاردن و داروی سمی ریختن نیست، چون منظور از جهاد هدایت مردم است نه از ریشه کندن آنها برای جلب منافع شخصی، و لذا جهاد عبادتی است که حتی با نماز که لازمه اش، طهارت و خلوص است کاملاً سازش دارد. نکاح با طلاق که به صورت ظاهر دو امر متخالف هستند با هم انس و آشنائی دارند.

در قرآن مجید به اندازه ای دستورات طلاق روی مبنای صحیح و اخلاقی بیان شده که حقاً اگر عمل شود يك دنیا رحمت و عطوفت را در بردارد. می گوید یا انسان زن را به خوبی نگاه دارد یا به خوبی رها کند، برای طلاق او را در مضیقه نگذارد، و اگر مهریه او به اندازه يك پوست گاو پر از طلا و جواهرات بود دیناری از مهریه او نر باید و برای بخشیدن مهر، او را در فشار نگذارد و به او آزار نرساند، و در حقیقت طلاق يك امر توأم با رحمت و مودت است. ملاحظه می شود که در دستورات این دین مبین هرکاری که انسان را به لطف و مودت و رحمت و شفقت و حُسن نزدیک می کند تأکید شده، و از هرچه موجب تفرقه و جدائی و پریشانی و دوری از ابناء نوع می باشد نهی به عمل آمده است و حتی عیب جوئی و عیب گوئی گناه است، سوءظن گناه است، مردم را به القابی که راضی نیستند یاد کردن گناه است، سب و شتم گناه است، تجسس در احوال نمودن گناه است.

اسلام می گوید مسلمان باید حسن ظن داشته باشد و به برادران ایمانی به دیده نيك بنگرد و به تمام موجودات از نقطه نظر ارتباطی که با خدا و مبدأ توحید دارند به دیده حُسن بنگرد. مسلمان باید شخصیت طلب نباشد، استکبار نداشته باشد، اموال خود را به فقرا و مسکینان بدهد، زروسیم اندوخته نکند، دنیاپرست نباشد، کار کند و دسترنج خود را برای رضای خدا و وصول به اعلیٰ درجه انسانیت به افراد تهی دست و بینوا بدهد. این قوانین همه رحمت است و از توحید نازل شده و در تمام شئون

زندگی و حیات با روح توحید پیاده شده است، و اگر کسی به آن عمل کند او را به توحید بالا برده و به مبدأ و منشأ خود می‌رساند. به خلاف قوانین غیر توحیدی که خواهی نخواهی براساس افتراق و نفع‌طلبی و سودجویی و کامیابی است. آن قوانین انسان را به تفرقه دعوت می‌کند، پیوند انسان را با جهان می‌برد، هرکس گمان می‌کند که از عالم جداست و برای بقاء وجود خود گرچه منافات با هستی غیر داشته باشد می‌کوشد.

حتی در ممالک راقیه، آنها دنبال منافع خود می‌روند و به فقر و مسکنت و ضلالت کشورهای دیگر کاری ندارند، مرام آنان کامیابی خود آنان است و بدین وسیله خود را از جهان هستی منقطع می‌دانند «هُبِيبْنَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ»^۱. اسلام می‌گوید: همه به سوی خدا حرکت کنید و لباس دویت را بکنید و از آنچه شما را از منظور و مقصد توحید بازمی‌دارد اجتناب کنید، و برای وصول بدین منزل اقامه نماز بنمائید، و از مشرکین نباشید که آنها قوانین خود را طبعاً براساس تفرقه قرار داده و دسته دسته منشعب و متفرق شده‌اند.

این دین حنیف فقط و فقط خدا را فاعل مایشاء می‌داند و او را مؤثر و مربی و مکمل معرفی می‌کند و تمام موجودات را فعل و اثر خدا و محکوم اراده متین و مشیت او می‌داند، به خلاف مرامها و سُننی که براساس توحید بنا نشده است، آنها افراد انسان را مؤثر می‌دانند. شرك به هر درجه که باشد غیر خدا را نیز در عالم وجود شرکت می‌دهد و بالتّیجه در آنچه غیر خدا را مؤثر دانسته است خدا را منفعل و متأثر معرفی می‌کند. انسان که به فعل خود متکی باشد به همان اندازه خدا را در خیال خود عقب زده و او را منفعل می‌داند، غفلت از خدا که نیز درجه‌ای از شرك است همین اثر را دارد.

خدا برای تربیت مردم و بالا بردن سطح معارف و هدایت آنان به اصالت علم و واقعیت‌های جهان که همه در پرتو توحید واقع اندمی فرماید: **الْكُفْرُ الذِّكْرُ وَاللَّهُ الْأَنْثَى * تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى * إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ**

۱-سوره روم: ۳۰-آیه ۳۱-۳۲.

بِهَامِنِ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى^۱.
 «آیا قوای فعل و اثر، متعلق به شما افراد انسان، و انفعال و تأثر از آن خدا است؟ این قسمت تقسیم نادرستی است. این موجوداتی که برای آنها قدرت و عظمتی قائلید فقط نامهایی هستند که شما و پدرانتان روی آنها گذارده اید، (و حقیقت و واقعیتی ندارند) و شما از روی گمان و هوای نفس آنها را در مقابل خدا موثر می دانید. و به تحقیق که از جانب خدا دین توحید آمد و شما را بر اصل توحید و انحصار قدرت و عظمت و اراده و علم و حیات و سایر صفات و اسماء به ذات مقدّس لایزالی معرفی نمود.

بنابراین هر کس به مقام توحید واقعی و یقین کامل
 رسیده باشد او به مرتبه انسانیت واصل شده و اگر نرسیده باشد
 ناقص، و احتیاج به تربیت دارد. معلّم و مربّی آدمی
 باید شخص کامل باشد، شخص ناقص نمی تواند راهبر انسان به
 کمال باشد. منظور از دین، مجرد بعضی از اعمال صالحه نیست تا گفته شود: کفانا
 كِتَابُ اللَّهِ. قرآن به تنهایی نمی تواند راهبر بشر باشد، از حقایق قرآن چه کسی خبر
 دارد؟

امام، معلّم قرآن و عارف به مبدأ و منشأ احکام، و در آبشخوار قانون نشسته و
 مصالح و مفاسد را با دیده حق بین از منشأ واصل می نگرد.
 ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ * إِنَّهُمْ
 لَن يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ^۲.
 «ما تو را در سرچشمه و مبدأ نزول امر قرار دادیم که قوانین و فرامین را از اصل
 خود می نگری، بنابراین از آنها پیروی کن و از آراء و افکار مردم بی خرد و جاهل
 پیروی منما. آنها نمی توانند از بهره های الهی تو را بی نیاز کنند و تو را به هدف و
 مقصد تو که رضای خدا و ملاقات خداست برسانند».
 امام می تواند دست انسان را بگیرد و او را به حقیقت مطلق رهبری نماید.

۱- سوره النجم: ۵۳ - آیه ۲۱ - ۲۳.

۲- سوره جاثیه: ۴۵ - آیه ۱۸.

چون دانسته شد که خلقت آسمانها و زمین و خلقت انسان و انزال قرآن و ارسال حضرت رسول الله همه به حق است و انسان نیز باید به حق راه یافته و راه و مرتبهٔ خود را به اقصیٰ درجهٔ توحید طی کند، آیا بدون امام و مربی این راه طی می‌شود؟ آیا بعد از پیامبر اکرم تربیت و تعلیم برداشته شد؟ آیا لطف خدا فقط در زمان رسول الله بوده و بعداً خدا امت را مهمل و بی‌بندوبار قرار داده؟ آیا نفس پیغمبر بعد از ممات کافی برای دستگیری و ایصال امت به مقام کمال بوده، اما حی و زنده و صاحب یقین لازم نیست؟ آیا عمل به قرآن طبق فهم ساده‌ای که مردم دارند بدون معرفی حقایق کافی است؟ آیا نفس عمل صالح مانند نماز و روزه و صدق و اجتناب از دزدی و قمار انسان را به سرمنزل انسانیت می‌رساند؟

می‌گویند: در سویس و بعضی از نقاط دیگر، مردم هیچ دروغ نمی‌گویند دزدی نمی‌کنند، خیانت نمی‌کنند و و... درست است که چون انسان را به هر قسم بار بیاورند به همان قسم عمل می‌کند ولی این صفات حسنه در آنها آیا ناشی از عقل و علم و خداشناسی و معرفت و درک مصالح صدق است یا این طور تلقین شده و بر همین اساس تربیت شده‌اند؟ من خود دیده‌ام که در دهات که صبح گوسفندها و بزها را به صحرا می‌برند چون چوپان با گوسفندهای خود حرکت می‌کند از در هر خانه عبور کند گوسفند آن خانه روی عادت، خود به خود از منزل بیرون آمده و با گله می‌رود و شب، هنگام غروب که گله برمی‌گردد و از کوچه باغ‌ها عبور می‌کند از جلوی هر منزلی که می‌گذرد گوسفند و بز که متعلق به آن منزل است خود به خود از گله جدا شده و به منزل می‌رود. این عمل در این حیوان روی عادت است و سزاوار تحمید و تمجید نیست. ضبط صوت خوب صدا را می‌گیرد و بدون دخالت بازگو می‌کند، بدین صدق و راستی که حقیقتاً صدای نفس خواننده یا ورق کاغذ را نیز بازگو می‌کند مستوجب تحمید و تحسین نمی‌گردد. انسان اروپائی که تعلیم و تربیتش بر اساس توحید و رحم و مروّت و ایثار و گذشت نیست، صدق و نظم و امانت او (به هر مقدار که صحّت داشته باشد) صرفاً بر اساس تربیت و تلقین و عادت

۱- البته بنا بر صحّت این اقوال، و الاً در واقع مردمان این مناطق هم جز در بعضی آداب و مقررات ظاهری و تشریفاتی در سایر جهات عملی تفاوتی با دیگران ندارند.

است، این چه قیمتی دارد؟ کارگر اروپائی که صبح دنبال کار می رود و فرضاً بدون مراقبت مربی و سرپرست کار خود را در کارخانه انجام می دهد چه مرتبه ای از انسانیت را درک کرده، بسیاری از ماشین ها هستند خود به خود به طور اتوماتیک چندین ساعت متوالی بدون مراقبت کارگر کار می کنند و محصول صحیح و سالم بیرون می دهند و پس از انجام مقدار معینی از تهیّه محصول که مورد نیاز است خود به خود خاموش شده و متوقف می گردند. آیا این ماشین ها با این نظم سزاوار تحسین و تعریف هستند؟ این افراد انسان هم بدین منوال تربیت شده اند و بر این صراط دائماً در حرکت اند و بهتر آن است که آنها را انسان های ماشینی نام گذاریم که صرفاً عمل مطلوب را انجام داده ولی از حظوظ معرفت و حقیقت و صفا و محبت و آثار توحیدی، فاقد و چون جمادی پیوسته در راه و نشانی که بدانها داده اند در سیر و حرکت اند، ولی معنای انسانیت این نیست. ذات انسان چون بر اساس فطرت آفریده شده، طی راه کمال او به این نیست، وقوف بر درجات علم و معرفت و پیدا کردن اسرار الهی و راز آفرینش و وقوف بر صراط و میزان و حق و باطل به این نیست.

انسان باید به مرحله توحید پا گذارد. پس از پیغمبر چه کسی است که انسان را بدین مرحله معرفی کند؟ معلمی که از چهار عمل اصلی در حساب، معلوماتش بالاتر نیست چگونه می تواند به شاگرد معادلات چند مجهولی آموخته، ریشه گیری و ترسیم منحنی و هندسه فضائی و مثلثات و حساب استدلالی تعلیم کند؟ این محال است، او نهایت درجه قدرتی را که اعمال کند همانا رسانیدن شاگرد در حدود معلومات خود اوست. و بنابراین چگونه شخص غیر کامل و غیر موحد که از دستبرد شیطان و هوای نفس خارج نشده است می تواند معلم بشر به راه توحید و موصل آنان به کمال انسانیت گردد! این امری محال است، یا باید گفت که: مشیت خدا از راهنمایی مردم به کمال خود برگشته و آنها را مهمل گذارده است، و این درست نیست چون ثابت شد تمام آسمان و زمین و انسان برحق خلق شده اند و معنایش عدم بطلان و عبث است، یا باید گفت: مهمل نیستند بلکه محتاج به مربی و مکمل هستند در این صورت آن مربی باید اکمل مردم باشد والا مکمل نخواهد بود و هوالمطلوب.

و نتیجه بحث این می شود که همان طور که اصل تشریح شریعت بر اساس حق است و ارسال رسول نیز بر همین اصل است،

همچنین نصب امام و پیشوائی که دارای مقام کمال باشد و مرتب و معلّم بشر به اعلیٰ درجهٔ انسانیت و فعلیت قوای ویژهٔ مخلصین است خدادادی و مقام توحید، نیز براساس حق بوده و هر دو مسئله از یک ریشه بوده، گلین یک اصل بوده و از یک پستان شیر می‌خورند. و اما شخصی که به مقام توحید مطلق و اعلیٰ درجهٔ انسانیت نرسیده و هنوز نفس اماره و شیطان از سر او دست برنداشته‌اند، هنوز حساب خود او روشن نشده، هنوز خود او در ظلمات شرک (گرچه شرک خفی باشد) به سر می‌برد، هنوز خود راه حق را یقین ننموده، و تا به حال از روی تقلید یا بعضی از شوائب دیگر ایمان داشته، و بر ایمان او محک نخورده و تصحیح نشده، و خود، طعمهٔ گرگ آرزوی باطل و گرفتار در چنگال گرگس هوای نفس است نمی‌تواند معلّم و راهبر شود.

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ * حُتْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَلَّفَهُ الطُّيْرُ فَأَوْتَهُوْا بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ^۱.

«از پلیدی‌ها که عبادت بُن‌ها (و نفس اماره که بت واقعی) است اجتناب کنید و نیز از گفتار باطل تحرّز کنید. براساس مستقیم دین توحید را که از هر جانب افراط و تفریط مبری و از کجی و کاستی منزّه است سیر کنید و ابدأً با خدا به هیچ وجه من‌الوجه شریک نیاورده موجود دیگری را مؤثر ندارید، و هر کس با خدا موجود دیگری را مؤثر و در انجام چرخش عالم دخالت دهد، مثل آن است که یک‌باره از مراتب هستی سقوط کرده و از آسمان فضیلت به پائین پرتاب شده و مرغ آدمی خوار هوی او را به سرعت ربنده و طعمهٔ خود گردانیده یا تندباد حوادث و پریشانی او را به مکان دوری پرتاب کرده است.» شخصی که به مقام کمال نرسیده و هنوز خود در حجاب نفس محجوب است و به گرد نفس و هوای خود دائماً می‌گردد، و نتوانسته شکافی پیدا کرده یا رخنه‌ای در پرده‌های تاریک دل باز نموده و خود را از آن رخنه و شکاف بیرون بیفکند، و در فضای عالم پرواز نموده، و در انشراح صدر و اطمینان دل و سعهٔ عالم رضا به خطاب: اِرْجِعْ اِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مُخَاطَبًا، و به خلعت (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَاَدْخُلِي جَنَّتِي) مخلع گردد، به هر درجه و مقام که رسیده باشد باز هم

محبوب و عنوان کفر واقعی نسبت به حال و درجه او بر او منطبق می شود، و پیوسته در مقابل شدائد و امتحانات لرزیده و صاعقه هوی و حب ریاست و جاه که به مراتب از صدای رعد و برق حب مال و فرزند و حتی حیات و زندگی شدیدتر است او را در بیابان و تیه بدبختی دریافته و به هلاکت و تباهی می رساند.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ .^۱

«پیوسته به افرادی که روی حق را می پوشانند در اثر کردارشان کوبنده های شدید می رسد و آنها را می کوبد و خرد می کند یا در نزدیکی خانه آنها بر زمین فرود می آید تا زمانی که وعده خدا برسد و البته خداوند در وعده خلاف نمی نماید».

آیا چنین فردی که چون مبتلا به قارعه آسمانی بوده و سیل خاطرات نفسانی دائماً بر قلب او هجوم آورده، و لشکر و جنود شیطان دل او را احاطه می نماید، می تواند دستی از امت بگیرد و راهبر ضعیف امت در راه توحید واقویای آنان به مقام کمال گردد؟

اعتراف ابی بکر ابو قَتَيْبَةَ دَيْنُورِي که از اعاظم و اعیان قدماء عامه است و تمام اهل تَسَنُّنْ به جلالت و قدر او معترف اند می گوید: پس از رحلت رسول خدا ابوبکر بر منبر پیغمبر بالا رفته و این خطبه را خواند:

وَلَقَدْ وُتِّئْتُ أَمْرًا عَظِيمًا مَالِي بِهِ طَاقَةٌ، وَلَوِ دِدْتُ أَنْ وَجَدْتُ أَقْوَى النَّاسِ عَلَيْهِ مَكَانِي، فَاطِيعُونِي مَا أَطَعْتُ اللَّهَ فَإِذَا عَصَيْتُ فَلَا طَاعَةَ لِي عَلَيْكُمْ. ثُمَّ بَكَى وَقَالَ: اِعْلَمُوا أَيُّهَا النَّاسُ أَنِّي لَمْ أُجْعَلْ لِهَذَا الْمَكَانِ أَنْ أَكُونَ خَيْرَكُمْ وَلَوِ دِدْتُ أَنَّ بَعْضَكُمْ كِفَانِيهِ وَلَنْ أَخَذَ تُمُونِي بِمَا كَانَ اللَّهُ يُقِيمُ بِهِ مِنَ الْوَحْيِ مَا كَانَ ذَلِكَ عِنْدِي وَمَا أَنَا إِلَّا كَأَحَدِكُمْ، فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ اسْتَقَمْتُ فَاتَّبِعُونِي وَأَنْ زُعْتُ فَقَوِّمُونِي. وَاعْلَمُوا أَنَّ شَيْطَانًا يَغْتَرِبُنِي آخِيَانًا فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي عَصَيْتُ فَاجْتَنِبُونِي، لَا أُوتِرْفِي أَشْعَارِكُمْ وَأَبْشَارِكُمْ؛ ثُمَّ نَزَلَ .^۲

۱- سوره رعد: ۱۳ - آیه ۳۱.

۲- «الامامة والسياسة» ج ۱ ص ۱۶. و نیز در ص ۱۵۷ و ۱۵۸ از همین کتاب به عباراتی دیگر خطبه

ابوبکر نقل شده است مراجعه شود.

می گوید: «ای مردم من تولیت و سرپرستی امر عظیمی راعهده دار شده‌ام که به انجام آن طاقت و قدرت ندارم، و دوست داشتم این که قوی‌ترین مردم را به جای خود می‌یافتم، پس شما از من پیروی کنید تا وقتی که من از خدا اطاعت می‌کنم، و هر زمان که مخالفت و گناه نمودم دیگر عهده‌ای بر شما ندارم. و سپس گریه نموده و گفت: ای مردم بدانید من که این مکان و منبر را اشغال کردم نه به جهت آن است که بهترین فرد از افراد شما هستم و دوست داشتم اینکه بعضی از شما مرا کفایت کند، و اگر از من مسائلی درخواست می‌کنید و حاجتی تقاضا می‌نمائید که احتیاج به علم باطن و نور قلب و وحی آسمانی باشد دست من از آن خالی است، و من نیستم مگر مانند یک فرد از شما، پس اگر مرا مستقیم یافتید پیروی کنید و اگر من کج شده و انحراف پیدا نمودم مرا راست کنید.

و بدانید ای مردم که با من شیطانی است که بعضی اوقات مرا در برمی‌گیرد و بر من مستولی و چیره می‌شود، پس زمانی که دیدید من مخالفت امر خدا نموده و از آن شیطان پیروی می‌کنم شما دست از پیروی من بردارید، من هیچ اثری در شما نمی‌گذارم نه در موهای شما و نه در پوستهای بدن شما».

و چون در جواب مسائل مردم فرو می‌ماند می‌گفت: **سَأَقُولُ فِيهَا بِرَأْيِي**^۱: «من در آتیه رأی خود را بیان می‌کنم».

و چون خسته می‌شد و از عهده کار بر نمی‌آمد می‌گفت: **أَيُّ سَمَاءٍ تُظِلُّنِي**^۲: «کدام آسمان بر سر من سایه می‌افکند و مرا از این مشقت می‌رهاند»؟

او معترف است که هنوز از دستبرد نفس اماره و شیطان خارج نشده و گهگاهی معصیت می‌کند و شیطان او را در آغوش خود می‌گیرد با این حال چگونه امامت می‌کند، و نه تنها ضعفای امت بلکه بزرگان از آنها را مانند سلمان و ابوذر و عمار و مقداد و حذیفه و جابر بن عبدالله انصاری و بلکه مقام عصمت کبری و ولایت عظمی امیرالمؤمنین **علیه السلام** را به پیروی خود کشیده و به بیعت و سرسپردگی و اقتدای به او امر و فرامین و سنت خود امر می‌کند و در صورت تخلف عمر را به قتال و

۱- «مسند احمد» ج ۱ ص ۱۱ مراجعه به «الغدیر» ج ۷ ص ۱۱۸.

۲- «مسند احمد» ج ۱ ص ۱۱ و «الریاض النضرة» ج ۱ ص ۱۷۷ مراجعه به «الغدیر» ج ۷ ص ۱۱۸.

جنگ با آنان دستور می دهد و می گوید: **فَإِنْ أَبَوْا فَاقتُلُهُمْ** ۱: «اگر برای بیعت نیامدند و خود را تسلیم بدون قید و شرط ما ننمودند با آنان کارزار کن». با آنکه می داند و خوب هم می داند که امیرالمؤمنین محور حیات اسلام و قطب سعادت و پیروزی امت است.

امیرالمؤمنین فرمود: **أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أَبِي فُحَّافَةَ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى، يَتَحَدَّرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الظِّيرُ** ۲.

«سوگند به خدا که فرزند ابوقحافه لباس خلافت را دربر کرد، با آنکه به خوبی می دانست که منزله من نسبت به خلافت مانند نسبت قطب است به سنگ آسیا. سیل و باران رحمت از اطراف و جوانب من فرو می ریزد و هیچ مرغ و عنقای بلند پروازی نمی تواند بر فراز سر من اوج گیرد». در اینجا حضرت می فرماید که او می دانست که بدون من آسیا قطب ندارد و در اثر گردش، سنگهایش لغزیده و نه تنها گندم را خرد نمی نماید بلکه آسیابان و خانه آسیا را خراب و با خطر مواجه می کند.

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَخْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۳. **أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ** ۴. **وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ** ۵.

۱- «عبدالله بن سبا» ص ۱۸۸ نقلاً عن ابن عبدربه و ابی الفداء.

۲- «نهج البلاغه» فیض الاسلام خطبه شششقیه ص ۴۶.

۳- سوره جاثیه: ۴۵- آیه ۲۱.

۴- سوره عنکبوت: ۲۹- آیه ۴.

۵- سوره انفال: ۸- آیه ۵۹.

آراء اکثریت مردم بمنیت می‌تواند معیار انتخاب امام معصوم باشد

درس ۱۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا^۱.

سابقاً ذکر شد که خلقت آسمانها و زمین و موجودات آسمانی و زمینی و خلقت انسان و انزال کتاب الهی و ارسال حضرت رسول الله ﷺ همه بر اساس حق بوده و آیات قرآنی صراحت دارد بر آنکه باطل و بیهوده و عبث را در سازمان آفرینش و هدایت انسان به سوی کمال دخالتی نیست، بنابراین امر و نهی خدا نیز بر حق بوده و امر به اطاعت از حق می نماید چون این امر در راه و طریق همان اصول تکوینی قرار دارد و مؤید خلقت است، و محال است خدا امر به باطل نماید چون باطل نفس آدمی را از جاده مستقیم خارج می کند و او را در ضد راه کمال و طی سعادت به حرکت درمی آورد و چنین نتیجه گرفته می شود که پیوسته باید اوامر تشریحی خدا طبق سازمان تکوینی او باشد نه برخلاف آن.

وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ^۲.

((و خداوند پیوسته دعوت به حق می نماید و به راه راست هدایت می کند)). وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى

۱- سوره نساء: ۴- آیه ۵۹.

۲- سوره احزاب: ۳۳- آیه ۴.

صِرَاطِ الْقَرِيزِ الْحَمِيدِ^۱.

«کسانی که علم و معرفت الهی به آنان داده شده به قرآنی که خدا بر تو نازل کرده است به حقّ می‌نگرند، و می‌بینند که اوست حقّ محض و به سوی راه خدای عزیز و پسندیده مردم را هدایت می‌نماید». بنابراین هیچگاه خداوند امر به باطل یا امر به متابعت از ظلم و معصیت نمی‌نماید یا دعوت به پیروی از غیر حقّ نمی‌کند.

اولوالامر که در آیه مبارکه فوق بدون قید و شرط اطاعت آنها لازم شمرده شده است تحقیقاً پیروی از آنان پیروی از حقّ بوده و الاّ این امر و دعوت، برخلاف ناموس کلیّ الهی می‌شود. و لذا مراد از آنها حتماً باید معصومینی بوده باشند که فعل و قول و سیره و سنت آنها حقّ باشد.

بسیاری از اهل تستن بلکه غالب آنها بلکه همه آنها گویند که اولوالامر لازم نیست معصوم بوده باشند بلکه با انتخاب اکثریت یا با بیعت اهل حلّ و عقد می‌توان امامی را انتخاب نمود و به مفاد آیه مبارکه اطاعت از او واجب می‌شود. این نظریه برخلاف اساس قرآن و تشریح شریعت حقّ و مبنای دین مبین است، زیرا امام دارای احوال و ملکات نفسیه‌ای است که غیر از خدای علامّ الغیوب و دانای سرائر و پنهانی‌ها را از آن اطلاعی نیست مانند عصمت و پاکی روح و قداست باطن و تزاهتی که با ذات امام توأم بوده و او را از هرگونه قول یا فعل غیرحقّی مصون می‌دارد و از آهواء و شهوات برکنار می‌کند، و مانند علم و دانشی که با وجود آن چیزی بر او مجهول نمی‌ماند و بسیاری دیگر از صفات روحیه دقیق و لطیفی که از آن به خارج اثری مشاهده نمی‌شود مگر جزئیاتی، و به دست آوردن آن ملکات از این پدیده‌های جزئی و ترشحات خارجی بسیار مشکل است. وَ رَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ^۲. «و خدای تو می‌داند آنچه را که دل‌های مردم مخفی می‌کند و آنچه را که آشکار می‌نماید». اَللّهُ اَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ^۳: «و خدا داناتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد».

۲- سوره قصص: ۲۸- آیه ۶۹.

۱- سباء: ۳۴- آیه ۶.

۳- سوره انعام: ۶- آیه ۱۲۴.

عجز اکثریت
مردم در انتخاب
امام

بنابراین مردمی که در راه علم به باطن و سرائر و نیات و ملکات بر آنها بسته شده است از کجا می توانند شخصی را که متصف به دقیق ترین و عمیق ترین و لطیف ترین ملکات نفس و صفات روحی بوده او را بشناسند و انتخاب کنند؟ و اگر چنین کنند غالباً به خطا و ضلالت می افتند. جائی که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام نتیجه انتخاب او از هزاران نفر هفتاد نفر شد، و آنها چنین از امتحان برآمدند که در میقات خدا را با چشم ظاهر طلب نموده **وَأَرْنَا اللَّهَ جَهْرَةً** گفتند، از انتخاب مردمی عادی چه توقع باید داشت، مردمی مادی که پیوسته دوست دارند افرادی مانند خود را که مادیات و شهوات آنها را تأمین می کند انتخاب کنند؟! و در این صورت چه دلیل قاطع و قانع کننده ای است که بگوئیم آنها در انتخابشان اشتباه نمی کنند و شخص منحرفی را اختیار نمی نمایند؟

چه بسا انتخاب آنها به افراد خائن که در پس پرده خود را مخفی نموده اند بوده و بدین وسیله جرائمی و جنایاتی در خارج تحقق پذیرد و معاصی و گناهان شیوع یابد، و این مسکینان ابداً متوجه نشوند و لطائف الحیل و خدعه های منتخب را نفهمند یا آنکه بفهمند و دیگر راهی برای جلوگیری از آن نداشته باشند، و او بر مردم مسلط شده و همه را در کام مهلکه خود فرو برد. کما اینکه این قضیه در بیعت با معاویه و یزید و خلفای امویین بسیار محسوس و مشهود بود.

خداوندی که عالم آفرینش و انسان را برحق آفریده چگونه می شود اختیار نصب امام را به دست مردم بسپارد، مردمی که در کار خود فرو مانده و احتیاج به معلم دارند **وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ**.^۲
«و پروردگار تو خلق می کند آنچه را که بخواهد و اختیار می کند آنچه را که بخواید، برای مردم اختیاری نیست.»

و به این حقیقت رسول خدا از اولین روزی که دعوت خود را منتشر نمود و در میان قبائل تبلیغ کرد مردم را متوجه ساخت. چون دعوت به بنی عامر بن صعصعه رسید یکی از آنان به آن حضرت گفت: اگر ما از تو پیروی کنیم و به متابعت ما خدا تورا

۱- سوره نساء: ۴- آیه ۵۳. ۱

۲- سوره قصص: ۲۸- آیه ۶۸.

بر دشمنان غالب کند آیا بعد از تو از حکومت تو برای ما نصیب و بهره‌ای خواهد بود؟ حضرت فرمود: امر به دست خدا است هر جا که بخواهد قرار می‌دهد.^۱

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا.^۲

«چون خدا و رسول خدا در امری حکم کنند هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنی را یارای اختیار در امر خودشان نیست، (همه باید محکوم به حکم خدا و رسول باشند و اختیار خود را کنار بگذارند) و کسیکه مخالفت امر خدا و رسول خدا کند به تحقیق در گمراهی آشکاری فرو رفته است».

چگونه مردم می‌توانند انتخاب امام برای خود کنند با آنکه ملاحظه می‌شود که اغراض و دعاوی و شهوات نفسیه و اختلاف انظار و تفاوت آراء و معتقدات در میزان تشخیص منتخب صالح موجود است بالأخص با کثرت دستجات و تشتت روحیات و دسته‌بندی‌های ضد حق، که همیشه دامنگیر بنی آدم بوده است. و لذا دیده می‌شود که در اثر انتخابات چه حقوقی ضایع شد و چه خونهای ریخته شد و چه اموالی به غارت رفت و چه ناموسهایی هتک شد و چه احکامی معطل ماند، و چه حدودی زیر پا افتاد، و آن اسلام حیات بخش که براساس حق و عدل شاخه‌های خود را بر سر امت گسترده تبدیل به یک صحنه از فجایع و قبايح گردیده و به دست فُجّار و فُسّاق افتاده معرکه را برای حملات خود بر علیه مسکینان خالی دیدند و تا توانستند از تعدی و تجاوز کوتاهی ننمودند.

و مقتضای این بیان و نتیجه بحث این می‌شود که خلیفه باید معصوم بوده و از جانب خدا معین گردد. علاوه بر تمام این‌ها ممکن است برای خلیفه انتخاب شده مسائل علمی پیش آمد کند که از جواب فرو ماند، و در این صورت برای حفظ شخصیت یا از پیش خود نظری داده و فتوی بدون دلیل می‌دهد و یا به اهل نظر مراجعه نموده و به کسی که در این مسئله از او بصیرتر است مراجعه می‌کند. در صورت اول در قانون و حکم خدا شکست و فتور پدید آورده است، و در صورت دوم

۱- «سیره ابن هشام ص ۲۸۹ و «سیره حلبیه» ج ۲ ص ۳.

۲- سوره احزاب: ۳۳- آیه ۳۶.

مکانت و منزلت خود را از انظار ساقط نموده است. و امام که زمامدار روحی و معنوی مردم است به منزله نفس پیغمبر باید از او پیروی شود و ما آرسلنا من رسولٍ الا لیطاع بِاِذْنِ اللَّهِ^۱ تا بتواند اقامه حدود الهیه را بنماید و باطل را منکوب نماید. و چه بسا عجز او از پاسخ مسئله‌ای موجب ضعف یقین و پیدایش شکوک برای سؤال کننده می‌شود. قُلْ هَلْ تَسْتَوِي الدِّينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ اِنَّمَا يَتَذَكَّرُ اُولُو الْاَلْبَابِ^۲: «بگو آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند مساوی و برابرند؟ این مطلب را صاحبان خرد درک می‌کنند».

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْاَعْمٰی وَالْبَصِيْرُ اَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ؟^۳ «بگو آیا شخص نابینا و بینا یکسانند و آیا تاریکی‌ها با نور برابر است»؟

و در صورت قیام مفضول بر افضل، قیام باطل بر حق، و قیام جهل بر علم خواهد بود، و فسادها از همین ناحیه برمی‌خیزد. اَمْ يَقُولُونَ بِهِ جَنَّةٌ بَلْ جَانَّهُمْ بِالْحَقِّ وَاَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ* وَلَوَاتَّبَع الْحَقُّ اَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِيْهِنَّ بَلْ اَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُّعْرِضُونَ^۴.

«یا اینکه می‌گویند به پیغمبر ما جنونی رسیده است؟ نه بلکه پیغمبر حق را برای آنان آورده و آنها از حق گریزانند. و اگر حق از آهواء آنها تبعیت کند آسمانها و زمین و کسانی که در آنها هستند فاسد خواهند شد، ما برای مردم راه تذکر و سعادت را آوردیم ولی آنها از راه تذکر اعراض می‌نمایند».

اکثریت مردم به دنبال منافع خود می‌روند و از حق گریزانند، اکثریت مردم چه می‌فهمند؟ آنان دوست دارند شخصی که منافع مادی و شهوی آنان را تأمین کند انتخاب کنند. طفل شاگرد مدرسه مدیر و معلم و مربی را چه می‌شناسد؟ مدیر با تدبیر صحیح و عزمی راسخ، اطفال را به درس وادار می‌کند و آنها را منظم نموده طبق نقشه ذهنی خود که ابدأ اطفال را بدان دسترسی نیست آنان را در راه ترقی و تکامل ولو بدون خواسته آنها سیر می‌دهد. این حقیقی است که بر افکار و آهواء آنان غلبه پیدا نموده است و بر اساس این حق امور مدرسه منظم و نتیجه مطلوبه عائد خواهد شد.

۲- سوره زمر: ۳۹- آیه ۹.

۱- سوره نساء: ۴- آیه ۶۴.

۴- سوره مؤمنون: ۲۳- آیه ۷۰- ۷۱.

۳- سوره رعد: ۱۳- آیه ۱۶.

اگر بنا بشود به فرض، تعیین مدیر با انتخاب شاگردان صورت گیرد آنها شخصی را انتخاب خواهند نمود که درس آنها را تعطیل و تمام اوقات آنها را صرف بازی کند. اگر از اطفال رأی بگیرند که چه کاری در مدرسه بنمایند می‌گویند: تمام ساعات تفریح و بازی باشد. اگر رأی بگیرند که امروز مدرسه تعطیل باشد یا نباشد؟ همه می‌گویند تعطیل باشد. آیا باید محکوم حکم اطفال شد و به اکثریت آراء، مدیر متقی و عالم و خبیر به مصالح را برکنار داشت و یک نفر بازیگر را به جای او به دلخواه اطفال نصب کرد؟ یا هزاران رأی آن‌ها در این باره ارزش ندارد و صدها مدرسه پر از شاگرد تدبیریک مدیر مطلع را نمی‌تواند بنماید.

افراد بشر نیز چنین هستند غالباً مبتلی به شهوات و مادیات بوده افکار آنها از نفع طلبی و سودجویی و انتقام‌های شخصی و جاهلی و لذت‌های موقتی و اعتباری تجاوز نمی‌کند. در این صورت اگر امر به دست آنها سپرده شود از سطح افکار خود چون نمی‌توانند افقی بازتر و وسیع‌تر را بنگرند، لذا سعادت خود و همه را در همان جا محبوس و زندانی می‌کنند.

وَأَنْ تُطِيعَ أَكْثَرَهُمْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَأَنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ!

«اگر از اکثریت آراء مردم روی زمین پیروی کنی تو را از راه خدا گمراه می‌کنند چون آنها از گمان خود فقط پیروی می‌کنند و دسترسی به حقایق و واقعیات پیدا نکرده‌اند». وَأَنْ كَثِيراً لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بَغَيْرِ عِلْمٍ^۲: «بسیاری از مردم به واسطه آهواء خود بدون هیچ دانشی (پیروان خود را) گمراه می‌کنند» اگر بنا بود آراء اکثریت حاکم، برحق باشد در این صورت می‌باید از مشرکین قریش برای تبلیغات پیغمبر اکرم در مکه رأی گرفت. و مسلم است که رأی آنها کشتن و قطعه قطعه نمودن آن حضرت بود چنانکه تمام اهل حلّ و عقد و کارگردانان مکه در دارالتدوّه جمع شدند و با اتخاذ رأی، حکم قتل آن حضرت را صادر نموده و پهلوان‌های نامی را برای کشتن آن حضرت از قبایل جمع‌آوری کردند.

و نیز اکثریت مشرکین قریش با اتخاذ آراء و تبعیت از اهل حلّ و عقد مانند

۱- سوره انعام: ۶- آیه ۱۱۶.

۲- سوره انعام: ۶- آیه ۱۱۹.

ابوسفیان برای کشتن رسول الله و مسلمین و از ریشه کن شدن اسلام و برباد دادن قرآن و تعدی به نوامیس مسلمانان از مکه به سوی مدینه تجهیز جیش نموده، و جنگ بدر و احد و احزاب و غیره را بر پا کردند و آن همه خسارات را وارد آوردند.

این است سطح فکر مردم جاهلی، که در بین مردم زمان ها این اصل باقی است گرچه مظاهر آن در هر زمان تفاوت می نماید. و نه تنها در قبائل رسول الله مطلب چنین بوده، در تمام امت ها و قبایل، اساس برنامه مردم همان آراء جاهلی و افکار مادی بوده و لذا با پیغمبران در هر زمان از در ستیزگی و نفاق و عدوان وارد می شدند. وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ^۱.

«به موسی کتاب تورات را دادیم و به دنبال او نیز پیغمبرانی را برای مردم فرستادیم و به عیسی ابن مریم بیّنات و معجزات واضحی عنایت کردیم، و او را به روح القدس مؤید ساختیم. آیا هر وقت رسولی را ما به سوی شما بفرستیم که نفوس شما او را نپذیرد و مطابق خواشهای نفسانی و آهواء شما نباشد تکبر نموده دسته ای از شما از در تکذیب او وارد شده و دسته ای از شما به جنگ با او برمی خیزد؟»

لذا در تمام زمان ها غالباً اکثریت مردم افراد منحرف و سودجوئی بوده اند. خداوند در سوره شعراء در هشت موضع که از عادات امت هشت پیغمبر (قوم حضرت محمد خاتم النبیین و قوم حضرت موسی و قوم ابراهیم و قوم نوح و قوم هود و قوم صالح و قوم لوط و قوم شعیب) بیاناتی می فرماید و معامله آنان را با پیمبران شان ذکر می کند، در پایان هر موضعی می فرماید: وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ^۲. یعنی «اکثریت امت های آنان مؤمن نبوده اند»

و نیز می فرماید: فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ^۳ «نظر بیفکنید و ببینید که عاقبت مردمانی که قبلاً بوده اند چه شد، اکثریت آنان مشرک بوده اند».

۱- سوره بقره: ۲-آیه ۸۷.

۲- سوره شعراء: ۲۶- آیات ۶۷ و ۸ و ۱۰۳ و ۱۲۱ و ۱۳۹ و ۱۵۸ و ۱۷۴ و ۱۹۰.

۳- سوره روم: ۳۰-آیه ۴۲.

و نیز درباره قوم رسول الله می فرماید: «وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ۱»
 «اکثریت این مردمی که ایمان آورده اند ایمان آنها واقعیتی نداشته و آنها با خدا
 شریک و انباز می آورند». لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۲ «براین مردم
 حجت خدا تمام شد و بر اکثریت از آنها راه عذری نماند اینان ایمان نمی آورند». وَمَا
 أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ۳ «ای پیغمبر اکثر مردم مؤمن نیستند گرچه تو خود را
 برای هدایت آنان به تعب اندازی و میل و حرص شدید به ایمان آنها داشته باشی». و
 در سه جای قرآن می فرماید: وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ۴ «ولیکن اکثر مردم ایمان
 نمی آورند». و در یک جا می فرماید: بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۵
 «بلکه اکثریت مردم ایمان نمی آورند». و نیز می فرماید: که اکثر مردم از
 پذیرش حق امتناع می ورزند. بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ
 كَارِهُونَ ۶ «بلکه پیغمبر بحق را برای مردم آورد در حالی که اکثر آنها از حق کراهت
 دارند». لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ۷ «به تحقیق که ما حق را
 برای شما آوردیم ولكن اکثر شما از حق کراهت دارید. و نیز می فرماید که اکثریت
 مردم روی حق را همیشه می پوشانند و به خدای خود کافر می شوند». وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ
 النَّاسِ يَلْقَاءُ رَبَّهُمْ لِكَافِرُونَ ۸ «بدرستی که بسیاری از مردم به ملاقات پروردگارشان
 کافرنند». وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ۹ «اکثریت مردم کافرنند». فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ۱۰
 «اکثریت مردم از پذیرش حق ابا نموده و بسیار کفر می ورزند».

و نیز می فرماید که اکثر مردم فسق می ورزند، وَإِنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ۱۱ «به
 درستی که اکثر شما از جاده انصاف منحرفید». وَإِنَّ وَجْدَنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ۱۲ «و به
 تحقیق که ما اکثر ایشان را از حق و عدالت منحرف یافتیم». وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ۱۳ و

۱- سوره یوسف: ۱۲- آیه ۱۰۶.

۲- سوره یس: ۳۶- آیه ۷.

۳- سوره یوسف: ۱۲- آیه ۱۰۳.

۴- سوره هود: ۱۱- آیه ۱۷ و سوره رعد: ۱۳- آیه ۱ و سوره غافر: ۴۰- آیه ۵۹.

۵- سوره بقره: ۲- آیه ۱۰۰.

۶- سوره زحرف: ۴۳- آیه ۷۸.

۷- سوره روم: ۳۰- آیه ۸.

۸- سوره نحل: ۱۶- آیه ۸۳.

۹- سوره فرقان: ۲۵- آیه ۵۰.

۱۰- سوره مائده: ۵- آیه ۵۹.

۱۱- سوره اعراف: ۷- آیه ۱۰۲.

۱۲- سوره آل عمران: ۳- آیه ۱۱۰ و سوره توبه: ۹- آیه ۸.

اکثریت مردم از حق عدول نموده منحرف می شوند». و نیز می فرماید که اکثریت مردم حق شناس و سپاسگزار نیستند، وَلٰكِنَّ أَكْثَرَالنَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ^۱. در سه جا می فرماید: ولیکن اکثر مردم شکر خدای را به جا نمی آورند، وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ^۲ «شیطان به خدا می گوید که اکثریت مردم را سپاسگزار نخواهی یافت». وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ^۳ «ولکن اکثر آنها سپاسگزار نیستند». و نیز می فرماید که: اکثریت آنها به عهد خود وفا نمی کنند، وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ^۴ «مابرای اکثر مردم حفظ عهد و پیمان را نیافتیم».

و نیز می فرماید که اکثریت آنها از گمان خود پیروی می کنند و در کارها قاطعیت و یقین ندارند، وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا^۵ «و تبعیت نمی کنند اکثر مردم مگر از گمان خود». و نیز می فرماید که اکثر آنها جاهل هستند، وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ^۶ «ولیکن اکثر آنها جهالت دارند».

و نیز می فرماید اکثریت مردم تفکر و تعقل نمی کنند و فکر خود را به کار نمی اندازند، وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَتَّقِلُونَ^۷ «واکثر آنها فکر نمی کنند». بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ^۸ «بلکه اکثر آنها تعقل نمی نمایند».

و نیز می فرماید که اکثر مردم به سخن حق و دعوت حق گوش فرا نمی دهند، كِتَابٌ فَضَّلْتَ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ * بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ^۹ «ما کتاب آسمانی خود قرآن را که آیات او جدا جدا شده و عربی واضح می باشد برای گروهی که می دانند و دارای علم و دانشند فرو فرستادیم. این کتاب بشارت دهنده به رحمت خدا و بیم دهنده از عذاب خداست اما اکثریت مردم از آن اعراض نموده و آنها گوش فرا نمی دهند». أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ^{۱۰}

۱- سوره بقره: ۲- آیه ۲۴۳ و سوره یوسف: ۱۲- آیه ۳۸ و سوره غافر: ۴۰- آیه ۶۱.

۲- سوره اعراف: ۷- آیه ۱۷.

۳- سوره یونس: ۱۰- آیه ۶۰ و سوره نمل: ۲۷- آیه ۷۳.

۴- سوره اعراف: ۷- آیه ۱۰۲. ۵- سوره یونس: ۱۰- آیه ۳۶.

۶- سوره انعام: ۶- آیه ۱۱۱. ۷- سوره مائده: ۵- آیه ۱۰۳.

۸- سوره عنکبوت: ۲۹- آیه ۶۳. ۹- سوره فصلت: ۴۱- آیه ۴۳.

۱۰- سوره فرقان: ۲۵- آیه ۴۴.

«آیا چنین می‌پنداری که اکثریت مردم می‌شنوند یا تعقل می‌نمایند؟»
و نیز می‌فرماید که بسیاری از مردم از آیات ما غافلند. **وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ
عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ** ۱. و در بیست و چهار موضع از قرآن مجید می‌فرماید که اکثریت
مردم نمی‌دانند. در نه موضع بدین لفظ می‌فرماید: **وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** ۲.
«ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند». و در نه موضع دیگر بدین لفظ می‌فرماید: **وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ** ۳ «ولیکن اکثر آنها نمی‌دانند». و در پنج موضع دیگر بدین لفظ می‌فرماید:
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۴ «بلکه اکثر آنها نمی‌دانند». و در یک موضع دیگر بدین لفظ
می‌فرماید:

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ۵ «بلکه اکثر آنها حق را نمی‌دانند و از
حق روی می‌گردانند».

باری این صورت و نمایش سطح افکار و خواسته‌ها و مراتب فهم و ادراک
اکثریت مردم بود که قرآن مجید نشان داد. آیا این مردم می‌توانند امام برای خود
معین کنند؟ امامی که از هرگونه خطا مصون، و اطاعت او عین اطاعت خدا باشد؛
امامی که پیوسته آنان را به راه حق رهبری کند و آنان را به کمال استعداد و قابلیت
خود برساند، امامی که روح آنها را تهذیب فرموده و دل آنان را به نور خدا روشن
کند، امامی که آنها را از اضطراب و تشویش و نگرانیهای خاطرات نفسانیه عبور
داده به مقام اطمینان برساند، امامی که آنها را از شرک بیرون نموده به توحید درآورد.
امام کسی است که با حق توأم بوده و برخلاف خواسته‌های اکثریت با تعلیم و
تربیت صحیح آنان را از شهوترانی و عیش رانی و بدمستی و خودخواهی و خودبینی با

۱- سوره یونس: ۱۰- آیه ۹۲

۲- سوره اعراف: ۷- آیه ۱۸۷ و سوره یوسف: ۱۲- آیه ۲۱ و سوره نحل: ۱۶- آیه ۳۸ و سوره روم:

۳۰- آیه ۶ و ۳۰ و سوره سبأ: ۳۴- آیه ۲۸ و ۳۶ و سوره غافر: ۴۰- آیه ۵۷ و سوره جاثیه ۴۵- آیه ۲۶.

۳- سوره انعام: ۶- آیه ۳۷ و سوره اعراف: ۷- آیه ۱۳۱ و سوره انفال: ۸- آیه ۳۴ و سوره یونس:

۱۰- آیه ۵۵ و سوره قصص: ۲۸- آیه ۱۳ و ۵۷ و سوره زمر: ۳۹- آیه ۴۹ و سوره دخان: ۴۴- آیه ۳۹ و سوره طور:

۵۱- آیه ۴۷.

۴- سوره نحل: ۱۶- آیه ۷۵ و ۱۰۱ و سوره نمل: ۲۷- آیه ۶۱ و سوره لقمان: ۳۱- آیه ۲۵ و سوره

زمر: ۳۹- آیه ۲۹.

۵- سوره انبیاء: ۲۱- آیه ۲۴.

دستورات متین و فرامین وزین خارج نموده خداپرست و خدایین و خداخواه گرداند، و این امر توأم با عدم تمایل اکثریت است همچنانکه هر پیغمبری از جانب خدا برای اصلاح و تربیت مردم آمد خلاف میل اکثریت آن مردم بود. امام باید با ارادهٔ راسخ و عزم متین خود، مردم را تربیت کند و ابداً به آهواء و آراء آنان که براساس مادهٔ پرستی و لذت خواهی است اعتنائی ننماید. **فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِمْ كَمَا أَمَرْتُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ**^۱ «بدین جهت مردم را دعوت کن و در این راه استقامت ورز، و از افکار و آراء مردم پیروی مکن و بگو که من به کتابی که خدا فرستاده ایمان آورده‌ام و از طرف او مأمور شده‌ام در میان شما به عدالت رفتار کنم».

قُلْ أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَتُرَدُّ عَلَيَّ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْنَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ خَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَى ائْتِنَا قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى وَأَمْرُنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۲ «بگوای پیغمبر به مردم که آیا ما غیر از خدا را بخوانیم و دل به غیر او دهیم، خواندن چیزهایی که برای ما منفعت و ضرری ندارد و ما بر اعقاب جاهلی خود برگردیم مانند آن کسی که شیاطین عقل و ادراک او را ربوده و در میان زمین سرگردان و متحیر مانده است و برای او یارانی است که او را به مرام و مسلک خود به نام هدایت دعوت می‌کنند و می‌گویند به سوی ما بیا و از راهنمایی ما برخوردار شو. ای پیغمبر بگو هدایت خدا فقط هدایت است و ما مأمور شدیم که در مقابل پروردگار جهانیان تسلیم شویم». **وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنْ ابْتِغَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ**^۳ «ای پیغمبر (بر مرام و مسلک خود باش و از راه حق تجاوز مکن و تابع افکار و آراء یهود و نصاری مباش)، آنها از تو راضی نخواهند شد مگر آنکه از آنها تبعیت کنی و از آئین و سنت آنان پیروی بنمائی بگو هدایت خدا فقط هدایت است. و اگر از افکار و خواسته‌های آنها پیروی کنی بعد از آنکه به مقام علم رسیدی و حقایق بر تو مکشوف افتاد از طرف خدا هیچ دوست و هیچ یآوری نخواهی داشت». **وَلَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا**

۲- سوره انعام: ۶- آیه ۷۱.

۱- سوره شوری: ۴۲- آیه ۱۵.

۳- سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۰.

قَبَلْتِكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قَبَلْتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ قَبَلَةَ بَعْضٍ وَلَسْنَا أَتَّبِعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ^۱ «ای پیغمبر اگر هر آیه و نشانه توحید و عظمت خدا و حقانیت خودت را برای اهل کتاب بیاوری آنها از قبله تو پیروی نمی‌کنند، و وجهه دل خود را به طرف مقصود و منظور تو معطوف نمی‌دارند، و تو نیز با کشف حقائق و اطلاع بر سرائر و مشاهده جمال لایزالی نمی‌توانی از قبله آنان پیروی نموده چهره دل خود را بدان صوب معطوف داری. و همچنین آنها که نیز به دستجاتی منقسم و هر کدام برای خود قبله‌ای تعیین نموده و دل بدو داده‌اند نمی‌توانند بعضی از قبله بعضی دیگر تبعیت کنند، و اگر تو از اهواء و افکار آنان پیروی کنی پس از آنکه از جانب خدا مطلب بر تو مکشوف افتاد و حقایق و علوم بر تو آشکارا شده هر آینه در آن هنگام از ستمکاران خواهی بود».

تمام این آیات به طور واضح و روشن می‌رساند که فقط باید از حق تبعیت نمود و اختیار خود را به دست آراء و افکار عاقله نسپرد، آنها انسان را گمراه نموده و در مسلک و طریق خود وارد می‌کنند و آنها به هیچ وجه از مسلک حق و مرد حق راضی نبوده و پیوسته از او گریزانند. آیا با این حال که سطح فکر و شعاع اندیشه آنان به این حد محدود است می‌توانند برای خود امام قائم به حق تعیین کنند حاشا و کلاً.

عاقله مردم گرفتار احساسات هستند و به درجه تکامل عقل ارتقاء نیافته‌اند، و بنابراین اگر بنا بشود حق انتخاب رئیس و امام به آنها سپرده شود، اختیار آنان بر اساس تخیلات واهی و توهمات دانه می‌باشد، از دیدن عکسی و با استماع گفتار یک سخنرانی فریفته می‌شوند و رأی می‌دهند؛ درحالی که ممکن است آن صاحب عکس و آن سخنران از شیادان بوده باشد و به قصد شکار مردم عامی خود را مجهز کرده باشد؛ ما چه بسا در زمان خود به کرات و مرات دیده‌ایم که با نصب پوسترها و حمل پلاکاردها و نوشتن نام شخص کاندیدها بر در و دیوار، مردم گرایش پیدا می‌کنند و رأی می‌دهند؛ و چون صحنه عوض شود و تبلیغات دیگرگون گردد، و شخص دیگری باز به همین منوال، با عکس و پوستر و پلاکاردها و ژست گرفتن در هنگام سخنرانی و ادعاهای پوچ و واهی، مردم را به خود جلب می‌نماید، و درجه رأی خود را افزونی می‌دهد.

آیا در اسلام که بناء آن بر اصل تبعیت از حقّ و پیروی از اصالت و متن واقع بنیادگذاری شده است، اختیار انتخاب امام را که عقل منفصل توده‌هاست و عهده‌دار مسئولیت بار گران ترقّی و تکامل افراد جمعیت‌ها به سرمنزل هدایت و سعادت دنیا و آخرت و تشکیل مدینه فاضله و اقامه قسط و عدل در سراسر جهان و رهبری به وادی عرفان و توحید الهی است، می‌تواند به دست افرادی سپرده شود که از درجه علم و تقوی و ادراکات عقلانیّه در مرتبه‌ای پستی قرار دارند؟ ابدأً ابدأً، عاقله مردم انتخاب می‌کنند کسی را که مطابق ذوق آنان باشد، و در روش و سلوک با آنان هم‌سلیقه و همگام باشد؛ و در این صورت واضح است که جامعه تا چه درجه‌ای سقوط و به دست تباهی و فساد سپرده می‌شود، و از محور عدل و اصالت عقل به وادی تمایلات شخصی و وهمیات اعتباری تنزل می‌یابد.

ما در اینجا یک سؤال داریم، و طرفداران دموکراسی که حقّ انتخاب امام و پیشوا را به تمام افراد و توده‌ها می‌دهند باید جوابگوی آن باشند.

و آن سؤال این است: در هر جمعیتی از توده‌های مردم، عاقله مردم در یک سطح واحد از فهم و عقل و شعور و درایت نیستند، بلکه مشهود است که مختلف و در مراتب متفاوتی قرار دارند، بعضی زحمت کشیده و رنج برده و عقل و علم خود را بالا برده، و چون یک فیلسوف با درایت، و یک عالم با کفایت، و یک عارف روشن ضمیر، از حقائق اطلاع حاصل کرده‌اند، و به وضعیات و مصالح و مفاسد مردم پی برده، و با حسّ آدم‌شناسی خود می‌توانند اعقل و اعلم و اوع و أشجع و أبصر افراد امت را به امور و مصالح تشخیص دهند، و او را برای رهبری و پیشوائی مردم برگزینند.

البته این افراد در تمام جوامع بشری کمیاب هستند، و دسترسی به آنان مشکل است.

طبقه دیگر کسانی هستند که بدین درجه از کمال نرسیده‌اند، ولی در راه تقویب قوای علمی و عملی برآمده و درصدد تکمیل آنها هستند؛ و با پیمودن درجات و مراتب عقلی و علمی و کلاس‌های تربیتی می‌خواهند خود را به کمال برسانند.

این افراد در جوامع بشری یافت می‌شوند و تعداد آنان نیز کم نیست، ولی نسبت به مقدار افراد توده مردم بسیار کم‌اند، اینان در تشخیص حق از باطل، گرچه

به درجهٔ طبقهٔ اول نرسیده‌اند، ولی تا اندازه‌ای بدین مرحله آشنا شده‌اند.

طبقهٔ سوم عاقلهٔ مردم هستند که توده‌ها را تشکیل می‌دهند، نه خود در سطح عالی علم و عمل ارتقاء یافته‌اند، و نه در این صراط گام برمی‌دارند، اینان تابع جلوه‌ها و رنگ‌ها و بوها هستند؛ هر چیز چشمگیری آنان را به سوی خود می‌کشد، گرچه از معنویت و واقعیت تهی باشد، اینان‌اند که به هر که زیباتر باشد رأی می‌دهند، و هر که عکسش بر در و دیوار بیشتر خورده باشد، و رسانه‌ها روی او بیشتر تبلیغ کرده باشند، نظرشان را به خود خیره می‌کنند.

اگر بنا بشود فرضاً رأی را به تمام مردم سپرد، و آنان را در انتخاب پیشوا دخالت داد؛ باید این سپردن بر میزان عقل و درایت و بصیرت آنان ضریب بگیرد، مثلاً به مردم عامی حق یک رأی دهد؛ به محصل حق ده رأی؛ به طالب علم حق صد رأی؛ به دانشمند و عالم حق هزار رأی؛ به حکیم و فیلسوف الهی حق ده هزار رأی؛ به عالم ربّانی امت و عارف که از خود بیرون بسته، و از هوای نفس تهی شده، و به حق و حقیقت و کلیت راه یافته است حق صد هزار رأی؛ و به آن امامی که در مصدر ولایت نشسته و از عالم امر نگران عالم خلق است، و با سعهٔ صدر و انشراح سینهٔ خود برای دریافت انوار الهیه و پخش به عالم کثرت، در آبخوار شرع و شریعت قرار دارد حق تمام رأی را داد، و او را یگانه عامل تصمیم‌گیری حتی در انتخاب امام از جانب خدا دانست؛ و این است منطق شیعه که می‌گوید: حق انتخاب امام از طرف خداست که به وسیلهٔ پیامبر یا امام پیشین معین می‌شود.

ای آزادیخواهان جاهلی! آیا شما هم حق انتخاب پیشوا و امام را به توده‌های مردم بر همین میزان می‌دهید؟! آیا مردم را به گروه‌ها و دستجات مختلف تقسیم می‌کنید! و با حق ضریب‌های متفاوت حق انتخاب را به آنان می‌دهید؟! بدیهی است که چنین نیست.

بلکه بر اساس سیاهی جمعیت و تعداد نفرات، به هر یک خواه فاضل و دانشمند باشد، و خواه نادان و جاهل، و خواه مغز متفکر کشور باشد، و خواه یک فرد تهی مغز، حق یک رأی می‌دهید!

و این غلط است. در منطق عقل و درایت غلط است. این روتیه و سنت، ارزش عقل و عقلا و علم و علما را ساقط می‌کند؛ و در میزان سنجش قیمت و آرج

رأی، دانا و نادان و جامعه شناس و شخص بی اطلاع را مساوی قرار می دهد، و افراد صاحب درایت و بینش را در ردیف عامی ترین افراد قرار می دهد؟

چگونه شما پاسخگوی این سؤال خواهید بود؟! چگونه در محضر عدل انسان و شرف انسانیت جوابگوی هستید؟! چگونه در برابر عدل پروردگار، حقوق عامه مردم را به ترک انتخاب پیشوائی که مورد نظر و عنایت عقلای جامعه و متفکران مردم است، ضایع می کنید؟! و بالنتیجه جامعه را رو به تباهی و فساد می کشید؟!

این اشکالی است که در نزد حقیربه لواداران دموکراسی جاهلی وارد است، و خداوند تبارک و تعالی الهام فرموده است، بیائید شما پاسخ آنرا بدهید! و هیئات از اینکه بتوانید پاسخ دهید!

در کتب تاریخ و جامعه شناسی از طرز افکار عامه مردم بحث ها و گفتگوها به میان آمده است؛ و بسیاری از آنان طرز فکر توده ها را چنان توصیف می کنند که حقاً آدمی را دچار شگفت و تعجب می نمایند، و ما در اینجا برای نمونه مقداری از آنچه را که مورخ امین شیعی مذهب **أبی الحسن علی بن الحسین بن علی مسعودی** متوفای ۳۴۶ هجری در کتاب «مروج الذهب» آورده است ذکر می کنیم:

گوید: از زیرکی ها و زرنگی های معاویه در تسخیر و تسلط او بر دل های خاصان خود و عامه مردم این بود که چون از جنگ صفین با علی بن ابیطالب به دمشق برگشت، یکی از اهالی کوفه که بر شتر خود سوار بود نیز به دمشق وارد شد؛ در اینحال یکی از اهالی دمشق جلوی او را گرفت و گفت: این ناقه، ناقه من است که در جنگ صفین از من گرفته شده است.

نزاع مرد شامی و مرد کوفی به نزد معاویه کشیده شد؛ و مرد شامی پنجاه مرد را به عنوان بیینه و شاهد به نزد معاویه حاضر ساخت؛ و همگی گواهی دادند که این ناقه متعلق به مرد شامی است؛ معاویه بر علیه مرد کوفی حکم کرد و دستور داد که شتر را به مرد شامی بدهند.

مرد کوفی گفت: **أصلحك الله**، ای معاویه! این شتر من جمل است و اصلاً ناقه نیست (شتر نر است نه شتر ماده) چگونه این پنجاه نفر مرد شاهد، گواهی بر ناقه بودن این شتر دادند و توهم حکم کردی؟!

معاویه گفت: ای مرد، این حکمی است که صادر شده است و قابل

برگشت نیست! و چون از نزد او متفرق شدند، در پنهانی آن مرد کوفی را طلبید و گفت: قیمت شتر تو چقدر است؟!

دو برابر ارزش شتر را به آن مرد داد، و درباره او احسان و اکرام کرد، و گفت: به علی بن ابیطالب پیام مرا برسان، و بگو که: من با صد هزار لشگر به جنگ او پرداختم، که در میان آنها یک نفر نیست که بین ناقه و جمل (شتر ماده و شتر نر) فرق بگذارد.

و اطاعت و پیروی مردم شام از معاویه به حدی بود که چون از جنگ صفین برگشت نماز جمعه را در روز چهارشنبه بجای آورد، و کسی بر او خرده نگرفت، و مردم شام برای حفظ معاویه و سلامت او در هنگام نبرد، سرهای خود را می‌دادند و با جان‌های خود کفیل جان او می‌شدند، و از او تا بدین سر حد حمایت می‌کردند.

و چون عمار یاسر که از اصحاب امیرالمؤمنین بود و به دست سپاهیان معاویه کشته شد (و به مردم شام نیز این روایت از رسول خدا رسیده بود که عمار را گروه ستمگر می‌کشند) همین که عمرو بن عاص سر لشکر معاویه گفت: کشته عمار یاسر علی بن ابیطالب است، چون او عمار را برای نصرت خویش به معرکه جنگ فرا خوانده است همگی پذیرفتند، و گفتار او را سَنَد و حُجَّت قرار داده و علی و یارانش را گروه ستمگر شمردند.

و مرتبه و درجه اطاعت اهل شام از معاویه به حدی رسید که لعن و سب علی را سنت قرار دادند، و سالیان دراز کودکان با لعن او نشو و نمو می‌کردند، و بزرگان نیز با لعن او از دنیا می‌رفتند.

مسعودی گوید: از غفلت و نادانی اهل شام و عراق همین بس که بعضی از اهل خبر و حدیث از مردی که از زعماء و بزرگان و صاحبان عقل و درایت و تدبیر امور شام بود، پرسید: این ابوتراب (علی بی ابیطالب) که پیشوا و امام شام معاویه او را بر فراز منبر لعنت می‌کند کیست؟!

آن مرد در پاسخ گفت: من چنین می‌دانم که او دزدی از دزدان فتنه‌گر و آشوب طلب است.

و جاحظ گوید: من خودم از مردی که از عوام بود، چون عازم حج بیت الله الحرام بود، شنیدم که می‌گفت: چون من به نزدیک خانه خدا بروم از داخل خانه چه

کسی با من به سخن گفتن می پردازد؟
 و نیز جاحظ گوید: یکی از دوستان من می گفت که: چون صلوات بر محمد
 فرستادم، و آن صلوات را مرد عامی شنید، از من پرسید: درباره این محمد رأی شما
 چیست؟! آیا او پروردگار ماست؟!
 ثمامة بن اشرس گوید: روزی من در بازار بغداد عبور می کردم، ناگهان
 دیدم مردی سخن می گوید، و جمعیت انبوهی از مردم در اطراف او گرد آمده اند و به
 سخنان او گوش فرامی دهند.
 از قاطر خود پیاده شده، و نزدیک رفتم و پرسیدم: این اجتماع برای چیست؟
 و مردم را شکافتم و جلو رفتم؛ دیدم مردی توصیف سُرْمه ای را می کند که با خود
 همراه دارد، و می گوید: هر کس از این سرمه به چشم خود بکشد، چشمان او از تمام
 دردها و امراضی که عارض بر چشم او شده است شفا پیدا می کند.
 چون به چشمان او نظر کردم، دیدم یک چشمش پر از نقطه ها و خال خال
 است، و چشم دیگرش برگشته و خراب و یا آنکه معیوب و ناقص است.
 گفتم: ای مرد! اگر این سرمه تو این همه خاصیت دارد که تمام امراض و
 عیوب چشم را خوب می کند، پس چرا دو چشم تو را خوب نکرده است؟!
 در پاسخ من گفت: ای مرد جاهل! مگر در این شهر شما بغداد چشمان من
 درد گرفته است؟!

۱- عبارت چنین است که: نظرتُ فاذا الواحدة برشاء والأخرى مأسوكة. در «شرح قاموس»
 گوید: برش بتحریرك و برشه بضمّ اول: در موی اسب خال ها و نقطه های کوچک است که مخالف رنگ
 سایر بدن اوست و آنرا به فارسی چهار گویند و آن اسب ابرش بر وزن
 اَحْمَر است و بریش بر وزن امیر است. و ترش سفیدی است که آشکار می شود در
 ناخن ها - انتهی. و بنا بر این معنای چشم برشاء چنین می شود که در چشم
 خالهایی پیدا شده و یا در سیاهی چشم سپیدی پدید آمده است. و نیز راجع به مأسوكه گوید: إسكتان به کسر
 اول به صیغه تشبیه: دولب رجم و زهدان است یا دو سوی آنست از آنچه پهلوی لب های آنست یا دو سوی فرج
 است و جمع آن أسك بفتح اول و کسر اول؛ و بروزن عتب می آید، و مأسوكه بروزن معلومه آن زنی است که
 غلط کرده است ختنه کننده او پس دریافته است غیر جای بریدن را - انتهی، و بنا بر این مراد از چشم مأسوكه
 چشمی است که پلك های آن خراب و مانند بریده شده باشد؛ و نظیر همین معنی را برای مأسوكه در «تاج
 العروس» و «لسان العرب» نموده است و لیکن در نسخه بدل «مروج الذهب» مأسوكه نیز آمده است و آن از
 ماده و كَس یكس و كَساً می باشد به معنای ناقص و معیوب.

چشمان من در مصر درد گرفته است!

همه مردم و جمعیتی که حاضر بودند تصدیق گفتار او را نمودند، و گفتند:

چشمان او در مصر درد گرفته است، و این اعتراض تویی مورد است.

ثمامه گوید: چون من خواستم به آنها بفهمانم که این مرد مغلطه می‌کند،

بگذار چشم در مصر درد بگیرد، فعلاً سُرْمه در بغداد است و باید آن چشم را شفا دهد،

آنها ابداً نمی‌فهمیدند، و جملگی با کفش‌ها و نعل‌های خود چنان برس‌رمن ریختند و

مشغول زدن شدند که من با سختی و مشقت بسیاری توانستم خود را از چنگال آنان

برهانم.

مسعودی بعد از ذکر این قضایا از جاحظ و از ثمامه گوید: بعضی از برادران

من برای من چنین گفتند که: مردی از عوام بغداد شکایت همسایه خود را مبنی بر

اینکه زندیق شده است به نزد بعضی از والیان آنجا که از طالیین و نیز از ارباب کلام و

متکلمین بود، برد.

والی پرسید: این مردی که از او شکایت آورده‌ای، چه مذهبی دارد؟!

گفت: او مُرْجِئِی، قَدْرِی، ناصبی، رافضی است.

والی گفت: به چه دلیل او چنین مذهبی دارد؟

گفت: برای آنکه او معاویه پسر خطاب را که با علی فرزند عاص جنگ

کرد دشمن دارد.

والی گفت: ای مرد کمالات تو به حدی رسیده است که من متحیرم در

کدامیک از آنها بر تورشک برم آیا بر پایه دانش تو: بگفتارها و مقالات، یا بر مقدار

علم تو: به ریشه‌ها و انساب؟

و نیز مسعودی گوید: مردی از برادران ما که از اهل علم است برای من

حکایت کرد که: عادت ما چنین بود که ما در نشست‌ها درباره ابوبکر و عُمر و علی

و معاویه سخن بازگو می‌کردیم و مناظره می‌نمودیم، و نیز عادت چنین یود که

جماعتی از عاقه می‌آمدند، و سخنان ما را می‌شنیدند.

روزی یک نفر از آنها که عقلش از همه بیشتر بود، و ریشش بلندتر بود، بمن

گفت: تا چه اندازه شما درباره علی و معاویه و فُلان و فُلان سخن را به درازا

می‌کشید؟!

من به او گفتم: تو درباره آنها چه می گوئی، و چه رأی و نظری داری؟!
گفت: منظور تو کدام یک از آنها است؟!
من گفتم: منظور من علی بن ابیطالب است، رأی و نظر تو درباره او چیست؟!

گفت: آیا علی پدر فاطمه نیست؟!
من گفتم: فاطمه که بوده است؟!
گفت: فاطمه زوجه پیامبر ﷺ بوده است، و دختر عائشه و خواهر معاویه بوده است.

من گفتم: سرگذشت و داستان علی چه بوده است؟!
گفت: در جنگ حُتین با پیغمبر ﷺ کشته شد.
مسعودی بعد از نقل داستان دیگری درباره بنی امیه و عبدالله سفاح گوید:
در عصر هارون الرشید در بغداد یک نفر از دهریون که علم طب رابه خوبی نمی دانست، اشتغال به معالجه و مداوای مریض ها نمود، و خود را طیب حاذق وانمود می کرد، و اظهار می نمود که من از اهل سنت و جماعت هستم و پیوسته ارباب بدعت را لعنت می فرستاد؛ و در میان عامه به مرد سستی شناخته شد، و مردم از مداوای او و گفتار او همیشه مطیع و منقاد بودند، و در هر روز خلق کثیری در نزد او جمع می شدند، و در دست هر یک قاروره^۱ آب بود، که آنان را معالجه کند.

و چون تمام مردم گرد می آمدند، برمی خاست و روی دو پای خود می ایستاد، و می گفت: ای جماعت مسلمانان! شما مگر نمی گوئید: هیچ نفع رساننده، و ضرر رساننده ای غیر از خدا نیست؟! پس چرا نزد من آمده اید و از نفع ها

۱-در «لغت نامه دهخدا» در ماده قاروره آورده است از فرهنگ آندراج که قاروره شیشه کوچک مدوری است که به صورت قشانه سازند و در آن بول پرکنند؛ و مشوی مولوی در این باره گوید:

آن زجاجی کوندارد نور جان بول قاروره است قندیشلش مخوان

و بر همین اساس چون در قدیم ادرار را برای معاینه در شیشه می گرفتند، از این حیث قاروره گرفتن بمعنای ادرار گرفتن استعمال شده است و این مجاز باشد تسمیه حال به اسم محل. و بر این معنی در «تذکره الاولیاء» عطار آمده است که: خلیفه طیبی ترسا داشت سخت استاد حاذق، پیش سفیان فرستاد تا معالجت کند؛ چون قاروره او بیدید، گفت: این مردی است که از خوف خدای جگر او خون شده است، و پاره پاره از مثانه بیرون می آید.

و ضررهای خود از من سؤال می‌کنید؟!!

به سوی پروردگارتان بروید! و باو پناه برید! و برخالق خود توکل کنید! تا آنکه کردار شما همانند گفتار شما باشد! در این حال بعض از مریضها رو به بعضی دیگر نموده، و می‌گفتند: آری سوگند به خدا این مرد به ما راست می‌گوید.

و از نزد او باز می‌گشتند، و چه بسیاری از آنان معالجه نمی‌نمودند تا می‌مردند، برخی او را به حال خود وامی‌گذارند، تا از حدت و شدت سخنانش فرو می‌نشست، و در این وقت قاروره بول را به او نشان می‌دادند، و او برای آنان دوائی تشخیص می‌داد و به هریک از آنان می‌گفت: ای مرد! ایمان تو ضعیف است و اگر ضعیف نبود توکل بر خدای خود می‌نمودی، زیرا همانطور که خدای ترا مریض کرده است، او نیز شفا می‌بخشد.

و بر همین اساس طبق گفتار او که مریض‌ها را دعوت به عدم معالجه و مداوا می‌نمود، خلق کثیری کشته شدند.

مسعودی به دنبال این مقاله ادامه می‌دهد و می‌گوید: از جمله عادات و اخلاق عامه مردم اینست که ولایت و زعامت و بزرگی را به کسی می‌دهند که حق ولایت و زعامت و بزرگی را ندارد؛ و برتری و تفضیل می‌دهند کسی را که برتر و فاضل نیست، و پیروی از اندیشه‌های غیر عالم می‌نمایند؛ و ایشان پیروان کسی می‌شوند که فقط در امری از امور از آنها جلو افتاده و پیشی گرفته است، بدون آنکه بین فاضل و مفضول تمیز دهند، و بین فضل و نقصان فرق گذارند؛ و هیچ برای آنان قوه تشخیص و معرفت حق از باطل نیست.

پس از این بیان، ای مرد حق‌شناس نظری بینداز به مجالس علماء و بین که فقط خواصی از صاحبان درایت و عقل و مروّت و تمیز در آنجا دور هم گرد می‌آیند، و تا چه اندازه عامه مردم نسبت بدان مجالس بی‌اعتناء و در حضور و پیوستن به آنجا آرج و ارزشی قائل نمی‌شوند به طوری که اصولاً در آنجا یافت نمی‌شوند.

و درست بنگر پس عامه مردم را نخواهی دید مگر آنکه پیوسته می‌شتابند بدنبال کسی که خرسی را در دست دارد و به رقص در می‌آورد؛ یا به سمت میمون‌بازی که دایره‌ای در دست دارد و با زدن آن، میمون را به شکل خاصی که تربیت کرده است به حرکت وامی‌دارد؛ یا اشتیاق شدید و اکید به آهوی و لعب دارند؛ یا

پیوسته رفت و آمد می کنند به نزد شعبده باز مکار که با چشم بندی خود به صورت سحر و جادو شبهه می اندازد، و دروغ می پردازد؛ و یا آنکه گوش فرامی دهند به سوی افسانه خوانان دروغگو، و یا آنکه در اطراف شخصی که تازیانه خورده و حدی بر او جاری شده جمع می شوند؛ و یا برای تماشای شخص به چوبه دار او یخته شده مدتی وقوف می نمایند.

چون آواز باطلی را بشنوند همگی پیروی می کنند؛ و چون ندای حقی به آنان برسد ابدأ متابعت نمی نمایند و از باطل دست بر نمی دارند؛ کار ناپسند و زشت را زشت نمی دانند، و کار پسندیده و نیکو را معروف و خوب نمی شناسند. هیچ باکی ندارند از آنکه به شخص نیکوکار نسبت فجور دهند. و او را به فاجر متهم کنند، و به مؤمن نسبت کفر دهند، و او را به کافر ملحق سازند. و رسول خدا ﷺ از این سر پرده برداشته و حقیقت را منکشف نموده است آنجا که فرموده است:

الْأَناسُ اثْنَانِ: عَالِمٌ وَمُتَعَلِّمٌ، وَمَاعَدَا ذَلِكَ هَمَجٌ رَعَاغٌ لَا يَتَعَبَأُ اللَّهُ بِهِمْ.

«مردم دودسته هستند: عالم و متعلم؛ و غیر از این دو دسته افراد مردم همانند مگس هائی هستند که بر صورت و چشم چهار پایان می نشینند و پست و بی مقدارند و خداوند به آنان اعتنائی ندارد».

و همین مضمون از علی بن ابیطالب عليه السلام وارد است که چون درباره عاقه مردم از آن حضرت پرسیدند فرمود: هَمَجٌ رَعَاغٌ؛ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِيٍّ، لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ، وَلَمْ يَلْجَأُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيْقٍ.

«پشه ها و مگس های چهره حیوانات اند و پست و بی ارج، که بدنبال هر آوازی می روند، و دل های آنان به نور دانش روشن نشده است، و به پناهگاه متین و استوار پناهنده نشده اند».

و تمام اصناف و طبقات می دانند که آنها عَوْغَاء^۱ هستند و نام آنان را عَوْغَاء گذارده اند و ایشان کسانی هستند که اگر احیاناً بر امری اجتماع کنند، بدون عقل و درایت پیش می برند و غلبه می کنند. و چون متفرق گردند هیچ نمی دانند (و یا

۱- عَوْغَاء به بچه ملخ هائی گویند که آماده پرواز شده اند یا بعد از آنکه تازه بال و پر آنها درآمده است، و در اینجا عبارت است از انبوه مردمی که باهم در آمیخته و در نهایت پستی و ذلالت بسوی شربتاب می ورزند.

آنکه آنقدر بی ارزش هستند که اصلاً شناخته نمی‌شوند».

ای انسان، تدبر و تأمل کن ببین چقدر در حالات خود و روش‌های خود متفرق و متشتت می‌باشند! پس نظری بیفکن به سوی اجتماع بزرگان و اشراف آنها که از جهت اُبّهت، چشمگیر و در سینه‌ها ایجاد خوف و وحشت می‌کنند؛ و ببین که رسول خدا ﷺ با نهضت و بعثت خود قیام کرد و خلق خدا را در مدت بیست و دو سال به سوی خدادعوت کرد، و وحی الهی بر او نازل می‌شد، و او آن وحی را بر اصحاب خود إملاء می‌نمود و آنها می‌نوشتند و در محفظه و کتابی تدوین می‌کردند، و الفاظ وحی را یک به یک و لفظ به لفظ از زبان رسول‌الله جدا می‌کردند، و سوا می‌نمودند؛ و حال معاویه در این مدت به طوری بود که خدا می‌داند.

و از این گذشته رسول خدا چند ماه قبل از رحلت خود درباره معاویه آن چیزی را که باید نوشت.

با وجود این حال نام معاویه را بالا بردند و منزله او را رفیع کردند تا به جائی که او را کاتب وحی شمرند و به واسطه این لقب و این کلمه او را تعظیم و تکریم کردند و معظم و مبجل دانستند، و به این مقدار نیز قناعت نکردند، بلکه عنوان کاتب وحی را فقط از آن او دانستند، و از غیر او سلب کردند، و نام غیر او را ساقط کردند و از زبان‌ها و مغزها بیرون بردند.

و اساس این کار همان اُلفت و عادت است که عامه بر آن خو گرفته‌اند و همان طبیعت پستی است که بر آن تولد یافته‌اند و با آن نشو و نما نموده‌اند؛ پس در وقت بلوغ و بهره‌برداری به همان طبیعت آشنا شده و الفت گرفتند؛ آری عادت این طور عمل خود را انجام می‌دهد؛ و به نهایت درجه بلوغ خود، انسان را می‌رساند.

و درباره عادت‌ها و طبیعت‌های مردم، شعراء شعرها سروده‌اند، و اُدباء و اهل درایت سخن به درازا کشانده‌اند. شاعر گوید:

لَا تَهْتَبِي بَعْدَ إِذَا كَرَّمْتَنِي
فَشَدِيدَ عَادَةِ مُنْتَرَعَةٍ

«بعد از آنکه مرا اکرام کردی و گرامی داشتی خوار منما و اهانت مکن!

چون عادت را که بخواهند بیرون کنند بسیار دشوار است».

و شاعری دیگر در مقام عتاب و مواخذه به ریفش می‌گوید:

وَلَكِنْ فِطَامُ النَّفْسِ أَثْقَلُ مَخْمَلًا مِّنَ الصَّخْرَةِ الصَّمَاءِ حِينَ تَرُومُهَا

«ولیکن باز گرفتن نفس از عادت های خود از نظر سنگینی و ثقلت، سنگین تر است از آنکه بخواهی سنگ های سخت و صلب را از جایشان برکنی!».

حکماء عرب گفته اند: الْعَادَةُ أَمْلَكُ بِالْأَرْبِ.

«عادت، تسلط و اقتدارش بر شخص عاقل بیشتر است از عقل و بینش او». و

حکماء عجم گفته اند: الْعَادَةُ هِيَ الطَّبِيعَةُ الثَّانِيَةُ.

«عادت در حکم طبیعت ثانوی برای انسان است».

أبو عقالی کاتب درباره اخلاق عوام کتابی تصنیف نموده است که در آن اخلاق و صفات و ملکات و گفتگوها و مخاطبات آنان را ذکر کرده است و آن را «مُلْهی» نام گذارده است؛ و اگر من بیم تطویل سخن را نداشتم، و از مقصد خارج نمی شدم، دوست داشتم که از نوادر اخلاق عوام مردم و ظرائف کردارشان و پندارشان شرحی می دادم که همگان رابه شگفت آورد، و در آن مراتب مختلف مردم را در اخلاق و تصرفشان را در احوالشان معین و مبین می ساختم^۱.

باری ما این مطالب را از تاریخ این موزخ و جامعه شناس شهیر که مورد تصدیق خاصه و عامه است نقل کردیم، تا سند و حجتی باشد برای مؤلف و مخالف. و بدانند که عامه مردم که در چنین سطحی از افکار و خیالات و احساسات زیست می کنند نمی توانند تعیین امام معصوم را بنمایند.

روح و جان امام عَلَيْهِ السَّلَام در نقطه ای از ذروه حقائق و ادراک معنویات و تشخیص حق از باطل قرار دارد. امام دارای فرقان الهی است که مفرق بین درست و نادرست می باشد، بلکه دارای مرتبه اعلی از این فرقان است؛ یعنی دارای قوه تشخیص دهنده و رادار نفسانی است که خطا نمی کند و از کرده خود پشیمان نمی شود.

إِنْ تَقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا. ۲

۱ - «مروج الذهب» ج ۳ ذکر ایام معاویه بن ابی سفیان ص ۴۱ تا ۴۵ از طبع مطبعه سعادت در مصر با تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید.

۲ - سوره انفال: ۸ - آیه ۲۹.

«اگر تقوای خدا را پیشه سازید خداوند برای شما فرقان قرار می‌دهد». همان فرقانی را که برای حضرت موسی و هارون علی نبینا و آله و علیهما الصلوة والسلام قرار داد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ^۱.

«و به تحقیق که ما به موسی و هارون فرقان را عنایت کردیم، و روشنی و ذکر متقیان را عطا نمودیم».

وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ^۲.

«و بیادبیاورید زمانی را که ما به موسی کتاب و فرقان را دادیم به امید آنکه هدایت شوید».

امام دارای بصیرت و نوری است که پیوسته راه را از چاه و شایسته را از ناشایسته و حق را از باطل جدا می‌سازد و در پرتو آن مشی می‌کند؛ و امور خود و متعلقان خود و جامعه خود را بر آن اساس ترتیب می‌دهد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ^۳.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید تقوای خدا را پیشه گیرید و ایمان خود را به رسول خدا زیاد کنید تا در پاداش آن خداوند دو نصیب از رحمت خود به شما بدهد و دیگر آنکه نوری به شما عنایت کند که در پناه آن راه بروید». و معلوم است که امام دارای درجه عالی از این نور است و کجا مردم عادی و عامی را دسترسی بدان نور است تا با دیده بصیرت—نه با چشم سر— امام را بشناسند و او را انتخاب کنند؟! در پایان این درس يك روایت بسیار عالی و ارزنده که در شرایط امام از معدن ولایت و امامت علی بن موسی الرضا عليه السلام وارد شده است می‌آوریم.

حدیث امام
رحوم محمد بن یعقوب کلینی^۴ حدیث می‌کند از عبدالعزیز—
رضا (ع) راجع
بن مسلم که او گفت: ما با حضرت رضا (ع) در مرو بودیم
و در بدو ورود در مسجد جامع مرو در روز جمعه ای به جماعت
به شرایط امام

۱—سوره انبیاء: ۲۱—آیه ۴۸. ۲—سوره بقره: ۲—آیه ۵۳.

۳—سوره حدید: ۵۷—آیه ۲۸. ۴—«اصول کافی» ج ۱ ص ۱۹۸.

رفتیم. در آنجا از امر امامت بسیار سخن به میان رفت و اختلافات مردم را در این موضوع بیان می کردند. پس از آن من بر حضرت رضا علیه السلام وارد شدم و او را از بحث و خووض مردم در امر امامت مطلع نمودم.

آن حضرت تبسمی فرمود و سپس گفت: ای عبدالعزیز این مردم جاهلند و به آراء و افکار خود گول خورده اند. خداوند عزوجل^۱ جان پیغمبر خود را نگرفت مگر آنکه دین او را کامل نمود و قرآن را بر او فرو فرستاد که **فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ**. در قرآن حلال و حرام بیان شده و حدود و احکام و جمیع آنچه که مردم بدانها نیازمندند همه را بیان فرموده، **فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: مَا فَرَّظْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ**^۱. و در حجة الوداع که آخر عمر حضرت رسالت بود این آیه را فرستاد: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا**^۲. و امر امامت از تمامیت دین است و پیغمبر از دنیا نرفت مگر آنکه برای امت خود معالم دین آنها را بیان فرموده و روشن ساخت و راه سلوك آنها را نشان داد و بر راه حق آنها را برقرار کرد و برای آنها علی علیه السلام را راهنما و امام قرارداد، و تمام چیزهایی را که امت بدانها محتاج هستند روشن ساخت. پس کسی که گمان کند خداوند عزوجل^۳ دین خود را کامل ننموده است کتاب خدا را رد کرده و کسی که کتاب خدا را رد کند به خدا کافر شده است. آیا آنها قدر و منزلت امام را می دانند و محلّ و مکانت او را می شناسند تا بتوانند برای خود امام اختیار کنند؟

إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلٌ قَدْرًا وَأَعْظَمُ شَأْنًا وَأَعْلَىٰ مَكَانًا وَأَمْتَعُ جَانِبًا وَأَبْعَدُ غَوْرًا مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ بِأَلْوَاهِهَا بِأَرَاهِمُ أَوْ يُقِيمُوا إِمَامًا بِاخْتِيَارِهِمْ.

«امامت قدرش بزرگتر و شأنش عظیم تر و درجه اش عالی تر و از دسترس مردم دورتر و رسیدن به حقیقت او مشکل تر است از آنکه مردم بتوانند با عقل های خود بدان برسند یا به آراء خود بدان دست یابند یا به اختیار خود امامی را تعیین کنند». امامت مقامی است که خداوند عزوجل^۴ به حضرت ابراهیم بعد از اعطای نبوت و خلعت، در درجه سوم عنایت فرمود، و فضیلتی است که خدا او را بدان مشرف فرمود و بدان فضیلت ثنا و مدح خود را بر آن پیغمبر بیان کرد **فَقَالَ: إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا**^۴ «من

۱- سوره انعام: ۶- آیه ۳۸

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۴

۳- سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۴

ترا برای مردم امام قرار دادم». و از مسرتی که ابراهیم از این خطاب پیدا نمود عرض کرد: **وَمِنْ ذُرِّيَّتِي؟** «آیا این منصب امامت نصیب ذریّه من نیز می گردد؟» خداوند تبارک و تعالی فرمود: **لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** «عهد من به ستمکاران نخواهد رسید».

پس این آیه، امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل نمود و امامت مخصوص به پاکان و برگزیدگان شد. سپس خداوند ابراهیم را گرامی داشته، و امامت را در آن طبقه از ذریّه او که اهل طهارت و صفوت بودند قرار داد و فرمود: **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ**^۱.

و پیوسته و همیشه امامت در ذریّه ابراهیم بود بعضی از بعضی قرناً بعد قرن ارث می بردند تا آنکه خدا آن را به پیغمبر اکرم میراث داد و فرمود **جَلَّ وَعَلَا: إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ**^۲. پس این امامت اختصاص به رسول الله پیدا کرد و آن حضرت آن را به علی عليه السلام سپرد به امر خداوند تعالی طبق ما فرض الله و سپس در ذریّه پاک و اصفیای از اولاد آن حضرت آنهاست که به آنها علم و ایمان داده شد، قرار گرفت. خداوند تعالی فرمود: **وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا أَوْنُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ**^۳.

پس آن امامت فقط در اولاد علی عليه السلام است تا روز رستاخیز چون پیغمبری بعد از محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست. بنابراین از کجا این جهال امام اختیار می کنند؟

به درستی که امامت منزله و مقام پیمبران و ارث اوصیاء است. امامت خلافت خدا و جانشینی رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و مقام امیرالمؤمنین عليه السلام و میراث حسن و حسین عليهما السلام است. امامت زمامداری دین و نظام مسلمین و موجب صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امامت ریشه و اساس زنده، و شاخه های بلند اسلام است. به امام است که نماز کامل و تمام می شود و زکات و روزه و حج و جهاد هر يك موقعیت و تمامیت خود را حائز می گردند، و نیز موجب زیادی فیئ و صدقات و به

۲- سوره آل عمران: ۳- آیه ۶۸.

۱- سوره انبیاء: ۲۱- آیه ۷۲ و ۷۳.

۳- سوره روم: ۳۰- آیه ۵۶.

جریان انداختن حدود و احکام و منع سرحدات و اطراف است از دستبرد تعدیات. امام حلال خدا را حلال و حرام خدا را حرام می گرداند و حدود خدا را اجرا می نماید و دست دشمنان و متجاوزان را از حریم دین خدا دور می دارد و با حکمت و پندهای نیکو مردم را به راه خدا می خواند. امام مانند شمس عالمتاب است که طلوع نموده و جهان را به نور خود روشن می نماید، او بر فراز افق مکان و منزلتی دارد که دستها و چشمها را یارای وصول به آن نیست، امام ماه شب چهارده و نور دهنده دلها است و چراغ رخشان و نور بلند و نمایان و ستاره راهنما در قطعات تاریکی های شدید و در وسط بیابانها و زمین های خشک و سوزان و در لجه های دریاها است، امام آب شیرین است در تشنگی و راهنما است بر راه سعادت و نجات دهنده است از سقوط و هلاکت، امام آتشی است بر فراز تپه ها و موجب حرارت است برای افرادی که خود را بدان گرم می کنند و راهنما و دلیل است در مواضع هلاکت، کسی که از امام جدا شود هلاک گردد. امام ابر پر باران و باران درشت و فراوان و خورشید نور دهنده و آسمان رحمت سایه گستر و زمین صاف و بی خاشاک و چشمه پر آب حیات و منبع آب و گلستان فضائل است.

امام انیسی است با مهر و شفقت، و پدیری است با رحمت و عظوفت و برادری است عدیل و مهربان و چون مادری است با کودک خردسال خود نیکو و رؤف، و ملجأ و پناه بندگان است در شدائد و مهمات. امام امین خدا است بر آفریدگان او و حجت اوست بر بندگان او و خلیفه اوست در بلاد او، و دعوت کننده مردمان است به سوی او، و منع کننده مفاسد و موانع است از حرم او، امام ازهر گناهی منزّه و ازهر عیب و نقصی مبری است.

خداوند او را مخصوص به علم نموده و موسوم به حلم فرموده است و نظام دین و عزّ مسلمین و قهر و غضب بر منافقین و هلاکت کافرین است. امام یگه و فرید زمان است که هیچ کس را یارای نزدیکی به مقام او نیست و هیچ دانشمندی هم طراز و هم رتبه او نه، و نه از برای او بدلی یافت شود و نه مثل و مانندی، خداوند بخشاینده و کرم کننده او را بدین فضائل بدون طلب و اکتساب مخصوص گردانیده است. بنابراین چه کسی را قدرت معرفت امام است، یا می تواند او را اختیار کند هیئات هیئات!

عقول در اینجا گم می‌شود و دلها متحیر می‌گردد و خردها عاجز و سرگردان می‌ماند و چشمها فرو می‌خوابد. بزرگان کوچک می‌شوند و حکیمان متحیر می‌گردند و حلیمان کوتاه می‌گردند و خطیبان محدود و محصور می‌شوند و خردمندان به جهل اعتراف می‌کنند و شاعران لال می‌گردند و ادیبان ناتوان می‌شوند و بلیغان عاجز می‌گردند از توصیف شأنی از شئون امام یا فضیلتی از فضائل او، و همه و همه اقرار به عجز و اعتراف به تقصیر می‌نمایند. و چگونه تمام صفات و فضائل او را می‌توان وصف کرد یا از کنه و ذات او سخنی گفت یا چیزی از شئون او را ادراک کرد یا بتوان کسی را بر مسند او نشانند که مانند امام بهره دهد و بی‌نیاز کند؟ نه، چنین نمی‌شود چگونه و به چه کیفیت بتوان چنین کاری کرد؟ در حالی که او مانند ستاره‌ای است بر فراز آسمان، کجا می‌توانند مردم او را به دست گیرند، و توصیف‌کنندگان از حقیقت اوصاف او سخنی گویند؟ با این حال مردم کجا می‌توانند امام را اختیار کنند و عقلا کجا می‌تواند این حقیقت را درک کند و کجا می‌تواند مانند امام کسی دیگر پیدا شود؟

آیا شما چنین گمان می‌برید که امامت در غیر آل رسول الله محمد بن عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یافت می‌شود؟ سوگند به خدا که نفس‌های آنها به آنان دروغ گفت و آمانی و آرزوهای باطل در دل‌های آنان جا گرفت و بنابراین بر مکان سخت و مرتفعی، و بر نردبان لرزان و صعبی بالا رفتند که ناگهان قدم‌های آنان از فراز به پائین بلغزید. آنها چنین خواستند که امام را با عقل‌های ناقص و پریشان و گرفتار هوی و هوس خود تعیین کنند و با آراء گمراه‌کننده خود نصب نمایند پس هر چه بیشتر کوشیدند بیشتر دور شدند قَاتِلَهُمُ اللَّهُ اَنِّي يُؤْفِكُونَ! و حَقًّا قَصْدَ مَطْلَبِ صَعْبِي نمودند و با اِفْكَ و دروغ سخن گفتند و گمراه شدند گمراهی آشکاری و در حیرت و سرگردانی در افتادند زیرا با بصیرت امام را ترك گفتند، وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ اَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ كَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ! از اختیار خدا و اختیار رسول خدا و اهل بیت رسول خدا اعراض نموده و به اختیارات خود گرویدند در حالی که قرآن به اعلی صوت ندا در

۱- سوره توبه: ۹- آیه ۳۰. و این آیه بنا به روایت صفوانی است همچنانکه مجلسی اشاره کرده

است.

۲- سوره عنکبوت: ۲۹- آیه ۳۸.

می دهد: وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱. و نیز خدای عزوجل فرمود: وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مِؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۲. و نیز فرمود: مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۳. أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ۴. إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ۵. أَمْ لَكُمْ آيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ۶. سَأَلْتَهُمْ آيْتُهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ۷. أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ۸. و نیز خداوند عزوجل فرمود: أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ۹. یا آنکه طبع الله علی قلوبهم فهم لا یفقهون ۱۰. یا آنکه قالوا سمعنا وهم لا یسمعون ۱۱. إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا یَقُولُونَ ۱۲. وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَآسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ ۱۳. یا آنکه قالوا سمعنا وعصینا ۱۴.

بلکه امامت فضل خداست، کسی را که بخوهد می دهد و خداوند دارای فضل عظیمی است. چگونه برای آنان اختیار تعیین امام است؟ درحالی که امام عالمی است که برای او هیچ چیز مجهول نیست و نگهبان و حافظی است که به هیچ وجه فتور و سستی در او پیدا نمی شود. معدن قدس و طهارت است، و چشمه تقوی و زهدت، و علم و عبادت، اختصاص یافته به دعوت رسول، و نسل پاک بتول، در نسب او گفتگو و طعنی نیست، و هیچ ذی حسب و اعتباری رایارای نزدیکی به مقام او نه. از بیت قریش است و از خاندان بلند مرتبه هاشم و از عترت رسول ﷺ وَالرُّضَا مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. از تمام اشراف شریف تر و شاخه ای از عبد مناف. علمش پیوسته زنده و بیدار، حلمش کامل و استوار، در انجام وظائف امامت قادر و توانا است، و بر سیاست عالم و دانا، پیروی او از ناحیه خدا بر همه خلق واجب آمده، و به امر خداوند عزوجل قائم شده، نصیحت کننده بندگان خداست، و نگهدارنده دین و آئین خدا.

خداوند به انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم توفیقی خاص عنایت نموده و از خزانه علم و حکم خود چیزهایی به آنان مرحمت فرموده است که به دیگران نداده،

۲- سوره احزاب: ۳۳- آیه ۳۶.

۱- سوره قصص: ۲۸- آیه ۶۸.

۴- سوره محمد (ص): ۴۷- آیه ۲۴.

۳- سوره قلم: ۶۸- آیه ۳۷- ۴۲.

۶- سوره انفال: ۸- آیه ۲۱ تا ۲۳.

۵- سوره توبه: ۹- آیه ۸۷. «فهم لا یعلمون».

۷- سوره بقره: ۲- آیه ۹۳.

بنابر این علم آنها عالی تر و رفیع تر از علم تمام اهل زمان است. خدا می فرماید: **أَقَمْنَا يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** ۱. و نیز فرماید: **وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا** ۲. و درباره طالوت گوید: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَةً مَّن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** ۳. و به پیمبرش ﷺ فرموده: **أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا** ۴. و درباره ائمه از اهل بیت او و عترت او و ذریه او صلوات الله عليهم فرموده است: **أَمْ يَخْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ صَدَّعْنَهُ وَكَفَىٰ بَجَهَنَّمَ سَعِيرًا** ۵.

چون بنده ای را خدا برای ولایت و سرپرستی امور بندگانش اختیار کند سینه او را برای تحمل این بار، منشرح و گشاده می دارد و درد دل او چشمه های حکمت قرار می دهد و پیوسته از علوم خود بدو الهام می نماید به طوری که دیگر از جواب فرو نخواهد ماند و از راه صواب حیران و سرگردان نخواهد شد، و بنابراین او به عصمت الهی معصوم و به تأیید و توفیق او مؤید و موفق خواهد بود؛ از هر گونه اشتباهی یا لغزش و خطائی مأمون و مصون خواهد بود. و این مقام را خدا به او اختصاص داده تا بر بندگانش حجّت بوده باشد و بر آفریدگانش شاهد و گواه و **ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** ۶.

آیا کسی می تواند این ملکات را داشته باشد و قدرت بر وظائف امامت را دارا باشد تا او را انتخاب کنند؟ یا اینکه مختار و منتخَب آنان دارای چنین صفاتی است تا او را مقدم دارند؟ سوگند به بیت الله که از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را چنان به پشت سر انداختند گویا که اصلاً بر آن دانا نبودند. در کتاب خدا راه هدایت مشهود و شفای از هر گزند و مصیبتی معلوم بود لکن آنرا به دور انداختند، و از آهواء و خیالات خود پیروی کردند. خداوند آنان را مذمت نموده و وجه بصیرت آنها را برو درافکنده، دیده دل آنان را کور و قلب آنان را هلاک و تباه فرموده است.

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۲۶۹.

۴- سوره نساء: ۴- آیه ۱۱۳.

۶- سوره جمعه: ۶۲- آیه ۴.

۱- سوره یونس: ۱۰- آیه ۳۵.

۳- سوره بقره: ۲- آیه ۲۴۷.

۵- سوره نساء: ۴- آیه ۵۳- ۵۴.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^۱ و نیز فرمود: ^۲ فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ! و نیز فرمود: كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا^۳. و صَلَّى اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا.

باری چون این حدیث از معدن ولایت و چشمه امامت فیضان یافته است و از دولب مبارک حضرت ثامن الأئمة والحُجَج ترشح نموده و حَقاً هر کلمه از آن گنجینه ای است بس نفیس که باید روی آن ماهها تفکر نمود و از خدا درخواست فهم و ادراک حقائق آن را کرد، تمام آن را بیان کردیم تا موجب روشنی دلها و سرور قلبها و طراوت و تازگی چشمها گردد.

نتیجه بحث ما این شد که برای بشر راه اختیار و انتخاب امام مسدود است و چون فکرش به مقامات و درجات امام نمی رسد و از حدود افکار و آهواء خود تجاوز نمی کند برای او چنین حقی نیست.

و بعضی که گفته اند: همین طور که در خبر واحد احتمال خطا موجود ولیکن در خبر متواتر احتمال خطا معدوم می گردد و خبر متواتر مفید یقین است، همچنین اگر فرد واحدی بخواهد امام را انتخاب کند در انتخاب او احتمال خطا زیاد است ولی هر چه تعداد انتخاب کنندگان بیشتر باشد این احتمال رو به ضعف می گذارد تا رفته رفته، چنانچه اجماع اهل حلّ و عقد بر آن قائم گردد، به کلی معدوم، و نتیجه آراء، معصوم خواهد بود؛ از بحث ما روشن شد که این دعوی غلط و خبر متواتر شاهد و مثالی برای ما نخواهد بود چون در خبر متواتر شرط است که مخبرین، اخبار از محسوسات دهند چون احتمال خطا در هر یک از اخبارات آنها به تنهایی می رود از کثرت مخبرین بدون تواطی و تشریک مساعی یقین به صدق خبر حاصل می شود. و اما اگر از معقولات و آراء خبر دهند ابداً مفید یقین نبوده و به طور کلی خبر متواتر در این مقولات تحقق نمی یابد. مسئله انتخاب امام نیز چنین است، برای مردمی که درک

۲- سوره محمد: ۴۷- آیه ۸.

۱- سوره قصص: ۲۸- آیه ۵۰.

۳- سوره غافر: ۴۰- آیه ۳۵.

۴- تفسیر «المیزان» ج ۴ ص ۴۱۸ عند التمرّض لأدلة القائلین بالاختیار.

فضائل امام و ملکات و نفسیات خفیه مخفیّه و حالات روحیه و درجات قرب او را به عوالم توحید نمی‌توانند بکنند چه يك نفر چه صد هزار نفر همه دريك ردیف و دريك طراز واقع اند، و از اجتماع و انتخاب آنها ابدأ کشف آن ملکات و فضائل روحی نخواهد شد، و بنابراین راه اختیار مسدود و اختیار آنان مُنتج عصمت رأی و مصونیت از اشتباه و خطا نخواهد گردید.

دس یتیم

امام باید افضل و در رأس امور امت باشد

درس ۲۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ
فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ
تَأْوِيلًا^۱.

آنچه درباره امامت از نقطه نظر عقل و شرع به نظر می رسد آن است که امامت منصبی است مانند نبوت از جانب خدا براساس لطف و محبت بر بندگان، گرچه شأن رسول تشریع احکام و قوانین به واسطه وحی الهی است، و شأن خلیفه رسانیدن احکام و بیان نمودن آداب و سنن و روشن نمودن مجملات و تفسیر معضلات و تطبیق آیات و کلمات بر مصادیق و موضوعات و نبرد و پیکار برای رسانیدن تأویل آیات همچنان که وظیفه خود پیغمبر قتال برای تنزیل کتاب بود، و نیز اظهار و بیان بعضی از خصوصیات احکامی است که در زمان رسول الله به عللی موقعیت برای اظهار آن نبوده یا به جهت تأخر ظروف و عدم تحقق موضوعات آن یا به جهت آماده نبودن نفوس برای پذیرش آن، همچنان که اصول کتاب به تدریج بر مردم نازل شده است و به عللی قوانین و احکام رفته رفته بدانها رسیده، همچنین فروع احکام و خصوصیات موضوعات و بیان حقائق و تأویل قرآن نیز باید متدرجاً برای آنها روشن شود، و این وظیفه خلیفه و امام است.

۱- سوره نساء: ۴- آیه ۵۹.

در لزوم نصب

امام معصوم به

قاعده لطف

و به همان دلیل که لطف الهی پیغمبران را برای نزدیک نمودن
بندگان به طاعت خدا و دور نمودن آنان از معصیت خدا و
معرفت و وصول به مقام قرب و حرم امن خدا برگزید تا بندگان
را به آداب عبودیت مؤدّب کنند و نادانستنی ها را بدانها

تعلیم فرمایند و آنان را مانند بهائم و چهار پایان نیافرید تا بخورند و بیاشامند و غافلانه
زیست کنند بلکه برای معرفت، آنها را به وجود آورد تا به راهنمایی پیغمبران راه
رضای او را جستجو کنند و بدین وسیله جاده های سلوک را برای آنان سهل و آسان
فرمود، و با ارسال رسل و انزال کتب و پیاپی آمدن وحی آسمانی در هر زمان پیوسته
حجت را بر مردم تمام نموده، و آنان را به وسیله پیغمبران به راه سعادت هدایت فرمود،
به همان دلیل، لطف الهی ایجاب می کند که بعد از پیغمبران برای شریعت و آئین
آنها امامی باشد افضل خلق و آعرف و أعلم آنها به حقائق دین تا نفوسی را که
تکمیل نشده اند کامل گرداند و احکامی که تشریح شده ولی به عللی به مردم تبلیغ
نشده تبلیغ گردد، و نیز افرادی که در زمان آن پیغمبر تولّد نیافته و بعداً به دنیا می آیند
آنها را تربیت بنماید و به راه هدایت سوق دهد. و معقول نیست که اُمت را مهمل و
بی سرپرست بگذارد در حالی که تمام مردم از نقطه نظر احتیاج به مربی، یکسان و
از نقطه نظر شمول قاعده لطف الهی درباره آنان برابرند.

پس لازم است بر خداوند تبارک و تعالی آنکه برای تکمیل نفوس برانگیزاند
کسی را که با بیان خود شریعت را کامل کند و شبهات مُلحدین را دفع نماید، و
عالم جهل را به نور عرفان منور کند، و معارف و اسرار دین را برای نفوس قابله واضح
گرداند، و با شمشیر و سنان نیز دشمنان دین را از حوزه آن دور نماید، و با دست و
زبان خود کژی ها را راست و کاستی ها را برطرف و پُر نماید. چون بین زمان دو
پیغمبر، زمانی فاصله است و بعد از زمان خاتم النبیین دیگر شریعتی و قانونی نیست،
بنابر این وجود امام در بین شرایع و پس از انقضای زمان حیات رسول الله به عنوان وجود
مبقیه آن اساس فرض و لازم خواهد بود. و چون خدای سبحان را بر بندگانش لطفی
است خفی و عنایتی دقیق و خود بر خود هدایت و نیکی به آنها را برعهده گرفته و غیر از
خیر و سعادت بر آنان چیزی مقرر نفرموده بنابر این برعهده اوست که دین پیغمبر خود
را به رحلت او ناقص نگذارد و با تعیین امام که فقط او قدرت بر حمل این بارگران و

وظیفه سنگین را دارد و در تمام خصوصیات نمونه و مثال بارز و مثل اعلای وجود پیغمبر است، مردم را در راه کمال سوق دهد. و بر همین اساس تعیین وصی از طرف پیغمبر لازم است و لذا خداوند به وسیله پیغمبرش، علی بن ابیطالب سلام الله و صلواته علیهما را بر کافه امت به وصایت تعیین نمود و گذشته از وصایائی که در دوران بیست و سه سال زمان نبوت چه در مکه و چه در مدینه راجع به خلافت و وصایت آن حضرت بیان فرمود، نزدیک به رحلت در مراجعت از حجة الوداع در غدیر خم آن حضرت را به مشهد و مرآی صد هزار و بیشتر از نفوس مردم به امامت و خلافت تعیین و بر این اریکه نصب فرمود.

لیکن چون رسول خدا رحلت فرمود، و افرادی در ماسک دلسوزی به اسلام در سقیفه بنی ساعده برخلاف نص رسول خدا قیام نموده و وصی آن حضرت را نادیده گرفته و مردم را به بیعت خود دعوت کردند و کردند آنچه را که کردند و سپس که به منبر آن حضرت برآمدند نیازهای مردم را نتوانستند برآورند و در جواب مسائل و حل مشکلات فرومی ماندند و در اداره امور مسلمین حتی از نقطه نظر ظاهر عاجز می شدند و به حضرت مولی المولی کراراً و مراراً مراجعه می نمودند، لذا علمای اهل تسنن و طرفداران آنها بنا را بر این اصل گذاردند که اصلاً امامت افضل افراد بر امت لازم نیست، مفضول را با وجود افضل می توان بدین سیمت نصب نمود، و تعیین امام نیز از طرف خدا لازم نیست. اختیار به دست امت است هر کس را که بخواهند به زعامت خود انتخاب می کنند. و چون با آنها بحث شود و از آیات قرآن و اخباری که مورد نظر و صحت است و در کتب خود ثبت نموده اند بر آنها خوانده شود هیچ پاسخی ندارند مگر آنکه می گویند: چون فعل سلف صالح بر این بوده است و ما را حق دخالت و انتقاد در افعال صحابه نیست لذا حتماً فعل آنها را هر که باشند و هر چه بنمایند بدون ملاحظه و دقت و بدون بحث و انتقاد و بدون جرح و تعدیل و بدون تجزیه و تحلیل باید پذیریم. **إِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ!**

«ما پدران و نیاکان خود را بر این راه و روش یافتیم و البته ما

اعتذار اهل تسنن از آثار آنها تبعیت خواهیم نمود». عیناً همان پاسخ مردمان بر عدم انتقاد از عمل جاهلیت است در مقابل براهین ساطعه و آیات باهرة حضرت صحابه، اعتذار مردم رسول الله ﷺ که چون آیات خدا را بر آنان می خواند و از جاهلی است راه عقل و فطرت تمام طرق شرک را بر آنها مسدود نموده آنان را به پرستش خداوند یگانه ملزم و از نقطه نظر استدلال و برهان مبین می ساخت، می گفتند: اَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أَقَمَةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ^۱ (چون ما نیاکان خود را بر این راه و روش یافتیم لذا در راه و روش آنها رفته و از آثار و رویه آنها تجاوز نمی کنیم).

و چون به آنان گفته می شد بیائید تا از احکام خدا پیروی کنیم در جواب می گفتند که: از سنت قومی و رویه پدران دست بر نمی داریم. وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْلُوكَانَ آبَائُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ سَيِّئًا وَلَا يَهْتَدُونَ.^۲

خداوند در پاسخ آنها می فرماید: (اگر چه پدرانشان هیچگاه فکر نکنند و قادر بر تعقل هیچ چیز نباشند و راه را نیافته باشند)؟

ما نیز به اهل سنت می گوئیم آیا میزان، دین و اصول تعالیم کتاب خدا و سنت رسول خداست؟ یا آنکه عمل صحابه نیز در قبایل آنها حجیت دارد؟ اگر فقط حجّت کتاب خدا قرآن و سیره رسول الله است دیگر نباید عمل صحابه را با آن ضمیمه نمود و آنرا نیز از اصول و مدارک اعتقاد و عمل به حساب آورد، بلکه باید با کتاب خدا و سنت رسول خدا اعمال آنها را بررسی نموده نیک را نیک و زشت را زشت قرار داد، و اما اگر عمل صحابه را با کتاب خدا و سیره رسول خدا مجموعاً دلیل برای اعتقاد و عمل قرار دهیم در آن حال دین جدیدی پیدا شده که نتیجه عمل صحابه و عمل رسول خدا است. و البته این دین، دین آسمانی نخواهد بود چون طبعاً به واسطه حجیت عمل صحابه باید بعضی از سنت رسول خدا یا بعضی از آیات خدا را کنار گذاشت، و در مقام تعارض از آنها دست برداشت. فلذا نتیجه عمل صحابه ملاک عمل واقع می شود این کجا و اسلام کجا؟

سنتی ها نیز پاسخ مردمان جاهلی را داده و همان دلیل تبعیت از نیاکان و صحابه رسول خدا را ملاک عمل نموده و از آیات صریحه قرآن و اخبار متضافر و متواتری که درباره وصایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام است رفع ید

۱- سوره زخرف: ۴۳-۲۲.

۲- سوره بقره: ۲-۱۷۰.

نموده هر یک از آنها را بنحو غیر قابل تأویلی تأویل و با توجیحات بارده غیر وجیهی توجیه می کنند، و اِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلَىٰ مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَآلِی الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ اَبَانَا اَوْلُوکَانَ اَبَانَهُمْ لَا یَعْلَمُوْنَ شَیْئًا وَلَا یَهْتَدُوْنَ^۱ «وزمانی که بدانها گفته شود بیائید از آنچه خدا نازل نموده و از سیره و عمل پیغمبر پیروی کنیم (که دو اصل اصیل برای اعتقاد و عمل است و چیز دیگری لفافه نموده و جزء اصول اعتقادی خود نیاوریم، و از آهواء باطله خودداری کنیم. میزان، حق است و بس، نه عمل صحابه، میزان قول خدا و روش رسول خداست، نه کردار افراد بشری جایز الخطاء) در جواب می گویند برای ما آن روش و طریقه پدران و بزرگان ما کافی است (خداوند می فرماید) گرچه پدران آنها ابداً چیزی را ندانند و به راه مستقیم هدایت نشده باشند»؟.

در بعضی از اقوال دیده می شود و نیز در بعضی از نوشتجات به چشم می خورد که بعد از هزارسال چرا ما باید در اقوال و افعال صحابه نظر کنیم و آنها را مورد عتاب قرار داده و با میزان اخبار رسول خدا و آیات اندازه گیری نموده و بعضی را از درجه صدق و امانت خارج کنیم، این بحث ها که دوران خود را طی نموده به چه درد ما می خورد آنها خوب یا بد، حسابشان با خداست ما را بدان ها چکار؟ امروز وقت ها کوتاه و اجازه ورود در مسائل اختلافی را نمی دهد. گذشته، این بحثها موجب طغیان احساسات و عواطف مذهبی است که منجر به جدال خواهد شد و... لکن با اندک توجه واضح می شود که این ایرادات بی جاست، چون نظر در سیره صحابه از نقطه نظر عیب جوئی نیست تا عواطف را برانگیزد بلکه از نقطه نظر ملاک عمل و تطبیق روش ما بر اساس صحیح است و بس، هیچ منظور دیگری نیست، ما با برادران سنی نشسته و مانند دو برادر باید در این مسائل بحث روان و آزاد نموده و از هرگونه تعصب جاهلی خود را برکنار داریم تا هر یک از حجتهای شرعی که میزان و ملاک عمل ماست واضح شده خدای نا کرده سالیان دراز، عمرها، قرن ها عمل خود را بر اساس غیر صحیح و غیر اسلامی قرار ندهیم. اگر ما صحابه را شناسیم و روش آنها را ندانیم و میزان معرفت و ایمان آنها را شناسیم و بدون توجه سالیان متمادی عمل خود را طبق عمل و سیره آنها قرار دهیم، و به فعل آنها در امور خود احتجاج کنیم آیا

این عمل صحیح است یا نه؟ مطلب و مبحث ما، خوبی و بدی آنها از نقطه نظر خود آنها نیست، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: **وَالْحِسَابُ عَلَى اللَّهِ**^۱

بحث ما از نقطه نظر اصطکاک عمل ماست با سیره آنها. این درد مهم و ناراحت کننده است که ما به عقیده خود می‌خواهیم مسلمان باشیم و ملاک عمل خود را حق قرار دهیم و بر شریعت الهیه سید المرسلین متکی باشیم و سپس خلاف این منظور به علت پیروی از افرادی که عملشان منطبق بر کتاب و سنت نبوده است حاصل شود، ما زحمت می‌کشیم که دین خود را برای خدا خالص کنیم، **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ**^۲ و سپس غیر خالص از آب درآید **فَهَذِهِ هِيَ الْمُصِيبَةُ الْعَظِيمَةُ**. ما می‌ترسیم که در تحت عنوان آیه شریفه: **وَأَنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ**^۳ (و بسیاری از مردم به علت پیروی از آهواء خود گمراه می‌کنند) واقع شویم. ما می‌ترسیم مصداق این آیه بوده باشیم: **أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ**^۴ «آیا دیدی تو کسی را که خدا و معبود خود را هوای نفس خود قرار داده و خدا او را با وجود علم گمراه نموده است و گوش و قلب او را مهر کرده و بر روی چشم او پرده‌ای کشیده در این صورت که هدایت الهی بر او مسدود شده چه کسی می‌تواند او را هدایت کند، آیا شما متذکر نمی‌گردید؟».

ما از افتراء برخدا بیم داریم و از تشریح محرم ناراحتیم و گریزان، **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**^۵. «کدام فردی ظالم تراست از کسی که به دروغ برخدا افتراء ببندد در حالتی که او را به اسلام (واقعی و دین پاک و بی‌آلایش الهی) دعوت می‌کنند و خداوند ستمکاران را به مقصود نمی‌رساند».

ما می‌خواهیم خود و همه مسلمانان بلکه همه اهل عالم تابع شریعت حق و دین پاک و بی‌پیرایه و خالی از هر گونه خرافات و تعصبات نژادی و قومی و عاری از هر گونه پلیدی که بعداً در طول راه و سیر تاریخ به آن بسته شده است بوده باشیم،

۱- راجع به کردار عائشه در جنگ جمل، «نهج البلاغه» چاپ فیض الاسلام ص ۴۸۷.

۲- سوره بینه: ۹۸-آیه ۵.

۳- سوره انعام: ۶-آیه ۱۱۹.

۴- سوره جاهیه: ۴۵-آیه ۲۳.

۵- سوره صف: ۶۱-آیه ۷.

أَقْمَنُ كَأَنَّ عَلِيَّ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُيِّنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ^۱ «آیا کسی که پیوسته از طرف خدا با بیّنه و دلیل روشن مواجه است با کسی که زشتی کردار بر او زاینست داده شده و از اهواء باطله خود پیروی می کند مساوی خواهد بود»؟

و بالأخره دین اسلام دین عقل و علم و بصیرت است، دین تفکر و تأمل و دقت است و بر همین اساس باید از جزئیات حالات و سیره رسول و ائمه معصومین اطلاع کافی داشته باشیم و به روش صحابه و طرز تفکر آنها کاملاً بصیر باشیم و به ظن و گمان اکتفاء نکنیم، «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۲ «از چیزی که به او علم و یقین نداری پیروی مکن، حقاً که گوش و چشم و دل، همه آنها از پیروی باطل مؤاخذه خواهند شد»، «وَأَنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»^۳ «و بدرستی که حدس و گمان انسان را از حق بی نیاز نمی کند»، «بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ»^۴ «بلکه ستمکاران از آراء و اهواء خود بدون رسیدن به علم و درک حقیقت پیروی می کنند و کسی که خدا او را گمراه کند چه کسی می تواند او را به مقصود برساند، این افراد یار و یابوری ندارند».

علمای تستن می گویند: عصمت و افضلیت در امام لازم نیست چون منصب خلیفه رافقط برای رسیدگی به امور اجتماعی و شئون عامه می دانند، مانند اقامه حدود، بریدن دست دزد و کشتن قاتل و حفظ امنیت و نگهداری و جمع آوری زکوات و بیت المال و نگهداری سرحدات و تجهیز جیش و دفع ظالم و تقسیم فیئ بین مسلمانان و فرستادن آنها به حج و جهاد. می گویند: در این امور افضلیت لازم نیست بلکه ممکن است شخص غیر افضل و غیر اعلم فردی بوده باشد که از نقطه نظر رسیدگی به این امور قدرتش بیشتر و عملش صحیح تر بوده از عهده آن بهتر برآید و بنابر این بر اقامت لازم است که افضل را کنار گذاشته و مفضول را به خلافت برگزینند. می گویند: خلافت به وصیت و تنصیف خلیفه سابق و یا با بیعت اهل حل و عقد منعقد می گردد مانند وصیتی که ابوبکر برای خلافت عمر نمود و مانند بیعتی که مسلمین با خلفای بعدی نمودند، و لازم نیست تمام اهل حل و عقد بیعت کنند بلکه

۲- سوره اسراء: ۱۷- آیه ۳۶.

۱- سوره محمد(ص): ۴۷- آیه ۱۴.

۴- سوره روم: ۳۰- آیه ۲۹.

۳- سوره نجم: ۵۳- آیه ۲۸.

بیعت یک نفر یا دو نفر و حداکثر پنج نفر کافی است؛ به دلیل آنکه در روز سقیفه یک نفر یا دو نفر یا پنج نفر بیشتر با ابوبکر بیعت نکردند، عمر، ابوعبیده جراح، اُسَید بن خضیر، بشیر بن سعد، سالم مولیٰ ابی حذیفه.

ماوردی گوید: «علماء تسنن در تعدادی که با بیعت آنان خلافت تحقق می‌یابد اختلاف کرده‌اند: بعضی گفته‌اند که خلافت منعقد نمی‌گردد مگر به بیعت تمام افراد اهل حلّ و عقد در بلد، برای آنکه رضا به خلافت او عام بوده و همگی تسلیم امامت او باشند. و این مذهب صحیح نیست چون بیعت با ابوبکر با اختیار حاضرین تمام شد و منتظر آمدن غائبین نشدند. و اما بعضی که گویند که در بیعت، پنج نفر لازم است یکی استدلال کرده‌اند به بیعت پنج نفر فوق با ابوبکر، و دیگر آنکه عمر شوریٰ را بین شش تن قرار داد تا آنکه پنج تن از آنها با یک تن بیعت کنند. و بعضی گویند: بیعت دو نفر کافی است تا آنکه او حاکم، و بیعت کنندگان به منزله دو شاهد بوده باشند، مانند عقد نکاح که با ولیّ و دو شاهد صورت می‌گیرد. و بعضی گفته‌اند که بیعت یک نفر کافیست چون عباس هنگام رحلت رسول‌خدا به علی بن ابیطالب گفت: **أَمَدُ دِيكَ أَبَايُكَ فَيَقُولُ النَّاسُ عَمَّ رَسُولِ اللَّهِ بَاتِعِ ابْنَ عَمِّهِ فَلَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ أَتْنَانِ** «دست را پیش بیاور تا من با تو بیعت کنم تا مردم بگویند عمومی رسول‌خدا با پسر عمومی رسول‌خدا بیعت کرد و در این صورت حتی دو نفر را یارای مخالفت با تو نخواهد بود».

بیان اهل تسنن در عدم و دلیل دیگر آنکه «بیعت حکم است و حکم شخص واحد نافذ لزوم امام معصوم است»^۱.

و بر همین مطلب یعنی کفایت بیعت یک نفر از اهل حلّ و عقد، امام الحرمین جوینی در کتاب «ارشاد» و الامام ابن العربی المالکی در «شرح صحیح بخاری» و قرطبی در تفسیر خود و الامام ابوالمعالی و دیگران اتفاق دارند.^۲ و حتی تفتازانی در «شرح مقاصد» گوید: اگر خلیفه بمیرد کسی که قابلیت خلافت را دارد می‌تواند متصدی مقام خلافت گردد گرچه هیچکس با او بیعت نکند و حتی اگر فاسق یا جاهل هم بوده باشد **عَلَى الْأَظْهَرِ**، و اطاعت خلیفه واجب است وقتی که برخلاف

۲- همان کتاب ج ۷ ص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۱- «الغدير» ج ۷ ص ۱۴۲.

شرع حکمی نداده باشد خواه خود او عادل باشد یا ظالم.^۱ و اما صفات و مشخصاتی که باید در خلیفه باشد آنکه باید فُرشی باشد و بتواند قضاوت کند و در امر جنگ بصیر باشد و تدبیر جیش و لشکر بتواند بنماید و سرحدات را حفظ کند و انتقام از ظالم بکشد و در اقامه حدود رقت قلب نداشته و در تازیانه زدن و آدم کشتن جزع نکند. و لازم نیست افضل امت باشد بلکه در صورت مصالحی می توان مفضول را به امامت منصوب نمود و لازم نیست معصوم باشد و نه عالم به غیب باشد، نه از همه امت فراستش بیشتر و نه شجاع تر و نه از بنی هاشم بوده باشد. امام از نقطه نظر علم با سایر امت مساوی است و لازم نیست آعلم باشد و اگر بگویند که در مسائل، مردم به که مراجعه کنند و مجهولات خود را به که ارجاع دهند؟ جواب داده می شود که امام مسئول این امر نیست بلکه مسئولیت و عهده داری او همان امور اجتماعی ظاهری است که ذکر شد.

و جمهور از اهل تستن که به کلام آنها اعتنا می شود می گویند: امام به فسق و ظلم و غضب اموال و تازیانه های بیجا زدن بر مردم بی گناه و آدم کشی های بیجا و قتل نفوس محترمه و ضایع نمودن حقوق و تعطیل کردن حدود و سایر محرمات از خلافت نمی افتد و باز هم خلیفه و واجب الاطاعة است و حرام است کسی بر او خروج کند بلکه فقط در صورت امکان باید او را موعظه نمود. اطاعت خلیفه در هر صورت واجب است گر چه مال انسان را ببرد و شلاق و تازیانه ستم بر انسان بنوازد چون از پیغمبر و از صحابه روایت شده است که: **إِسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَلَوْ لَعَبِدٌ أَدْعَى، وَلَوْ لَعَبِدٌ حَبَشِيٌّ، وَصَلُّوا وَرَاءَ كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ. وَرُوِيَ أَنَّهُ قَالَ: أَطِيعُهُمْ وَإِنْ أَكَلُوا مَالَكَ وَضَرَبُوا ظَهْرَكَ وَأَطِيعُوهُمْ مَا أَقَامُوا الصَّلَاةَ.** «گوش فرادارید و اطاعت کنید گر چه حاکم بر شما غلام لب بریده ای باشد یا غلامی از سیاهان حبشه، و نماز بخوانید پشت سر هر مرد صالح و هر مرد فاسق و فاجر، و روایت شده است که رسول خدا گفت: اطاعت کن آنها را گر چه مال تو را بخورند و گر چه ترا تازیانه بیجا زنند، اطاعت کنید از آنها تا وقتی که آنها نماز را اقامه می کنند».

اینها مطالبی بود که از ابوبکر باقلانی صاحب کتاب «تمهید القواعد» که

در اصول طبق آراء اهل سنت نوشته است نقل کردیم.^۲

۲- همان کتاب ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۱- (الغدیر) ج ۷ ص ۱۳۹.

روایات مجعوله عاقه بر وجوب اطاعت خلیفه و حاکم ظالم همانطور که
در لزوم اطاعت باقلانی اشاره کرده به اخبار بسیاری استدلال می‌کنند که ما
حاکم جائر بعضی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم:

علامه امینی گوید: «صحیح مسلم» و «سنن بیهقی» از حدیثه روایت
است که قال: قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا كُنَّا بِشَرِّ فِجَاءِ اللَّهِ بِخَيْرٍ فَتَحْنُ فِيهِ، فَهَلْ مِنْ وِرَاءِ هَذَا
الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: وَهَلْ وِرَاءَ هَذَا الشَّرِّ خَيْرٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَهَلْ وِرَاءَ
ذَلِكَ الْخَيْرِ شَرٌّ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: كَيْفَ يَكُونُ؟ قَالَ: يَكُونُ بَعْدِي أَئِمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهَدَايِ
وَلَا يَسْتَوْنَ بِسُنَّتِي، وَسَيَقُومُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسِي. قُلْتُ:
كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ: تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ
وَآخَذَ مَالَكَ فَاسْمَعْ وَأَطِعْ. «حدیثه می‌گوید: به رسول خدا گفتم: ای رسول خدا ما در
زمان شری بودیم خدا خیری آورد و بحمدالله ما الآن در خیر هستیم آیا دنباله این خیر
شری است؟ فرمود: بلی، گفتم دنباله آن شر خیری است؟ فرمود: بلی. گفتم آیا
دنباله آن خیر نیز شری است؟ فرمود: بلی. گفتم: چگونه است؟ فرمود: بعد از من
پیشوایانی بر شما حکومت کنند که به هدایت من هدایت نیافته‌اند و به سیره و سنت
من رفتار نمی‌کنند و در میان آنان مردانی هستند که دل‌های آنها دل‌های شیاطین است
ولی در لباس انسان درآمده‌اند. گفتم: اگر من آن زمان را دریافتم چه کنم؟ فرمود:
گوش فرادار و از امیر اطاعت کن، و اگر پشت تو را تازیانه بیجا زند و مال تو را بر باید
گوش بده و پیروی کن».

دیگر در «صحیح مسلم» و «سنن بیهقی» از عوف بن مالک اشجعی روایت
است که گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: خِيَارُ أَيْمَتِكُمُ الَّذِينَ تُحِبُّوهُمْ وَ
يُحِبُّونَكُمْ وَتُصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَيُصَلُّونَ عَلَيْكُمْ. وَشِرَارُ أَيْمَتِكُمُ الَّذِينَ تُبْغِضُونَهُمْ وَيُبْغِضُونَكُمْ وَ
تَلْعَنُونَهُمْ وَيَلْعَنُونَكُمْ، قَالَ: قُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا نُبْغِضُهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ قَالَ: لَا، مَا أَقَامُوا
فِيكُمْ الصَّلَاةَ. أَلَا وَمَنْ وَلِيَ عَلَيْهِ وَإِ فَرَّاهُ يَأْتِي شَيْئًا مِنْ مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَلْيَكْرَهُ مَا بَأَتْ مِنْ
مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَلَا تَزْعَنَّ بَدَأَ مِنْ طَاعَتِهِ.

«بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آنها را دوست دارید و آنها
نیز شما را دوست دارند، شما بر آنها دعا می‌کنید آنها نیز شما را دعا می‌کنند، و

پیشوایان بد شما کسانی هستند که شما آنها را مبعوض دارید آنان نیز شما را مبعوض دارند، شما آنها را لعن می کنید آنها نیز شما را لعن می کنند. می گوید: گفتیم: یا رسول الله آیا در این حال ما بر علیه آنان قیام نکنیم و آنها را از این مسند کنار نزنیم؟ فرمود: نه، مادامی که در میان شما نماز را اقامه می کنند. آگاه باشید کسی که بر او امیری ولایت کند و در او معصیتی از معاصی خدا را ببیند باید آن معصیت را روش ناپسند بداند ولی نباید دست اطاعت را از دست او بیرون کشی».

و نیز در «صحیح مسلم» و «سنن بیهقی» از سلمه بن یزید جعفی روایت است می گوید گفتم: یا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ قَامَتْ عَلَيْنَا أُمَرَاءُ يَسْأَلُونَا حَقَّهُمْ وَيَمْنَعُونَنَا حَقَّنَا فَمَا نَأْمُرُنَا؟ قَالَ: فَأَعْرَضَ عَنْهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ سَأَلَهُ فَقَالَ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حَمَلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حَمَلْتُمْ. «اگر امرائی بر ما فرمان دهند و آنان حق خود را از ما طلب کنند ولی حقوق ما را به ما ندهند در آن حال تکلیف ما چیست؟ می گوید: پیغمبر از پاسخ اعراض کردند و دو مرتبه سؤال کرد حضرت فرمودند: گوش فرا دارید و اوامر آنان را اطاعت کنید، برعهده آنانست کارهایی را که می کنند و برعهده شما است کارهایی را که می کنید».

و نیز از «سنن بیهقی» از مقدم روایت است که رسول خدا فرمود: أطيعوا أُمَرَاءَكُمْ مَا كَانَ، فَإِنْ أَمَرُوكُمْ بِمَا حَدَّثْتُمْ بِهِ فَإِنَّهُمْ يُوجِرُونَ عَلَيْهِ وَتُوجِرُونَ بِطَاعَتِكُمْ، وَإِنْ أَمَرُوكُمْ بِشَيْءٍ مِمَّا لَمْ أَمُرْكُمْ بِهِ فَهُوَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتُمْ مِنْهُ بُرَاءٌ، ذَلِكَ بِأَنَّكُمْ إِذَا لَقَيْتُمُ اللَّهَ قُلْتُمْ: رَبَّنَا لَا ظُلْمَ؟ فَيَقُولُ: لَا ظُلْمَ. فَتَقُولُونَ: رَبَّنَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَأَطَعْنَاهُمْ بِأَذْنِكَ وَأَسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا خُلَفَاءَ فَأَطَعْنَاهُمْ بِأَذْنِكَ، وَأَمَرْتَ عَلَيْنَا أُمَرَاءَ فَأَطَعْنَاهُمْ. قَالَ: فَيَقُولُ: صَدَقْتُمْ هُوَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتُمْ مِنْهُ بُرَاءٌ. «امرای خود را اطاعت کنید در هر امری که بنمایند. اگر شما را امر کردند به آنچه من به شما امر کرده ام آنها مزد می برند و شما نیز به سبب اطاعت از آنها به ثواب می رسید، و اگر شما را امر کردند به چیزی که من شما را بدان امر نکرده ام گناه آن به عهده خود آنها است نه به عهده شما، به علت آنکه چون خدا را ملاقات کنید می گوئید: خدایا این روز ظلم نیست؟ خدا می گوید: ظلم نیست. پس می گوئید: خدایا به سوی ما فرستادی پیغمبرانت را و ما از آنان به اذن تو اطاعت

۱- این روایت در «الدرالمنثور» ج ۲ ص ۱۷۸ نیز ذکر شده است.

کردیم، و خلفائی بر ما گماشتی^۱ و ما از آنها به اذن تو پیروی کردیم، و امرائی را بر ما حکومت دادی و ما از آنها اطاعت کردیم، خدا می گوید: راست می گوئید گناه به عهده آنان است و شما از هرگونه گناهی منزّه هستید».

و در «سنن بیهقی» از سوید بن غفله نقل است که قَالَ لِي عَمْرُ بْنُ الْخَطَّابِ: يَا أَبَا أُمَيَّةَ لَعَلَّكَ أَنْ تَخْلُفَ بَعْدِي، فَاطِيعَ الْإِمَامِ وَإِنْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا. إِنْ ضَرَبَكَ فَاصْبِرْ، وَإِنْ أَمَرَكَ بِأَمْرٍ فَاصْبِرْ، وَإِنْ حَرَمَكَ فَاصْبِرْ، وَإِنْ ظَلَمَكَ فَاصْبِرْ، وَإِنْ أَمَرَكَ بِأَمْرٍ يَنْقُضُ دِينَكَ فَقُلْ: سَمِعُ وَطَاعَةٌ، دَمِي ذُونَ دِينِي.^۲ و نیز سیوطی روایت کند از ابن جریر از ابن زید

فی قوله تعالى: «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، قَالَ: قَالَ أَبِي: هُمُ السَّلَاطِينُ، قَالَ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الطَّاعَةُ وَفِي الطَّاعَةِ بَلَاءٌ. وَقَالَ: لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَ الْأَمْرَ فِي الْأَنْبِيَاءِ - يَعْنِي لَقَدْ جَعَلَ إِلَيْهِمْ وَالْأَنْبِيَاءُ مَعَهُمْ - أَلَا تَرَى حِينَ حَكَمُوا فِي قَتْلِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا؟^۳ «گوید: ابی گفتم: مراد از اولی الامر سلاطین اند، می گوید: پیغمبر فرمود:

از حاکمان اطاعت کنید اطاعت، و رد اطاعت بلا است. اگر خدا می خواست پیوسته ریاست و حکومت را در انبیاء قرار می داد لکن قرار نداد بلکه با وجود انبیاء در امراء و حکام قرار داد آیا نمی بینی درباره کشتن یحیی بن زکریا حکم نمودند؟».

و نیز روایت کند از بخاری از انس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَإِنْ اسْتَعْمِلَ عَلَيْكُمْ حَبَشِيٌّ كَأَنَّ رَأْسَهُ زَبِيئَةٌ.^۴ «گوش فر دهید و پیروی کنید اگر چه یک غلام حبشی بر شما حکومت کند و سرش مانند کشمش یا انجیری خشک بوده باشد».

و نیز از ابی هریره روایت کند که پیغمبر فرمود: سَتَلِيكُمُ بَعْدِي وَلَا إِلَهَ فَيْلِكُمُ الْبُرِّيَّةُ وَالْفَاجِرُ يَفْجُرُهُ فَاسْمَعُوا لَهُمْ وَأَطِيعُوا فِي كُلِّ مَا وَافَقَ الْحَقَّ، وَصَلُّوا وَارَاءَهُمْ، فَإِنْ

۱- این مطلب افتراء و دروغ بستن به خداست، هیچگاه خداوند خلفاء و امرای جور را بر مردم قرار نداده و اطاعت آنانرا واجب ننموده است.

۲- «الغدیر» ج ۷ ص ۱۳۸. و نیز این روایت را در «الدر المنثور» ج ۲ ص ۱۷۷ آورده است.

۳ و ۴- «الدر المنثور» ج ۲ ص ۱۷۶.

أَحْسِنُوا فَلَهُمْ وَلَكُمْ، وَإِنْ أَسَأَوْا فَلَكُمْ وَعَلَيْهِمْ^۱ «ابوهریره می گوید که: پیغمبر فرمودند: به زودی بعد از من بر شما والیانی حکومت می کنند، والی های خوب و نیکوکار و والی های فاجر و فاسق و زشت کردار. پس بشنوید فرمان آنها را و اطاعت کنید هر چه را با حق موافقت دارد، و پشت سر همه نماز بخوانید. اگر خوب بودند هم برای آنها مفید است و هم برای شما، و اگر بد بودند برای شما مفید است و برای آنان مضر».

باری اینها نمونه‌ای از روایاتی است که عاقبه در کتب خود نقل نموده و اساس اطاعت از اولوالامر را بر آنها پایه گذاری می کنند. آنها اطاعت امراء را تا وقتی که نماز را اقامه کنند واجب می دانند، امیرهر که باشد و هر چه بجا آورد. البته معلوم است که این روایات همگی مجعول است. بعد از آنکه خلفای جور بر سر کار آمدند بالاخص در زمان معاویه برای سر و صورت دادن به زشتیهای آنها و برای ساکت نمودن مردم روایات بسیاری را علماء در باره معاویه جعل کردند و در بین مردم منتشر نمودند، و برخلاف نص صریح قرآن مجید و سنت رسول اکرم ﷺ احکامی را نشر و اباطیلی را پخش کردند. خود حضرت رسول الله از این مصیبت خبر داده و می فرماید: «بعد از من اقوال بی جا در بین مردم پیدا می شود هر حدیثی را از قول من اگر یافتند که مخالف کتاب خدا باشد آنرا به دیوار بزنید». کنایه از آنکه آنرا دور بپفکنید و بدان اعتنا نکنید، روایت سازان آنرا جعل نموده و مردم مسکین را بدین وسیله گمراه می کنند. ما قبل از مراجعه به سند روایات فوق باید آنها را با کتاب خدا تطبیق کنیم.

آیات دالّه بر
 حرمت طاعت
 اهل معصیت
 اینک ما چند آیه از قرآن مجید نقل می کنیم: **فَلَا تُطِيعُوا**
الْمُكْذِبِينَ^۲ «از افرادی که حقائق را تکذیب می کنند اطاعت
 مکن». **وَلَا تُطِيعُوا كُلَّ خَلَافٍ مَّهِينٍ**^۳ «از هر فردی که سوگند
 بسیار یاد می کند و فرومایه است پیروی منما».

وَلَا تُطِيعُوا الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعُوا أَدْبَهُمْ وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ^۴ «از کافران و منافقان اطاعت مکن و از جور و آزار آنان درگذرد و کار خود را به خدای خود بسپار». **فَلَا تُطِيعُوا**

۱- (الذّر المنثور) ج ۲ ص ۱۷۷.

۲- سوره قلم: ۶۸- آیه ۸.

۳- سوره قلم: ۶۸- آیه ۱۰.

۴- سوره احزاب: ۳۳- آیه ۴۸.

الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا^۱ «از پوستانندگان حق و کافران پیروی منما و با آنها جهاد بزرگی بجای آور و مبارزه سختی بنما». وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ^۲ «واز رویه و امر اسراف کنندگان اطاعت مکنید». فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آيْمًا أَوْ كُفُورًا^۳ «برای بجا آوردن حکم خدا شکبیا باش. و پافشاری بنما و ابدآ از مردمی که گناهکارند یا کفران می نمایند پیروی مکن». وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا^۴ «و پیروی مکن از کسی که ما قلب او را از یاد خود غافل نمودیم و او از هوای نفس خود پیروی نموده و کارهای او از روی ظلم و تعدی است». يَوْمَ تَقْلَبُ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَ * وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَانَنَا فَاصْلُوْنَا السَّبِيلَ * رَبَّنَا آتِنَاهُمْ صِغْفِيرًا مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَاهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا^۵ «و روزی خواهد رسید که گناه کاران در آتش افتاده و صورتهایشان از شدت آتش برگردد، می گویند: ای کاش ما از خدا و رسول خدا اطاعت می کردیم. و می گویند: بار پروردگارا ما از بزرگان و رؤسای خود تبعیت نمودیم و آنها راه را بر ما گم نمودند. بار پروردگارا آنان را از عذاب خود دوچندان بچشان و آنها را از رحمت خود بسیار دور گردان». «وَذَرُوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَبَاطِنَهُ اِنَّ الَّذِيْنَ يَكْسِبُوْنَ الْاِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ * وَلَا تَاْكُلُوْا مِمَّا لَمْ يَذْكُرْ اِسْمُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَاِنَّهٗ لَفِسْقٌ وَاِنَّ الشَّيَاطِيْنَ لَيُوحُوْنَ اِلَى اَوْلِيَآئِهِمْ لِيُجَادِلُوْكُمْ وَاِنْ اَطَعْتُمْهُمْ اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُوْنَ^۶ «واز ظاهر و باطن گناه (از آشکار و پنهان آن) دوری جوئید، کسانی که خود را به گناه آلوده کنند به زودی به نتیجه گناه خود خواهند رسید. و از چیزی که نام خدا بر او برده نشده است نخورید و به درستی که آن خوردن فسق و گناه است و شیاطین به سوی دوستان خود خبر می دهند که با شما مجادله کنند و اگر شما از آنها پیروی کنید هر آینه شما از مشرکین خواهید بود». كَلَّا لَا تُطِيعُوْهُ وَاَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ^۷ پس از آنکه خداوند انحراف و روگرداندن شخصی را که از نماز

۲- سوره شعراء: ۲۶- آیه ۱۵۱.

۴- سوره کهف: ۱۸- آیه ۲۸.

۶- سوره انعام: آیه ۱۲۰-۱۲۱.

۱- سوره فرقان: ۲۵- آیه ۵۲.

۳- سوره دهر: ۷۶- آیه ۲۴.

۵- سوره احزاب: ۳۳- آیه ۶۶-۶۸.

۷- سوره علق: ۹۶- آیه ۱۹.

منع می نمود بیان کرد می فرماید: «أبدأ از او پیروی مکن و سجده خدا بجا آور و نزدیک شو».

باری اینها نمونه ای از آیاتی است که متابعت از ظالم و اطاعت از او را به هر عنوان که باشد حرام نموده و صریحاً از پیروی او جلوگیری می کند. و بنابر این چون متن اخباری که ذکر شد مخالف با نص کتاب خدا است همه از درجه اعتبار ساقط و نسبت دادن چنین اخباری به رسول خدا گناه است. هر کس به کتاب خدا و سیره رسول خدا آشنائی داشته و با روح دین مأنوس باشد بطلان این اخبار را فوراً درمی یابد.^۱

جائی که خداوند انسان را از اطاعت پدر و مادر اگر انسان را به معصیتی دعوت کنند باز می دارد چگونه می شود که امر به اطاعت فساق و فجّار و ظلمه بنماید؟ و آن جاهداگ لئشرک بی ما لئیس لک به علم فلا تُطعمهما؟ و آن جاهداگ علی آن تُشرک بی ما لئیس لک به علم فلا تُطعمهما.^۲ «اگر پدر و مادر تورا وادار نمودند که به خدا شریک بیاوری آنچه را که به او علم نداری، از آندو پیروی منما».

امام باید افضل اما اینکه گفته اند ممکن است با وجود افضل در میان و در رأس امور امت شخص مفضول بهتر امورات عامه و اجتماع را اداره کند سخنی بی جا است چون افراد تا هنگامی که به سرحدّ توحید محض و لقای خدا نرسیده اند در میان آنها تفاضل نسبی موجود است. ممکن است شخصی از جهتی از دیگری بهتر و آن شخص از جهت دیگری از اولی لایق تر باشد، ولی چون کسی به مرحله عبودیت مطلقه که همان مرتبه ولایت است برسد دیگر در آنجا عنوان نسبیّت برداشته می شود. ولی خدا که از تمام صفات امکان و هستی مجازی عبور کرده و به هستی خدا «هست» شده و خود را در دریای بیکران عالم توحید غرق نموده است، دیگر چه معنی دارد که دیگری ولو از جهتی من الجهات از او بهتر و افضل باشد؟ ولی خدا صفاتش منکذ در صفات خدا شده و نفس و ملکات او از عالم تقدیر و اندازه گذشته، علم و قدرت و حیاتش بی حدّ و

۱- خطبة مفضلی امیرالمؤمنین علیه السلام ایراد نموده اند که در آن روایات دروغی را که از رسول الله

نقل کرده اند بیان می فرماید - «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۴۲۳.

۲- سوره لقمان: ۳۱- آیه ۵.

۳- سوره عنکبوت: ۲۹- آیه ۸.

مقدار گردیده است، و بنابراین در تمام صفات بدون استثناء از همه امت برتر است، چون خود رسول الله که در تمام صفات بدون استثناء اکمل و افضل و مرتبی و مکمل دیگران بوده‌اند، و با آنکه در غزوات، خود شمشیر نمی‌زدند ولی از همه به دشمن نزدیک‌تر بودند، و موجب قوت دل امت بودند، و در انفاق و ایثار و علم و حمیت و وفا و سایر صفات به مقیاس غیر قابل قیاسی جلوتر بودند. همین‌طور امام علیه السلام که، بالفرض به مقام یقین و توحید محض رسیده و مقام رجوع را برای تربیت امت عهده‌دار شده است از هر جهت از تمام امت افضل و اعلم خواهد بود و انفکاک فضیلتی از فضائل از او محال و فرض صفت غیر تامی نیز در او محال است، و بدین معنی بزرگان از عرفای اهل تسنن اقرار و اعتراف نموده‌اند.

اگر چه خود امام زمامدار امور بوده باشد کارهای اجتماعی را برافرادی قسمت نموده و خود در رأس قرار می‌گیرد. ولی فرق است که این کارهای اجتماعی را آنان تحت نظر و تبعیت امام انجام دهند یا مانند گفته ستیان مستقلاً در آنها ذی‌نظر باشند، عمده اشکال همین نظر استقلالی است که آنها را از صواب برحذر داشته است.

ولی اگر به نظر و صلاح‌دید امام انجام دهند اولاً — چه بسیاری از آنان را که امام لایق نداند از کار برکنار می‌کند کما آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مجرد خلافت ظاهریه تمام والی‌هائی را که عثمان بر ولایات گماشته بود و همچنین معاویه را از ولایت شام معزول کردند.

ثانیاً — اگر آنها تحت نظر و مراقبت امام باشند از تخطی و تجاوز مصونند زیرا به مجرد اندک اشتباهی امام آنها را متوجه و متنبه نموده و از کار آنان جلوگیری می‌کند. همچنان که از مکاتبه آنحضرت با عثمان بن حنیف که از ناحیه ایشان ولایت بصره را عهده‌دار بود، و از مکاتبه ایشان نیز به عبدالله بن عباس که او نیز بعداً ولایت آنجا را متعهد بود به خوبی معلوم می‌شود. چون امام در این حال به منزله قلب است که تخطی و تجاوز اجزاء را اصلاح و ترمیم نموده و در صورت عدم قابلیت او آن را از خود جدا می‌کند، و عضو فاسد باید بریده شود، اما اگر امام غیر معصوم باشد تمام امور را زیر نظر غیر معصوم خود انجام می‌دهد و والی‌هائی را که می‌گمارد نیز در تحت نظر غیر معصوم خود اوست. در این صورت چه مفاسدی است که بار نیاید؟! و علاوه از اینها

ممکن است که شخص زعیم در اول وهله روی کار آمدن مرد متعدی و متجاسری نباشد لکن توجّه به دنیا و ریاست يك امتحان عجیب و بسیار مشکلی است خورد کننده و شکننده.

تصدی امور اجتماع کیست غیر از معصوم که از این مهالک سالم جان بدر برد، عنوان و اعتبار و ریاست و مُطاعیت رفته رفته اورابه به غیر امام معصوم تعیّنات و اعتباریات بیشتر متوجّه می نماید، تا کم کم روح همواره در معرض لغزش و انحراف لطیف او آلوده و قلب رقیق او سنگین و دل رحیم او سخت و چشم گریان او خشک و حالات خوش هنگام نماز تبدیل به است غفلت می گردد تا جائی که عیناً مانند همان فجّار و فسّاق از آب در می آید.

و این مسئله از نقطه نظر روان شناسی ثابت و در کتب علماء اخلاق با براهین و ادله ای موجود و علاوه تجربه شاهد صادق و گواه روشنی بر این مطلب است. و با این حال چگونه در سنت خدا تعیین شخص ناقص برای زعامت مردم رواست، در صورتی که اولاً — نفس او دستخوش هلاکت گردد، و ثانیاً — یک امت را بر اساس روش و سیره خود به هلاکت کشاند. **يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ.** «در روز قیامت فرعون جلودار قوم خود می شود او به جلو و قوم او در عقب او رفته همه آنها را وارد آتش می کند».

و بسیاری از اهل تستن برای خلیفه استقلال در نظر و رأی را قائلند و می گویند: چنانچه خلیفه حکمی را برای امت مصلحت ببیند می تواند آن را اجرا کند گرچه مخالف حکم خدا و مناقض صریح دین باشد.^۲ کما آنکه دیده می شود بسیاری از خلفاء در مسائل حادثه به رأی خود رفتار می نمودند.

عمر متعّه حجّ و متعّه نساء را تحریم نمود و **حَتَّى عَلِيٍّ خَيْرَ الْعَمَلِ** را از اذان برداشت و غیر ذلک. سنی ها بنابر آیه وجوب اطاعت اولی الامر این احکامی را که از خلفاء صادر شده لازم المراعاه می دانند.

مانند آنکه سیوطی روایت می کند از عکرمه که چون از او سؤال شد راجع

۱- سوره هود: ۱۱- آیه ۹۸.

۲- احمد امین المصری فی کتابه «فجر الاسلام» علی مانقله العلامة الطباطبائی فی تفسیره «المیزان»

به امّ ولد در پاسخ گفت: آزاد است، یعنی به مجرد آنکه کنیزی از مولای خود بچه‌ای بیاورد آزاد می‌شود. به او گفتند، به چه دلیلی این مطلب را می‌گوئی؟ گفت: به قرآن. گفتند: به کدام آیه از قرآن؟ گفت: به این آیه: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**، چون این آیه وجوب اطاعت اولی الامر را می‌رساند و عمر از افراد اولی الامر است، و او فتوی به آزادی امّ ولد داده است لذا قرآن آزادی امّ ولد را حکم نموده است.^۲

این استدلال از دو جهت غلط است: اول—آن که گفتیم مراد از **اولوالامر** حقّ تشریح ندارند تشریح اختصاص به کتاب خدا دارد در اصول و اما در فروع و بیان خصوصیات احکام و تعیین موضوعات حقّ تشریح مختصّ رسول الله است و **اولوالامرا** در آنها حقّی نیست فلذا عند التنازع در آیه مبارکه مورد بحث می‌فرماید: **رُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ**.

و بنابراین هیچ یک از آراء و فتاواشی را که خلفاء داده‌اند صغریّ و کبریّ مورد امضاء شارع نیست.

باری این دسته از عامه بر مدّعی خود به این نحو استدلال می‌کنند که چون مراعات مصلحت عمومی و مقتضیات در هر زمان ایجاب می‌کند که خلیفه در بعضی از مواقع حکم خاصی صادر کند گرچه مخالف با آیات خدا و سیره رسول خدا باشد باید از حکم او اطاعت نمود و این حکم نیز طبق آیه **اولوالامر** مورد نظر و پسند دین است چون دین مسلماً صلاح امت را در هر زمان منظور می‌دارد، و چون خلیفه طبق آیه **اولوالامر** بر مردم حکومت می‌کند و او این حکم خاصّ مخالف نصوص دینی را صادر نموده است لذا طبعاً این حکم مورد نظر شارع دین خواهد بود.

و کسی که در تاریخ نظر کندمی بیند که از صدر اسلام حکومت‌های مختلفی زمام امور امت را در دست گرفتند، و بعداً در زمان خلافت امویین و عباسیین نظیر این حکمها از خلفاء بسیار صادر شده است. بنابراین نظریه، دیگر دین مفهوم صحیحی نخواهد داشت چون به نظر اینها دین عبارتست از مصلحت‌های اجتماع که در هر زمان به

مقتضای آن، خلیفه می‌تواند رفتار کند و حکم خدا و رسول خدا را به نظریه و مصلحت دید خود عوض گرداند مانند سایر مجتمعات که اهل حلّ و عقد در هر زمان طبق صلاح آن جمعیت نظری می‌دهند و آن را اجرا می‌کنند، و در این فرضیه دین فقط یک سنت اجتماعی خواهد بود که در زمان سابق در قالب دین و به صورت ابراز وحی، پیغمبران برای تربیت مردم بیان می‌کردند. کما آنکه بعضی تصریح کرده‌اند که دین یک سنت اجتماعی است در قالب وحی، و مشاهده جبرئیل و وجود بهشت و دوزخ و صراط و کتاب برای تفهیم و تسلیم مردم ساده بیان شده است، و چون علوم تکامل خود را به دست آورده است دیگر تربیت مردم به صورت دین معنی ندارد. دین در یک حلقه از حلقه‌های گذشته دوران سابق، مکتب تربیت بوده و همان‌طور که علماء فعلی از بررسی آثار طبقات الارضی «ژئولوژی» امتعه و اشیائی از زیرزمین بیرون آورده، به بحث در احوال و خصوصیات اهل آن عصر می‌پردازند، علماء علم الاجتماع نیز امروز در مباحث دینی باید به همان طریق نظر نموده، بحث کنند.

اگر اهل تسنن منظورشان از لزوم اطاعت خلفاء به هر صورت و کیفیت این معنی بوده باشد دیگر راه بحث ما قطع می‌شود چون مرجع این بحث انکار خدا و عوالم باطن و ملکوت و فضائل اخلاق و انکار معاد و اتصال قلوب پیغمبران به فرشتگان است.

و اما اگر منظورشان این باشد که با وجود اعتقاد به خدا و رسول خدا، خلفا چنین حق اجتماعی دارند که طبق مصالح زمان و استعدادات نفوس از نزد خود حکمی را جعل کنند در جواب آنها باید گفت که: دین امری است اصیل و احکام دینی بر اجتماعیات و مصالح آن حکومت دارد یعنی با تعالیم دینی باید اجتماعات را اصلاح کرد و با اجرای دستورات الهی باید مردم را تربیت نمود و براساس اوامر و فرامین دین باید اجتماع را به شکل و صورت خاص که مورد امضای دین است درآورد؛ نه آن که دین اصالت خود را از دست بدهد و اجتماع مستقل و مجزای از دین چون از رویه فعلیه خود و مصالح تخیلیه صرف نظر نمی‌کند بر احکام دینی حکومت نموده و آنها را دستخوش تغییر و تبدیل قرار دهد.

ما برای نمونه چند آیه از قرآن مجید را شاهد می‌آوریم: **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ**

يُقِصُّ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ. ۱ «حکم وقانون اختصاص به خدا دارد او حق را می‌برد و از باطل جدا می‌کند و او بهترین جداکنندگان است». فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ. ۲ «از حکم خدا که حق است اگر تجاوز شود غیر از باطل و ضلالت چیز دیگر نخواهد بود پس چرا شما از حق به باطل می‌گرایید؟». وَمَنْ لَمْ يَخُكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ... وَمَنْ لَمْ يَخُكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ... وَمَنْ لَمْ يَخُكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ... فَأَخُكَمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَا جَاءَ... وَأَنْ أَخُكَمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ. ۳ «و کسانی که طبق حکم خدا حکم ندهند از کافرانند... و کسانی که طبق حکم خدا حکم ندهند از ستمکارانند... و کسانی که طبق حکم خدا حکم ندهند از فاسقانند... و حکم کن در میان مردم به آن حکمی که خدا به تو فرو فرستاده است و از افکار باطله و آراء آنها پیروی مکن بعد از آنکه حق از طرف خدا به سوی تو آمد، ما برای هر یک از شما پیغمبران شریعت و منهای قرار داده‌ایم... و حکم کن در بین مردم به حکم خدا که به تو نازل نموده است و از آراء و آهواء آنان پیروی منما».

و نیز فرماید: وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ. ۴ «و این چنین ما به سوی تو حکم روشن و آشکاری را فرستادیم و بنابراین بعد از آنکه علم خدائی راهبر و معین تو شد اگر از آراء و افکار مردم پیروی کنی دیگر از طرف خدا هیچ عهده دوستی و مصونیت نخواهی داشت».

يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ. ۵ «ای داود ما تو را در روی زمین خلیفه خود قرار دادیم بنابراین در میان مردم به حق حکم کن و از هوای نفس پیروی منما چون تو را از راه خدا گمراه می‌کند، حَقًّا کسانی که از راه خدا گمراه شدند عذاب شدیدی را دارند به علت آنکه روز

۲- سوره یونس: ۱۰- آیه ۳۲

۴- سوره رعد: ۱۳- آیه ۳۷

۱- سوره انعام: ۶- آیه ۵۷

۳- سوره مائده: ۵- آیه ۴۴-۴۹

۵- سوره ص: ۳۸- آیه ۲۶

حساب را فراموش کردند». وَاَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَيْتُمْ. (و بدانید که در میان شما رسول خداست که حکم خدا را اجرا می کند و بسه آراء و افکار شما توجهی نمی دارد، اگر بنا بشود در بسیاری از امور از حکم خدا صرف نظر نموده و از آراء و انظار شما پیروی کند بسیار با مشکلاتی مواجه خواهید شد).

باری علت تمام این حکمهای ناحق که داده شد آن است که بعد از رسول خدا چون خلافت را از محور اصلی خود برگردانیدند و حکم هائی طبق آراء و آهواء خود صادر کردند، از آن به بعد نیز هر خلیفه و حاکمی بر سنت سیئه آنان طبق میل و هوای خود حکمی صادر نموده و اسمش را مصلحت اجتماع گذارد.

امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام ضمن خطبه خود می فرماید:

انتقاد امیرالمؤمنین حَتَّىٰ إِذَا قَبَضَ اللَّهُ رَسُولَهُ ﷺ رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ
از غاصبین خلافت وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ وَأَتَكَلُّوا عَلَى الْوَلَايَةِ وَوَصَلُوا غَيْرَ الرَّجِمِ
وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ وَتَقَلُّوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ

أَسَاسِهِ قَبْتَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ مَعَادِنُ كُلِّ خَطِيئَةٍ، وَأَبْوَابُ كُلِّ ضَارِبٍ فِي غَمْرَةٍ.^۲

می فرماید: «و چون حضرت رسول ﷺ رحلت نمودند جماعتی بر دو پاشنه پا برگشته و به دوران جاهلیت بازگشتند، راههای شیطانی و نفس اماره آنها را به هلاکت افکند، و بر خاطرات نفسانی و افکار خود اتکاء نموده رجم رسول خدا ﷺ را کنار زدند و به غیر آن پیوستند، و از آن سببی که رسول خدا آنها را به مودت آن امر فرموده بود دوری جستند، و بنا و ساختمان دین را با تمام استحکام خود از بن کردند و در غیر موضع و جای خود بنا کردند، آنها معدن های هر گناهی بودند و باب و مفتاح برای هر کس که بعداً در این مهالک فرو رفت و در این فتنه ها داخل شد». سپس فرمود: قَدْ مَارُوا فِي الْحَيْرَةِ وَذَهَلُوا فِي السَّكْرَةِ عَلَى سُنَّةٍ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ مِنْ مُنْقَطِعِ إِلَى الدُّنْيَا رَاكِبِينَ أَوْ مُفَارِقِي لِلدِّينِ مُبَايِنِينَ.^۳ (به تحقیق که در حیرت و سرگردانی خود مضطربانه حرکت کردند و از مستی و سکره هوی، نوامیس دین و پیغمبر را فراموش کردند، بر رویه و سیره

۱- سوره حجرات: ۴۹-۷.

۲ و ۳- «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۲۷۱.

فرعون. بعضی یکسره دل به دنیا داده و بر آن اعتماد کردند و بعضی به کلی دست از دین برداشته و جدائی جستند».

آن حضرت بسیار از غاصبین خلافت شکوه داشت و همان طور که ملاحظه شد آنها را مخرب دین قلمداد می نماید. در خطبه دیگر فرماید: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى فُرْشٍ وَمَنْ آغَانَهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَطَعُوا رَجْمِي وَأَكْفَوُوا إِنَائِي وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي حَقًّا كُنْتُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ غَيْرِي وَقَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَفِي الْحَقِّ أَنْ تُنْتَمِعَهُ، فَاصْبِرْ مَغْمُومًا أَوْ مُتْمَتًا سَفَاءً، فَتَنْظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا ذَائِبٌ وَلَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلَ بَيْتِي فَضَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَيْتَةِ فَأَعْضَيْتُ عَلَى الْقَدَىٰ وَجَرَحْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا وَصَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعَلَقَمِ وَالْمِ لِقَلْبٍ مِنْ حَزِّ الشُّفَارِ** «خداوند من از توییاری می طلبم بر قبیله قریش به درستی که ایشان برینند پیوند و خویشی مرا و واژگون کردند کاسه آب مرا (کنایه از آنکه منقلب کردند امر خلافت را) و اتفاق کردند بر نزاع کردن با من در حقی که من سزاوارتر بودم بر آن از غیر خودم، و گفتند که در حق است که تو خلافت را بگیری و در حق است که از آن ممنوع شوی (یعنی اخذ خلافت و منع آن هر دو را علی السویه می دانستند و تمیز نمی کردند بین حق و باطل راومی گفتند که) پس یا باغم و غصه صبر کن و انیس باش و یا با تأسف بمیر. پس من چون نگرستم که یار و معینی نداشتم و نه مساعدت کننده ای و نه بازدارنده ای از شر اعداء لئام مگر اهل بیتم، پس دریغ داشتم که آنها را به دم تیغ و شمشیر بدهم، بنابراین صبر کردم در آن دوران تاریک و سیاه در حالیکه گوئی پلکهای چشم خود را در خاشاک و خار به هم می گذاردم و آب دهان خود را از استخوان فرورفته در گلو پائین می بردم و صبر کردم از فرسودن خشم و کظم غیظ بر اموری که تلخ تر بود از صبر زرد و درد آورنده تر بود برای دل من از کارد برنده تیز و ساطور برآنی که در اعضاء و دل من فرورفته باشد».

چون آن حضرت را تنها گذاشتند با فوریت و تردستی عجیبی، هنگامی که به غسل و کفن رسول خدا اشتغال داشت در سقیفه بنی ساعده برخلاف نص رسول الله مردم را به بیعت خود خواندند. هنگامی که حضرت از امر دفن فارغ شد

دید که کار خود را کرده اند، شیطان بر آنها غلبه نموده و شریعت را از قطب آن منحرف نموده اند امام را خانه نشین و خود بر منبر رسول خدا بالا رفتند و حضرت را چون جمل مخشوش در مسجد به نزد ابوبکر آوردند و با شمشیر کشیده از او بیعت طلبیدند. بعد از آن که آن حضرت محاجّه نمود و آنان را بر ضلالتشان متوجه ساخت و شرف و فضیلت خود را بیان کرد و ابداً نتیجه ای نگرفت؛

وَحَرَجَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَحْمِلُ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ عَلَى دَابَّةٍ لَيْلًا فِي مَجَالِسِ الْأَنْصَارِ تَسْأَلُهُمُ التُّضَرَّةَ «حضرت شبانه زهرا عليها السلام را سوار بر مرکبی می نموده و در مجالس انصار می برد و فاطمه از آنها یاری می طلبید». فَكَانُوا يَقُولُونَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ قَدْ مَضَتْ بَيْعَتُنَا لِهَذَا الرَّجُلِ، وَلَوْ أَنَّ زَوْجَكَ وَابْنَ عَمِّكَ سَبَقَ إِلَيْنَا قَبْلَ أَبِي بَكْرٍ مَا عَدَلْنَا بِهِ. «آنها می گفتند ای دختر رسول خدا بیعت ما با این مرد تمام شده و گذشته است اگر شوهر تو و پسر عم تو علی زودتر از ابوبکر ما را به خود می خواند ما از او به ابی بکر عدول نمی نمودیم»: فَيَقُولُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَكُنْتُ أَدْعُ رَسُولَ اللَّهِ وَاللَّهُ وَاللَّهُ فِي بَيْتِهِ لَمْ أَدْفِنَهُ وَ أَخْرَجُ أَنَا زَيْعُ النَّاسِ سُلْطَانَهُ؟ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ، وَلَقَدْ صَنَعُوا مَا اللَّهُ حَسْبُهُمْ وَطَالِيَهُمْ. «امیرالمؤمنین به آنها می فرمود: آیا من جنازه رسول خدا را دفن نکرده در خانه اش بگذارم و برای ربودن مقام حکومت او از منزل خارج شده با مردم نزاع کنم؟ و سپس فاطمه می فرمود: ابوالحسن کاری نکرد مگر آن که سزاوار بود ولیکن غاصبین خلافت کردند آنچه را که خدا حساب گیرنده و مواخذه کننده آنهاست».^۱

دس بیت و یکم

مراد از اولوالامر آن معصومین هستند

درس ۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ
تَأْوِيلًا.^۱

منظور و مراد از اولوالامر یکی از دو ثقل است که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برای
امت خود باقی گذارد. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي
وَأَنْتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.^۲

۱- سوره نساء: ۴- آیه ۵۹.

۲- این حدیث را به عین این الفاظ احمد حنبل از حدیث زید بن ثابت به دو طریق صحیح، اول در
ابتدای ص ۱۸۲ و دوم در انتهای ص ۱۸۹ در جزو پنجم از «مسند» خود نقل می کند. و نیز احمد در «مسند» و
طبرانی در «معجم کبیر»، و در «کنز العمال» ج ۱ ص ۴۷- ۴۸ بدین صورت نقل کرده است: قَالَ رَسُولُ
اللَّهِ (ص): إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مَابَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلُ
بَيْتِي وَأَنْتَهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. و سیوطی در «الذکر المثنوی» ج ۶ ص ۷ میگوید: و اخرج الترمذی
و حسنه وابن الانباری فی «المصاحف» عن زید بن ارقم رضی الله عنه قال: قال رسول الله (ص): إِنِّي تَارِكٌ
فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا ان تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي، أَحَدُهُمَا عَظَمٌ مِنَ الْآخِرِ كِتَابُ اللَّهِ حَبْلٌ مَمْدُودٌ مِنَ السَّمَاءِ
إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَانظُرُوا كَيْفَ تَخْلُقُونِي فِيهِمَا. و در «غایة
المرام» ص ۲۱۱ از طریق عامه ۳۹ حدیث و در ص ۲۱۷ از طریق خاصه ۸۲ حدیث راجع به حدیث ثقلین
نقل می کند. و علامه خبیر میرزا نجم الدین شریف عسکری کتابی به نام «محمد وعلی و حدیث الثقلین و
حدیث السفینة» نوشته و طرق حدیث را مفصلاً ذکر کرده است.

پیغمبر اکرم در آخرین^۱ خطبه ای که ایراد نمودند فرمود: «من در میان شما دو چیز به یادگار می‌گذارم، دو چیز بزرگ و گرانبها، کتاب خدا و اهل بیت من، و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر هر دو با هم بر من وارد شوند».

چون قرآن بدون معلم و قیم برای مردم به تنهایی کافی نیست. عمر که گفت: **گفانا کتاب اللّٰه** برای ما کتاب خدا کافی است و ما احتیاج به امام نداریم طبق فرموده رسول خدا اشتباه گفت، چون رسول خدا فرموده است: «این دو: کتاب خدا و اهل بیت، قابل جدا شدن نیستند». پس کسی که یکی را بدون دیگری بخواهد بگیرد آن یکی هم به دست او نیامده است.

بنابر این آن مرد که گفت: ما قرآن را می‌گیریم و به عترت
بدون اهل بیت
 نیازمند نیستیم حَقّاً کتاب خدا هم به دستش نرسیده و خود و
 تابعینش دستشان هم از کتاب و هم از اهل بیت کوتاه شده
کتاب خدا
 است، چون قرآن دارای حقیقت و واقعیتی است که از این
کفایت نمی‌کند
 الفاظ بالاتر و بسیار مهم تر است.

همانطوری که اگر ما در روی کاغذ نامی را مانند حسن، تقی، علی بنویسیم این نام حکایت از یک واقعیت در خارج می‌کند که دارای بدن و روح و حدود و مشخصات و حیات و علم و قدرت و نفس و غرائز و نیات و غیرها است و آن حقیقت به هزاران مرتبه بلکه بیشتر از این لفظ حاکی، عالی تر و واقعی تر است و این نام فقط یک معرف و نماینده ایست از آن واقعیت، همین طور حقیقت قرآن کریم عالمی است بسیار عالی و بزرگ و زنده، جمیع حقائق در او موجود، و تمام راهها و مسالک خیر و شر و نتایج اعمال از بهشت و دوزخ و صراط و کتاب و میزان در او مشهود. و این الفاظ که بین الدّٰقّین نوشته شده است نماینده ای و نامی از آن حقیقت است، و امام علیه السلام به آن حقیقت واقف و جمیع معانی و واقعیت‌های این کتاب آسمانی در نفس امام مُتَظَوِّی است، **وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ**^۲. و این همان معنایی است که رسول خدا فرمود: **عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيًّا**

۱- فی المقدمة الثانیة من تفسیر «الصفی» نقلاً عن «الکافی».

۲- سوره یس: ۳۶- آیه ۱۲.

الْحَوْضُ ۱. «علی با قرآن و قرآن با علی است و این دو از هم جدا نمی شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

چون معلوم است که این معیت در واقع و حقیقت قرآن است نه در این کتاب مشهود و ملموس خارجی، وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ... * وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذْ أَلَّا رَبَّاتِ الْمُبْتَلُونَ * بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ ۲ «بلکه قرآن مجید عبارت است از آیات روشن که در سینه های کسانی که به آنها علم داده شده است قرار دارد». و نیز خداوند می فرماید: قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ ۳ «بگو کافی است که خدا گواه باشد بین من و شما، و نیز کسی که به او علم کتاب داده شده است گواه است بر این معنی».

در روایات بسیار از طریق شیعه و سنی وارد شده است ۴ که احاطه امیرالمؤمنین علیه السلام بر قرآن مراد از آن کسی که به او علم کتاب داده شده است حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. و نیز در حدیث وارد است رسول الله و جنگ در راه آن صلی الله علیه و آله فرمودند: إِنَّ فِيكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلِيَّ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلِيَّ تَنْزِيلِهِ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا هُوَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ عُمَرُ: أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا. وَلَكِنْ خَاصِيفُ النَّعْلِ - وَكَانَ أَعْطَى عَلِيًّا نَعْلَهُ يَخْصِفُهَا - ۵ حضرت رسول الله فرمودند: «در میان شما کسی است که جنگ می کند برای تأویل و معنای قرآن همانطور که من جنگ کردم برای تنزیل و ظاهر قرآن. ابوبکر گفت: من هستم یا رسول الله؟ فرمود:

۱- در «ینابیع المودة» ص ۹۰ معیت علی با قرآن و قرآن با علی را از کتاب «جمع الفوائد» روایت می کند و سپس می گوید: للاوسط والصغير. و نیز در «غایة المرام» ص ۵۳۹ سه حدیث از خوارزمی و زمخشری در «ربع الابرار» راجع به این موضوع نقل می کند.

۲- سوره عنکبوت: ۲۹- آیه ۴۷- ۴۹. ۳- سوره رعد: ۱۳- آیه ۴۳.

۴- در «غایة المرام» ص ۳۵۷ از طریق عامه ۶ روایت و از طرق خاصه ۱۸ روایت وارد شده است.

و در «ینابیع المودة» ص ۱۰۲ احادیث بسیاری راجع به این موضوع نقل می کند.

۵- «الغدیر» ج ۷ پاورقی ص ۱۳۱ این حدیث را نقل کرده و گوید که: این حدیث را جمعی از حفاظ تخریج کرده اند و حاکم و ذهبی و هیثمی آنرا صحیح شمرده اند کمایاتی تفصیله. و راجع به قتال امیرالمؤمنین نسبت به تأویل قرآن روایات بسیاری است که در «بحارالانوار» ج ۸ ص ۴۵۵ و ۴۵۶ نقل شده است.

نه. عمر گفت: من هستم یا رسول‌الله؟ فرمود: نه، ولیکن آن کسی است که مشغول پینه زدن کفش من است. و حضرت در آن وقت کفش خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام داده بودند و حضرت مشغول پینه زدن کفش رسول خدا بود.

از این روایات نیز به خوبی مستفاد می‌شود که امیرالمؤمنین علیه السلام محیط بر قرآن و قیّم کتاب آسمانی بوده‌اند که از طرف خدا مأمور به جنگ با امت برای قبول معنی و باطن قرآن شده‌اند. بنابراین چه ذکر شد نتیجه آن که: سخن افرادی که می‌گویند: ما به قرآن مراجعه می‌کنیم و استفاده خود را می‌نمائیم و نیازی به روایات وارده از معصومین نداریم، کلامی است خالی از معنی و ساقط از درجه اعتبار. چون مضافاً به آن که کتاب خدا بدون امام کافی نیست علاوه خود کتاب خدا ما را امر به تبعیت از اهل بیت نموده در آیات بسیاری مانند: **مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**.^۱ «آنچه رسول خدا به شما امر کرده است بگیریید و به جای آورید و آنچه را که نهی کرده است ترک کنید». و مانند آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ**.^۲ «این است و جز این نیست که ولی و سرپرست و صاحب اختیار شما خدا و رسول خدا و کسانی هستند که اقامه نماز نموده و در حال رکوع اتفاق به فقرا می‌نمایند». و روایات از طریق شیعه و سنی بسیار وارد است که مراد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.^۳ و نظیر آیه اولوالامر که خدا اطاعت آنها را به طور مطلق واجب شمرده است.

در «غایة المرام» ص ۲۶۳ چهار حدیث از عامه و در ص ۲۶۵ چهار حدیث از خاصه نقل می‌کند که مراد از اولوالامر ائمه طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین هستند. بنابراین کسانی که می‌گویند: ما به کتاب خدا رجوع می‌کنیم، باید بدانند که کتاب خدا آنان را ارجاع به رسول داده و طبق آیه **وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ**،^۴ و طبق آیات **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ**،^۵ و آیات **وَأَطِيعُوا اللَّهَ**

۱- سوره حشر: ۵۹- آیه ۷.

۲- سوره مائده: ۵- آیه ۵۵.

۳- در «غایة المرام» ص ۱۰۳ از طریق عامه ۲۴ حدیث و از طریق خاصه ۱۹ حدیث در ص ۱۰۷

نقل کرده است.

۴- سوره نساء: ۴- آیه ۶۴.

۵- سوره نساء: ۴- آیه ۵۹ و سوره مائده: ۵- آیه ۹۲ و سوره نور: ۲۴- آیه ۵۴ و سوره محمد (ص)

وَرَسُولُهُ،^۱ اطاعت حضرت رسول الله ﷺ واجب است و آن حضرت طبق حدیث ثَقَلَيْنِ و حدیث عَشیره و حدیث غدیر و حدیث خُصَف نعلین و حدیث سفینه و غیر آنها اطاعت از امیرالمؤمنین علیه السلام را واجب نموده اند و همچنین طبق مدلول آیه اولی الامر به ضمیمه روایاتی که نقل شده است اطاعت از ائمه اطهار به امر خدا واجب است و حجیت اخبار صحیحه وارد از آنها ثابت می باشد.

در «کافی» و تفسیر «عیاشی» از حضرت صادق علیه السلام وارد است که فرمودند: از آیه اولوالامر اِنَا عَنِي خَاصَّةً، اَمَرَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ اِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِطَاعَتِنَا.^۲ «خداوند از اولوالامر تنها ما ائمه را قصد کرده است و جمیع مؤمنان را تا روز قیامت امر به اطاعت از ما نموده است».

تفسیر اولی الامر به و نیز در «کافی» از حضرت صادق علیه السلام وارد است که چون از وجوب اطاعت اوصیاء سؤال شد فرمودند: ائمه عليهم السلام و نزول آیه تطهیر نَعَمْ، هُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ: اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِي الْاَمْرِ مِنْكُمْ. «بلی اوصیاء رسول الله همان افرادی

هستند که خدا در باره آنها فرموده است که از اولوالامر خود اطاعت بنمائید». وَ قَالَ اللَّهُ: اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُوْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ.^۳

و نیز در «کافی» و «عیاشی» از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه مروی است که این آیه در باره علی بن ابیطالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است، و چون به آن حضرت گفته شد که مردم می گویند: چرا خدا در کتاب خود نام علی و اهل بیت او را نبرده است؟ حضرت فرمودند: به آنها بگوئید: نماز واجب شد ولی خدا در کتاب خود سه رکعت یا چهار رکعت را نام نبرد بلکه رسول خدا ﷺ برای آنها تفسیر و بیان کرد، و نیز زکات در قرآن واجب شد ولیکن خدا در قرآن بیان

۴۷- آیه ۳۳ و سوره تغابن: ۶۴- آیه ۱۲. و آل عمران: ۳-۳۲ و ۱۳۲: اطِيعُوا اللَّهَ وَ الرَّسُولَ.

۱- سوره انفال: ۸- آیه ۱ و ۲۰ و ۴۶ و سوره مجادله: ۵۸- آیه ۱۳.

۲ و ۳- «تفسیر صافی» ج ۱ ص ۳۶۴.

نکرده است که از هر چهل درهم باید یک درهم خارج کرد بلکه رسول خدا برای آنان تعیین و تفسیر فرمود، و حج واجب شد ولی خدا نگفت که هفت شوط طواف کنید بلکه رسول خدا معین نمود، و آیه **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** نازل شد و این آیه درباره علی و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نازل شد و سپس رسول خدا درباره علی فرمود: **مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ** «هر کس که من صاحب اختیار و اولی به تصرف در امور او هستم علی صاحب اختیار و اولی به تصرف در امور اوست». **وَقَالَ: أَوْصِيكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَهْلِ بَيْتِي، فَإِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ لَا يَفْرَقَ بَيْنَهُمَا حَتَّى يُورِدَهُمَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، فَأَعْطَانِي ذَلِكَ.** حضرت رسول الله فرمودند: «من شما را به تمسک به کتاب خدا و اهل بیت توصیه و سفارش می کنم چون من از خدا مسئلت نمودم که بین آن دو جدائی نیندازد تا هر دو را کنار حوض کوثر بر من وارد کند، خدا دعوت مرا اجابت فرموده، این حاجت رابه من عنایت فرمود». **وَقَالَ: لَا تَعْلَمُوهُمْ فَإِنَّهُمْ أَعْلَمُ مِنْكُمْ** و حضرت رسول فرمودند: «شما به اهل بیت من چیزی یاد ندهید آنها از همه شما أعلم و داناترند». **وَقَالَ: إِنَّهُمْ لَنْ يُخْرِجُوَكُمْ مِنْ بَابِ هُدَى وَلَنْ يُدْخِلَكُمْ فِي بَابِ ضَلَالَةٍ.** و نیز حضرت رسول فرمودند: «اهل بیت من هیچگاه شما را از در هدایت خارج نمی کنند و در در ضلالت و گمراهی وارد نمی سازند».

پس اگر رسول خدا ساکت می شد و درباره اهل بیت خود بیان نمی فرمود خلافت را آل فلان و آل فلان ادعا می کردند و لکن خداوند متعال در قرآن کریمش تصدیقاً لنبیه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل فرمود: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** ^۲ «این است و جزاین نیست که فقط خداوند اراده کرده است که از شما اهل بیت هر گونه رجس و پلیدی را از میان بردارد و به تمام معنی شما را پاک و پاکیزه گرداند». در این حال در نزد حضرت رسول الله علی و حسن و حسین و فاطمه بودند، پیغمبر خدا همه آنها را در زیر کساء در خانه ام سلمه داخل نمود ثُمَّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اللَّهُمَّ إِنَّ لِكُلِّ نَبِيٍّ أَهْلًا وَتَقْلًا وَهَوْلَاءَ أَهْلِ بَيْتِي وَتَقْلِي «خداوندا برای هر

۱- فی ضمن حدیث الغدير ذکر بعضه فی «غایة المرام» ص ۲۱۴ عنوان حدیث هیجدهم و نوزدهم.

۲- نزول آیه تطهیر را در باره اهل بیت در «غایة المرام» ص ۲۷ از طریق عامه ۴۱ حدیث و در

ص ۲۹۴ از طریق خاصه ۲۴ حدیث آورده است.

پیغمبری اهلی و ثقلی است و اینها اهل بیت من و ثقل من هستند». ام سلمه گفت: آیا من از اهل تو نیستم؟ حضرت فرمودند: تو به خیر هستی ولیکن اهل من و ثقل من ایشانند. در این حال خداوند آیه تطهیر را فرستاد.^۱

و از حضرت صادق علیه السلام روایت است که از آن حضرت سؤال شد که پایه‌ها و ستونهای اسلام بر چه بنا شده است که چون به آنها اخذ شود و عمل شود عمل انسان را پاک و جهالت امور دیگر برای انسان ضرر ندارد؟ فرمود: شهادت بر لا اله الا الله و مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، و اقرار به آنچه خدا به پیغمبرش نازل فرموده است، و ادای حق زکات در مال، و ولایتی را که خدا مردم را به آن امر نموده است و آن ولایت آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است چون حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود: مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. «کسی که بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد به مردن مردمان جاهلی از دنیا رفته است» قَالَ اللهُ: «اطِيعُوا اللهَ وَاطِيعُوا الرَّسُوْلَ وَاولى الامر مِنْكُمْ» فَكَانَ عَلِيٌّ عَلِيٌّ ثُمَّ صَارَ مِنْ بَعْدِهِ الْحَسَنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ الْحُسَيْنُ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ثُمَّ هَكَذَا يَكُوْنُ الْاَمْرُ، اِنَّ الْاَرْضَ لَا تَصْلُحُ اِلَّا بِاِمَامٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.^۲ خداوند فرموده است: «از خدا اطاعت کنید و از رسول خدا و صاحبان امر اطاعت کنید. پس صاحب امر علی علیه السلام بود و بعد از آن حضرت، حسن بود و سپس حسین و سپس علی بن الحسین و سپس محمد بن علی و همچنین امر تا آخر، یکی بعد از دیگری خواهد بود، زمین صالح نمی‌شود مگر به وجود امام علیهم السلام».

محمد بن یعقوب کلینی با اسناد خود از منصور بن حازم روایت می‌کند که گفت: به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کردم: خداوند بزرگتر و والاتر است از آنکه به مخلوقاتش شناخته شود بلکه مخلوقات به خدا شناخته می‌شوند، فرمود: راست می‌گوئی. عرض کردم: کسی که بشناسد که پروردگاری دارد سزاوار است آنکه موجبات رضا و غضب او را نیز بشناسد تا آنکه مرتکب عملی که موجب خشم

۱- این حدیث را مفصلاً در «تفسیر صافی» ج ۱ ص ۳۶۴ آورده است.

۲- «تفسیر صافی» ج ۱ ص ۳۶۵.

اوست نگردد بلکه موجبات رضا و خشنودی او را بجای آورد. و رضا و غضب او معلوم نمی‌شود مگر از راه وحی الهی که به خود او برسد یا از راه خبر دادن رسول از طرف خدا. و بنابراین کسی که وحی به او نرسد باید به طلب پیغمبران برود و چون به آنان برخورد کرد می‌داند که آنان از طرف خدا حجت‌اند و اطاعت آنها واجب. و من به مردم گفتم: آیا می‌دانید که رسول الله ﷺ از جانب خدا حجت بر بندگان اوست؟ گفتند: آری. گفتم: در وقتی که رسول الله ﷺ از دنیا رفت حجت بر بندگان خدا کیست؟ گفتند: قرآن، و من چون در قرآن تأمل کردم دیدم که کتابی است که با آن مُرجی و قدری و زندیق^۱ که به خدا ایمان ندارد استدلال می‌کنند و آیات قرآن را برای اثبات مدعای خودشان بر علیه رقیبانشان شاهد و دلیل می‌آورند، و بنابر این دانستم که قرآن به تنهایی نمی‌تواند حجت بر بندگان خدا باشد مگر به واسطه قیمی که عارف بر حقائق و اسرار و تأویلات کتاب خدا باشد. اوست که از جانب خدا بر مخلوقاتش حجت است و آنچه را که او در معانی و تأویلات قرآن بگوید حق است. و بنابراین به آنها گفتم: قیم قرآن کیست؟ گفتند: ابن مسعود می‌دانست قرآن را و عمر می‌دانست و حذیفه می‌دانست. گفتم: آیا تمام قرآن را می‌دانست؟ گفتند: نه، و بنابراین هیچکس را نیافتم که بگویند که تمام قرآن را بداند مگر علی بن ابیطالب علیه السلام. را. و چون مشکل و مجهولی در بین قومی باشد این بگوید: نمی‌دانم و دیگری بگوید: نمی‌دانم و دیگری نیز بگوید: نمی‌دانم ولیکن یکی بگوید: می‌دانم، و در تمام مشکلات و مجهولات قرآن علی می‌گوید می‌دانم، و مشکل را حل می‌کند پس بنابراین فهمیدم که علی علیه السلام قیم قرآن است و اطاعت او بر اُمت واجب، او حجت خداست بعد از رسول خدا ﷺ بر مردم و آنچه را در باره قرآن بگوید حق است. حضرت چون این استدلال را از من شنیدند فرمودند: خدا تو را رحمت کند.^۲

۱- مُرجی و جمعی مُرجئه فرقه‌ای از اسلام هستند که می‌گویند با ایمان هیچ معصیتی ضرر ندارد و با کفر هیچ طاعتی فائده ندارد. و آنها را مرجئه می‌گویند چون معتقدند که خدا عذاب آنها را به تأخیر می‌اندازد. و قدریه کسانی هستند که جبری مذهب یا تفویضی مذهب هستند، و زندیق کسی است که یا انکار خدا کند و یا دومی تأخیر و شرّاً قائل باشد.

۲- «اصول کافی» ج ۱ کتاب الحجّه ص ۱۶۸.

مناظره اصحاب امام صادق و نیز کلینی با اسناد خود از یونس بن یعقوب روایت کند که گفت: من در نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام علیه السلام با مردی از اهل شام آمدم و گفتم: من مردی هستم دارای شامی در باره امامت علم فقه و کلام و مسائل عملیه، آمده‌ام تا با اصحاب تو مناظره و مباحثه کنم. حضرت فرمودند: آیا تو از پیش خود سخنی می‌آوری یا سخنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اتخاذ شده است؟ گفت: هم از نزد خود سخنانی دارم و هم از نزد رسول خدا سخنانی دارم. حضرت فرمودند: بنابراین تو شریک رسول خدا هستی؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: آیا از جانب خدا به تو وحی می‌رسد و تو را با خبر می‌کند؟ گفت: نه، حضرت فرمودند: آیا اطاعت از تو مانند اطاعت از رسول خدا واجب است؟ گفت: نه. یونس می‌گوید: حضرت رو به من کرده فرمودند: ای یونس بن یعقوب این مرد قبل از اینکه شروع به مناظره کند خود بر علیه خود اعتراف نمود و بر علیه دعاوی خود اقرار کرد.

سپس حضرت فرمودند: ای یونس اگر در فن مناظره و کلام دست داشتی چه خوب بود که با این مرد به مناظره می‌پرداختی. یونس می‌گوید: با خود گفتم: **واخسرناه** که من از این فن بی‌بهره‌ام، و سپس به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم شنیدم از شما که ما را از کلام و مجادله منع می‌نمودید و می‌فرمودید: وای بر متکلمین که در بین سخن و مناظره می‌گویند: این درست است آن نادرست، این را می‌توان گفت آنرا نمی‌توان گفت، این را تعقل می‌کنیم آنرا تعقل نمی‌کنیم. حضرت فرمودند: من گفتم وای بر آنان که اگر در مناظرات خود آنچه را من می‌گویم نادیده گرفته و از نزد خود آنچه را می‌پسندند در مناظرات بیاورند.

سپس حضرت فرمودند: برخیز و بیرون برو ببین از متکلمین کسی را می‌یابی با خود بیاور. یونس گوید: من **حُمران بن اعین** را آوردم و قدرت بر مناظره داشت و **أحول** را (محمد بن نعمان که او را **مؤمن الطاق** گویند) آوردم و او نیز قدرت بر مناظره داشت و هشام بن سالم را آوردم و او نیز قدرت بر مناظره داشت و قیس بن ماصر را آوردم و او به نظر من از همه اینها قدرتش در فن مناظره بیشتر بود، او کلام و مناظره را از حضرت علی بن الحسین علیه السلام آموخته بود. چون همه اینها آمدند و همه در نزد آن حضرت در خیمه‌ای که در کنار حرم قبل از اداء حج حضرت بر پا می‌کردند و چند

روزی در آن خیمه در دامنه کوه به سر می‌بردند جمع شدند و مجلس مستقر شد، حضرت سر خود را از خیمه بیرون کرده دیدند که شتر سواری نیمه تند می‌آید حضرت فرمودند: سوگند به خدای کعبه هشام است. ما چنین پنداشتیم که هشامی که از نواده‌های عقیل بوده و حضرت به او محبت شدیدی داشتند آمده است. ناگهان هشام بن حکم وارد شد، جوانی بود که تازه سبزی موبرعارضش دمیده و تمام افراد ما سستان از او بیشتر بود، حضرت برخاستند و او را در کنار خود جای دادند و فرمودند: **نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدَيْهِ** «هشام یار و معین ماست با قلبش و زبانش و دستش».

سپس حضرت فرمودند: ای حمران با این مرد شامی به مباحثه بپرداز. حمران مشغول مباحثه شد و بر او غالب آمد. سپس حضرت فرمودند: ای طاقی^۱ با او مناظره کن. او مناظره نموده و نیز بر او چیره گشت، سپس حضرت فرمودند: ای هشام بن سالم با این مرد به سخن و کلام مشغول شو. آن دو به قدری با یکدیگر تکلم کردند که از مطالب یکدیگر بدون غلبه یکی بر دیگری آگاه شدند. سپس حضرت فرمودند: ای قیس بن ماصر با این مرد مباحثه کن، او مشغول به تکلم شد و به واسطه شکستگی ای که در مناظره بر شامی وارد می‌کرد حضرت می‌خندیدند. بعداً حضرت به شامی گفتند: با این جوان «هشام بن حکم» سخن بگو. مرد شامی گفت: بلی، و رو کرد به هشام و گفت: ای جوان از من راجع به امامت این مرد (منظور حضرت صادق است) سؤال کن، هشام چنان به غضب درآمد به حدی که بلرزید و گفت: ای مرد شامی خدا بیشتر در امور بندگانش صاحب نظر و حکم و تدبیر است یا آن که بندگان بیشتر صاحب نظرند نسبت به نفوس خود؟ شامی گفت: خداوند بیشتر صاحب نظر است.

هشام گفت: خداوند با این نظر و تدبیر و محبتی که به خلقتش دارد برای آنها چه می‌کند؟

شامی گفت: حجت و راهنما می‌فرستد تا آنکه متفرق و متشتت نگردند و در امور خود با یکدیگر اختلاف نکنند، آن راهنما آنها را با یکدیگر مهربان کند و کجی

۱- طاقی همان مؤمن الطاق است و چون در زیر یک طاق دکان داشته او را مؤمن الطاق گویند، ولی سنی‌ها در کتب خود او را شیطان الطاق گویند.

و اعوجاج آنها را راست گرداند و آنها را به فرائض و واجبات خدایشان رهبری کند.

هشام گفت: آن راهنما کیست؟

شامی گفت: رسول خدا.

هشام گفت: پس از رسول خدا حجت کیست؟

شامی گفت: کتاب خدا و سنت رسول خدا.

هشام گفت: آیا امروز برای رفع اختلاف ما کتاب و سنت کافی است؟

شامی گفت: آری.

هشام گفت: پس چرا من با تو اختلاف دارم و تو از شام حرکت نموده و

راجع به مذاکره در مورد اختلافات اینجا آمده‌ای؟

یونس می گوید: شامی ساکت شد. حضرت صادق علیه السلام به شامی فرمودند:

چرا سکوت اختیار کردی، چرا صحبت نمی کنی؟ شامی گفت: اگر بگویم ما با

یکدیگر اختلاف نداریم دروغ گفته‌ام، و اگر بگویم: کتاب و سنت اختلاف ما را از

میان برمی دارند سخنی به باطل و گزاف گفته‌ام چون کتاب و سنت قابل حمل به

محاملی است و ذو وجوه است هر کس آن را طبق میل و سلیقه خود به نهجی خاص

حمل می کند و بر آن وجه استدلال می کند، و اگر بگویم: ما با یکدیگر اختلاف

داریم ولیکن هر یک از ما در مرام و مذهب خود راه حق می پیماید، در این صورت

دیگر کتاب و سنت کنار می رود و نیازی به آنها نیست. هیچ نمی توانم پاسخ این

جوان را بدهم مگر آنکه عین این حجت و برهان را من بر علیه او اقامه کنم. حضرت

فرمودند: سؤال کن از او هر چه می خواهی، او را شخص با صبر و حوصله و مقتدری

خواهی یافت.

شامی گفت: ای جوان آیا پروردگار مردم نظر لطف و تدبیرش به آنها بیشتر

است یا نظر خود آنها نسبت به خودشان؟

هشام گفت: بلکه پروردگارشان لطف و رحمت و تدبیرش نسبت به آنها

بیش از خودشان است نسبت به خودشان.

شامی گفت: آیا خداوند برانگیخته است برای آنها کسی را که آنها را از

تشتت کلمه به وحدت کلمه سوق دهد و کزی و اعوجاج آنان را راست کند و آنها را

به حق خبردار نموده و از باطل برحذر دارد؟

هاشم گفت: در زمان رسول خدا ﷺ یا در این زمان؟
شامی گفت: در زمان رسول خدا معلوم است که رسول خدا حجت است، بگو
بینم در این زمان کیست؟

هاشم گفت: همین شخص نشسته‌ای که برای زیارت و ملاقات او شد
رحال نموده با مرکب‌ها از راه‌های دور می‌آیند، و ما را از خبرهای آسمان (و زمین) خبر
می‌دهد، و این میراثی است که به او از پدر و از جدش رسیده است.

شامی گفت: من از کجا این معنی را بدانم؟

هاشم گفت: از هر چه می‌خواهی از او سؤال کن.

شامی گفت: حجت را بر من تمام کردی و راه عذر مرا بریدی برعهده من
است سؤال. سپس حضرت فرمودند: ای شامی خبر بدهم تو را که چگونه سفر
کرده‌ای و راه سیر تو چگونه بوده است؟ سفر تو و طریق تو چنین و چنان بوده است.

شامی گفت: راست می‌گوئی، أَسَلَّمْتُ لِلَّهِ السَّاعَةَ «الآن من در برابر حکم
خدا تسلیم شدم و اسلام آوردم». حضرت فرمودند: بَلْ آمَنْتَ بِاللَّهِ السَّاعَةَ «بلکه در این
ساعت به خدا ایمان آوردی» اسلام قبل از ایمان است، براساس اسلام مردم از
یکدیگر ارث می‌برند و نکاح می‌کنند و اما به درجات اخروی براساس ایمان
می‌رسند. شامی گفت: صَدَقْتَ فَأَنَا السَّاعَةَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ
اللَّهِ ﷺ وَأَنَّكَ وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ «راست گفתי و من الآن گواهی می‌دهم به لا إِلَهَ
إِلَّا اللَّهُ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ و اینکه تو وصی اوصیاء هستی».

یونس گوید: سپس حضرت رو کردند به حمران و فرمودند: تو بحث و کلام
را براساس روایت قرار می‌دهی و به حق ظفر می‌یابی، و رو کردند به هاشم بن سالم
و فرمودند: تو می‌خواهی از راه روایت استدلال کنی ولی معرفت کافی به روایات
نداری. و سپس رو کردند به احوّل و فرمودند: قِيَاسٌ رَوَاعٍ، بسیار با قیاس و ملاحظه
أُمُورٍ مِثْلِهِ و نیز با لطائف الحیل می‌خواهی بر خصم غالب آئی و باطل او را به باطل
می‌شکنی الا آنکه باطل توبه حق نزدیکتر است. و سپس رو کردند به قیس بن ماصر
و فرمودند: تو مناظره می‌کنی و به عوض آنکه خبری که از رسول خدا به مطلب بسیار
نزدیک است شاهد و دلیل خود بیاوری، آن را رها کرده و به خبری که بسیار از مطلب
دور و از شاهد و دلیل برکنار است استدلال می‌کنی، و در هنگام مناظره سخن

حق را با باطل مخلوط و درهم می کنی ولی بدان که سخن حق گر چه کوتاه و کم باشد از سخن باطل که بسیار باشد کفایت می کند، **أَنْتَ وَالْأَحْوَالُ فَفَازَانِ حَازِقَانِ**، تو و آحوال هر دو در مناظره بسیار از این شاخه به آن شاخه می پرید و طرف خود را گنج می کنی و در این فن استادید.

یونس می گوید: من در آن حال سوگند به خدا که چنین پنداشتم آن حضرت به هشام بن حکم هم مانند آنچه به این دو نفر گفتند می گویند، لکن حضرت به هشام بن حکم فرمود: ای هشام تو هیچ گاه در مناظره نمی گذاری خود را که بر زمین بیفتی، چون طائر و پرنده ای که او را بزنند چون بخواهی که بر زمین بیفتی پاهای خود را در شکم خود جمع نموده یک مرتبه بر آسمان پرواز می کنی، و مانند تو شخصی باید با مردم مناظره کند، و کمک های معنوی از عالم معنی ان شاء الله به تو خواهد رسید.^۱

و نیز نعمانی در تفسیر خود آورده است که اسماعیل بن جابر می گوید: **سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا فَحَتَمَ بِهِ الْأَنْبِيَاءَ فَلَا نَبِيَّ بَعْدَهُ، وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا فَحَتَمَ بِهِ الْكُتُبَ فَلَا كِتَابَ بَعْدَهُ، أَحَلَّ فِيهِ حَلَالًا وَحَرَّمَ حَرَامًا فَحَلَالُهُ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فِيهِ شَرْعُكُمْ وَخَيْرٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَبَعْدَكُمْ وَجَعَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ عَلِمًا بَاقِيًا فِي أَوْصِيَائِهِ.**^۲

«می گوید: از حضرت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: خداوند تبارک و تعالی محمد را برانگیخت و به او نبوت را خاتمه داد، پس پیغمبری بعد از او نیست. و بر او کتابی فر فرستاد و با آن به کتب سماویّه خاتمه داد، پس نیست کتابی بعد از آن، در آن کتاب چیزهایی حلال شمرده شده و چیزهایی حرام شمرده شده، حلال او حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت. و در آن کتاب شریعت و قانون شما است و اخبار کسانی که قبل از شما آمده اند و بعد از شما خواهند آمد، و رسول خدا ﷺ آن کتاب را علم باقی در میان اوصیای خود قرار داده است.»

باری بعد از رحلت رسول خدا با ندای «**كفانا كتابُ اللهِ**» اُمت را از اهل بیت

۱- «اصول کافی» ج ۱ ص ۱۷۱.

۲- «تفسیر صافی» ج ۱ ص ۲۳.

برگردانیده و مقام عصمت و ولایت کبری را برکنار کرده، دنیاپرستان خلافت رسول خدا را امر مادی و ریاست ظاهری پنداشته و برار یکه حکمفرمائی براساس هوای نفس سوار شدند و مردم را به غی و ضلالت سوق دادند و پایه های اسلام را متزلزل نمودند.

خطبه امیرالمؤمنین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن خطبه دوم از راجع به مقامات «نهج البلاغه»: «وَمِنْهَا (يَعْنِي آلَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ) آلَ مُحَمَّدٍ عليه السلام مِي فرماید: هُمْ مَوْضِعُ سِرِّهِ وَوَجْهُ أَمْرِهِ وَعَيْتُهُ عَلَيْهِ وَمَوْئِلُ حُكْمِهِ وَكُفُوفُ كُتُبِهِ وَجِبَالُ دِينِهِ. بِهِمْ أَقَامَ انْحِنَاءَ ظَهْرِهِ وَأَذْهَبَ ارْتِعَادَ قَرَائِبِهِ.

(وَمِنْهَا يَعْْنِي قَوْمًا آخَرِينَ)

زَرَعُوا الْفُجُورَ وَسَقَمُوا الْغُرُورَ وَحَصَدُوا الثُّبُورَ. لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ، وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا. هُمْ آسَاسُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ. إِلَيْهِمْ يَفِي الْعَالِي، وَبِهِمْ يُلْحَقُ التَّالِي. وَلَهُمْ خِصَائِصُ حَقِّ الْوِلَايَةِ، وَفِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَالْوَرَاثَةُ. الْآنَ إِذْ رَجَعَ الْحَقُّ إِلَى أَهْلِهِ وَنُقِلَ إِلَى مُنْقَلِهِ ۱.

«آل محمد عليه السلام محلّ و مخزن اسرار الهی هستند که موصوف اند به علوم نامتناهی، و پناهگاه امر خدا هستند که بدان قیام نمایند و صندوق و خزینه علم خدایند و مرجع اسرار و حکمت های او هستند، و کشف ها و مخزن های کتب آسمانی از قرآن و غیر آن که بر انبیاء سلف نازل شده است و تأویل و تفسیر آن گمایتبغی می باشند، و کوه های دین او یند که نگاه دارنده زمین دین او از زلزله ها و بادها و اضطرابها که همان وساوس شیطانی و نفوس اماره است از تحریف و تغییر و تبدیل باشند. و به آل محمد خدا کزّی و اعوجاج و انحنای پشت دین خود را راست فرمود و لرزش بندها و مفاصل دین را بزود (کنایه از آن که بدون قیمومت آل محمد دین داری کزّی و انحناء و دارای لرزش و اضطراب است، کسی که آل محمد را رها کند و کتاب خدا را بگیرد دینش کور پشت و آرزان و پیوسته مضطرب است، و به آل محمد پشت دین و کتاب خدا راست و به واسطه این قیّمان معصوم الهی بدن دین آرام و

مطمئن و بدون اضطراب است).

اما آن کسانی که دین و کتاب خدا را از آل محمد جدا نمودند و خلافت را از مقرش منسلخ و در غیر موضع خود نهادند تخم نافرمانی و فجور را در دل‌های اُمت مسکین کاشتند و در سینه‌های پر کینه خود مخفی بداشتند و با هوسها و آرزوها و غرور نفس اماره پیوسته آن را آبیاری نمودند تا بالنتیجه حاصل زراعت و محصول درو شده آنان ضلالت و هلاکت شد. زیرا که با آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هیچ فردی در این اُمت قابل مقایسه و برابری نخواهد بود. آن کسانی که از نعمت آل محمد ربوده و به نام خلافت رسول الله این نعمت را بر خود جاری ساختند قابل قیاس با آنها نیستند. آل محمد اساس و پایه‌های دینند و ستونهای یقین، غلّو کنندگانی که در دین تندروی نموده و از صراط مستقیم تجاوز کرده‌اند باید به راه و روش آل محمد برگردند و خود را با مقیاس سیره و سنت آنان معتدل بنمایند، و عقب افتادگانی که به علت سستی و تکاهل از راه یقین و سلوک رضاعقب مانده‌اند باید برای سعادت خود، خود را به آل محمد برسانند و از رویه و روش آنها پیروی کنند. برای آل محمد است اختصاصات ولایت، از علوم غیر متناهی و قدرتهای الهی و معجزات و کرامتهائی که خدا آنها را بدان خلعت مخلّع نموده است، در ایشان مقام وصایت و وراثت خاتم المرسلین است. و آلآن وقتی است که حقّ به اهلش رسیده و به محلّش انتقال یافته است. (کنایه از آنکه تا به حال به ظلم و عدوان از محلّش جدا و از مستقرش به دور افتاده بود).

و نیز در ضمن کلامی دیگر فرماید: **قَوْلَ اللَّهِ مَا زِلْتُ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّي مُسْتَأْتِرًا عَلَيَّ مُنْذُ قَبْضِ اللَّهِ نَبِيَّهُ وَاللَّهِ وَرَسُولُهُ حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا.**^۱ «به خدا سوگند که از زمانی که خداوند روح پیغمبرش را قبض نمود تا این زمان پیوسته از حقّ خود محروم و برکنار شده بوده‌ام، دیگران حقّ مرا ربوده خود را جلو انداخته و مرا ممنوع نموده‌اند».

خطبه حضرت
امیرالمؤمنین (ع)
راجع به نداشتن
یارومعین

و از خطبه حضرت که بعد از رحلت رسول خدا ایراد کردند در وقتی که عباس بن عبدالمطلب و ابوسفیان برای بیعت کردن با آن حضرت آمده بودند پیداست که چقدر آن حضرت تنها و بدون یاور بوده که خود را بدون جناح و بال معرفی می کند:

۱- «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۴۲.

أَيُّهَا النَّاسُ سُقُوا أَمْوَاجَ الْفِتَنِ سُبْحَانَ النَّجَاةِ وَعَرَّجُوا عَنْ طَرِيقِ الْمُنَافَرَةِ وَضَعُوا عَنْ تَبِجَانِ الْمُنَافَرَةِ. أَفْلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحِ أَوْاسْتَسَلَّمَ قَارَاحَ. هَذَا مَاءُ آجِنٍ وَلَقَمَةٌ يَعْصُ بِهَا آكِلُهَا، وَمُجْتَنِي الثَّمَرَةَ لِيَعْرِىَ وَقَيْتِ ابْنَاعِهَا كَأَنْزَارِ عِ بَغَيْرِ أَرْضِهِ. فَإِنْ أَقْلَ، يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ أَسْكَتَ يَقُولُوا: حَزَرَ مِنَ الْمَوْتِ، هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي. وَاللَّهِ لِأَبْنِ أَبِي طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الظُّفْلِ بِئَنَدِي أَمِيهِ، بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَى مَكُونٍ عَلِيمٍ لَوْ بُعِثُ بِهِ لِأَضْطَرَبْتُمْ أَضْطِرَابَ الْأَرْضِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبُعِيدَةِ. ۲

«ای مردم بشکافید موجهای فتنه ها را که مانند دریاهاى متلاطم در خروشدن به کشتی های نجات (که مراد آل بیت رسول خدا هستند چون طبق روایت مسلمی که از طریق شیعه و سنی روایت شده است حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَسَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ: مثال اهل بیت من در میان شما مانند کشتی نوح است کسی که در آن سوار شود نجات یابد و کسی که تخلف ورزد غرق خواهد شد)، واز پیمودن راه منافرت عدول نموده برگردید و تاج های مفاخرت و سرکشی و شخصیت طلبی را از سرهای خود بردارید (تا فتنه آرام گیرد و اسلام چهره رخشان خود را به عالم به واسطه علوم و معارف اهل بیت نشان دهد، وگرنه اگر شما بخواهید براساس خودپرستی و نفع طلبی علیه کسانی که آنان نیز بر این اساس قیام نموده اند برخیزید و پیکار و کارزار خونینی در صحنه مقارب رحلت رسول خدا به وجود آید دیگر اسمی از اسلام نخواهد ماند). کامیابی و رستگاری برای کسی است که با وجود اعوان و یاران کافی قیام کند و حق خود را بگیرد چون مرگی که با دو بال توانا و درست بر آسمان پرواز می کند، یا برای کسی است که در صورت فقدان اعوان و انصار خود را کنار کشیده و از جنگ و ستیز آن خود را آسوده بدارد. این خلافتی که مرا به آن دعوت می کنید و اصرار بر بیعت دارید گرچه حق مسلم من طبق آیات قرآن و وصایای رسول خداست لکن با وجود مخالفت بنی تميم و بنی عدی، که بلاد رنگ بعد از رحلت رسول خدا مردم را به بیعت خود دعوت کرده اند و جداً در مقام مخالفت و انکار وصایای آن حضرت ایستاده اند، مانند آب گندیده ای است که صفای خود را در اثر مقارنت هواها و هوسها از دست داده و به ملازمت این افکار سوء و

نیات فاسده متعفن گردیده است، و مانند لقمه غذای پُر تیغ و خاری شده که هنگام فرو بردن گلو را بشکافد و در آن گیر کند. و کسی که میوه را از درخت قبل از رسیدن بچیند آن میوه تلخ و زننده و بیفایده بوده مانند شخص زارعی که در غیر زمین خود زراعت کند البته منتفع نخواهد شد (خلافت من یک خلافت الهی براساس تقوی و ولایت شرعیة رسول خدا برای هدایت مردم به مقامات عالیة معنوی و ظاهری است. و در صورت قیام بر علیه این مخالفان با وجود عدم انصار و اعوانی که بر آنها غالب آیند نتیجه، هرج و مرج، خونریزی ها و فتنه ها خواهد بود. و معلوم است که منافقان امت انتظار چنین روزی را می برند). بنابراین اگر بگویم که من در امر خلافت رغبت دارم می گویند: بر حکومت و ریاست حرص ورزیده است، و اگر سکوت اختیار کنم می گویند: از مرگ ترسیده است. و چه دور است از علی که بعد از آن شدائد و ناملایمات و منغم شدن در معركة جنگها و غزوات و تحمّل مشاق و مشکلات از مرگ بهراسد. سوگند به خدا که فرزند ابی طالب، اُنسش به مرگ بیشتر است از اُنسی که طفل شیرخوار به پستان مادر خود دارد، بلکه سبب عدم قیام من برای گرفتن خلافت آن است که چنان بر علوم و اسرار الهی و معارف قضا و قدر و تکلیف و سعادت و شقاوت و وقوف یافته و آن خزینه های از علوم در نفس من پیچیده و منطوی شده که هر آینه اگر بعض آنها بر شما آشکارا کنم مانند لرزش و تکان ریسمانی دراز در چاه های دور و دراز به خود خواهید لرزید و تاب و توان شنیدن آنها ندارید».

و این کلام حضرت کنایه از قضای حتمیة الهیة است که باید مردم را امتحان نموده و بر اثر پیدایش مخالفان، مردمی که تابع شریعت و نصوص رسول خدا راجع به ولایت بوده اند از کسانی که هوا و هوس بر آنها غالب آمده و دست از ولایت کشیده اند جدا شده، مردم در دو صف متمایز قرار گیرند، **فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ**. گروهی در حرم ولایت اهل بیت از هر گزندی مصون و در بهشت برین بیارمند، و گروهی دگر از این حریم دور و از این نعیم مهجور و در دوزخ و آتش سوزان بگدازند. **وَتِلْكَ الْآيَاتُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ * أَمْ**

حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَغْلِبِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَبِعَلِّمِ الصَّابِرِينَ.^۱
 «ما این ایام روزگار را پیوسته در میان مردم به اختلاف احوال و انقلاباتی در گردش می آوریم و برای هر گروهی نوبتی خاص برای امتحانات خود مقرر می داریم، تا آنکه مقام اهل ایمان به امتحان معلوم شود و خداوند از شما (مانند علی بن ابیطالب را که دارای مقام یقین و وصول به اعلی درجه توحید است) گواه بر اعمال و رفتارشان بگیرد و خداوند ستمکاران را دوست ندارد.
 و دیگر به جهت آن که اهل ایمان را از هر عیب و نقضی میری و منزّه فرموده و کافران را به کیفر انکار و کفر خود محو و نابود گرداند. آیا شما گمان می کنید که داخل بهشت می شوید بدون آنکه امتحان الهی شما را فراگیرد، و بدون آن که مقام مجاهدین در راه خدا و صبر کنندگان در برابر مشکلات و حوادث معلوم و مشهود گردد؟»

علت عدم قیام امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام همانا نداشتن یاران کافی بود چنان که حضرت می فرماید که: حضرت رسول خدا به من فرمود: ای علی بعد از من اگر یاران کافی برای خود یافتی قیام کن و حق خود را بگیر و اگر نیافتی با جنگ و کارزار قیام مکن.^۲

و در فرمایشات آن حضرت است که بعد از رحلت رسول خدا اگر چهل نفر یار و معین می داشتم (البته یار فدائی و معین حقیقی) قیام می کردم و دست به شمشیر می زدم.^۳

۱-سوره آل عمران: ۳-آیه ۱۴۰ الی ۱۴۲.

۲- «غایة المرام» ص ۵۵۰ از کتاب سلیم بن قیس از سلمان فارسی نقل می کند در ضمن حدیث طویلی از رسول خدا هنگام رحلت که به امیرالمؤمنین فرمودند: یا آخی ستلقى بعدی من قریش شده من نظاهرهم علیک وظلمهم لک، فان وجدت اعواناً علیهم فجاهدهم وقاتل من خالفک بمن وافسک، وان لم تجد اعواناً فاصبر وکتف یدک ولا تلق بها الی التهلکة فانک منی بمنزلة هارون من موسی، ولک بهارون اسوة حسنة انه قال لموسی: ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی (الخ). و این حدیث طویل در کتاب سلیم به دو قسمت تجزیه شده قسمت اول در ص ۶۹ الی ص ۷۲ و قسمت دوم در ص ۷۹ الی ص ۸۳ آورده شده است.

۳- در کتاب «غایة المرام» ص ۵۵۰ در دو سطر آخر از سلمان ضمن حدیثی نقل می کند که پس از آن که حضرت شب فاطمه را سوار حمار نموده و از مهاجرین و انصاریاری خواست فما استجاب له الا اربعة

و نیز در نامه ای که معاویه برای آن حضرت می نویسد متذکر می گردد که تو ای علی همان کسی هستی که بعد از رحلت رسول خدا حتی چهل نفر ناصر و معین نداشتی، و وقتی که پدرم ابوسفیان آمد با تو بیعت کند به او گفتی که اگر چهل نفر معین و ناصر می داشتیم بر علیه مخالفان قیام می نمودم. لذا چون آن حضرت را تنها یافتند ناصران آن حضرت که عبارت بودند از سلمان، ابوذر، مقداد، زبیر، عمار بن یاسر، عباس بن عبدالمطلب، اُبَی بن کعب، عُثَیْب بن اَبی لهب، بَراء بن عازب، سعد بن اَبی وقاص، طلحة بن عبیدالله^۱ و تمام بنی هاشم و بسیاری دیگر از مهاجرین و انصار در خانه فاطمه علیها السلام متحصن شدند و برای حفظ جان خود از گزند، جانی را بهتر از خانه دختر رسول خدا مأمن نیافتند. ابوبکر عمر را برای احضار آنان برای بیعت فرستاد و گفت: **فَإِنْ أَبَوْا فَقَاتِلَهُمْ**^۲ «اگر نیامدند با آنها مقاتله و کارزار کن».

بردن حضرت عمر با جماعتی از اعوان خود آمد و در خانه فاطمه علیها السلام **امیر المؤمنین (ع)** وارد شد. ابن ابی الحدید گوید: **ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَقَالَ لِعَلِيٍّ: رَابِعَ مَسْجِدٍ لِبِرَائِ بْنِ عَزَبٍ، فَمِنْ قَبْلِهَا فَتَلَكَّأُ وَاحْتَبَسَ،^۳ فَأَخَذَ بِيَدِهِ فَقَالَ: فَمَنْ بَيْعْتِ قَابِلِي أَنْ يَقُومَ، فَحَمَلَهُ وَدَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الرَّبِيزَ حَتَّى أَمْسَكَهُمَا خَالِدٌ وَسَاقَهُمَا عُمَرُ وَمَنْ مَعَهُ سَوْفًا غَنِيْفًا، وَاجْتَمَعَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ وَأَمْتَلَأَتْ شَوَارِعُ الْمَدِينَةِ بِالرِّجَالِ، وَرَأَتْ فَاطِمَةُ مَا صَنَعَ عُمَرُ فَصَرَخَتْ وَوَلَوَتْ وَاجْتَمَعَ مَعَهَا كَثِيرٌ مِنَ الْهَاشِمِيَّاتِ وَغَيْرِهِنَّ فَخَرَجَتْ إِلَى بَابِ حُجْرَتِهَا وَنَادَتْ: يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا أَعَزَّتُمْ عَلَيَّ أَهْلِي بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَا أَكَلُمُ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ.**^۴

واریعون رجلاً، فأمرهم ان یصبحوا محلّقین رؤوسهم و معهم سلاحهم علی ان یباعوه علی الموت، و اصبحوا لهم یوافقهم منهم الآ اربعة.

۱- نامه معاویه که از جواب امیر المؤمنین در «نهج البلاغه» ص ۳۳ مکاتیب معلوم می گردد.

۲- در کتاب «عبدالله بن سبا» طبع مصر ص ۶۵ گوید: این گروه از بیعت تخلف نموده و در خانه فاطمه متحصن شدند. فی «الریاض النضره» ۱/ ۱۶۷ و «تاریخ الخمیس» ۱/ ۱۸۸ و «ابن عبیدیه» ۳/ ۶۴ و «تاریخ ابی الفداء» ۱/ ۱۵۶ و «ابن شحنه» بهامش «الکامل» ۱۱۲ و «جوهری» حسب روایة ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۳۰-۱۳۴ و «سیره الحلبیه» ۳/ ۳۹۴ و ۳۹۷.

۳- «کنز العمال» ج ۳/ ۱۴۰.

۴- تَلَكَّأَ به معنی اینست که کندی کرد و توقف نمود و نیز اِحْتَبَسَ به معنی توقف و تأنی است.

۵- «شرح نهج» ج ۲ ص ۱۹ و نیز در ج ۱ ص ۱۳۴ این داستان را آورده است.

می گوید: پس از آنکه در خانه فاطمه ریختند و شمشیر زبیر را از دستش گرفته و به سنگ زده و شکستند و او را گرفته و به دست خالد بن ولید و جماعتی که با آنها آمده بودند تحویل دادند سپس عمر داخل شد و به علی بن ابیطالب گفت: برخیز و بیعت کن، حضرت خودداری فرموده و ایام امتناع نمودند، عمر دست حضرت را گرفت و گفت: برخیز و بیعت کن، حضرت از برخاستن خودداری نمود، عمر و یاران او همگی همانطور که زبیر را گرفته بودند علی بن ابیطالب را گرفته و به شدت دفع نمودند، و خالد و عمر با جمیع همراهانشان با وضع بسیار فظیح و فجیعی با شدت و غلظتی هر چه تمام تر آنها را به مسجد بردند، مردم نیز در تمام شوارع و کوچه های مدینه جمع شده و نگاه می کردند. چون فاطمه این عملیات خشن را از عمر دید، ناله کرد، فریاد زد، و لوله نمود و به دنبال علی از منزل به سوی مسجد خارج شد و جماعتی بسیار از زنان بنی هاشم با فاطمه به سوی مسجد رفتند. فاطمه آمد تا در حجره خود در مسجد ایستاد و چون نظرش بر ابوبکر افتاد گفت: ای ابوبکر چقدر زود از روی عصبیت جاهلی و نخوت و حمیت نفسانی بر اهل بیت رسول خدا یورش بردید و تاختید، سوگند به خدا که دیگر من با عمر سخن نمی گویم تا آن که خدای خود را ملاقات کنم».

باری با این وضع عجیب امیرالمؤمنین را به مسجد بردند و ریسمان بر گردنش افکنده **كَالْجَمَلِ الْمَخْشُوشِ** او را برای تسلیم و تبعیت از ابی بکر از منزل خارج کردند.

شاهد بر این آن که طلحه بن عبیدالله در زمان خلافت عثمان روزی که امیرالمؤمنین در حضور جماعت بسیاری از مردم فضائل و مناقب خود را می شمرد در جواب آن حضرت گفت: بنابر این با این فضائل و مناقب ما با ادعای ابوبکر و عمر چه کنیم در روزی که تو را ریسمان به گردن انداخته و برای بیعت به مسجد آوردند؟^۱

۱- کتاب «سلیم بن قیس» ص ۱۱۷ و نیز در کتاب سلیم ص ۸۹ از سلمان فارسی نقل می کند که: نادى علی علیه السلام قبل ان یباع والحبل فی عنقه: یابن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی، و عین این عبارت را در «غایة المرام» ص ۵۵۲ از کتاب سلیم از سلمان نقل می کند.

و دیگر نامه ای است که معاویه به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نوشته و در آن نوشته است که تو همان مردی هستی که مانند جَمَلِ مَخْشُوشِ تورا برای بیعت با ابوبکر به مسجد آوردند. جَمَلِ به معنای شتر است و مَخْشُوشِ شتری است که استخوان بینی او را از عرض سوراخ نموده و در آن خِشَاش که چوبی است قرار می دهند و دو طرف آن چوب را طناب می اندازند که تا دیگر آن شتر سرکشی نکند و رام شود. امیرالمؤمنین در نامه بسیار جالب و دیدنی که محامد و محاسن خود و قبایح و سیئات معاویه را در آن گنجانیده است پاسخ نامه او را داده و نسبت به این جمله، حضرت جواب داده است که: درست، مرا با این حال به مسجد بردند ولی تو می خواهی مرا تعیب کنی و نفهمیده ای که این تحسین من است که برای عدم تحمّل بار ظلم و ستم تا این درجه ایبا و امتناع نمودم.

وَقَلَّتْ اِنِّي كُنْتُ اَفَاذُ كَمَا يُفَاذُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى اُبَايِعَ، وَلَعَمْرُ اللّٰهِ لَقَدْ اَرَدَتْ اَنْ تَدْمَ كَمَدَحَتِ وَاَنْ تَفْضَحَ فَاَفْتَضَحْتَ، وَمَا عَلَي الْمُسْلِمِ مِنْ عَضَاصَةٍ فِى اَنْ يَكُوْنَ مَظْلُومًا مَا لَمْ يَكُنْ شَاكًا فِى دِيْنِهِ وَلَا مُرْتَابًا بِتَقِيْنِهِ وَهَذِهِ حُجَّتِي اِلَى غَيْرِكَ فَضُدُّهَا وَلَكِنِّي اَظْلَقْتُ لَكَ مِنْهَا بِقَدْرِمَا سَمَحَ مِنْ ذِكْرِهَا. «و اما آنچه در نامه خود نوشته ای که مرا مانند شتری که چوب در استخوان بینی او نموده و او را مهار کرده باشند برای بیعت می کشیدند سوگند به خدا که خواستی مرا بدین سرگذشت مذمت و عیب کنی لکن نفهمیده مرا ستایش نموده و تمجید کرده ای، و خواستی مرا رسوا کنی و ندانسته خود را رسوا کرده ای (چون عدم بیعت من از روی اختیار، دلیل بر بطلان آنهاست و تو که خود را تابع آنها می دانی بر بطلان خود و سیره خود اعتراف نموده و خود را رسوا کرده ای). بدان که برای مؤمن هیچ نقص و خواری نیست در اینکه مظلوم واقع شود مادامی که از آن ستم شکتی در دین او پیدا نشود و در یقین او ریب و شکتی داخل نگردد (بلکه خواری و مذلت برای ظالم است در دنیا به لعن و طعن و در آخرت به رسوائی جزا و عقوبت). و این حجّت و دلیل من است برای غیر تو از گروه ستمکاران، زیرا که تو شایسته خطاب و اقامه برهان نیستی و لیکن من صورت آن دلیل

و حجت را به مقدار مختصری که پیش آمد بیان کرده و راه گفتار را در آن آزاد گذاشتم».^۱

۱- ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» ج ۳ ص ۴۵۵ الی ص ۴۵۷ که این نامه را نقل کرده و در مقام شرح برآمده گوید که: من از ابوجعفر نقیب یحیی بن زید راجع به این نامه سؤال کردم او گفت حضرت امیرالمؤمنین دو کاغذ در جواب دو کاغذ معاویه نوشتند. کاغذ اول را که معاویه فرستاد در آن لفظ **کالجمل المخشوش** نیست بلکه در آن این الفاظ هست: **حسدت الخلفاء و بغیت علیهم، عرفنا ذلک من نظرک الشّزر و قولک الهجر و تنفسک الصعداء و ابطائک عن الخلفاء.** و این نامه را به وسیله ابومسلم خولانی به حضور امیرالمؤمنین فرستاده است. چون حضرت جواب او را نوشتند نامه دیگری به وسیله ابوالقاسم باهلی فرستاد و در آن این لفظ **کالجمل المخشوش** موجود است. (ابوجعفر نامه معاویه را بر ابن ابی الحدید املا کرده و انوشته است ص ۴۵۶) و حضرت جواب این نامه را همان طور که در «نهج البلاغه» ملاحظه می شود نوشته اند. ابوجعفر نقیب گوید که: بسیاری از مردم از دو نامه معاویه اطلاع ندارند و گمان می کنند که فقط نامه ای را که فرستاده است همان نامه اول است و اشتهاً لفظ **کالجمل المخشوش** را در آن گذارده اند و این اشتباه است. و علامه امینی در ج ۷ ص ۷۸ از «الغدیر» در پاورقی می گوید که: این جمله (کالجمل المخشوش) را در «العقد الفرید» (ص ۲۸۵، «صبح الاعشی» ج ۱ ص ۲۲۸، «شرح ابن ابی الحدید» ج ۳ ص ۴۰۷ آورده اند.

درس نهم بیت دوم بیت چهارم

اشکالات وارده بر آیه «اولی الامر» و پاسخ آنها و اخوات
امیرالمؤمنین با رسول خدا در همه مراتب .

درس ۲۲ تا ۲۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنَةُ
اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ
يَوْمِ الدِّينِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.
قال الله الحكيم في كتابه الكريم:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي
شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ
تَأْوِيلًا.

از مجموع مباحث گذشته به خوبی روشن شد که مراد از اولی الامر در این
آیه مبارکه ائمه معصومین سلام الله و صلواته عليهم اجمعین هستند و حمل آن بر
خصوص خلفاء اربعه بعد از رحلت رسول خدا یا بر امراء سرايا یا بر علماء جایز نیست
چون در تمام این طبقات عصمت وجود ندارد.

و از تمام مسلمین کسی ادعای عصمت در آنها ننموده مگر طائفه شیعه که
در حق امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام معتقد به عصمت هستند. و سابقاً ذکر
شد که چون آیه بدون قید و شرط اطاعت آنها را واجب نموده و در ردیف اطاعت
رسول خدا قرار داده است بنابراین حتماً آنها باید معصوم بوده باشند.

و اما حمل آن بر حکام و سلاطین نیز جایز نیست چون اگر اطاعت آنها
مطلقاً واجب باشد این مخالف ضرورت دین و آیات صریحه قرآن مبین است که
اطاعت از مکذبین و مسرفین و هرگونه گناه و مخالفت امرخدا را حرام می شمرد، و
اگر به طور مقید و در صورت امر به طاعت واجب باشد این نیز مخالف با اطلاق آیه

شریفه است و از همین جهت است که فخر رازی در تفسیر خود اعتراف به لزوم عصمت در اولوالا امر نموده است و لیکن چون قائل به خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین و اولاد طیبین آن حضرت نیست، لذا گوید که: منظور از اولوالا امر جماعتی از اهل حلّ و عقد هستند که دارای علم و خبر و یت بوده و در مسائل، اجماع آنها حجت و نتیجه آراء و افکار آنها ملازم با عصمت است.

مادر طیّ مباحث گذشته این نظریه را باطل نموده و مواضع اشکال و فساد آنرا مفصلاً روشن ساختیم.

اشکالات اهل تستن اما اشکالاتی که عامه بر انطباق آیه برائمه معصومین نموده اند در تطبیق آیه اولوالا امر مجموعاً هفت اشکال است که همه آنها واهی و بی اساس است، برائمه معصومین مایکایک از آنها را بیان نموده و پاسخ آنرا نیز ذکر می کنیم.

اشکال اول: در آیه مبارکه لفظ اولوالا امر را مقید به لفظ **مِنْكُمْ** نموده است یعنی اولوالا امری که از طراز و سنخه شماست و این دلالت می کند بر آنکه هر یک از اولوالا امر یک انسان عادی مانند بقیه افراد انسان است و آنها مثل سایر افراد مؤمنین هستند بدون مزیت عصمت در آنها.

پاسخ: این استدلال در صورتی تمام است که متعلق لفظ **مِنْكُمْ** ظرف لغو باشد به اصطلاح علم نحو و ادبیت و لیکن ظاهر آیه آن است که آن ظرف مستقر است یعنی اولوالا امری که از شما هستند (**أُولَى الْأَمْرِ كَأَنَّ مِنْكُمْ**) و این فقط دلالت دارد بر آنکه اولوالا امری از جنس بشرند نه از غیر آنها مثل قول خدای تعالی: **هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ**^۱ «اوست خدائی که از میان مردم درس نخوانده پیغمبری را که از آنها بود برگزید».

و نیز مثل آیه: **رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ**^۲ حضرت ابراهیم به خدا عرض کرد: «بار پروردگارا برانگیز در میان آنها رسولی را از خود آنها».

و نیز مثل آیه: **رُسُلٌ مِنْكُمْ يَفْضُلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي**^۳ «پیمبرانی که از خود شما هستند نزد شما آیند تا آن که بر شما آیات مرا بخوانند». و بنابراین، آیه فقط

۲- سوره بقره: ۲- آیه ۱۲۹.

۱- سوره جمعه: ۶۲- آیه ۲.

۳- سوره اعراف: ۷- آیه ۳۵.

دلالت دارد بر آنکه اولوالامر از خود مردم اند و البته در این شکی نیست که ائمه معصومین از جنس بشرند نه از جنس ملائکه یا غیر آن.

اشکال دوم: آنکه لفظ اولوالامر جمع است و البته جمع دلالت دارد بر آنکه مسمای این لفظ دارای کثرت و تعددی است، و اگر بخواهیم آنها را برائمه معصومین حمل نمایم چون در هر زمان يك نفر از آنها بیشتر امام نیستند لازمه اش آن است که لفظ جمع را حمل بر مفرد نموده باشیم و این خلاف ظاهر است.

پاسخ: آنچه خلافت ظاهر است آنست که لفظ جمع را بگوئیم و معنای مفرد را قصد کنیم و لیکن در آیه شریفه چنین نیست. اولوالامر دوازده امام معصوم هستند و اطلاق لفظ جمع بر آنها بدون اشکال است و لازم نیست که در صحت استعمال لفظ جمع تمام افراد آن فعلاً موجود باشند، بلکه اگر یکی پس از دیگری بوجود آیند لفظ جمع که منحل به آحاد و افرادی است بر آنها منطبق خواهد شد. مثل آنکه می گوئیم: شاگرد مدرسه باید کلاسها را طی کند، مسلماً کلاسها لفظ جمع است ولی طی نمودن آنها در يك زمان نیست بکله یکی پس از دیگری است، و نظیر این گونه استعمال در میان مردم بسیار است. می گویند: از رؤسای خود پیروی کن، با آن که در هر زمان يك رئیس بیش نیست و در قرآن مجید از این گونه جمع ها بسیار است. **فَلَا تُطِيعُ الْمُكَدِّبِينَ**^۱ «از تکذیب کنندگان پیروی منما». **فَلَا تُطِيعُ الْكٰفِرِينَ**^۲ «از کافران اطاعت مکن». **حَافِظُوا عَلٰی الصَّلٰوٰتِ وَالصَّلٰوَةُ الْوُسْطٰی**^۳ «بر نمازهای خود مواظبت بنمائید». **اِنَّا اَعْطٰنَا سَادَتَنَا وَكِبْرَانَنَا**^۴ «ما از رؤساء و بزرگان خود اطاعت نمودیم». **وَ اَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ**^۵ «بالهای محبت و لطف خود را برای مؤمنین بگستران». در این آیات معلوم است که انسان در زمان واحد تمام نمازها را نمی خواند و از همه بزرگان و رؤساء در وقت واحد پیروی نمی کند و بال خود را برای تمام مؤمنین در زمان واحد نمی گسترده بلکه این جمع ها منحل به افرادی است عدیده و در هر زمان که یکی از آنها مصداق پیدا نمود آن تکلیف براو بار می شود. آیه

۲- سوره فرقان: ۲۵- آیه ۵۲.

۴- سوره احزاب: ۳۳- آیه ۶۷.

۱- سوره قلم: ۶۸- آیه ۸.

۳- سوره بقره: ۲- آیه ۲۳۸.

۵- سوره حجر: ۱۵- آیه ۸۸.

اولوالامر نیز چنین است چون منحلّ به افرادی است، و در هر زمان فردی از آنها در خارج متحقق گردد و وجوب اطاعت آن فرد متحقق خواهد شد.

اشکال سوم: آنکه اطاعت از اولوالامر اگر مراد ائمه معصومین باشند مشروط است به معرفت آنها چون اگر انسان به آنها معرفت نداشته باشد در این صورت وجوب اطاعت از آنها محال و این تکلیف مالا یطاق خواهد بود. و چون آیه مبارکه به طور اطلاق اطاعت آنها را واجب می‌کند بنابراین مراد ائمه معصومین نخواهند بود.

پاسخ: اولاً عین این اشکال بر خود اشکال کننده وارد است. زیرا که اگر اولوالامر را منتخب اهل حلّ و عقد هم بدانیم، باز اطاعت از آنها متوقف و مشروط است بر شناسائی آنها، و فرقی نیست بین آنکه ما اولوالامر را امام معصوم بدانیم یا غیر آن در هر صورت اطاعت از تکلیف منوط است به شناسائی موضوع آن و فقط فرقی که دارد آن است که ائمه معصومین را باید خدا و رسول خدا معرفی کنند و اهل حلّ و عقد را خود مردم باید جستجو کرده و بشناسند.

و ثانیاً همانطور که در علم اصول فقه کاملاً بحث شده است علم و معرفت به موضوع، شرط اصل تکلیف نیست بلکه شرط تنجّز تکلیف و تحقّق بلوغ تکلیف است. بنابراین بدون معرفت به خود تکلیف یا به موضوع آن، تکلیف متحقق است لکن تنجّز ندارد و در صورت قصور مکلف از علم، گردن گیر اونی می‌شود. و اگر بخواهیم فرضاً علم به تکلیف یا به موضوع آن را از شرایط خود تکلیف قرار دهیم مانند استطاعت برای وجوب حجّ و تمکّن از آب برای وجوب وضوء هیچ تکلیف مطلقاً در خارج متحقق نخواهد شد. بنابراین در آیه شریفه وجوب اطاعت از اولوالامر به طور اطلاق است، و البته علم به آنها شرط تنجّز تکلیف است و در صورت عدم علم چنانچه از روی تقصیر نباشد تکلیف، تنجّز ندارد. و در غالب از تکالیف علم به موضوع از شرایط بلوغ تکلیف است نه از شرایط اصل تکلیف.

اشکال چهارم: در دنبال وجوب اطاعت اولوالامر خدا می‌فرماید: **فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ** «اگر شما مردم در امری نزاع نمودید برای رفع منازعه و حلّ مسئله به خدا و رسول رجوع کنید».

در این آیه همین طور که ملاحظه می‌شود رافع نزاع را کتاب خدا و سنت رسول الله قرار داده است و اگر اولوالامر امامان معصوم باشند باید برای رفع نزاع به آنها مراجعه

نمود، چون ایشانند که طبق واقع در میان مردم حکم می‌کنند. ولی چون آیه شریفه رفع منازعه را به اولوالامر ارجاع نداده است معلوم می‌شود که آنها دارای عصمت نیستند و در منازعه قول آنها حجیت ندارد بلکه باید مرجع رفع نزاع را کتاب و سنت قرار داد.

پاسخ: همانطور که در اوائل بحث از این آیه مبارکه مفضلاً ذکر شد خطاب این آیه به مؤمنین است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ**. در این خطاب به طور مطلق به و بدون قید و شرط پیروی از خدا و رسول خدا و اولوالامر واجب شده است. اطاعت خدا در قوانین کلیه و اصول احکام که منظور قرآن مجید است.

اطاعت رسول خدا دو ناحیه داشت، ناحیه اول: آن‌چه راجع به قانون و حکم بود مانند تفصیل احکام و بیان حدود موضوعات و مشخصات آنها و تفریع فروعی که اصول آن در کتاب خدا بیان شده است. این ناحیه راجع به تشریح بوده و اختصاص به رسول خدا دارد. **ناحیه دوم:** اوامر شخصیته آن حضرت است راجع به مصالح اجتماع از تجهیز جیش و ارسال سرباز و تعیین امرای لشکر و ائمه جماعت و مؤذنین و سایر اموری که راجع به تشریح نیست بلکه منوط به رأی و نظریه آن حضرت است. اطاعت از رسول خدا در هر دو ناحیه واجب است.

و اما اطاعت از اولوالامر فقط در ناحیه دوم از دو ناحیه اطاعت رسول خداست. زیرا که اولوالامر گرچه ائمه معصومین باشند چون شریعت تازه‌ای نیاورده و نمی‌آورند بلکه تابع شریعت رسول خدا هستند بنابراین برای آنها جنبه تشریح نیست بلکه وظیفه آنها بیان حکم و ابلاغ معانی قرآن و تأویل آن و تجهیز جیوش و نظریه در مصالح اجتماع از تعیین ولات و قضاة شرع در بین مردم و غیر آنها می‌باشد. و بنابراین اطاعت از اولوالامر تنها از ناحیه نظریه و آراء شخصی واجب است، و چون در آیه شریفه کتاب و سنت مرجع برای اخذ احکام قرار داده شده است و اولوالامر را در آن نصیبی نیست لذا برای رفع نزاع باید به عالم حکم خدا و سنت مراجعه نمود، خواه به اولوالامر مراجعه نمود یا به غیر آنها که نیز عالم به کتاب و سنت اند، و البته، چنانچه به اولوالامر مراجعه شود چون آنها عالم به کتاب و سنت هستند و طبق آندو حکم می‌کنند حکم آنها نیز قاطع و به دلیل آیه مبارکه واجب الاطاعة خواهد بود.

بنابراین واضح شد که علت آنکه خدا در مورد تنازع، ارجاع به کتاب و سنت داده و ارجاع به اولوالامر ننموده است برای تعیین مصادر احکام و تشریح است که منحصر به کتاب و سنت است نه از جهت عدم حجیت قول اولوالامر بلکه قول آنها حجّت است و رافع خصومت از جهت آنکه متّخذ از کتاب خدا و سیره رسول الله است.

و مؤید و شاهد تمام مطالب فوق آیات بعدی است که رجوع به طواغیت زمان را برای رفع منازعه و خصومت حرام می‌شمرد. *أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِطُّوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا.* (آیه ۶۰) *وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ رَأَيْتَ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا* (آیه ۶۱) *... وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ* (آیه ۶۴).

این آیات رجوع به غیر خدا و رسول را در رفع منازعات و مشاجرات حرام می‌شمرد و به عنوان سرزنش و تعیب از افرادی که برای حل مشکلات خود به حکام جور که برخلاف حکم خدا و رسول خدا فصل خصومت می‌دهند مراجعه کرده اند مؤاخذه می‌نماید و فقط حکم پیغمبر را فاصل خصومت و رافع منازعه قرار می‌دهد. اینها شواهدی است که در آیه اولوالامر خداوند مرجع و مستند احکام را کتاب خود و سنت رسول خود قرار داده و از این جهت باید در منازعات آنها را حکم قرار داد، نه از جهت آنکه قول اولوالامر که بنا به فرض، معصوم بوده و از کتاب و سنت تجاوز نمی‌نماید حجّت نیست بلکه حجیت آن در طول حجیت کتاب و سنت است نه در عرض آن.

اشکال پنجم: آنکه شیعه میگوید: فائده امام معصوم همانا هدایت به صراط مستقیم و رهائی دادن آنها از منازعات و مشاجرات و تفرقه آنان است، و البته این نتیجه با فرض عصمت آنهاست، ولی چنانچه فرض شود در بین خود اولوالامر نزاعی درگیرد و راجع به اصل ولایت یا غیر آن منازعه ای کنند در این صورت معصوم نبوده و آن نتیجه عائد نخواهد شد. و چون آیه شریفه تنازع مردم را با وجود اولوالامر بلکه تنازع خود اولوالامر را بیان می‌کند و در تمام احوال، مرجع رفع خصومت را کتاب و سنت می‌داند بنابراین با وجود فرض تنازع میان آنها دیگر فرض عصمت برای آنها محال است.

پاسخ: همانطوری که ذکر شد وجهه خطاب در این آیه مبارکه با غیر اولوالامر از سایر مؤمنین است یا اَبْهَآ الذِّیْنَ اٰمَنُوْا اطِيعُوا اللّٰهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُوْلَ وَاُوْلٰی الْاَمْرِ مِنْكُمْ فَاِنْ تَنٰزَعْتُمْ فِیْ شَیْءٍ... «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و رسول خدا و اولوالامر اطاعت کنید پس اگر نزاع کردید در چیزی...».

معلوم است که مخاطب به این خطاب افراد دیگر از مؤمنین اند و این خطاب که مردم را امر به اطاعت اولوالامر نموده شامل خود اولوالامر نخواهد شد. و سپس که می‌فرماید: پس اگر نزاع کردید به خدا و رسول مراجعه کنید، این خطاب هم به دنبال همان خطاب اول و چون عطف است مخاطب به آن همان مخاطبان اول یعنی غیر از اولوالامر است، و بنابراین مورد تنازع همان مسائل واقعه بین خود مردم است نه مسائل و احکامی که از امام صادر می‌شود. چون با وجوب اطاعت امام، تنازع در احکام و اوامر او معنی ندارد و فرض نمی‌شود و نه مسائلی که بین خود اولوالامر واقع شده و نزاعی که بین خود آنها درگیرد چون وجهه خطاب با مؤمنین است. و علاوه بر آنکه آنها معصوم بوده و نزاع نمی‌کنند خطاب شامل آنها نمی‌گردد. و البته معلوم است که مردم در منازعات خود باید به کتاب و سنت رجوع کنند و کسی که بدانها علم و معرفت داشته باشد چه اولوالامر و چه غیر آنها خصوصت را فیصله دهد. مثل آیاتی که دلالت می‌کند بر آنکه مؤمنین باید از رسول خدا اطاعت کنند (یا اَبْهَآ الذِّیْنَ اٰمَنُوْا اطِيعُوا اللّٰهَ وَّرَسُوْلَهُ) چگونه در این خطابات که متوجه مؤمنین می‌شود شامل خود حضرت رسول نخواهد شد، بلکه راجع به افراد مؤمنین غیر آن حضرت است که باید حکم خدا و رسول را از آن حضرت یا از غیر آن حضرت که مطلع و عالم باشد سؤال کنند و سپس اطاعت بنمایند، همچنین در آیه اولوالامر خطاب شامل حال آنها نشده بلکه راجع به غیر آنها از مؤمنین است که باید حکم و مسئله را از اولوالامریا غیر آنها پرسیده و طبق حکم خدا و رسول خدا عمل نمایند.

اشکال ششم: ما در این زمان از دسترسی به امام معصوم و تعلم احکام و مسائل و تأویلات قرآن عاجزیم و هیچ راهی برای وصول به آن نداریم، بنابراین نمی‌شود خدا طاعت آنها را بر ما واجب کند، چون راهی برای طاعت نیست. و از طرفی چون می‌دانیم که آیه کریمه به طور اطلاق اطاعت اولوالامر را لازم شمرده است بنابراین اولوالامر ائمه معصومین نخواهند بود.

پاسخ: در زمان ظهور برای تمام مردم امکان دسترسی به امام هست مانند زمان یازده امام، و اما در زمان غیبت، عدم امکان دسترسی برای عموم مستند به خود آنهاست زیرا به واسطه خیانت‌ها و جنایت‌های آنان فیض از آنها بازداشته شده است و این قصور از ناحیه خدا و رسول خدا نیست مثل آنکه امت، پیغمبر خود را بکشد و سپس بگوید که ما قدرت بر اطاعت نداریم، و اعتذار بجوید که مامتمکن از ملاقات و استفاده از محضر او نیستیم. کما آنکه در زمان حضور هم نظیر این مصائب که می‌توان آنرا نیز غیبتی شمرد برای امت دست داد.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را زندان کردند و حضرت رضا را حبس نظر داشتند، و نیز سایر ائمه. حضرت امام محمد تقی و امام علی النقی و امام حسن عسکری همه حبس نظر بوده و دسترسی تمام امت به آنها ممکن نبود. هر وقت که امت خود را اصلاح نموده و قابلیت ظهور آن حضرت را پیدا کند مشرف به ملاقات خواهد شد، چنانچه آن حضرت ضمن نامه ای که به شیخ مفید رضوان الله علیه می‌نویسد این نکته را تذکر می‌دهند: **وَلَوْ أَنَّ أَشْيَاعَنَا - وَقَفَّهْمُ اللَّهُ لِطَاعَتِهِ - عَلَى اجْتِمَاعٍ مِنَ الْقُلُوبِ فِي الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ عَلَيْهِمْ لَمَا تَأَخَّرَ عَنْهُمْ الْيَمْنُ بِلِقَائِنَا، وَ لَتَعَجَّلَتْ لَهُمُ السَّعَادَةُ بِمُشَاهَدَتِنَا عَلَى مَعْرِفَةِ الْحَقِّ وَصِدْقِهَا مِنْهُمْ بِنَا، فَمَا يَحْسِنَا عَنْهُمْ إِلَّا مَا تَصِيبُ بِنَا مِمَّا نَكْرَهُهُ وَلَا نُؤْرَثُهُ مِنْهُمْ.**^۱ «و اگر شیعیان ما - که خداوند برای طاعت خود توفیقشان دهد - در وفای به عهده ای که با آنان شده است یکدل بودند، هر آینه تشرف آنان به یمن ملاقات ما به تأخیر نمی‌انجامید و همای سعادت دیدار ما به خاطر معرفتی که آنان به حق و صداقتی که نسبت به ما دارند به سرعت بر فراز خانه آنها می‌نشست. لکن ناملایماتی که از ناحیه آنان به ما می‌رسد که ابداً مورد انتظار ما نیست آنها را از دیدار ما محروم گردانیده است».

این از نقطه نظر عموم، و اما از نقطه نظر خواص از مردم که در صدد تزکیه نفس بود و در طریقی صراط مستقیم و مجاهده با مُشتهیات نفسانیّه مجد و قدمهای استواری برمی‌دارند راه ملاقات و استفاده از محضر آن حضرت مسدود نمی‌باشد. هر کس

۱- «احتجاج» شیخ طبرسی طبع نجف ج ۲ ص ۳۲۵.

بخواهد خدمت آن حضرت تشرّف حاصل کند باید در این راه قدم به صدق نهد. علاوه این اشکال بر خود فخر رازی که مستشکل است وارد است، زیرا او اولوالامر را اجماع اهل حلّ و عقد می داند که نظریّه آنها متبّع و در تمام عالم اسلام باید امت واحدی را تشکیل دهند. والبتّه امروز به هیچ وجه تمکّن از تشکیل امت واحد در تمام عالم اسلام به نظریّه و صلاحید اهل حلّ و عقد نیست.

اشکال هفتم: اگر مراد از اولوالامر ائمه معصومین باشند باید صراحتاً از جانب خدا و رسول خدا به تمام مردم معرفی گردند و اگر معرفی شده بودند، بعد از رحلت رسول خدا تمام امت بدانها مراجعه نموده و آنان را ولی و صاحب اختیار خود می شمردند و در این امر اختلاف و نزاعی حتی بین دو نفر پیدانمی شد.^۱

پاسخ: علت مخالفت بعضی از امت فقدان نصّ از جانب خدا و رسول خدا نیست. چه بسیار از اموری که صراحتاً در کتاب خدا و سنت رسول خدا معین شده و در عین حال مخالفت شده است. دانستن حکم و فهمیدن واقع در یک طرف، تسلیم قلب و انقیاد دل در برابر امر خدا و رسول خدا در طرف دیگری است.

چه بسیار ممکن است که کسی مطلبی را خوب بداند و از نقطه نظر فکری و عقلی، بدون هیچ شبهه و تردید حقیقت امر را به دست آورده باشد ولی به جهات میل به ریاست و غلبه نفس اماره و انغمار در لذّات و شهوات نفس و عدم تمکین دل و خضوع قلب در مقابل واقعیات، آن امر معلوم و مسلم را کنار زده و به مرحله عمل در نیاورد. والبتّه حبّ جاه و هوای ریاست هزاران بار در انسان از حبّ مال و بعضی از شهوات غذائی و جنسی قوی تر است و ممکن است کسی در صورت ظاهر از شهوات جنسی و غذائی و مالی خود را بر کنار بدارد، ولی حبّ جاه و ریاست که بسیار مخفی و در روزنه ها و سوراخهای باریک و لطیف دل جای می گیرد و تادم مرگ انسان را بدرقه می کند و آخرین چیزی است که از دل های صدیقین خارج می شود کجا به این زودی ها و به این آسانی ها از دل بیرون می رود، بلکه مانند صیّاد در گوشه ضمیر در کمین می نشیند و همین که زمینه را برای تاخت و تاز خود مساعد دید حمله می کند و

۱- اشکال دوّم و سوّم و چهارم را فخر رازی در تفسیر خود ج ۱۰ ص ۱۴۶ ذکر کرده است و بقیه

اشکالات را به ضمیمه اشکالات فخر، علامه طباطبائی در «تفسیر المیزان» ج ۴ ص ۴۱۷ و ص ۴۲۵ و ۴۲۶ ذکر کرده و جواب داده اند.

مردم را به تبعیت و پیروی از خود دعوت می‌نماید و برای این منظور از همه چیز حتی ارمال و فرزند نیز می‌گذرد، مگر آن کسانی که از این مراحل عبور کرده و آیه «انفسنا» و «تطهیر» درباره آنان نازل شده است، و دیگر افرادی که خود را تابع آنان دانسته و در راه وصول به مقصد درسلو کنند، از نصوص کتاب و سنت تخطی ننموده در ولایت ائمه معصومین شك و تردیدی ننموده‌اند.

نصوص و تصریحات آیا برای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرینش آیه در کتاب خدا و ولایت نازل نشده: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.** کلام رسول خدا راجع به ولایت «این است و جز این نیست که صاحب اختیار و سرپرست شما خدا امیرالمؤمنین (ع) و رسول خدا و کسانی هستند که اقامه نماز نموده و در حال رکوع به

فقرا اتفاق می‌نمایند». که این آیه بدون تردید و به اجماع شیعه و سنی درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده است. و نیز آیه: **الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.** «امروز من دین شما را کامل نموده و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد» به دنبال حدیث غدیر: **أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ؟ قَالُوا: بَلَىٰ. قَالَ: فَمَنْ مَوْلَاؤُهُ فَمَوْلَاؤُهُ عَلِيٌّ مَوْلَاؤُهُ.** در وقتیکه پیغمبر در غدیر خم خطاب نموده و به امت فرمود: «آیا من اولی

به تصرف و صاحب اختیار در امور شما نیستم؟ گفتند: بلی. حضرت فرمود: هر کس که من صاحب اختیار او هستم بداند که اینک این علی صاحب اختیار اوست». و نیز آیه تطهیر: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** «خداوند اراده تکوینی نموده که شما (پنج نفر: رسول خدا، امیرالمؤمنین، فاطمه، حسن و حسین) را که اهل بیت هستید از هرگونه پلیدی ظاهری و معنوی پاک گرداند».

و حدیث سفینه: **مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ** «مثال اهل بیت من در میان شما مثال کشتی نوح است هر کس در آن سوار شود نجات می‌یابد و هر کس از سوار شدن تخلف ورزد غرق می‌گردد».

و حدیث عشیره: **أَيْكُمْ يُؤَاؤِرُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ آخِي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي؟** «کیست از شما که با من در امر رسالت و تبلیغ آن کمک کند تا آنکه برادر و وزیر و خلیفه من بعد از من در میان شما بوده باشد؟».

وحدیث ثَقَلَيْنِ: اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمْ الثَّقَلَيْنِ کِتَابَ اللّٰهِ وَعِترتی اَهْلَ بَیتِی، مَا اِنْ تَمَسَّکْتُمْ بِهَمَّالِنِ تَصِلُوْا بَعْدِی اَبَدًا «من در میان شما دو چیز بزرگ و گرانبها از خود به یادگار می گذارم: کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من هستند، تا زمانی که شما به این دو تمسک جوئید ابداً گمراه نخواهید شد».

و مانند حدیث منزلت: یا عَلِیُّ اَنْتَ مِثِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُوْنَ مِنْ مُوسٰی اِلَّا اَنْهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِی. «ای علی نسبت تو با من مانند منزله و نسبت هارون است به موسی مگر آنکه دیگر بعد از من پیغمبری نخواهد بود».

و حدیث خصف نعلین: اَنَا قَاتِلْتُ النَّاسَ عَلٰی تَنْزِیلِ الْقُرْآنِ وَلٰکِنْ خَاصِفُ النَّعْلِ یُقَاتِلُهُمْ عَلٰی تَاوِیْلِهِ—وَکَانَ قَدْ اَعْطٰی عَلِیًّا نَعْلَهُ یَخْصِفُهَا—«من کارزار کردم با مردم برای اعتراف و اقرار به ظاهر قرآن، ولیکن پینه کننده نعل کارزار می کند با مردم برای اقرار و اعتراف به باطن قرآن. و در آن حال که حضرت این جملات را فرمود نعلین خود را به علی بن ابیطالب علیه السلام داده بود که پینه زند و علی مشغول پینه زندن بود».

و مانند امر نمودن آن حضرت اصحاب را که به نام امارت بر آن حضرت سلام کرده و بگویند: السَّلَامُ عَلَیْکَ یا امیرالمؤمنین ، و بسیاری از احادیث دیگر که در آنها نه یک بار و نه دو بار بلکه ده ها بار و صدها بار و نه در یک مجلس و دو مجلس بلکه در مجالس عدیده و مواطن کثیره آن حضرت امیرالمؤمنین را وصی خود، و وزیر خود، و وارث خود، و برادر خود، و نفس خود، و خلیفه خود، و ولی هر مؤمن بعد از خود خوانده است. و این احادیث و آیاتی که شأن نزولش آن حضرت بوده ذکر شد و احادیث و آیات دیگری که نیز وارد است همه مورد اجماع و اتفاق شیعه و سنی است. همه سند آنها را صحیح شمرده و از طرق عدیده از رسول خدا روایت کرده اند و در کتب معتبره تاریخ و حدیث و تفسیر ذکر کرده اند.^۱ آیا این همه آیات و روایات معتبره برای اثبات ولایت امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینش کافی نیست؟!

باری اگر این روایات و تصریحات را ما نصّ و تصریح ندانیم، بنابراین معنی نصّ و تصریح را نفهمیده ایم. اگر جبرائیل زبان درآورد و از بالای آسمان ندا

۱- ما سند بعضی از آنها را در مباحث گذشته ذکر کرده ایم و سند برخی دیگر در مباحث آتیه

خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

کند که امیرالمؤمنین وصی رسول خداست باز هم می‌گویند: این نص و تصریح نیست. هرکس به کتاب‌های اهل تسنن وارد باشد می‌داند که تمام آنها مملو از وصایت امیرالمؤمنین و تصریحات رسول خداست، مع ذلك می‌گویند: رسول خدا تصریح نکرده است.

مشرکین قریش هرروزه آیات باهره و معجزات قاهره از رسول الله می‌دیدند که هیچ جای ابهام و تردید برای آنها باقی نمی‌گذاشت مع ذلك چون نفس آنها حاضر برای قبول قول حق و تمکین از واقع نبود قبول نمی‌کردند، وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا جَاءُوكَ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ^۱. «و بعضی از کافران و مشرکان به سخنان تو گوش فرا می‌دهند لکن چون ما بر روی دلهای آنها پرده‌ای کشیده‌ایم که فهم آن سخنان نمی‌کنند و در گوشهای آنان سنگینی قرار داده‌ایم لذا اگر تمام آیات الهی را مشاهده کنند باز ایمان نمی‌آورند تا آنجا که چون نزد تو آیند و در مقام مجادله برآیند، می‌گویند این آیات غیر از افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست».

وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ^۲. «و اگر هر آیه و نشانه‌ای از واقع ببینند باز ایمان نمی‌آورند و اگر راه رشد و هدایت را ببینند و بفهمند از آن پیروی نمی‌نمایند و اگر راه ضلالت و گمراهی را ببینند و تشخیص دهند آنرا انتخاب می‌نمایند، و این به علت آن است که آیات ما را تکذیب کرده و از آن غافل شدند».

وَكَانَ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِمُرُونِ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ * وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ^۳. «و چه بسیاری از آیات خدا در آسمان‌ها و زمین است که این مردم غافل بر آنها مرور نموده و آنها را مشاهده می‌کنند لکن به نظر عبرت نمی‌نگرند و اعراض می‌کنند و اکثر خلق خدا به خدا ایمان نداشته بلکه برای او

۱- سوره انعام: ۶- آیه ۲۶.

۲- سوره اعراف: ۷- آیه ۱۴۶.

۳- سوره یوسف: ۱۲- آیه ۱۰۶ و ۱۰۷.

شريك قرار داده و امور دیگری را در نظام عالم مؤثر می‌دانند».

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۱. «آن کسانی که کلمه خذلان و مهر ضلالت از طرف خدا بر آنها خورده است ایمان نمی‌آورند و اگر تمام انواع و اقسام آیات خدا بر آنها وارد شود باز ایمان نمی‌آورند تا جایی که عذاب دردناک خدا را در مقابل چشمان خود مشاهده کنند».

هرکس سیره رسول خدا را با امیرالمؤمنین عليه السلام و روش و سلوک آن حضرت را با آن امام همام ملاحظه کند بدون هیچ شک و ریب می‌داند که آن امام وجود مبقیه رسول خدا و حکم جان و نفس آن حضرت را داشته‌اند و خلافت آن حضرت بعد از رسول خدا مانند خورشید روشن بوده است.

اعتراف ابوبکر به ابوبکر و عمرو دستیاران آنها از مقامات امیرالمؤمنین عليه السلام تقدّم امیرالمؤمنین به خوبی خبر داشتند، و تمام اخبارهایی که حضرت رسول علیه السلام راجع به وصایت و ولایت و خلافت امیرالمؤمنین عليه السلام داده بودند برای آنها معلوم و روشن بود مع ذلك مخالفت کردند و حتی بدون اطلاع آن حضرت در سقیفه جمع شده و مردم را به بیعت خود دعوت نمودند.

این حجر هیتمی شافعی گوید که: ابن سمان در کتاب خود که به نام «الموافقة» می‌باشد با اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است قال: لَمَّا جَاءَ أَبُو بَكْرٍ وَعَلِيٌّ لِيُزَيَّرَا قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَ وَفَاتِهِ بَسْتَهُ أَيَّامًا، قَالَ عَلِيُّ لِأَبِي بَكْرٍ: تَقَدَّمْ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: لَا اتَّقَدَّمْ رَجُلًا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِيهِ: عَلِيُّ مِثِّي كَمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي ۲. ابن عباس گوید: «چون بعد از شش روز که از رحلت رسول خدا گذشت ابوبکر و علی برای زیارت قبر رسول خدا آمدند علی به ابوبکر گفت: بفرما (یعنی در ورود به روضه شریفه، حضرت به او تعارف کردند) ابوبکر گفت: من هیچگاه جلوتر از مردی قدم نمی‌گذارم که از رسول خدا شنیدم که درباره او می‌فرمود: نسبت علی با من مثل منزلت من است نسبت به خدای من».

این حدیث را محب‌الدین احمد بن عبدالله طبری در دو کتاب خود:

۱- سوره یونس: ۱۰-آیه ۹۶-۹۷.

۲- «الصواعق المحرقة» ص ۱۰۸.

«الریاض التّصرة» ج ۲ ص ۱۶۳، و «ذخائر العقبی» ص ۶۴ روایت کرده است و لیکن بدین عبارت: عَلِيٌّ مَتَى بِمَنْزِلَتِي مِنْ رَبِّي.

و همچنین موفق بن احمد خوارزمی با اسناد خود از شعبی روایت کرده است
 قَالَ: نَظَرَ أَبُو بَكْرٍ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مُقْبِلًا فَقَالَ: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَقْرَبِ النَّاسِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَجْدَرِهِمْ مَنْزِلَةً وَأَعْظَمِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عِثَاءً وَأَعْظَمِهِمْ عَلَيْهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا وَأَشَارَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّهُ لَرَوْفٌ بِالنَّاسِ وَأَنَّهُ لَا وَاةَ حَلِيمٍ^۲. شعبی گوید: «در حالی که علی بن ابیطالب می آمد ابوبکر بدو نگاه کرد و گفت: هر کس دوست دارد که نزدیک‌ترین مردم را و شایسته‌ترین آنها را از لحاظ منزلت و مقام نسبت به رسول خدا، و عظیم‌ترین آن‌ها را در نزد خدا از جهت تحمّل مشاق و زحمات دین خدا ببیند باین مرد نگاه کند، و با دست خود اشاره کرد به سوی علی بن ابیطالب و گفت: به علت آنکه من از رسول خدا شنیدم که می فرمود: علی بن ابیطالب نسبت به مردم بسیار مهربان و بسیار شکیبا و حلیم و نسبت به خدا خاشع و بسیار کثیر المناجات است». تمام این حدیث را بدون استشهاد به قول رسول خدا نیز محبّ الدین طبری در «الریاض التّصرة» ج ۲ ص ۱۶۳ آورده است.

و شیخ سلیمان حنفی قندوزی از کتاب «موّدة القربی» روایت کرده است
 با سند متصل خود از عبدالله بن عمر: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: خَيْرُ رِجَالِكُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَخَيْرُ شَبَابِكُمْ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَخَيْرُ نِسَائِكُمْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ -^۳. عبدالله عمر می گوید که: رسول خدا فرمود: «بهترین

۱- بعید نیست تصحیف «و أعزهم عليه» بوده باشد.

۲- «مناقب» خوارزمی ص ۹۷.

۳- «ینایع المودة» ص ۲۴۷. و روایات در این معنی که امیرالمؤمنین خیر البشر است از رسول خدا بسیار وارد و در کتب عامه مضبوط است. ما در اوائل این کتاب قدری از آنها نقل کردیم و راوی بعض از آنها عائشه بود. در «ذخائر العقبی» ص ۹۶ از عقبه بن سعد عوفی روایت کند که گفت: ما بر جابر بن عبدالله وارد شدیم و آنقدر پیروی او را در گرفته بود که موهای ابروانش بر چشمهایش ریخته بود و مادر باره علی سؤال کردیم. جابر موهای ابروانش را با دست بالا زده و نگاهی به ما کرد و گفت: «ذاك من خير البشر» «علی از بهترین افراد انسان است». و نیز در «ینایع المودة» ص ۲۴۶ از علی علیه السلام و حذیفه و عائشه روایت کرده است که: علی خیر البشر، من أبی فقد كفر. و در ص ۲۴۷ از عائشه روایت کرده است که: ان الله قد عهد

مردان شما علی بن ابیطالب، و بهترین زنان شما فاطمه دختر محمد، و بهترین جوانان شما حسن و حسین هستند».

و نیز از ابن عمر روایت کرده است که قال: كُنَّا إِذَا أَعَدَدْنَا أَصْحَابَ النَّبِيِّ وَاللَّهِ عَلَيْهِ قُلْنَا: أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ. فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَعَلَى مَا هُوَ؟ قَالَ: عَلِيٌّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ لَا يُقَاسُ بِهِ أَحَدٌ، هُوَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي دَرَجَتِهِ. إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: «الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمَانٍ أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ» ففَاطِمَةُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي دَرَجَتِهِ وَعَلِيٌّ مَعَهُمَا^۱. از عبدالله بن عمر روایت است که گوید: «ما هروقتی که اصحاب رسول خدا رامی شمردیم می گفتیم: ابابکر و عمرو عثمان. يك روز مردی گفت: ای اباعبدالرحمن پس علی کیست؟ ابن عمر در پاسخ گفت: علی از اهل بیتی است که هیچ کس در روی زمین با او قابل مقایسه نیست. علی با رسول خدا و هم درجه اوست، خداوند می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و ذریه آنان نیز در ایمان از آنها پیروی نمودند ما ذریه آنها را به آنان ملحق می نمایم». بنابراین فاطمه که ذریه رسول خداست به آن حضرت ملحق است و در درجه آن حضرت، و علی با آن دو است». برای این روایتی که عبدالله بن عمر آورده است که علی از خاندانی است که هیچ کس با آنها قابل مقایسه نیست شواهد و مؤیداتی بسیار از کلام رسول خدا و از کلام بزرگان علماء امامیه و علماء سنت یافت می شود.

در «ذخائر العقبی» ص ۱۷ از انس بن مالک روایت کرده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ. حضرت رسول فرمودند: «ما اهل بیتی هستیم که هیچ کس با ما قابل قیاس نیست». و در «بنا بیع الموده» ص ۲۵۳ بعد از نقل این حدیث فرموده است که: احمد بن محمد کُرُزُری بغدادی گفت که: از احمد بن حنبل سؤال کردم که افضل صحابه که بودند؟ در پاسخ گفت: ابوبکر و عمرو عثمان و سپس ساکت شد. من گفتم: ای پدرجان پس علی بن ابیطالب کجا رفت؟ قال: هُوَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ لَا يُقَاسُ بِهِ هَوْلَاءُ «علی بن ابیطالب از اهل بیتی است که

الَّتِي أَنْ مِنْ خَرَجَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ فَهُوَ كَافِرٌ فِي النَّارِ. قيل: لم خرجت عليه؟ قالت: أنا نسيت هذا الحديث يوم الجمل حتى ذكرته بالبصرة، أنا أستغفر الله.

۱- «بنا بیع الموده» ص ۲۵۳.

اینها با او قابل مقایسه نیستند».

و نیز در «کنز العمال» ج ۶ ص ۲۱۸ از «فردوس الاخبار» دیلمی روایت کرده است که قال: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ.

و همچنین عبيدالله حنفی در کتاب خود «أرجح المطالب» ص ۳۳۰ از ابن مردویه در کتاب «مناقب» خود این حدیث را آورده است، و نیز گوید که قال: عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمُنْبَرِ: نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ. حضرت علی بن ابیطالب بر فراز منبر فرمودند: «مائیم اهل بیت رسول خدا که هیچ کس با ما قابل مقایسه نیست».

و در خطبه دوم از «نهج البلاغه» وارد است که آن حضرت فرمود: لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ^۱. «از تمام این امت هیچ کس با آل محمد قابل مقایسه نیست».

و همچنین خوارزمی حنفی با اسناد خود از رسول خدا روایت کرده است که: إِنَّهُ ﷺ قَالَ: خَيْرٌ مَنْ يَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ^۲. حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: «بهترین کسی که بعد از من بر روی زمین راه برود علی بن ابیطالب است».

اینها احادیثی بود که خود ابوبکر و عایشه و عبدالله بن عمر در فضائل امیرالمؤمنین و در افضلیت آن حضرت با زبان خود از رسول خدا حکایت کرده‌اند. و همچنین درباره اخوت آن حضرت با رسول خدا احادیثی از زبان خود عمر و عبدالله بن عمرو غیر آنها نقل شده است.

۳
أَخَوْتُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَحَبِّ الدِّينِ طَبْرِي كُويِد: عَنِ ابْنِ عُمرَ قَالَ: أَخِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِرَسُولِ خُدا بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَجَاءَ عَلِيُّ تَدْمَعُ عَيْنَاهُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ آخِيَّتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَلَمْ تُؤَاجِ بَيْتِي وَبَيْنَ أَحَدٍ؟ قَالَ

۱- «نهج البلاغه» ج ۱ ص ۳۰.

۲- «مناقب خوارزمی» ص ۶۳.

۳- «ذخائر العقبی» ص ۶۶ و این حدیث را ابن جوزی در «تذکره» ص ۱۵ ذکر کرده است و نیز محمد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» از «صحیح ترمذی» از زید بن ارقم روایت کرده است و نیز ابن صباغ مالکی در «فصول المهمه» ص ۲۲ از «صحیح ترمذی» از عبدالله بن عمر روایت کرده است و نیز در «نظم در السمطین» ص ۹۴ با اختلافی در لفظ آورده است.

لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۱.

عبدالله بن عمر گوید: «رسول خدا بین اصحاب خود عقد اخوت بست و هر یک را با دیگری برادر قرار داد، علی بن ابیطالب آمد در حالی که از چشمانش اشک می ریخت عرض کرد: ای رسول خدا، بین اصحاب خود عقد اخوت بستن لکن بین من و کسی عقد اخوت نبسته‌ای؟ حضرت فرمود: ای علی تو برادر من هستی در دنیا و آخرت».

محب‌الدین طبری بعد از نقل این حدیث گوید: این حدیث را ترمذی با سند متصل روایت نموده و گفته است که: حدیث حسن. و نیز بغوی در «مصابیح» نقل کرده و آن را از احادیث حسان شمرده است.

و در روایت دیگر از امام احمد حنبل وارد است که: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ لَهُ لَمَّا قَالَ: آخِيَتْ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَتَرَكْتَنِي؟ قَالَ: وَلِمَ تَرَانِي تَرَكْتُكَ؟ إِنَّمَا تَرَكْتُكَ لِنَفْسِي، أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ! «چون امیرالمؤمنین عليه السلام به رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم عرض کرد: ای رسول خدا! بین اصحابت عقد اخوت بستن و مرا واگذاری؟ حضرت در پاسخش فرمود: گمان می بری که به چه دلیل من تو را وا گذاشتم؟ من تو را برای خودم واگذارده‌ام، تو برادر من هستی و من برادر توام».

وَعَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: طَلَبَتْنِي النَّبِيُّ ﷺ فَوَجَدَنِي فِي حَائِطٍ نَائِمًا فَضَرَبَنِي بِرِجْلِهِ وَقَالَ: قُمْ فَوَاللَّهِ لَا رُضِيَتْكَ، أَنْتَ أَخِي وَأَبُوؤلَدِي، تُفَاتِلُ عَلِيَّ سُنِّي، مَنْ مَاتَ عَلِيٌّ عَهْدِي فَهُوَ فِي كَنْزِ الْجَنَّةِ، وَمَنْ مَاتَ عَلِيٌّ عَهْدِكَ فَقَدْ قَضَى نَجْبَةً، وَمَنْ مَاتَ عَلِيٌّ دِينِكَ بَعْدَ مَوْتِكَ خَتَمَ اللَّهُ لَهُ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ أَوْ غَرَبَتْ. أخرجه احمد^۲.

«حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام فرموده‌اند که: رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم به جستجوی من بود تا مرا در محوطه و باغی خوابیده یافت و با سرانگشت پا به من زد و فرمود: ای علی برخیز سوگند به خدا که ترا راضی خواهم نمود. تو برادر من هستی و پدر فرزندان من، توهستی که برای تثبیت سنت من در میان مردم کارزار می کنی.

کسی که در وفای به عهد من بمیرد در گنج بهشت است، و کسی که در وفای به عهد تو بمیرد دین خدا را ادا کرده و از عهده او بیرون آمده است، و کسی که بر مرام و دین تو بمیرد بعد از مردن تو، تا هنگامی که آسمان و زمین بر پاست و خورشید طلوع و غروب می کند، خداوند خاتمه امر او را به ایمان قراردادده و در بهشت امن داخل می کند».

وَعَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: عَلِيٌّ بَابُ الْجَنَّةِ مَكْتُوبٌ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ. وَفِي رِوَايَةٍ: مَكْتُوبٌ عَلِيٌّ بَابُ الْجَنَّةِ: مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ، قَبْلَ أَنْ تُخْلَقَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ بِالْفَنَى سَنَةً (أَخْرَجَهُمَا أَحْمَدُ فِي الْمَنَاقِبِ) ^۱. احمد بن حنبل با اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که رسول خدا فرموده است: «بر در بهشت نوشته است: نیست معبودی جز خدای لا شریک له، و محمد فرستاده خداست، و علی برادر رسول خداست. و در روایت دیگری است که بر در بهشت نوشته است: محمد است رسول خدا، علی است برادر رسول خدا، به دو هزار سال قبل از آنکه آسمانها و زمین خلقت شوند».

و ابن اثیر گوید: وَأَخَاهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَرَّتَيْنِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخِي بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ ثُمَّ أَخِي بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَقَالَ لِعَلِيٍّ فِي كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا: أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ^۲. «حضرت رسول الله ﷺ دو بار با امیرالمؤمنین عقد اخوت بستند چون حضرت یکبار در مکه میان مهاجرین عقد اخوت بست و بار دیگر در مدینه بعد از هجرت بین مهاجرین و انصار، و در هر دو بار به علی بن ابیطالب فرمود: تو برادر من هستی در دنیا و آخرت».

و قندوزی حنفی از احمد بن حنبل در «مسند» خود با سند متصل از مخدوج ابن زید الهمدلی روایت کرده است که قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَخِي بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَخِي وَأَنْتَ مَعِيَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ دَاوُدَ إِلاَّ أَنَّهُ لَأَنْبِيَّ بَعْدِي - إِلَى أَنْ قَالَ ﷺ: - ثُمَّ يُنَادِي مِنَ الْعَرْشِ: نِعْمَ الْآبُ أَبُوكَ إِبرَاهِيمَ، وَنِعْمَ الْآخُ

۱- «ذخائر العقبی» ص ۶۶.

۲- «أسد الغابة» ج ۴ ص ۱۶ و نیز در «أسد الغابة» ج ۳ ص ۳۱۷ از عبدالرحمن بن عویم بن ساعدة الانصاری روایت می کند که: قال: قال رسول الله (ص): «تواخؤا فی الله أخوین آخوین وأخذبید علی وقال: هذا اخی. (أخرجه ابن منده و ابونعیم).

أَخُوكَ عَلِيًّا^۱. مخدوج بن زید هذلی گوید که: «رسول خدا بین مسلمانان عقد برادری بستند و سپس فرمودند: ای علی تو برادر من هستی و مکانت و منزلت تو نسبت به من مانند مکانت و منزلت هارون است نسبت به موسی و فقط تفاوتی که هست در این است که بعد از من نبوت برداشته شده است (والآ همانطور که هارون با تمام شئون خود پیغمبر هم بود تو نیز پیغمبر می بودی) — تا آن که رسول خدا فرمود: — در روز قیامت منادی از عرش خدا به من خطاب می کند: ای رسول خدا چه بسیار پدر تو ابراهیم پدر خوبی است و چقدر برادر تو علی برادر خوبی است».

و نیز گوید که: در روز شورا از جمله منما شده امیر المؤمنین عَلِيًّا قضیه اخوت بوده است. أَنَشُدُكُمْ اللَّهَ... هَلْ تَعْلَمُونَ... أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ بَعْدَ مَا رَجَعَ مِنَ السَّمَاءِ لَيْلَةً أُسْرِي بِهِ: فَلَمَّا رَجَعْتُ مِنْ عِنْدِهِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُبِ: نِعْمَ الْأَبُ أَبُوكَ إِبْرَاهِيمُ، وَنِعْمَ الْأَخُ أَخُوكَ عَلِيٌّ، وَاسْتَوْصَى بِهِ؟ قَالُوا: نَعَمْ^۲. حضرت در روز شورا حاضرین را به خدا درباره فضائلی از خود که آنها معترف بودند سوگند داد.

از جمله فرمود: «شما را به خدا سوگند آیا می دانید که حضرت رسول الله چون از معراج در آن شب برگشت فرمود: چون من از نزد خدا بازگشتم منادی خدا از پشت حجابهای به من ندا در داد: به به چه خوب پدری داری مانند ابراهیم، و چه خود برادری مانند علی، و حضرت راجع به اخوت من سفارش فرمود؟ همه گفتند: بلی».

و ابن صباغ مالکی از ضیاء الدین خوارزمی از ابن عباس روایت کرده است که قَالَ: لَمَّا آخَى رَسُولُ اللَّهِ بَيْنَ أَصْحَابِهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَهُوَ أَنَّهُ آخَى بَيْنَ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ، وَآخَى بَيْنَ عُثْمَانَ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، وَآخَى بَيْنَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ، وَآخَى بَيْنَ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ وَالْمِقْدَادِ وَلَمْ يُوَاجِ بَيْنَ عَلِيٍّ بَنِ أَبِي طَالِبٍ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ خَرَجَ عَلِيٌّ مُغْضِبًا حَتَّى آتَى جَدُولًا مِنَ الْأَرْضِ وَتَوَسَّدَ ذِرَاعَهُ وَنَامَ فِيهِ، تَسْفَى الرَّيْحُ عَلَيْهِ، فَظَلَبَهُ النَّبِيُّ فَوَجَدَهُ عَلَى تِلْكَ الصَّفَةِ فَوَكَّرَهُ بِرِجْلِهِ وَقَالَ لَهُ: فَمَ مَا صَلَّخْتَ إِلَّا أَنْ تَكُونَ أَبَاتِرَابٍ، أَغْضِبْتَ

۱- «ینابیع المودة» ص ۱۴۲. و این حدیث را نیز مفصلاً ابن جوزی در «تذکره» ص ۱۳ از احمد بن

حنبل نقل کرده و تأیید نموده است.

۲- «ینابیع المودة» ص ۱۴۳. در «غایة المرام» ص ۴۸۱ از «شرح نهج البلاغه» نقل می کند که:

قال علی (ع) لاهل الشوری: انشدکم الله ائیکم احد آخی رسول الله بینہ و بین نفسه حین آخی بین بعض المسلمین و بعض غیری؟ فقالوا: لا.

حِينَ آخَيْتُ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَلَمْ أُوَاحِ بِبَيْتِكَ وَبَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ؟ أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. أَلَا مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ حَفَّتْ بِالْأَمْنِ وَالْإِيمَانِ، وَمَنْ أَبْغَضَكَ أَمَاتَهُ اللَّهُ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً^۱.

اجمال مطلب آنکه: «چون حضرت رسول الله بین مهاجرین و انصار عقد اخوت بستند بین ابوبکر و عمر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف، و بین طلحه و زبیر، و بین ابی ذر و مقداد، اخوت برقرار کردند و لیکن علی بن ابیطالب را با کسی برادر نمودند. امیرالمؤمنین علیه السلام که انتظار اخوت را نیز داشت چون از نزد آن حضرت بیرون شد و قدری راه رفته در روی زمین سربه روی دستهای خود گذارده به خواب رفت، و باد می وزید و گرد و خاک بر چهره او می ریخت. حضرت رسول الله برای جستجوی علی بیرون شدند علی را خفته به روی زمین دیدند که خاک بر صورت آن حضرت نشسته بود، باسرانگشت پا به علی زدند و فرمودند: برخیز ای علی تو شایسته ای که پیوسته یار و رفیق خاک باشی. آیا ناراحت شدی چون من بین مهاجرین و انصار عقد اخوت بستم و تو را برادر هیچیک از آنان قرار ندادم؟ آیا راضی نیستی که منزلت و مقام تو نسبت به من مانند منزلت و مقام هارون باشد نسبت به برادرش موسی با این تفاوت که فقط پیمبری بعد از من نخواهد بود؟ آگاه باش که هرکس تو را دوست داشته باشد آمن و ایمان از اطراف و جوانب او را دربر خواهد گرفت و کسی که تو را مبعوض دارد خداوند او را به مردن جاهلی خواهد میراند».

و نیز ابن مغزلی شافعی با اسناد خود از زید بن ارقم روایت می کند قال: دَخَلْتُ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ، قَالَ: إِنِّي مُوَاحِشُكُمْ كَمَا أَخَى اللَّهُ بَيْنَ الْمَلَائِكَةِ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ: أَنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي، ثُمَّ تَلَاهُ فِيهِ الْآيَةَ: «إِخْوَانًا عَلَيَّ سُرُرٌ مُتَقَابِلِينَ»، أَلَا إِخْلَاءٌ فِي اللَّهِ يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ^۲. زید بن ارقم گوید: «من بر رسول خدا وارد شدم، فرمود: من عقد اخوت بین شما می بندم همچنان که خداوند در میان فرشتگان برادری قرار داده است سپس به علی بن ابیطالب فرمود: تو برادر من و رفیق من هستی. و پس از آن این آیه را تلاوت نمود: «در بهشت برادران بر روی تخت ها تکیه زده و در مقابل یکدیگر قرار

۱- «الفصول المهمة» ص ۲۲.

۲- «غایة المرام» ص ۴۷۸ الحدیث السادس من طرق العامة.

دارند». دوستان معنوی و روحی که اساس محبت آنها در راه خداست بعضی به بعضی دیگر نظاره می کنند».

و نیز ابن المغازلی از حذیفه بن الیمان روایت می کند قال: أَخَى رَسُولُ اللَّهِ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، كَانَ يُوَخِي بَيْنَ الرَّجُلِ وَنَظِيرِهِ، ثُمَّ أَخَذَ يَدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: هَذَا أَخِي. قَالَ حُذَيْفَةُ: فَرَسُولُ اللَّهِ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَإِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَرَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي لَيْسَ لَهُ شِبْهُ وَلَا نَظِيرٌ، وَعَلَىٰ أَخُوهُ^۱. حذیفه گوید: «رسول خدا ﷺ بین مهاجرین و انصار عقد اخوت بست و هر مردی را با نظیر و شبیه خودش برادر قرار داد و سپس دست علی بن ابیطالب را گرفت و فرمود: اینست برادر من. حذیفه گوید: بنابراین رسول الله، آقای پیمبران و امام متقیان و فرستاده خداوند جهانیان است و برای او شبیه و نظیری نیست، و علی بن ابیطالب برادر او است». یعنی در تمام این صفات علی با رسول الله شریک است و این مقتضای برادری است. و نیز عبدالله بن احمد حنبل با اسناد متصل خود^۲ و موفق بن احمد خوارزمی نیز با اسناد متصل خود^۳ و حموینی نیز با اسناد متصل خود^۴ هر سه از زید بن ابی اوفی، و نیز حموینی^۵ با سند دیگر از زید بن ارقم با مختصر اختلافی در لفظ روایت کرده اند قال: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ مَسْجِدَهُ فَقَالَ: أَيُّنَ فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ فِي وُجُوهِ أَصْحَابِهِ وَيَتَفَقَّدُهُمْ وَيَبْعَثُ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَوَافَقُوا عِنْدَهُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَأَخَى بَيْنَهُمْ. — وَذَكَرَ حَدِيثَ الْمُوَخَاةِ بَيْنَهُمْ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ ذَهَبَ رُوحِي وَأَنْقَطَعَ ظَهْرِي حِينَ رَأَيْتُكَ فَعَلْتَ بِأَصْحَابِكَ مَا فَعَلْتَ غَيْرِي، فَإِنْ كَانَ هَذَا عَنْ سَخَطِ عَلِيٍّ فَلَكَ الْعُتْبِيُّ وَالْكَرَامَةُ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: وَالَّذِي بَعْتَنِي بِالْحَقِّ مَا أَخْرَجْتَنِي إِلَّا لِنَفْسِي، وَأَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى غَيْرَ أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَأَنْتَ أَخِي وَوَارِثِي. قَالَ: وَمَا رَأَيْتَ بَارِسُورَ اللَّهِ؟ قَالَ: مَا وَرَثَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِي. قَالَ: وَمَا وَرَثَ الْأَنْبِيَاءُ مِنْ قَبْلِكَ؟ قَالَ: كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّةَ نَبِيِّهِ. وَأَنْتَ مَعِي فِي قَصْرِي فِي الْجَنَّةِ مَعَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ، وَأَنْتَ أَخِي وَرَفِيقِي، ثُمَّ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ: «إِخْوَانًا عَلِيٍّ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ» الْمُتَحَابُّونَ فِي اللَّهِ يَنْظُرُونَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ.

۱ — «غایة المرام» ص ۴۷۸ الحدیث الثامن من طرق العامة.

۲ و ۳ — «غایة المرام» ص ۴۷۹ الحدیث العاشر والحدیث الثاني عشر. وحديث اول را در «نظم

دُرَرُ السَّمْطِينَ» ص ۹۴ آورده است.

۴ — همان مأخذ ص ۴۸۰ الحدیث الخامس عشر.

۵ — همان مأخذ ص ۴۸۱ الحدیث الثامن عشر.

زیدبن ابی اَوْفَى و زیدبن اَرْقَم هر يك از آنها گوید: «من بر پیغمبر خدا در مسجدش وارد شدم حضرت فرمود: فلان بن فلان کجاست؟ یکایک اصحاب خود را نظر می نمود و از احوال آنها که نبودند جو یا می شد و شخصی را به سوی آنان می فرستاد تا همه در نزد آن حضرت گرد آمدند، سپس حمد و ثنای خدا بجا آورده و بین آنها عقد اخوت و برادری برقرار نمود. حضرت امیرالمؤمنین به آن حضرت عرض کرد: ای رسول خدا من چون دیدم آنچه با اصحابت انجام دادی و بین آنها برادری نهادی و با من چنین ننمودی نزدیک بود جان از قالب من برون آید و کمر من خرد شود، اگر این از جهت ملالتی است که از من پیدا نموده ای پس رضا و بخشش و بزرگواری برای توست. حضرت رسول الله فرمود: سوگند به آن خدائی که مرا به حق برگزیده است من عقد برادری تو را تأخیر نینداختم مگر آنکه تو را برای خودم قرار دادم، منزله توبه من مانند منزله هارون است به موسی، تفاوتی که هست آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود، تو برادر من هستی، تو وارث من هستی.

امیرالمؤمنین عرض کرد: یا رسول الله چه چیز را من از شما به ارث می برم؟ حضرت فرمود: آنچه را که انبیاء قبل از من برای اوصیای خود ارث می گذاردند. امیرالمؤمنین عرض کرد: انبیاء سلف چه برای اوصیای خود ارث می گذاشتند؟ حضرت فرمود: کتاب خدا و سنت پیغمبر خدا را. ای علی تو در بهشت با من هستی، در قصر من و با فاطمه دختر من، و تو برادر من هستی و رفیق من. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمود: «برادرانه در روی تخت ها آرمیده و به یکدیگر نظاره می کنند». اینها افرادی هستند که در راه خدا یکدیگر را دوست دارند و در آنجا بعضی به بعضی دیگر نظاره می کنند».

و نیز در کتاب «الفردوس» با سند خود از ابی ذر روایت کرده است که: **أَسْتَدُّ ظَهْرَهُ إِلَى الْكُفَّةِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ هَلُمُّوا أُحَدِّثْكُمْ عَنْ نَبِيِّكُمْ. سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْهُ وَاسْتَغْفِرْ بِهِ، اللَّهُمَّ أَنْصُرْهُ وَأَنْتَصِرْ بِهِ فَإِنَّهُ عَبْدُكَ وَأَخُو رَسُولِكَ!** ابوذر غفاری پشت خود را به خانه خدا داده و به کعبه تکیه نمود سپس گفت: ای مردم بیایید تا برای شما از پیغمبرتان حدیث بیان کنم. من از رسول خدا

شنیدم که به علی بن ابیطالب می فرمود: بارپروردگارا او را بیمارز و به سبب او از گناه امت درگذر. بارپروردگارا او را یاری فرما و به سبب او دین خود رانصرت ده چون او بنده توست و برادر پیغمبر تو).

و از ابن ابی الحدید روایت است از ابورافع که گفت: آتیتُ أَبَادَرًا بِالرَّبَّةِ أَوْدَعُهُ فَلَمَّا أَرَدْتُ الْإِنصِرَافَ قَالَ لِي وَإِنَّا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ لَهُ: أَنْتَ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَنْتَ الصَّادِقُ الْأَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ الَّذِي يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَأَنْتَ يَعْشُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْشُوبُ الْكَافِرِينَ، وَأَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي وَخَيْرُ مَنْ أَرْكَبُ بَعْدِي نَفْسِي دِينِي وَتَنْجِزُ مَوْعِدِي^۱. ابورافع گوید که: «من برای وداع با ابوذرب به ربنه رفتم. چون خواستم از نزد او خارج شوم به من و جماعتی که با من بودند گفت: به زودی فتنه ای برخیزد، از خدا پرهیزید و دست از شیخ علی بن ابیطالب برندارید و فقط از او پیروی کنید. من از رسول خدا شنیدم که به علی می فرمود: تو اول کسی هستی که من به ایمان آورده است و اولین کسی هستی که در روز قیامت با من مصافحه می کند و تو صدیق اکبر هستی، تو فاروقی که بین حق و باطل جدائی می افکنی، و تو پیشوا و رئیس مسلمانانی و مال دنیا پیشوای کافران است. و تو برادر منی و وزیر من و بهترین فردی که بعد از من خواهد بود. دین مرا تو آدا خواهی نمود، و عهد مرا تو وفا خواهی کرد».

و نیز ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» از حکیم بن جبیر روایت کرده است
 قَالَ: خَطَبَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ فِي أَثْنَاءِ خُطْبَتِهِ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ قَبْلِي وَلَا بَعْدِي إِلَّا كَذَابٌ، وَرَبَّتْ نَبِيَّ الرَّحْمَةَ وَنَكَحْتُ سَيِّدَةَ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَأَنَا خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ. وَقَالَ رَجُلٌ مِنْ عَنَسٍ: مَنْ لَا يُحْسِنُ أَنْ يَقُولَ مِثْلَ هَذَا؟ فَلَمْ يَرْجِعْ إِلَى أَهْلِهِ حَتَّى جُنَّ وَصُرِعَ، فَسَأَلُوهُمْ هَلْ رَأَيْتُمْ بِهِ قَبْلَ هَذَا، قَالُوا: مَا رَأَيْنَا بِهِ قَبْلَ هَذَا عَرَضًا^۲.

گوید: «امیر المؤمنین عليه السلام خطبه می خواند در اثنا خطبه فرمود: منم بنده خدا و

۱- «غایة المرام» ص ۴۸۶ الحلیث السّادس والثلاثون.

۲- «غایة المرام» ص ۴۸۵ الحدیث الحادی والثلاثون. این حدیث را در «نظم در السمطین»

ص ۹۶ آورده است و با ادنی اختلافی در لفظ در «ارجح المطالب» ص ۴۸۰ بنا به نقل «علی والوصیة» ص ۳۵ آورده است.

برادر رسول خدا، این کلمه را کسی قبل از من نگفته است و بعد از من نیز نخواهد گفت مگر دروغگو، من از پیامبر رحمت ارث برده‌ام و با سیده زنان این امت ازدواج کرده‌ام و من خاتم الوصیین هستم. مردی که از قبیلهٔ عَنَس بود گفت: کیست که نتواند مانند این کلام بگوید؟ آن مرد چون به سوی اهل خود بازگشت دیوانه شده و مصروع می‌شد. از اهل او پرسش کردند آیا این حالت برای این مرد قبل از امروز هم رخ می‌داد؟ گفتند: ما چنین عارضه‌ای تا به حال از او ندیده‌ایم».

و نظیر این روایت را با مختصر تفاوتی در لفظ، شیخ الاسلام حموی از زید بن وهب روایت کرده است.^۱

و نیز احمد بن حنبل در «مسند» خود از عمر بن عبدالله از پدرش از جدش روایت کرده است که إِنَّ النَّبِيَّ أَخِي بَيْنَ النَّاسِ وَتَرَكَ عَلِيًّا حَتَّى آخِرِهِمْ لَا يَبْرِي لَهُ أَخًا. فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَخَيْتَ بَيْنَ النَّاسِ وَتَرَكَتَنِي؟ قَالَ: وَلِمَنْ تَرَانِي تَرَكَتَنِي؟ وَأَنْتَا تَرَكَتَنِي لِنَفْسِي، أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ، فَإِنْ فَاحَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِ اللَّهِ، لَا يَدْعِيهَا بِعَدَاكَ إِلَّا كَذَّابٌ.^۲ «رسول خدا بین مردم برادری قرار داد و علی بن ابیطالب را وا گذاشت تا دیگر کسی از اصحاب نماند. حضرت عرض کرد: ای رسول خدا بین مردم عقد اخوت بستی و مرا نادیده انگاشتی؟ فرمود: برای چه کسی گمان می‌بری تو را نگاهداشتم؟ من تو را برای خودم نگاه داشتم، تو برادر من هستی، و من برادر تو هستم، اگر احدی از مردم به تو مفاخرت کند بگو: من بنده خدا هستم و برادر رسول خدا. این اخوت را هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند بعد از تو مگر دروغگو».

و نیز ابن المغازلی ابوالحسن الفقیه با اسناد خود از انس روایت کرده است، انس پس از آنکه داستان عقد اخوت را بین اصحاب شرح می‌دهد و تأثر امیرالمؤمنین عليه السلام را نیز به علت عدم توجه رسول خدا بیان می‌کند،

۱- همان مأخذ ص ۴۸۶ الحدیث الثامن والثلاثون.

۲- همان مأخذ ص ۴۷۸ الحدیث الثالث. و در «دلائل الصدق» ۲/۲۶۷ گوید: أَخِي النَّبِيُّ بَيْنَ النَّاسِ وَتَرَكَ عَلِيًّا حَتَّى بَقِيَ آخِرُهُمْ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخَيْتَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَتَرَكَتَنِي؟ فَقَالَ: أَنْتَا تَرَكَتَنِي لِنَفْسِي، أَنْتَ أَخِي وَأَنَا أَخُوكَ، فَإِنْ ذَكَرَكَ أَحَدٌ فَقُلْ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ، لَا يَدْعِيهَا بِعَدَاكَ إِلَّا كَذَّابٌ. وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ مَا أَحْرَزَكَ إِلَّا نَفْسِي، وَأَنْتَ مَتَّى بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي، وَأَنْتَ أَخِي وَارثِي - تعلیقه ص ۲۰۹ «دیوان حمیری» و در «نظم ذرر السمطین» ص ۹۵ نیز این حدیث را آورده است.

می گوید: قَالَ وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَنْزَلْهُ عَلَيَّ لَأَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ : إِنَّمَا دَخَرْتُكَ لِنَفْسِي، الْأَيْسُرُكَ أَنْ تَكُونَ أَخَا نَيْبِكَ؟ قَالَ: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَّى لِي بِذَلِكَ؟ فَأَخَذَ بِيَدِهِ وَأَرْقَاهُ الْمُنْبِرَ فَقَالَ: اللَّهُمَّ هَذَا مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، أَلَا إِنَّهُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، أَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلَيٌّ مَوْلَاهُ. قَالَ: فَأَنْصَرَفْتُ عَلَيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَرِيبًا لِعَيْنٍ فَاتَّبَعَهُ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ: بَخِ بَخِ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْسَى كُلُّ مُسْلِمٍ^۱. «حضرت رسول الله ﷺ به امیرالمؤمنین علیؑ فرمودند: من تو را برای خودم ذخیره نموده ام آیا شاد و مسرور نمی شوی از آنکه برادر پیغمبر خدا واقع گردی؟ عرض کرد: بلی ای رسول خدا آیا من چنین نصیبی دارم؟ حضرت رسول دست او را گرفته و بر منبر بالا برد و فرمود: بار پروردگارا این از من است و من از او هستم. ای مردم آگاه باشید مقام و منزلت او نسبت به من مانند مقام و منزلت هارون است نسبت به موسی، آگاه باشید، هرکس که من ولی و صاحب اختیار او هستم پس این علی ولی و صاحب اختیار اوست.

انس گوید که: علی بن ابیطالب مسرور و خوشحال چون از نزد آن حضرت خارج شد عمر بن الخطاب به دنبال او رفت و گفت: به به از تو ای ابوالحسن، مولای من و مولای هر مسلمانی شدی».

و عبدالله بن احمد حنبل با اسناد خود از امیرالمؤمنین علیؑ روایت می کند که قَالَ: جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ (أَوْدَعَا رَسُولُ اللَّهِ) بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِيهِمْ رَهْطٌ كُلُّهُمْ يَأْكُلُ الْجِدْعَةَ وَيَشْرَبُ الْفَرْقَ. قَالَ: فَصَنَعَ لَهُمْ مِدًّا مِنْ طَعَامٍ فَآكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا. قَالَ: وَبَقِيَ الطَّعَامُ كَمَا هُوَ كَأَنَّهُ لَمْ يُمَسَّ، ثُمَّ دَعَا بِعَمْرِ قَشَرَبُوا حَتَّى رَوُّوا وَبَقِيَ الشَّرَابُ كَأَنَّهُ لَمْ يُمَسَّ وَلَمْ يُشْرَبْ مِنْهُ. فَقَالَ: يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنِّي بُعِثْتُ إِلَيْكُمْ خَاصَّةً وَالْيَاسِرِ عَامَّةً، وَقَدْ رَأَيْتُمْ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ مَا قَدَّرْتُمْ فَأَيُّكُمْ يُبَايِعُنِي عَلِيٌّ أَنْ يَكُونَ أَخِي وَصَاحِبِي؟ قَالَ: فَلَمْ يَقُمْ إِلَيْهِ أَحَدٌ، فَلَمَّا كَانَ فِي الثَّلَاثَةِ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَيَّ يَدِي^۲.

«حضرت امیرالمؤمنین روایت کند که: چون پیغمبر مأمور شد از طرف خدا عشیره نزدیک خود را انذار کند، بنی عبدالمطلب را جمع فرمود و درایشان افرادی بودند که هر يك از آنها يك بزغاله می خورد، و يك قَدَح بزرگ می نوشید. حضرت يك مد

۱- «غایة المرام» ص ۴۷۸ الحدیث الخامس.

۲- «غایة المرام» ص ۴۸۲ الحدیث الثانی.

طعام برای آنها آماده نمود، همه خوردند و سیر شدند و يك قدح نوشیدنی آورد همه خوردند و سیراب شدند گویا آن طعام و آن قَدَح دست نخورده و کم نشده بود. سپس فرمود: ای بنی‌عبدالمطلب من از طرف خدا به رسالت مبعوث شدم به سوی شما خصوصاً و برای جمیع مردم عموماً، و این آیه و نشانه و معجزه را نیز دیدید. کیست از شما که با من بیعت کند در این که برادر من و مصاحب من باشد؟ هیچ کس پاسخ نداد، و در مرتبه سوم حضرت رسول جواب مرا قبول نموده دست خود را برای آخذ بیعت به من داد.

ما داستان حدیث عشیره را در درس‌های گذشته مفصلاً بیان کردیم^۱ و معلوم شد که در آنروز امیرالمؤمنین عليه السلام به وزارت و اخوت و خلافت و ولایت منصوب شدند.

باری این احادیثی که راجع به اخوت آن حضرت در اینجا ذکر کردیم مختصری بود از احادیثی که در این باب روایت شده است.

مرحوم سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» راجع به مؤاخاة امیرالمؤمنین با حضرت رسول از طریق عامه بیست و يك حدیث (درص ۴۷۸) و از طریق خاصه پنج حدیث (درص ۴۸۱) و راجع به آنکه آن حضرت برادر رسول خدا بوده‌اند، از طریق عامه سی و هشت حدیث (درص ۴۸۲) و از طریق خاصه سی و چهار حدیث (درص ۴۸۶) ذکر می‌کند. و بسیاری از علماء عامه مانند ترمذی در «صحیح» خود و بقوی در «مصابیح السُّنة» و ابن کثیر در کتاب «البدایة والنهایة» و ملاعلی متقی حنفی در «کنز العمال» از مؤلفات عدیده‌ای از علماء حنفی و شافعی، و ابن اثیر در «أسدالغابة» و موقق بن احمد حنفی خوارزمی در «مناقب» و احمد بن حنبل در «مسند» و ابراهیم بن محمد حموی بنی شافعی در «فرائد السمطین» به طرق عدیده و متناوی در «کنوز الحقایق» که در حاشیه «جامع الصغیر» سیوطی شافعی طبع شده است^۲ و نیز محمد بن طلحة شافعی در «مطالب السُّؤل» و سبط ابن جوزی در «تذکره» و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمة» و محب الدین طبری در «ذخائر»

۱- «امام‌شناسی» جلد اول، ص ۸۴-۱۰۰.

۲- «مقام الامام امیرالمؤمنین عند الخلفاء» ص ۵۲.

العقبی» و جمال‌الدین محمد بن یوسف زرنندی حنفی در «نظم دُرر السَّمطین» و غیر آنها نیز نقل کرده‌اند.

روایاتی که دربارهٔ اخوت نقل شد تماماً از مصادر عامه و کتب سنی هاست و اما آنچه خاصه در این موضوع روایت کرده‌اند و در کتب خود مسطور داشته‌اند نیز بسیار است و چون بنای ما در این کتاب غالباً به نقل از عامه است بر اساس «وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ» لذا بر نقل آنها اکتفا شد.^۱ سید اسماعیل حمیری گوید:

فَتَىٰ أَخَوَاهُ الْمُصْطَفَىٰ خَيْرٌ مُرْسَلٍ وَ خَيْرٌ شَهِيدٍ ذُو الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرٌ^۲

«علی بن ابیطالب جوانمردی است که دو برادر او یکی مصطفی بهترین پیغمبران و دیگری بهترین شهیدان ذوالجناحین جعفر طیار است».

از ملاحظه کیفیت اخوتی که حضرت در بین اصحاب منعقد کردند می‌توان روحیات آنها را سنجید، چون در این عقداخوت که به دست پیامبری که مایتنطق عن الهوی صورت بسته است جهات روحی و توافق فکری و حدود انس و رفاقت و درجات نفسی کاملاً رعایت شده است. لذا آنحضرت بین ابوبکر و عمر، و بین عثمان و عبدالرحمن بن عوف، و بین طلحه بن عبیدالله و زبیر بن العوام، و بین ابی ذر الغفاری و مقداد بن عمرو، و بین معاویه بن ابی سفیان و حُباب بن یزید المجاشعی^۳ عقد برادری بستند.^۴ و اما در عقد اخوت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن حضرت اسراری است که با تأمل و دقت در روایات وارده در این باب و سایر ابوابی که طرز سلوک و معامله آن حضرت را با امیرالمؤمنین روشن می‌کند واضح می‌گردد. مسلم است که این اخوت یک امر اعتباری و تشریفاتی نبوده بلکه حاکی از یک نوع ارتباط و اتصال واقعی است

۱- علامه آمینی در «الغدیر» ج ۳ از ص ۱۱۲ الی ص ۱۲۴ پنجاه حدیث راجع به اخوت نقل

می‌کند.

۲- «دیوان حمیری» ص ۲۰۹ تخریج از «ایان الشیعه» ۱۲: ۲۴۸ و «مناقب» ابن شهر آشوب

۱۸۹: ۲.

۳- در «نهایه» ابن اثیر ج ۱ ص ۳۲۶ گوید: حُباب بالضم اسم شیطان است و به مار هم حباب گویند کما اینکه به مار شیطان هم گویند و از همین جهت اسم حباب تغییر داده شده کراهیهً للشیطان- انتهى. و اما حُباب از حَبْ بمعنی خداع است و کسی که بین مردم سعایت می‌کند.

۴- «مطالب السؤل» ذیل ص ۱۸. در «شرح نهج البلاغه» ابن ابی‌الحدید ج ۱۸ ص ۳۷

(۲۰ جلدی) از ابو عمرو صاحب «استیعاب» نقل می‌کند که رسول خدا بین سلمان و ابودرداء عقد اخوت بستند در وقتی که عقد مؤاخات بین مسلمانان می‌بستند.

به دلیل آنکه چون امیرالمؤمنین از آن حضرت سؤال می‌کند که برای من برادری معین نفرمودی حضرت در پاسخ می‌فرماید: مگر تو برادری غیر از من داری، یا کسی را گمان می‌کنی که جز من برادر تو باشد؟ من تو را برای خودم ذخیره نموده‌ام. این ربط واقعی دلالت بر یک نوع وحدت و یگانگی در اصل خلقت و سرشت می‌کنند مانند دو برادر حقیقی که از یک اصل و ریشه منشعب شده و در یک رَجِم رشد و نمو پیدا کرده‌اند، همین‌طور روح مقدس رسول خدا و روح مقدس امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام از یک عالم که عالم نور و طهارت و توحید است منشعب شده‌اند.

و بر همین اساس است روایاتی که از رسول خدا ﷺ سابقاً نقل کردیم که فرمود: من و علی از یک نور خلق شدیم و آن نور دائماً در اصاب پدران ما حرکت کرد تا حضرت عبدالمطلب، آنجا به دو نیمه شد نیمی به عبدالله و نیمی به ابوطالب منتقل شد. و از عبدالله رسول خدا و از ابوطالب وصی رسول خدا پدیدار شدند. اوست خاتم النبیین و این است خاتم الوصیین.

و روایاتی که دلالت داشت بر آنکه آن حضرت فرمود^۲: من و علی از یک درخت آفریده شده‌ایم و بقیه مردمان از درختهای متفاوتی. و نیز فرمود: بقیه پیغمبران از درختهای متفاوتی. و روایات بسیاری که دلالت داشت بر وحدت روح آن دو بزرگوار، مثل آنکه فرمود: علی بن ابیطالب نفس من است. و فرمود: شبیه و نظیر من است.

باری این اتحاد رویه و سلیقه که در دنیا میان آن دو بزرگوار در تمام مراحل مشهود بود ناشی از اتحاد نور و حقیقت در باطن امر و ملکوت آنها بوده است. این امری است بسیار مهم که مانند دو برادر که دو فرع از یک اصل هستند، آن دو پیشوای عالم انسانیت دو بدن متنوع از یک نور و یک حقیقت هستند، لذا حدیثه گفت: چون پیغمبر فرموده است که علی بن ابیطالب برادر من است بنابراین پیغمبر که سید المرسلین و امام المتقین و رسول رب العالمین است و شبیه و نظیری ندارد، به مقتضای مقام اخوت، علی بن ابیطالب هم سید الوصیین و امام المتقین و المنصوب من قبل رب العالمین است و شبیه و نظیری ندارد. این

تفسیر را حذیفه از نفس معنای اخوت استفاده کرده است. و شاهد براین معنی آن که پیغمبر فرمود: بر سر در بهشت نوشته اند: «محمّد رسول الله و علیّ اخوّه». بهشت عالم معنی و حقیقت و بروز و ظهور بواطن و مخفیّات است. در آن عوالم رسول الله با ولیّ الله با هم بوده اند، بلکه در عوالمی بالاتر از آن.

لذا رسول الله فرمود: بر در بهشت اخوت علی نوشته بود به دو هزار سال قبل. این قبلیت اشاره به عوالم بالاتر است که در آنجا اتحاد این دو روح مقدّس بوده است.

و نیز شاهد دیگری آنکه در غالب روایات منقوله رسول خدا فرموده است: ای علی تو برادر من هستی در دنیا و آخرت. دنیا عالم ظاهر و آخرت عالم باطن است یعنی در دنیا از جهت ابلاغ و قتال در برابر تأویل قرآن و جهاد و علم و قضاء و سایر شؤون نبوت برادر منی، و در آخرت از نقطه نظر علم و معرفت و توحید و صفات حسنه از کرم و حلم و عفو و ایثار و سایر ملکات و از نقطه نظر اطلاع بر سرائر و مغیبات در همه مواطن تو برادر من هستی.^۱

و لطیفه آن که حضرت در بعضی از روایات مذکوره فرمودند: تو برادر و رفیق من هستی یعنی در تمام آن مراحل با من ملازم بوده و مراقت داری. و حضرت برای تثبیت و تحقیق این معنی فرموده اند: تو برادر من هستی و من برادر تو با آن که معلوم است بزرادری از امور اضافی است، هر کس برادر دیگری باشد آن شخص دیگر حتماً برادر شخص اول است و این احتیاج به تذکر ندارد ولی حضرت رسول الله چنان این معنی را می خواهند بفهمانند که هیچ شبهه و تأویلی در آن به کار نرود.

لذا فرمود: کسی که بر دین تو بمیرد امن و ایمان او را در بر گرفته است و تا آفتاب طلوع و غروب کند و دنیا پایدار بماند متدینین به دین تو یعنی پیروان و شیعیان تو مقرون به خیر و عافیت، مقرون به امن و سلامت، مقرون به ایمان و یقین خواهند بود، و کسی که با بغض تو از دنیا رود خداوند او را مانند مردمان جاهلیت میرانده است. یعنی کسانی که با تو ارتباط نداشته باشند از اسلام بی خبرند، کسانی که تو را

۱- سید حمیری در ص ۶۳ از دیوان خود گوید:

وكان له أخواً وأميين غيب
على الوحي المنزلي حين يوحى

تخریجهام «اعیان الشیعه» ۱۲: ۲۱۴ و «المناقب» ۱۳: ۲ و ۵۱: ۳.

شناسند مرا نشناخته‌اند، کسانی که تو را مبعوض دارند مرا مبعوض داشته‌اند، کسانی که تو را رد کنند و منکر شوند، مرا رد کرده و منکر شده‌اند.

و دنبال این حقیقتِ اخوت، حضرت رسول الله معنی وزارت را ذکر فرموده است و به داستان اخوت و وزارت هارون برادر موسی تشبیه فرموده و غیر از منصب نبوت که بعد از آن حضرت نخواهد بود در تمام جهات بدون استثناء امیرالمؤمنین را مانند هارون به موسی در جهات معنوی و ظاهری از خلافت و وصایت و وزارت و اخوت و معانی راقیه عالیه و درك اسرار و ضماثر نسبت به خود هم منزله و مقام شمرده است، و به دنبال اخوت فرمود: تو صدیق اکبری، و جدا کننده بین حق و باطل، تو هستی که دین مرا از نقطه نظر رسالت ادا می‌کنی و مرا از عهده ابلاغ بیرون می‌آوری، و وعده‌های مرا انجام می‌دهی، تو مانند من هستی، کاری که از دست من ساخته است از دست تو ساخته است.

و شاهد دیگر آن که فرمود: این بزرگترین فخر تو است. اگر کسی خواست بعد از من به توفیخ کند یا متعرض تو گردد بگو: من بنده خدا هستم و برادر رسول خدا، و هیچ کس را غیر از تو قدرت چنین ادعائی نیست جز افراد دروغگو.

باری این بحثی که نمودیم. از نقطه نظر فقه الحدیث بود تا معنی اخوت حضرت خوب شناخته شود. جملاتی را که حضرت رسول در دنبال آن آخی فرموده‌اند مانند: و وصیتی، و وزیری، یا فی الدنيا والآخرة، یا و أنت الصّدیقُ الأكبرُ، یا و أنت تقضی دینی و تُنجز عِداتی، و غیر اینها که ذکر شد تمام به منزله جملات تفسیری به برای معنی اخوت است.

لذا به یقین می‌توان گفت که: منصب اخوت از تمام مناصب امیرالمؤمنین بالاتر است. چون خلافت، و وزارت، و ولایت، و امارت، و وراثت، و غیر ذلك، همه از اصل یگانگی و اخوت آن حضرت سرچشمه گرفته است و بعد از مقام عبودیت خدا هیچ مقامی را رفیعتر از آن نمی‌توان یافت فلذا رسول خدا فرمود: به متعرضین خود بعد از من بگو: اَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَأَخُو رَسُولِهِ «من بنده خدا هستم و برادر رسول خدا».

آری این اخبار حضرت رسول الله يك اخبار از غیب و کشف حقیقتی بوده است چون هیچ کس انکار اخوت حضرت را با رسول خدا ننمود، جز عُمر، هنگامی که آن حضرت را برای بیعت، با آن وضع فجیع و آن حال فظیح به مسجد آوردند، عمر

گفت: قسم به خدا اگر با ابوبکر بیعت نکنی گردنت را می زنم. حضرت فرمود: در این صورت تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ آخَا رَسُولِهِ «بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید» عمر گفت بنده خدا بودن را قبول داریم اما برادر بودن با رسول خدا را قبول نداریم. ابن قتیبه گوید: فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا فَمَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالُوا لَهُ: بَايِعْ، فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَتَى؟ قَالُوا: إِذَنْ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ عُنُقَكَ. قَالَ: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ آخَا رَسُولِهِ، قَالَ عُمَرُ: أَمَا عَبْدُ اللَّهِ فَتَعَمَّ، وَ أَمَا أَخُو رَسُولِهِ فَلَا، وَ أَبُو بَكْرٍ سَاكِنٌ لَا يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَلَا تَأْمُرُ فِيهِ بِأَمْرِكَ؟ فَقَالَ: لَا أُكْرِهُهُ عَلَى شَيْءٍ مَا كَانَتْ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ، فَلَحِقَ عَلِيٌّ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَصْبِحُ وَيَبْكِي، وَيُنَادِي: «يَا بَنَ أُمَّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا بِقَتْلُونِي»^۱

«عمر و همراهان او به خانه علی ریختند و علی را از منزل بیرون کشیده به نزد ابوبکر آوردند و به او گفتند: بیعت کن. علی گفت: اگر من بیعت نکنم چه خواهید کرد؟ گفتند: سوگند به خدائی که معبودی جز او نیست گردن تو را می زنیم. علی گفت: بنابراین بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته اید. عمر گفت: اما بنده بودن تو را نسبت به خدا قبول داریم ولی برادر بودن تو را با رسول خدا نه! و ابوبکر ساکت بود و ابتدا سخنی نمی گفت. عمر به او گفت: آیا امر خود را در باره علی صادر

۱- «الامامة و السياسة» ج ۱ ص ۱۳. و نیز در «غایة المرام» ص ۵۴۶ تحت عنوان الحدیث الثانی از ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» نقل می کند که امیر المؤمنین را که به سوی مسجد می بردند می فرمود: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ. و در کتاب سلیم بن قیس در ص ۲۵۱ عین مطلبی را که از «الامامة و السياسة» نقل کردیم راجع به انکار عمر اخوت علی بن ابیطالب را در آنجا نیز نقل می کند که عمر گفت: أَمَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا. و ابن ابی الحدید در «شرح النهج» ج ۱ ص ۱۱۱ (۲۰ جلدی) گوید: روی کثیر من المحذنین انه عقیب یوم السقیفة تألم و تظلم و استنجد و استصرخ حیث ساموه الحضور و البیعة و انه قال و هو یُشیر الی القبر: یابن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی. و انه قال: و اجعفره و لا جعفر لی الیوم! و احمزناه و لاحمزة لی الیوم!

۲- در غالب روایات وارد است که عمر انکار اخوت حضرت امیر را نمود ولی در کتاب سلیم بن قیس ص ۸۶ و نیز در «غایة المرام» سطر آخر ص ۵۵۱ نقلاً عن کتاب سلیم وارد است که ابوبکر نیز انکار اخوت آنحضرت را نموده است قال: فلما انتهى بعلی الی ابی بکر انتهره عمر و قال له: بایع فقال له علی (ع): إِنْ أَنَا لَمْ أَبَايِعْ فَمَا أَنْتُمْ صَانِعُونَ؟ قَالُوا: فَتَقْتُلُكَ ذُلًّا وَ صَغَارًا فَقَالَ: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ آخَا رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَمَا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعَمْ وَ أَمَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا نَعْرِفُكَ بِهَذَا. فَقَالَ: أَنْتُمْ جَاهِلُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ أَخِي بَيْنِي وَ بَيْنِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ فَأَعَادَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - الحدیث.

نمی کنی؟ ابو بکر گفت: تا وقتی که فاطمه در کنار او و یاور اوست من او را بر بیعت اکراه نمی کنم.

در این حال امیرالمؤمنین علیه السلام خود را به روی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انداخت و با صدای بلند گریه می کرد و صیحه می زد (و اشاره به داستان اخوت خود نموده و به منزلتی که مانند هارون نسبت به موسی، رسول خدا برای آن حضرت نسبت به خود قرار داده بوده، و خطاب به رسول خدا نموده عرض کرد): ای فرزند مادر من این جماعت مرا ضعیف و بی یاور پنداشتند و تنها گذاشتند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند»

حضرت در اینجا طبق حدیث منزلت اشاره فرمود به قضیه حضرت هارون برادر موسی در وقتی که موسی بنی اسرائیل را به دست او سپرد و برای میقات خدا به طور رفت، سامری گوساله ای را زینت داده و برای پرستش به بنی اسرائیل عرضه کرد و آنها را به عبادت عجل و گوساله دعوت کرد. بنی اسرائیل چون گوساله زینت شده را دیدند بدان توجه نموده آن را سجده کردند و دست از اطاعت وصی و برادر حضرت موسی که هارون بود برداشتند، و یکسره عبادت خدا را کنار گذاردند. حضرت هارون آنچه فریاد زد و نصیحت کرد و برای جلوگیری از کار سامری اقدام کرد، قوه تبلیغات سوء سامری و گوساله زینت داده شده و انتظار و اشتهای مردم به بت پرستی که مدتی آنرا فراموش نموده و در دل خود رغبت به عودت آن داشتند به قدری شدید بود که کلام هارون و اقدامات او برای رفع این بلیه اثری نکرد. و چون حضرت موسی از طور برگشت و قوم خود را گوساله پرست دید و به برادرش هارون پرخاش نمود که چرا گذاشتی چنین بشود؟ قال ابن امّ انّ القوم استضعفونی و کادوا يقتلونی! هارون در جواب گفت: «ای فرزند مادر من مرا شماتت مکن، این قوم (به قدری شهوت گوساله پرستی داشتند که) مرا ضعیف شمردند و نزدیک بود که مرا بکشند».

درس بیست و پنجم تاسی ام

وصایت امیر المؤمنین علیه السلام از جانب رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم

درس ۲۵ تا ۳۰

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَلَعْنَةُ
اللّٰهِ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ مِنَ الْاَنِّ اِلَى قِیَامِ
یَوْمِ الدِّیْنِ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ.
قال اللّٰهُ الحَكِیْمِ فِی كِتَابِهِ الْكَرِیْمِ:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا.^۱

دین مقدس اسلام، دین تمام و کاملی است که بر اساس فطرت تشریح شده است و تمام نیازمندیهای فطری را به طور کمال برای ارتقاء بشر به منزل سعادت آورده است. فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا.^۲

«وجهت دل خود را برای پذیرش این دین استوار بدار، دینی که بر فطرت خدائی که بشر را با آن فطرت سرشته است می باشد». اسلام هیچ يك از احكام فطری را ناگفته نگذارده و به طور اكل بیان فرموده است، الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي^۳ «امروز من دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم».

و رسول اکرم فرمودند: إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ^۴ «این است و جز این نیست که من برانگیخته شده ام برای آنکه مکارم اخلاق را تمام کنم».

۲- سورة روم ۳۰- آیه ۳۰.

۱- سورة نساء ۴- آیه ۵۹.

۳- سورة مائده ۵- آیه ۳.

۴- «مکارم الاخلاق» طبرسی در خطبة کتاب ص ۲.

و نیز فرمودند: ما مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ إِلَى اللَّهِ إِلَّا وَقَدْ دَعَوْتُمْ بِهِ، وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُبْعَدُكُمْ عَنِ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُمْ عَنْهُ^۱. «چیزی نبود که شما را به بهشت نزدیک کند مگر آنکه من شما را بدان امر نمودم، و چیزی نبود که شما را از آتش دور کند مگر آنکه من شما را از آن نهی کردم».

وصیت از احکام فطری و عقلی و شرعی است همانا امر و وصیت است. وصیت یعنی در امور خود که راجع به امر دین و دنیا است سفارش نمودن تا آنکه مهمل و عبث نماند، و همان طور که در زمان حیات به نحو احسن بود پس از مرگ نیز به نحو احسن بوده باشد. این حکم از احکام عقلی بوده و شرع مقدس نیز امضاء نموده است، بنابراین حکم دارای سه مرحله می‌شود:

مرحله اول - حکم فطرت، و آن اینکه در فطرت و جبلت هر فردی است که می‌خواهد امور خود را بر وفق نظریه و صلاحدید خود انجام دهد و در تمام شئون و اموری که راجع به اوست خود بشخصه مراقبت نموده و مواظبت نماید. حکم فطری و غریزه الهی است که انسان هیچگاه نمی‌خواهد اختیارات امور او از دست او بیرون برود و به دست شخص اجنبی سپرده شود. و به موازات علاقه‌ای که انسان به آثار و شئون خود دارد علاقه به اختیارات و خودرأیی در آنها از تصرف و تغییر و تبدیل و حفظ و غیرها خواهد داشت. و امتداد این علاقه و اختیار تا زمان مرگ نبوده بلکه در یک زمان طولانی و مدید تا وقتی که انسان آثار خود را بعد از مرگ در سالیان دراز و گذشتن ایام و شهر و دهور، موجود مشاهده می‌کند خواهد بود.

و لذا در دنیا با یک بینش حاد و تندی زمان بعد از موت خود را تا افقی بسیار وسیع و شعاعی بسیار طولانی نگریسته و برای حفظ و مصونیت آثار خود از علم و کتب و صدقات و آنبیه و فرزند و عیال و مزرعه و غیرها نظریه خود را اعمال، و اختیار و صلاحدید خود را ابراز، و تا نهایت درجه برای تحقق آن در خارج پس از مرگ می‌کوشد. و حتی در حیوانات این غریزه موجود است و دیده می‌شود که بسیاری از

۱- در «بحار الانوار» ج ۱۵ کتاب الاخلاق ص ۴۸ از «کافی» بدین عبارتست که: اِيهَا النَّاسُ وَاللَّهِ مَا مِنْ شَيْءٍ يُقَرَّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُبَاعِدُكُمْ عَنِ النَّارِ إِلَّا وَقَدْ نَهَيْتُمْ عَنْهُ. وَمَا مِنْ شَيْءٍ يُبْعَدُكُمْ مِنَ النَّارِ وَيُقَرَّبُكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ إِلَّا وَقَدْ دَعَوْتُمْ بِهِ.

آنها که یقین به مرگ خود پیدا می کنند و آثار و علائم موت را در خود می بینند برای اولاد خود خانه محکم و لانه و آشیانه قوی و دور از دست خطر می سازند.

مرحله دوم— حکم عقل است. بدون تردید عقل حاکم است برآنکه انسان نباید امر خود را مهمل بگذارد بلکه باید برای تنظیم و استفاده از آثار خود بعد از مرگ تعیین وصیّ نموده و برای حفظ و حراست آنها توصیه و سفارش کند، تاهمان طور که در زمان حیات خود از آنها می خواست به طور اکمل استفاده شود در زمان ممات نیز به همان میزان استفاده گردد. بلکه عقلای عالم به کسی که بدون وصیّت بمیرد و امور خود را از زن و فرزند و دارالتجاره و مزرعه و حکومت و علم و غیر ذلك بدون تدبیر و نظر بگذارد به نظر خفت می نگرند و او را ناقص می دانند و در این ترك وصیّت او را مذمت می کنند، به خلاف آنکه اگر وصیّت کند و وصیّ لایق و سرپرستی خبیر و بینا و مدبّر بر بازماندگان از اولاد صغار و سایر شئون خود معین کند، او را مدح نموده و فعل او را يك فعل انسانی می شمردند.

مرحله سوم— حکم شرع است که براساس حکم فطرت و حکم عقل تشریح شده و در تمام شرایع و آدیان، وصیّت حکمی ممدوح و مستحسن شمرده شده است. در شریعت مقدّس اسلام که اکمل و اتمّ ادیان و شرایع است به طور کامل با حدود و مشخصاتی معین و روشن بیان شده است.

كُنِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ
بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ * فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ إِنَّ
اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^۱.

«بر شما از جانب خدا فرض و واجب شده است که چنانچه یکی از شما آثار مرگ را ملاحظه کند چنانچه مالی داشته باشد برای پدر و مادر و نزدیکتران از ارحام به طور معروف و پسندیده ای وصیّت نموده و درباره آنها سفارش کند و از مال خود برای آنها قرار دهد، این حکم خدا حقّ است برای پرهیزگاران. و کسیکه بعد از شنیدن وصیّت آن را عوض کند و تغییر دهد گناه و جرمش بر عهده همان کسانی است که تغییر داده و عوض نموده اند، و خداوند شنوا و داناست.»

۱- سورة بقره ۲- آیه ۱۸۰-۱۸۱.

ولایت مهم‌ترین
مسئله دین است

مهم‌ترین و اساسی‌ترین مسئله از مسائل دین مسئله ولایت است یعنی سرپرستی و زمامداری امور دینی از ظاهری و باطنی، جسمی و روحی، دنیوی و اخروی، مادی و معنوی، عبادی و اجتماعی، که تمام این موضوعات منطوی در امر دین بوده و رسول الله بر آن ولایت داشته است.

مسئله ولایت روح دین است و بدون آن، دین به صورت جسدی مرده و کالبدی بی روح خواهد بود، مانند دین بدون پیغمبری از جانب خدا، و معالجهٔ مریض بدون طبیب و ساختن منزلی بدون معمار و جراحی بیماری بدون استاد معالج. چون سعادت مردم در پرتو دین است، و قوام دین در پرتو حافظ و نگهبان آن و عارف به اصول و فروع آن و قیّم به معارف و حقائق آن. همان‌طور که مردم بدون دین از جادهٔ انسانیت خارج و فقط اسم انسان بر آنهاست، همین‌طور دین بدون امام از جادهٔ مستقیم خارج و فقط اسمی از دین بر روی آن است. لذا آن مقداری که دربارهٔ ولایت از جانب رسول خدا سفارش شده است دربارهٔ هیچ‌یک از مسائل دینی نشده است و به اندازه‌ای که آنحضرت وصیت به مقام ولایت را بزرگ شمرده و تأکید فرموده و کراراً و مراً تذکر داده و از مردم و اصحاب عهد و بیعت گرفته و آنان را مخاطب ساخته و گواه گرفته است در هیچ حکمی از احکام بدین مقدار بلکه به یک دهم یا یک صدم یا یک هزارم این مقدار تأکید وارد نشده است.

بامطالعه در سیرهٔ رسول خدا و مطالعهٔ تاریخ صحیح بدست می‌آید که نزد آنحضرت مسئله ولایت علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام برابر با اصل اسلام و هم وزن با اصل نبوت و اصل قرآن است، بلکه روح نبوت و روح قرآن است.

ما در این بحث گذشته از روایاتی که از ناحیهٔ رسول خدا راجع به ولایت امیرالمؤمنین به عناوین مختلفه بیان شده و به عبارات متفاوته وصیت شده است مانند حدیث عشره و حدیث آنس و حدیث غدیر و حدیث منزلت و حدیث ثقلین و حدیث سفینه و غیر آنها که در این کتاب بعضی از آنها تا به حال بیان شده و بعضی دیگر بعداً بیان خواهد شد، می‌خواهیم احادیثی را که لفظ وصیت بخصوصه در آن ذکر شده است بیان کنیم تا روشن شود که در چه بسیاری از مواضع، رسول خدا آنحضرت را «سید الوصیین» و «سید الأوصیاء» و «وصیتی» خوانده‌اند. و نیز در مواضع بسیاری

که آن حضرت را به «خلیفتی» که معنای جانشینی دارد معرفی کرده اند.

وصایت
امیرالمؤمنین
از جانب
رسول خدا

اولین روزی که رسول الله عشییره خود را به اسلام دعوت کردند در آن مجلس امیرالمؤمنین را برادر و وزیر و وصی و خلیفه خود خواندند و ما صورت آن مجلس را در این کتاب آوردیم.

دیگر آنکه ابن مغازلی که از اعیان علماء عامه است با اسناد خود از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که آنحضرت فرمودند: **يَا عَلِيُّ أَنْتَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ** ۱.

«ای علی تو سید و سالار مسلمانانی و پیشوای متقیانی و راهنما و زمامدار رستگاران روشن چهره و در غرفات بهشت آرمیده ای و رئیس مؤمنانی». و سپس ابن مغازلی گوید: ابوالقاسم طائی گفت: من از احمد بن یحیی از معنی یعسوب پرسش کردم در پاسخ گفت که: یعسوب به معنی آن زنبور عسل نر است که رئیس و سالار کندوست. حضرت رسول الله در این خبر علی بن ابیطالب را به آن رئیس و سالار زنبوران عسل تشبیه فرموده اند.

دیگر آنکه شیخ عبدالحافظ بن بدران از جماعت کثیری از مشایخ خود با سلسله اسناد متصل از شعبی روایت کرده است که **قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَرْحَبًا بِسَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ وَ إِمَامِ الْمُتَّقِينَ. فَقِيلَ لِعَلِيِّ: فَأَيُّ شَيْءٍ كَانَ مِنْ شُكْرِكَ؟ قَالَ: حِمْدُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلِيَّ مَا آتَانِي، وَ سَأَلْتُهُ الشُّكْرَ عَلَيَّ مَا أَوْلَانِي، وَ أَنْ يَرِيَدَنِي مِمَّا أَعْطَانِي** ۲.

«حضرت علی بن ابیطالب از رسول خدا روایت کرده اند که فرمود: آفرین به سید و سالار مسلمانان و پیشوای پرهیزگاران. شعبی گوید: از آنحضرت سؤال شد در

۱- «غایة المرام» ص ۶۱۸ حدیث اول. و در «نظم درالسمطین» ص ۱۱۴ از ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی با سند خود از عبدالله بن حکیم جهنی نقل می کند که: **قال: قال رسول الله (ص): ان الله تبارک و تعالی اوحی الی فی علی ثلاثة اشیاء لیلة أسری بی: انه سید المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین.** و در پاورقی آورده است که این حدیث را ابو نعیم در «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۶۷ روایت کرده است.

۲- «غایة المرام» ص ۶۱۸ حدیث نهم. و نیز در «نظم درالسمطین» ص ۱۱۵ از حافظ ابو نعیم اصفهانی با اسناد خود از شعبی نقل می کند و نیز ابو نعیم در «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۶۶ آورده است.

مقابل کلام رسول خدا شما چه شکری بجای آوردید؟ حضرت فرمود: بر آنچه خدا به من داده حمد او را نمودم و بر این منصبی که برای من اختیار کرده شکر او را بجای آوردم و از آنچه به من عنایت کرده است زیادتى درخواست کردم».

حموینی که از بزرگان علماء عامه است با سند متصل خود نقل می کند از جابر بن عبد الله انصاری قَالَ: كُنْتُ يَوْمًا مَعَ النَّبِيِّ ﷺ فِي بَعْضِ حَيْطَانِ الْمَدِينَةِ وَ يَدُ عَلِيٍّ فِي يَدِهِ، فَمَرَرْنَا بِتَخْلٍ فَصَاحَ النَّخْلُ: هَذَا مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ وَ هَذَا عَلِيُّ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَ أَبْنَاؤُ الْأَيْمَةِ الظَّاهِرِينَ، ثُمَّ مَرَرْنَا بِتَخْلٍ فَصَاحَ النَّخْلُ: هَذَا الْمَهْدِيُّ، وَ هَذَا الْهَادِي، ثُمَّ مَرَرْنَا بِتَخْلٍ فَصَاحَ النَّخْلُ: هَذَا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، وَ هَذَا عَلِيُّ سَيِّفِ اللَّهِ. فَالْتَقَتِ النَّبِيُّ إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ سَمَّهِ الصِّحْحَانِي، فَسَمِّيَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ الصِّحْحَانِي.^۱

«جابر گوید: روزی با حضرت رسول الله در بعضی از باغهای مدینه حرکت می کردیم و دست علی در دست آنحضرت بود، چون از کنار درخت خرمائی عبور کردیم آن درخت صدا زد: این است محمد سید پیمبران و این است علی سید اوصیاء و پدر امامان پاک، چون به درخت خرمای دیگری رسیدیم آن درخت صحیحه زد: این است مهدی و راه یافته و این است هادی و راهنما، و چون به درخت دیگری رسیدیم آن درخت ندا کرد: این است محمد رسول خدا و این است علی شمشیر خدا. سپس حضرت رسول الله به حضرت امیرالمؤمنین رو کرده گفتند: این خرماها را صحیحانی نام بگذار و آن درخت ها از آن روز به صحیحانی نامیده شدند».

و نیز حموینی با اسناد متصل خود نقل می کند از سعید بن جبیر از ابن عباس قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لِمُ سَلَمَةَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ وَصِيِّي وَ عَيْنَةُ عِلْمِي وَ بَابِي الْأَدَى أُونِي مِنْهُ، أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ مَعِي فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى، يَقْتُلُ التَّاكِيثِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ.^۲

«ابن عباس گوید: حضرت رسول اکرم ﷺ به ام سلمه فرمودند: این است

۱- «غایة المرام» ص ۶۱۹ حدیث دوازدهم و «نظم دررالسمطین» ص ۱۲۴. و در «علی و الوصیة» ص ۱۹۶ به بعد سه حدیث با مختصر اختلافاتی از «ارجح المطالب» و «مناقب» خوارزمی و «فرائد السمطین» نقل می کند.

۲- «غایة المرام» ص ۶۲۰ حدیث پانزدهم.

امیرمؤمنان و سالار مسلمانان و وصی من و صندوقچه و مخزن علم من و درب ورود به علوم و معارف من، او برادر من است در دنیا و آخرت و با من است در مرتفع ترین درجات از عالم قرب، و بعد از من با سه طایفه جهاد می کند: با شکنندگان بیعت و طایفه ستمکاران و طایفه خارج شدگان از دین»، (منظور اصحاب جمل و اصحاب صفین و اصحاب نهروان اند).

و نیز ابونعیم احمد بن عبدالله حافظ با اسناد خود از ابن ابی لیلی از حسن بن علی علیه السلام روایت کرده است قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: اُدْعُوا إِلَيَّ سَيِّدَ الْعَرَبِ - يَعْنِي عَلِيًّا - فَقَالَتْ عَائِشَةُ: أَلَسْتَ سَيِّدَ الْعَرَبِ؟ قَالَ: أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ عَلِيُّ سَيِّدُ الْعَرَبِ. فَلَمَّا جَاءَ عَلِيًّا أَرْسَلَ إِلَى الْأَنْصَارِ فَقَالَ لَهُمْ: يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَلَا أَذْلَكُكُمْ عَلِيًّا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا بَعْدَهُ أَبَدًا؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: هَذَا عَلِيُّ فَاحْبُوهُ بِحُبِّي وَ اكْرِمُوهُ بِكَرَامَتِي فَإِنَّ جَبْرِئِلَ أَمَرَنِي بِاللَّذِي قُلْتُ.^۱

ابونعیم گوید: این روایت را با سند دیگر نیز از سعید بن جبیر روایت کرده اند.

حاصل آنکه حضرت رسول الله فرمودند: «سید و سالار عرب را بگوئید که نزد من آید، و منظور نظر آنحضرت علی بن ابیطالب بود. عائشه گفت: آیا تو سید و سالار عرب نیستی؟ فرمود: من سید و سالار فرزند آدم و علی سید و سالار عرب است. چون امیرالمؤمنین آمدند حضرت رسول الله به دنبال انصار فرستادند که نزد او حاضر شوند، چون حاضر شدند فرمود: ای جماعت انصار می خواهید که من شما را به چیزی رهبری کنم که با وجود آن هرگز گمراه نگردید؟ گفتند: بلی ای رسول خدا. حضرت فرمود: این است علی بن ابیطالب او را دوست داشته باشید به همان دوستی که مرا دوست دارید و او را گرامی بشمرید به همان نحوی که مرا بزرگ و گرامی می شمردید. حَقًّا بدانید که این پیغامی را که به شما دادم جبرئیل مرا امر نموده است».

ابوالحسن فقیه محمد بن احمد بن علی بن شاذان در کتاب «فضائل علی و اولاد معصومین او علیه السلام» که مجموعاً صد منقبت است از طریق اهل تسنن

۱- (غایه المرام) ص ۶۲۰ حدیث شانزدهم.

روایت کرده است با اسناد خود از حَبَّه العُربی از امیرالمؤمنین علیه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنَا سَيِّدُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْخَلَائِقِ بَعْدِي، أَوْلْنَا كَأَخْرِنَا وَآخْرِنَا كَأَوْلْنَا.^۱

«رسول خدا به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من سید اولین و آخرین هستم یعنی بزرگ و سالار پیشینیان و پسینیان، و ای علی تو سید تمام مخلوقات هستی پس از من. اول ما مانند آخرماست و آخر ما مانند اول ماست.»

و نیز ابن شاذان از طریق عامه روایت کرده است از ابن عباس: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم وَاللَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بِشِيرًا مَا اسْتَقَرَّ الْكُرْسِيُّ وَالْعَرْشُ وَلَا دَارَ الْفَلَكَ وَلَا قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا بَأْنِ كُتُبِ عَلِيٍّ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. وَأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَرَجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ وَ اخْتَصَّنِي بِلَطِيفِ نِدَائِهِ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ رَبِّي وَسَعْدَيْكَ، فَقَالَ: أَنَا الْمَخْمُودُ وَأَنْتَ مُحَمَّدٌ، شَقَقْتُ اسْمَكَ مِنْ اسْمِي وَفَضَّلْتُكَ عَلَيَّ جَمِيعَ بَرِيَّتِي فَأَنْصِبْ أَخَاكَ عَلِيًّا عَلِمًا يَهْدِيهِمْ إِلَى دِينِي. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي جَعَلْتُ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَمَنْ تَأَمَّرَ عَلَيْهِ لَعْنَتُهُ، وَمَنْ خَالَفَهُ عَدْبَتُهُ، وَمَنْ أَطَاعَهُ قَرَّبْتُهُ. يَا مُحَمَّدُ إِنِّي جَعَلْتُ عَلِيًّا إِمَامَ الْمُسْلِمِينَ، فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ آخِرِيَّتُهُ وَمَنْ عَصَاهُ اسْتَجَفَيْتُهُ، إِنَّ عَلِيًّا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحْجَلِينَ، وَحُجَّتِي عَلَيَّ جَمِيعَ خَلْقِي أَجْمَعِينَ.^۲

«ابن عباس گوید: حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: سوگند به آن خدائی که مرا به حق بشارت دهنده به رحمت خود قرار داده عرش و کرسی استقرار نگرفته و فلک به گردش در نیامده و آسمانها و زمین استوار نباشد مگر به آنکه روی آنها نوشته شده است: نیست خدائی مگر ذات مقدس یگانه او، و محمد است رسول او، و علی بن ابیطالب است حاکم و امرکننده مؤمنان.

خدای تعالی چون مرا به آسمان بالا برد و مرا به ندای لطیف خود در شب معراج اختصاص داد گفت: ای محمد، عرض کردم: لبیک ای پروردگار من پذیرفتم ندای تورا و آمده ام برای تلقی گفتار تو. خدا فرمود: ای رسول من من هستم محمود و

۱- «غایة المرام» ص ۶۲۰ حدیث هفدهم.

۲- «غایة المرام» ص ۳۲۰ حدیث هیجدهم.

تو هستی محمد، اسم تو را از نام خودم مشتق نمودم و تو را بر جمیع بندگان خودم برتری و شرافت دادم. ای محمد! برادرت علی را به خلافت برگزین و او را علم و راهنمای هدایت مردم معرفی کن تا مردم را به دین من رهبری کند، ای محمد من او را امیر و فرمانده مؤمنان قرار دادم پس کسیکه بر او حکومت و فرمانروائی کند من او را به لعنت خود گرفتار می کنم، و کسیکه مخالفت او کند من او را عذاب می کنم، و کسی که از او پیروی کند من او را به درجات قرب خود بالا می برم. ای محمد من علی را امام مسلمانان قرار دادم، او پیشواست پس کسیکه بر او تقدم جوید من او را به خذلان خود مبتلی خواهم نمود، و کسیکه تمرد او را بنماید من او را به جفای خود گرفتار خواهم ساخت. بدرستی که علی سید و سالار اوصیای پیمبران است و قائد و راهبر درخشنده چهرگان در منازل بهشت برین، و او حجت من است بر تمام مخلوقات من».

و نیز ابن شاذان از طریق عامه از ابن عباس روایت کرده است قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! اَعْلَمُوا أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَىٰ بِأَبَا مَن دَخَلَهُ اَمِيْنٌ مِّنَ الْفَرْعِ الْاَكْبَرِ، فَقَالَ لَهُ اَبُو سَعِيْدٍ الْخُدْرِيُّ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ اِهْدِنَا اِلَىٰ هٰذَا الْبَابِ حَتّٰى نَعْرِفَهُ، قَالَ: هُوَ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيَّيْنَ وَ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ اَخُو رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَ خَلِيْفَةُ اللّٰهِ عَلَيَّ النَّاسِ اَجْمَعِيْنَ. مَعَاشِرَ النَّاسِ! مَن اَحَبَّ اَنْ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا اَنْفِصَامَ لَهَا فَلْيَتَمَسَّكْ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ فَإِنَّ وِلَايَتَهُ وَ لَايَتِي وَ طَاعَتَهُ طَاعَتِي. يَا مَعَاشِرَ النَّاسِ مَن اَحَبَّ اَنْ يَعْرِفَ الْحُجَّةَ بَعْدِي فَلْيَعْرِفْ عَلِيَّ بْنَ اَبِي طَالِبٍ بَعْدِي وَ الْاُمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِي فَإِنَّهُمْ خَزَانُ عِلْمِي. فَقَامَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ الْاَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللّٰهِ مَا عِدَّةُ الْاُمَّةِ؟ فَقَالَ: يَا جَابِرُ سَأَلْتَنِي رَحِمَكَ اللّٰهُ - عَنِ الْاِسْلَامِ بِاَجْمَعِيْهِ، عِدَّةُ نُهُمْ عِدَّةُ الشُّهُورِ وَ هُوَ عِنْدَ اللّٰهِ اَثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضَ، وَ عِدَّةُ نُهُمْ عِدَّةُ الْعِيُوْنِ الَّتِي اَنْفَجَرَتْ مِنْهُ لِمُوسَىٰ بْنِ عِمْرَانَ حِيْنَ ضَرَبَ بِعَصَاةٍ فَاَنْفَجَرَتْ مِنْهُ اَثْنَا عَشْرَةَ عَيْنًا، وَ عِدَّةُ نَبِيّٰئِ بَنِي اِسْرَائِيْلَ. قَالَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ: «وَلَقَدْ اَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي اِسْرَائِيْلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَبِيًّا» فَالْاُمَّةُ يَا جَابِرُ اَثْنَا عَشْرًا مَامَا، اَوْ لَهُمْ عَلِيُّ بْنُ اَبِي طَالِبٍ، وَ اَخِرُهُمُ الْقَائِمُ - صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ - ١.

«ابن عباس گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: ای جماعت مردمان بدانید که از برای خداوند تبارک و تعالی دری است از رحمت، هر کس که از آن در وارد شود از آتش در امان است و از دهشت و هراس عالم حشر نیز در امان است. ابوسعید خُدَری عرض کرد: یا رسول‌الله ما را بدان در هدایت نما تا آنرا بشناسیم. فرمود: آن در علی بن ابیطالب است که سید و سالار اوصیای پیمبران است و امیر و فرمانروای مؤمنان و برادر رسول خدای جهانیان و خلیفه خدا برای تمامی مردمان. ای گروه مردم هر کس دوست دارد دستاویز متین و محکمی را بگیرد که ابداً لغزش و پارگی و جدائی در آن راه نیابد باید به ولایت علی بن ابیطالب تمسک جوید چون ولایت او ولایت من است و پیروی از او پیروی از من. ای جماعت مردمان! کسیکه دوست دارد حجت خدا را بعد از من در روی زمین بشناسد باید علی بن ابیطالب را بعد از من و نیز ائمه هدی را از ذریه من بشناسد، چون آنها خزینه‌داران علم من هستند.

جابر بن عبدالله انصاری برخاست و عرض کرد: یا رسول‌الله! تعداد ائمه چقدر است؟ فرمود: ای جابر خدای تو را رحمت کند، از تمام اسلام پرسش نمودی. عدد ائمه مانند عدد ماههای سال است و ماهها در کتاب خدا از روزی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است دوازده ماه بوده است، و عدد آنها به اندازه عدد همان چشمه‌هایی است که برای موسی بن عمران از آن سنگ بجوشید هنگامی که عصای خود را به آن سنگ زد و آن دوازده چشمه پرآب بود، و عدد آنها به اندازه عدد نُبّاء بنی اسرائیل و سرپرستان آنهاست.

خداوند در قرآن مجید فرماید: ما از بنی اسرائیل میثاق و عهد گرفتیم و از میان آنها دوازده نقیب و صاحب اختیار برای آنها برگزیدیم. پس ای جابر امامان دوازده تن اند، اول آنان علی بن ابیطالب و آخر آنها قائم است. درود متواتر و پیاپی خدا بر آنها باد».

و نیز ابن شاذان با اسناد خود از طریق عامه از ابی ذر غفاری روایت کرده است قال: نَظَرَ النَّبِيُّ ﷺ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ فَقَالَ: هَذَا خَيْرُ الْأَوْلِيَيْنِ مِنَ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ، هَذَا سَيِّدُ الصَّادِقِينَ، هَذَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَاءَ عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ قَدْ أَضَاعَتِ الْقِيَامَةَ مِنْ ضِيَانِهَا، عَلَى رَأْسِهِ

تَاجٍ مُرْصَعٍ بِالزَّرَجِدِ وَالْيَاقُوتِ فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ: هَذَا مَلِكٌ مُقَرَّبٌ، وَيَقُولُ النَّبِيُّ: هَذَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ. فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنْ بَطْنِ الْعُرَشِ هَذَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، هَذَا وَصِيٌّ حَبِيبُ اللَّهِ، هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، فَيَقِفُ عَلَى مَتْنٍ جَهَنَّمَ فَيُخْرِجُ مِنْهَا مَنْ يُحِبُّ وَيُدْخِلُ فِيهَا مَنْ يُبْغِضُ، وَيَأْتِي أَبْوَابَ الْجَنَّةِ فَيُدْخِلُ أَوْلِيَاءَهُ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

«ابودرغفاری گوید: رسول الله ﷺ نظری به علی بن ابیطالب نمودند و فرمودند: این است بهترین مخلوقات خدا در آسمانها و زمین ها، این است سید و بزرگ صدیقان، این است سالار و سرور اوصیای پیغمبران و پیشوای پرهیزگاران و راهبر درخشنده چهرگان و روشن صورتان در منازل بهشت. چون روز قیامت برپا شود علی بن ابیطالب در محشر بیاید در حالی که سوار بر ناقه ای است از ناقه های بهشتی، تمام فضای محشر از نور چهره او روشن شود و بر سر او تاجی است مرصع به زبرجد و یاقوت. فرشتگان گویند: این فرشته مقرب است، پیغمبران گویند: این پیغمبر مرسل است. منادی ای از درون عرش ندا کند: این است صدیق اکبر، این است وصی و جانشین حبیب خدا محمد، این است علی بن ابیطالب. حضرت از وسط آتش جهنم هر کس را که دوست بدارد خارج می کند و هر کس را که دشمن بدارد داخل می کند. و از درهای بهشت عبور نموده اولیای خودش را بدون حساب داخل بهشت می سازد».

و نیز ابن شاذان از طریق عامه از حضرت رضا عليه السلام از پدرانشان از رسول خدا ﷺ روایت می کند که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَةٌ مُظْلِمَةٌ، التَّاجِي مَنْ تَمَسَّكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى، فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى؟ قَالَ: وِلَايَةُ

۱- غایة المرام» ص ۶۲۱ حدیث بیست و یکم. در کتاب «علی والوصیة» از ص ۲۲۳ تا ص ۲۲۶ سه حدیث را به مضمون حدیث فوق با مختصر اختلافی از گنجی شافعی در «کفایة الطالب» و موفق بن احمد خوارزمی در «مناقب» و قدوزی حنفی در «ینایع المودة» نقل می کند و نیز در استدرکات «علی والوصیة» ص ۳۷۷ الی ۳۷۹ سه حدیث از «تاریخ کبیر ابن عساکر» مخطوط نقل می کند. این احادیث مضمونش همان مضمون احادیث سابق است منتهی مفصل تر بیان شده و در اولی از آنها وارد است که: لا ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا حامل عرش، هذا علی بن ابیطالب وصی رسول المسلمین و امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین فی جنات التعمیم. و در دومی از آنها وارد است: هذا علی بن ابیطالب وصی رسول رب العالمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین. و در سومی از آنها وارد است: هذا علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین فی جنات التعمیم.

سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ؟ قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُهُمْ بَعْدِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ مَوْلَى الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامُهُمْ بَعْدَكَ؟ قَالَ: أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.^۱

«حضرت رسول اکرم فرمودند: پس از من فتنه‌ای برانگیخته خواهد شد، فتنه‌های تاریک و ظلمانی، فقط کسانی نجات پیدا می‌کنند که به دستاو یز محکم، خود را بیاویزند. عرض کردند: ای رسول خدا دستاو یز محکم کیست؟ فرمود: ولایت سید و سرور اوصیای پیغمبران. عرض کردند: سید اوصیای پیغمبران کیست؟ فرمود: امیرمؤمنان. عرض کردند: امیرمؤمنان کیست؟ حضرت فرمود: بزرگ و صاحب اختیار مسلمانان و امام آنها پس از من. عرض کردند: یا رسول الله سرور آنها و امام آنها بعد از شما کیست؟ فرمود: برادر من علی بن ابیطالب».

و نیز شیخ صدوق ابن بابویه قمی روایت کرده است با اسناد متصل خود از اصبع بن نباته قال: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ: أَنَا خَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ وَ وَزِيرُهُ وَ وَارِثُهُ، وَأَنَا آخِرُ رَسُولِ اللَّهِ وَ وَصِيِّهِ، وَأَنَا صَفِيُّ رَسُولِ اللَّهِ وَ صَاحِبُهُ، أَنَا ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ وَ أَبُو وُلْدِهِ، وَأَنَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، أَنَا الْحُجَّةُ الْعَظْمَى وَ الْآيَةُ الْكُبْرَى وَ الْمَثَلُ الْأَعْلَى وَ بَابُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى، أَنَا الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ آمِينُ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا.^۲

«اصبع بن نباته گوید: امیرالمؤمنین عَلِيٌّ فرمودند: من خلیفه و جانشین رسول خدا هستم و من وزیر او و وارث او هستم و من برادر رسول خدا و وصی او و هستم و من برگزیده رسول خدا و رفیق و مصاحب او هستم. من پسرعموی رسول خدا و شوهر دختر او و پدر فرزندان او هستم و من سید و سالار اوصیای پیغمبرانم، من حجت بزرگ خدا و نشانه سترگ خدا و بلندترین آیت و نشانه توحید خدا هستم، و من در ورود به معارف و خزائن علوم غیرمتناهی پیغمبر مصطفی محمد هستم، من دستاو یز محکم و کلمه تقوی و امین خدا هستم بر جمیع اهل دنیا».

و نیز ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت امام محمد باقر عَلِيٌّ روایت کرده است که

۱- «غایة المرام» ص ۶۲۱ حدیث بیست و سوم.

۲- همان کتاب ص ۶۲۱ حدیث اول.

عمر بن الخطاب به هنگام مرگ، خلافت بعد از خود را به شورا نهاد، و شش تن از قریش را که از جمله آنان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند معین نمود که تا سه روز خلیفه ای از میان خود انتخاب کنند و رأی آنان بر تعیین عثمان قرار گرفت فلما رأى امیرالمؤمنین ما هم به من البیعة لعثمان قام فیهم لیخذه علیهم الحجة فقال لهم: اسمعوا منی، فان یك ما اقول حقا فاقبلوا، وان یك باطلا فانكروا، ثم قال لهم: انشدکم بالله الذی تعلم صدقکم ان صدقتم و تعلم کذبکم ان کذبتم هل فیکم احد صلی الفیلین کلئیهما غیرى؟ قالوا: لا، قال: فهل فیکم من باع البیعتین کلئیهما بیعة الفتح و بیعة الرضوان غیرى؟ قالوا: لا وساق الحدیث بذکره مناقبه و فضائله فیصدقونه فی قوله لهم الى ان قال: بانشدکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «اول طالع یطلع علیکم من هذا الباب یا انس فانه امیرالمؤمنین و سید المسلمین و خیر الوصیین و اولی بالناس، فقال انس: اللهم اجعله رجلا من الانصار، فکننت انا الطالع، فقال رسول الله لا انس: ما انت یا انس یا اول رجل احب قومته،» غیرى؟ قالوا: لا. ۱

«چون امیرالمؤمنین علیه السلام دید که آنها می خواهند با عثمان بیعت کنند برای اتمام حجت برخاست و فرمود: بشنوید از من، اگر آنچه را که بگویم حق است قبول کنید و اگر باطل است نپذیرید. سپس فرمود: شمارا به خدائی که راستی گفتار شما و دروغ و کذب شما را میداند چنانچه راست گوئید یا دروغ گوئید سوگند می دهم آیا در میان شما غیر از من کسی هست که به دو قبله نماز خوانده باشد؟ گفتند: نه. فرمود: آیا در میان شما غیر از من کسی هست که هر دو بیعت را نموده باشد بیعت فتح و بیعت رضوان؟ گفتند: نه. و همین طور مرتباً مناقب و فضائل خود را شمرد و همگی تصدیق مینمودند تا آنکه فرمود: شما را بخدا سوگند در میان شما غیر از من کسی هست که رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم در باره او فرموده باشد: ای انس اولین کسی که از این در بر من وارد شود او امیرالمؤمنین و سیدالمسلمین و خیرالوصیین و اولی بالناس است، و انس با خود گفت: خدایا او را مردی از انصار قرارده، در این حال من بر رسول خدا وارد شدم. حضرت به انس فرمود: اینست امیرمؤمنان و سید اوصیای

پیمبران و سالار مؤمنان و اولی به تصرف و صاحب اختیار مردمان؟ گفتند: نه». در اینجا حضرت استدلال به حدیث آنس می‌کنند. حدیث آنس از احادیث مشهور و معتبری است که در صدور آن از رسول خدا ﷺ هیچ جای شبهه و تردید نیست. بزرگان از محدثین سنی مذهب گذشته از محدثین شیعه در کتب خود ضبط و ثبت نموده‌اند و در ردیف حدیث غدیر و حدیث عشیره از مسلمات و قطعیات شمرده‌اند. این حدیث به نام حدیث آنس معروف شده است. ابونعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» ج ۱ ص ۶۳ و محمد بن طلحة شافعی در «مطالب السؤل» ص ۲۱ از ابونعیم در «حلیه» و احمد بن موقق خوارزمی در «مناقب» ص ۵۱ و ابراهیم بن محمد حموی شافعی در «فرائد السمطین» ج ۱ باب ۲۷ و گنجی شافعی در «کفایة الطالب» ص ۹۲ تحت عنوان «تخصیص علی بکونه سید المسلمین» و ابن ابی الحدید معتزلی شافعی در «شرح نهج البلاغة» ج ۲ ص ۴۵۰ و قندوزی حنفی در «ینایع المودة» ص ۳۱۳ از ابونعیم در «حلیه» و ابن شهر آشوب در «مناقب» ج ۱ ص ۵۴۳ از «حلیه» ابونعیم و «ولایت» طبری و سید هاشم بحرانی در «غایة المرام» ص ۶۱۹ از حموی و ابن عساکر در «تاریخ کبیر دمشق» مجلد امیرالمؤمنین ورقه ۲۹۹ با اسناد خود روایت کرده‌اند از انس که:

قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا أَنَسُ اسْكُبْ لِي وَضُوءًا، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَنَسُ أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَقَائِدُ الْعُرَّةِ الْمُحَجَّلِينَ وَخَاتَمُ الْوَصِيِّينَ. قَالَ أَنَسٌ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ، وَكَمَلْتُهُ؛ إِذْ جَاءَ عَلِيٌّ، فَقَالَ: مَنْ هَذَا يَا أَنَسُ؟ فَقُلْتُ: عَلِيٌّ، فَقَامَ مُسْتَبْشِرًا فَأَعْتَقْتَهُ ثُمَّ جَعَلَ يَمْسَحُ عِرْقَ وَجْهِهِ وَيَمْسَحُ عِرْقَ عَلِيٍّ بِوَجْهِهِ. قَالَ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُكَ صَنَعْتَ شَيْئًا مَا صَنَعْتَ لِي مِنْ قَبْلُ؟ قَالَ: وَمَا يَمْتَعْنِي وَأَنْتَ تُؤَدِّي عَنِّي وَتُسْمِعُهُمْ صَوْتِي وَتُبَيِّنُ

۱- طبع مصر سنه ۱۳۲۹.

۲- بسیاری از مجلدات تاریخ ابن عساکر هنوز به طبع نرسیده است و در کتابخانه‌های مختلف جهان موجود است از آنجمله جلدی است که فقط در حالات امیرالمؤمنین علیه السلام نوشته است آن نیز هنوز به طبع نرسیده است مرحوم علامه امینی دستور داد بعضی از فضلاء نجف از روی آن نسخه که در کتابخانه ظاهر یه دمشق است یک نسخه فتوغرافی برداشته و در مکتبه الامام امیرالمؤمنین العاتقه در نجف ضبط نمودند و ما روایت فوق را از ابن عساکر از روی همان نسخه بنابه نقل صاحب «علی و الوصیة» در ص ۳۷۶ که در استدرکات کتاب خود آورده است نقل نمودیم.

لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي.^۱

«آنس می گوید: رسول خدا ﷺ گفتند: ای انس برای من آب وضو آماده کن، سپس برخاسته و دو رکعت نماز بجای آوردند و گفتند: ای انس اولین کسیکه بر تو از این در داخل شود اوست امیرالمؤمنین و سید المسلمین و قائد الغرالمحجلین و خاتم الوصیین یعنی: حکمران و امیرمؤمنان و سید و سالار مسلمانان و پیشوا و رهبر درخشان چهرگان آرمیده در غرفه های بهشت و خاتم و آخرین اوصیای پیمبران.

انس می گوید: من با خود گفتم: بار پروردگارا مردی که فی الحال وارد می شود و دارای چنین صفاتی است او را مردی از قبیله من که طائفه انصار مدینه اند قرار ده، ولی این خواهش را کتمان نمودم. در این حال علی بن ابیطالب وارد شد. حضرت رسول الله فرمودند: ای انس کیست؟ گفتم: علی است. حضرت برخاستند و با نهایت مسرت و خوشحالی دست به گردن علی انداخته او را در آغوش مهر و محبت خود می فشردند، و صورت به صورت علی می مالیدند و عرق چهره خود را به عرق چهره علی و عرق صورت علی را به عرق صورت خود می کشیدند. علی بن ابیطالب عرض کرد: ای رسول خدا من در این حال دیدم از شما کاری سرزد که تا به حال به چنین کیفیت سرزده بود. حضرت فرمودند: چرا چنین نکنم؟ در حالیکه تو هستی که از عهده عهد و موثیق و دُیون من برمی آئی، تو هستی که صدای مرا به گوش عالمیان می رسانی، تو هستی که در اختلافات واقعه بعد از من حقیقت امر را برمردم آشکارا می کنی».

ما در دو مرحله در این روایت بحث می کنیم. مرحله اول در سند این روایت است و نیز در این مرحله از لغات وارده در روایت بحث می شود. و مرحله دوم در دلالت آن.

۱- عین الفاظ این حدیث متفق علیه بین جمیع علمائی است که از آنان نقل کردیم مگر در بعضی از جزئیاتی که ذیلاً اشاره می شود ۱- خوارزمی گوید: ثم جعل یمسح عرق وجهه و یمسح وجه علی وجه ۲- ابن عساکر گوید: ثم جعل یمسح عن وجهه بوجهه و یمسح عرق علی بوجهه ۳- ابن شهر آشوب گوید ثم جعل یمسح عرق وجهه بوجهه و فقره دوم را نیاورده است. ۴- قندوزی و ابن ابی الحدید گویند: ثم جعل یمسح عرق وجهه و فقره دیگر را نیز نیاورده اند. ۵- ابن ابی الحدید صدر حدیث را این طور ذکر کرده است: امام المتقین و سید المسلمین و یسوب الدین و خاتم الوصیین و قائد الغر المحجلین.

اما مرحله اول - پس بیان شد که بزرگان از ائمه حدیث آن را با سلسله اسناد متصل خود روایت نموده‌اند و ما ده نفر از آنان را با اسم خود و کتاب خود بیان کردیم و روات آن ممدوح بوده و گنجی شافعی گوید: وَ هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ عَالٍ «این حدیث، حدیث حسن و عالی است».

و نیز ذکر شد که این حدیث از مشهورات است و کسی بدان اعتراضی ننموده و آن را ضعیف نشمرده است بلکه مانند حافظ ابونعیم و حموینی و طبری که از اجلاء فن و اعظم اساتذہ حدیث‌اند آن را ذکر نموده و با اسناد متصل خود از آنس روایت کرده‌اند و ابن عساکر در «تاریخ کبیر دمشق» آورده است.

ابن عساکر همان مورخ مشهور است که حافظ و محدث بوده و در دیار شام منزل داشته و رفیق سمعانی صاحب کتاب «الانساب» می‌باشد و در سنه ۴۹۹ در دمشق متولد شده و در سنه ۵۷۱ هجریه فوت کرده است. او این روایت را با سلسله سند خود از ابی‌علی مرقی از آنس روایت کرده است.

در الفاظ این حدیث اختلافی نیست مگر در بعضی از جزئیات که ما در پاورقی اشاره کردیم.

وَضُوءٌ بفتح واو به معنای آبی است که با آن وضو گرفته می‌شود. امیر به معنی آمرکننده و فرمان دهنده و رئیس است. و سید به معنای آقا و بزرگ و سرور و سالار است.

و اما قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، در «شرح قاموس» گوید: غُرّه به ضمّ و غُرْغُرّه به ضمّ دو غین سپیدی در پیشانی است و فَرَسٌ أَعْرَبٌ بوزن أَحْمَرٌ و غَرَاءٌ بوزن حَمَاءٌ وصف از آن است، و أَعْرَبٌ بوزن أَحْمَرٌ سپید از هر چیز است. و نیز گوید: حَجَلَةٌ - به تحریک - مثل خرگاه است و جایی است که آراسته شود به جامه‌ها و پرده‌ها از برای عروس. تا آنکه گوید: حَجَلَهَا تَحْجِيلًا از باب تفعیل یعنی: گرفت از برای عروس حجله، یا اینکه حَجَلَهَا یعنی داخل کرد او را در حجله. و سپس گوید: و تَحْجِيلٌ از باب تفعیل سفیدی در چهار دست و پای اسب است... و آن اسب محجول بوزن منصور، و مُحَجَّلٌ بوزن مُعْظَمٌ است.

و در «مجمع البحرین» گوید: وفی حدیث علیّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ» آی مواضع الوضوء من الأیدی و الأقدام، اذا دُعوا علی رؤوس الأشهاد أو الی الجنّة كانوا

علی هذا التّهج، استعار أثر الوضوء فی الوجه والیدين والرجلین للانسان من البیاض الذی یکون فی وجه الفرس و یدیه و رجلیه.

و در «مصباح المنیر» گوید: **الْحَجَلُ: الْخُلْخَالُ** بكسر الخاء والفتح لغة. و یرتقی القید حجلاً علی الاستعارة والجمع حُجول و آحجال مثل حمل و حُمول و آحمال. و فرسٌ مُحَجَّلٌ و هو الذی ابيضت قوائمه و جاور البیاض الارساغ الی نصف الوطیف و نحو ذلك، و ذلك موضع التحجیل فيه. و التحجیل فی الوضوء غسل بعض العضد و غسل بعض الساق مع غسل الید و الرجل.

و ابن اثیر در «نهایه» گوید: فی صفة الخیل: «خیر الخیل الأفرح المُحَجَّلُ» هُوَ الذی یرتفع البیاض فی قوائمه الی موضع القید و یجاوز الأرساغ و لا یجاوز الرکتین لِأَنَّهُمَا مواضع الآحجال و هی الخلاخیل و القیود. و لا یکون التحجیل بالید و الیدین ما لم یکن معهما رجل اورجلان. و منه الحدیث: «**أَقْبَى الْعُرِّ الْمُحَجَّلُونَ**» ای بیض مواضع الوضوء من الأیدی و الوجه و الأقدام. استعمار أثر السوضوء فی الوجه و الیدین و الرجلین للانسان من البیاض الذی یکون فی وجه الفرس و یدیه و رجلیه.

و در «لسان العرب» اولاً گوید: **وَالْحُجَلَةُ** مثل القَبَّة، وَ حَجَلَةُ العروس معروفة و هی بیتُ یزین بالثیاب و الاَسیرة و السُّنور، و منه «**أَعْرَوُ النِّسَاءَ بَلْزَمَنِ الْحِجَالَ**»، وَ حَجَلُ العروس: اتَّخَذَهَا حَجَلَةً. و سپس عین عبارت سابق را از ابن اثیر نقل کرده است.

بنابر آنچه ذکر شد معنی **قائد العُرِّ المحجّلین** یکی از دو چیز است یا عُرّ به معنی سفیدپیشانی ها و **محجّلون** یعنی سفید دست و پاها است، و این کنایه است از نورانیت صورت و دست و پاهاى وضوگیرندگان که در عوالم معنی تابش نموده و مسافتی را به نور خود روشن می کند، و حضرت امیرالمؤمنین پیشوا و قائد یعنی راهبر مردمان نورانی و طاهر به عوالم قدس و طهارت و عوالم نور هستند. و یا آنکه عُرّ به معنی نورانی ها و **مُحَجَّلون** به معنی در حجله نشستگان باشد یعنی پیشوا و راهنمای مؤمنان به عُرفات بهشتی و محل امن و آمان و آرامش و سکون، آنحضرت خواهد بود.

شاهد بر معنای اول آنکه لفظ **محجّلون** را با عُرّ آورده است و چون تحجیل خصوص سفیدی در سر دستها و پاهاى اسب است و عُرّ به معنی سفیدی در پیشانی

اوست، بنابراین تشبیه و استعاره وضوگیرندگان که پنج موضع آنها نورانی می‌شود که عبارت از صورت و سر دستها و روی پاها باشد به اسبهای پیشانی سفید و دست و پا سفید کاملاً تمام و روشن خواهد بود. و شاهد معنی دوم آنکه یکی از درجات بهشت همان عُرفَات آمنه و حَجَله‌های مطمئنه است چنانکه فرماید: **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ عُرْفًا. ۱**

و نیز فرماید: **لَكِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ عُرفٌ ۲** و نیز فرماید: **وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ. ۳**

و دربارهٔ بندگان رحمان که صفات بسیاری را می‌شمرد و چهارده خصلت از آنها را در سورهٔ فرقان بیان می‌کند، می‌فرماید: **أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيَلْقَوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا. ۴**

«آنان گروهی هستند که آن غرفهٔ بهشتی پاداش صبر و استقامت آنها بوده و از جانب پروردگار مورد سلام و تحیت قرار می‌گیرند».

و اما معنی خاتم الوصیین مانند خاتم التبیین است، چون خاتم و خاتم بالفتح و الكسره به معنای آن انگشتی است که با آن نامه را مهر می‌کنند تا از تعدی و تجاوز مصون باشد. در «شرح قاموس» گوید: و ختام بر وزن کتاب گیلی است که مهر کرده می‌شود به او چیزی، و خاتم بر وزن کامل آن چیزی است که نهاده می‌شود بر آن گیل تا مهر شود، و خاتم پیرایه‌ای است از برای انگشت و آنرا به فارسی انگشت می‌گویند مثل خاتم بفتح... تا آنکه گوید: مترجم گوید که: خاتم-بکسرتاء- اسم فاعل است یعنی مهر کننده، و خاتم-بفتح تاء- و خاتام و خیتام، اسم انگشتی و غیر آن است که به آن مهر می‌شود، و کرده می‌شود به انگشت.

و در «نهایه» ابن اثیر گوید: «آمین، خاتم رَبِّ الْعَالَمِينَ عَلَى عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ» قیل: معناه طابَعُهُ و علامتُهُ الَّتِي تَدْفَعُ عَنْهُمْ الْأَعْرَاضَ وَالْعَاهَاتِ لِأَنَّ خَاتَمَ الْكِتَابِ يَصُونُهُ وَيَمْنَعُ النَّاطِرِينَ عَمَّا فِي بَاطِنِهِ؛ و تَفْتَحُ تَأْوَهُ وَ تَكْسِرُ لُغْتَانِ. و نظیر این معنی را نیز در «لسان العرب» نموده است. و بنابراین خاتم یا خاتم به معنای آخر بوده باشد.

۱- سورهٔ عنکبوت ۲۹- آیهٔ ۵۸. ۲- سورهٔ زمر ۳۹- آیهٔ ۲۰.

۳- سورهٔ سبأ ۳۴- آیهٔ ۳۷. ۴- سورهٔ فرقان ۲۵- آیهٔ ۷۵.

اگر خاتم خواندیم بالكسر به معنای اسم فاعل یعنی ختم کننده و مهر کننده اوصیای پیمبران؛ و اگر خاتم بالكسریا خاتم بالفتح، به معنای ما یُختمُ به گرفتیم معنایش همان مهری است که بر طغرای صحیفه اوصیاء زده شده و به واسطه وجود مبارك آنحضرت وصایت، مهر و ختم شده است^۱.

و اما یعسوب الدین که ابن ابی الحدید نیز روایت نموده است همان طور که سابقاً ذکر شد به معنای نر از زنبور عسلی است که ریاست و حکومت کندو را به عهده داشته باشد، و یعسوب الدین کنایه از مقام ریاست و سیادت و حکومت آنحضرت است در جمیع شؤون دینیّه.

و اما مرحله دوم - که همان مرحله دلالت حدیث باشد. حضرت رسول دو رکعت نماز گزارند؛ از حالات حضرت در این نماز و نزول جبرائیل و مشاهده آنحضرت عوالم ملکوت و مقامات حضرت امیرالمؤمنین را ما اطلاع نداریم خود آنحضرت هم چیزی نفرمودند، ولی همین قدر می دانیم که اولاً حضرت بعد از نماز به انس گفتند: اولین کسی که وارد می شود او سید و سالار مسلمانان و امیرمؤمنان و خاتم اوصیای پیمبران است و سپس چون امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند حضرت به حال عجیبی برخاسته و مانند شخصی که گم شده خود را یافته باشد و به معشوق و محبوب خود رسیده باشد امیرالمؤمنین را در آغوش گرفته و صورت به صورت او می سودند و عرق خود را به صورت او و عرق او را به صورت خود می مالیدند به طوری که امیرالمؤمنین از این حال رسول خدا که بی سابقه بوده است به شگفت در آمده و متحیرانه عرض کرد: ای رسول خدا با من کار بی سابقه ای انجام می دهی، حضرت اشاره به مقامات او نموده و فرمودند: تو هستی که از عهده عهد و موثیق و دیون من بر می آئی، تو هستی که صدای توحید و ندای اسلام را از حلقوم من به گوش اهل جهان می رسانی، تو هستی که در فتنه ها و انقلابات واقعه بعد از من در ظلمات جهل

۱- ممکن است گفته شود که معنای خاتم الاوصیاء این است که وصی خاتم الانبیاء است پس مفهوم جداگانه نسبت به جمله «انا خاتم الانبیاء» نیست، و اگر مراد آن باشد که وصایت به ایشان خاتمه یافته است پس ائمه دیگر باید اوصیای رسول خدا نباشند بلکه وصی الوصی باشند، و حال آنکه آنها هم اوصیای رسول خدا (ص) می باشند.

و تاریکی‌های شهوات چون موجی از نور و حقیقت لُجّه‌های ژرف هوی و هوس مردم را می‌شکافی، و حقیقت را برای مردم روشن می‌کنی. گویا حضرت رسول الله می‌دیدند که برنامه‌ای که بعد از رحلت آنحضرت تنظیم شده به کلی اساس اسلام را واژگون و همان بت‌پرستی زمان جاهلیت را به صورت دیگری در میان مردم می‌آورد. از برنامه خلفای بعد از آنحضرت و شیوه معاویه و یزید به خوبی صدق گفتار ما واضح می‌شود، از خطبه‌های «نهج البلاغه» و از خطبه حضرت سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَام در اواخر زمان حیات معاویه در منی^۱ و سایر فرمایشات آنحضرت معلوم می‌شود که دیگر خلفاء برای اسلام جان و رمقی باقی نگذارند.^۱

و چون رسول خدا می‌دانستند که یگانه فردی که از حق دفاع کند و دین رسالت را ادا بنماید و عهود و موثیق خدا را با رسول خدا انجام دهد و ندای توحید و لا اله الا الله وحده و معنای قل هو الله احد را به گوش دل جهانیان برساند، و یگانه فردی که از اصل توحید با آنحضرت منشعب شده و در درك حقیقت و معارف الهی و فنای در ذات احدیت عالیترین درجات و رفیع‌ترین مقامات را حائز گردیده است امیرالمؤمنین است و بس.^۲ لذا در پاسخ امیرالمؤمنین می‌فرماید: چرا من به تو عشق نورزم، چرا تو را در آغوش بگیرم، چرا عرق صورت زیبای تو را به چهره خود نسایم؟ تو روح منی، تو جان و حقیقت منی، تو برافرازنده پرچم معدلت و توحید و نگهدارنده دین خدا و سنت منی، و در شدیدترین مراحل و جانکاه‌ترین عقبات تو حامی و معین منی، تو نتیجه رسالت منی، تو علت مَبْقِیّه و حافظ شریعت خدا در میان

۱- در سال پنجاه و هفتم هجری که معاویه ولایت عهد را برای یزید تثبیت نمود و موسم حج رسید سیدالشهداء برای حج به مکه حرکت فرمود و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس و جمعی از بنی هاشم از زنان و مردان و جماعتی از موالیان و شیعیان با آنحضرت بودند. حضرت در منی خطبه مفصلی ایراد کردند: *أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الْقَاغِيَةَ قَدْ صَبَّحَ بِنَا وَبَشِعْنَا مَا قَدْ عَلِمْتُمْ وَرَأَيْتُمْ وَشَهِدْتُمْ وَبَلَّغْتُمْ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِي، وَإِنْ كَذَبْتُ فَكُذِّبُونِي، اِسْمَعُوا قَوْلِي وَارْتَمُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَ قِبَائِلِكُمْ مِنْ أُمَّتِي وَنَقْتُمْ بِهِ فَاذْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يَنْدَرِسَ الْحَقُّ وَيَذْهَبَ، وَاللَّهِ مُتُّ نَوْرَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ*— الخطبة (نسخ التوار يخ ج سيد الشهداء ج ۱ ص ۲۱۰).

۲- ابونعیم در «حلیه» ص ۶۶ گوید: *قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم: لا تسبوا علياً فإنه ممسوس في ذات الله تعالى.*

اصناف مختلفی مردم تا روز قیامت و استوار کننده شجره توحید و ولایت منی. باری هم صدر این حدیث و هم ذیل آن بر خلافت و امارت و وصایت مولای متقیان گواه صادق و شاهد صریحی است. اولاً- لفظ امیرالمؤمنین که به معنای حکمران و کارفرماست نسبت به جمیع مؤمنان.

و ثانیاً- سیدالمسلمین، وثالثاً- قائد الغر المحجلین که همان عنوان پیشوا و راهنما و جلودار است، و رابعاً- از همه صریح تر لفظ خاتم الوصیین که دلالت بر مقام وصایت آنحضرت در جمیع شؤون نبوت طبق وصایت اوصیای پیمبران گذشته و اعلی و اشرف از آنها است.

و نیز اداء عهود و دیون رسول خدا و ابلاغ صوت آنحضرت و تبیین اختلافات و مشاجرات بعد از آنحضرت تمام اینها ساخته از مقام ولایت است و بس و لذا این حدیث را همان طور که ذکر شد از نصوص صریحه بروصایت و خلافت امیرالمؤمنین، شمرده اند.

باری این روایت شریف را با الفاظ متقارب و اسناد دیگری نیز روایت کرده اند.

بحرانی در «غایة المرام» ص ۱۹ و نیز در «مناقب صغیر» خود به نام «علی و السنته»^۲ از «مناقب» ابن مردویه از انس روایت کرده است، قال: كَانَ النَّبِيُّ فِي بَيْتِ أُمِّ حَبِيبَةَ بِنْتِ أَبِي سُفْيَانَ فَقَالَ: يَا أُمَّ حَبِيبَةَ اعْتَرَلِينَا قَانَا عَلِيَّ حَاجَةً، ثُمَّ دَعَا بِوَضُوءٍ فَأَحْسَنَ الْوَضُوءَ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَدْخُلُ مِنْ هَذَا الْبَابِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّاسِ. قَالَ أَنَسٌ: فَجَعَلْتُ أَقُولُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنْ الْأَنْصَارِ. قَالَ: فَدَخَلَ عَلِيٌّ فَجَاءَ يَمْشِي حَتَّى جَلَسَ إِلَى جَنْبِ النَّبِيِّ (رَسُولِ اللَّهِ) دَرَسْخُهُ مَنَاقِبَ (رَسُولِ اللَّهِ) دَرَسْخُهُ مَنَاقِبَ يَمْسُحُ وَجْهَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ يَمْسُحُ بِهَا وَجْهَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ عَلِيٌّ: وَمَا ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّكَ تَبْلُغُ رِسَالَتِي مِنْ بَعْدِي وَ تُؤَدِّي عَنِّي وَ تُسْمِعُ النَّاسَ صَوْتِي وَ تُعَلِّمُ النَّاسَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ مَا لَا يَعْلَمُونَ.

و نیز بحرانی در ص ۲۰ و در «مناقب صغیر» خود ایضاً با اسناد خود از

۱- حدیث بیست و هشتم.

۲- «علی و السنته» ص ۶۴.

۳- حدیث سی ام.

۴- همان کتاب ص ۶۶.

«مناقب» ابن مردویه از انس روایت می‌کند که قال: بَيْنَا (بَيْنَمَا نَسَخَةَ مَنَاقِبَ) أَنَا عِنْدَ النَّبِيِّ (رَسُولِ اللَّهِ، مَنَاقِبَ) إِذْ قَالَ: الْآنَ يَدْخُلُ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَآمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَخَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَأَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ (بِالنَّاسِ، مَنَاقِبَ) إِذْ طَلَعَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، فَقَامَ النَّبِيُّ (فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالِ الْاَذُ. وَقَالَ: فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيَّ رَسُولُ اللَّهِ، مَنَاقِبَ) فَآخَذَ يَمْسُحَ الْعِرْقَ عَنِ جَهْتِهِ وَوَجْهِهِ وَيَمْسُحُ بِهِ وَجْهَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ، وَيَمْسُحُ الْعِرْقَ عَنِ وَجْهِ عَلِيٍّ وَيَمْسُحُ بِهِ وَجْهَهُ. فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ نَزَلَ فِيَّ شَيْءٌ؟ قَالَ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَانَبِيِّ بَعْدِي؟ أَنْتَ أَخِي وَوَزِيرِي وَخَيْرُ مَنْ أَحْلَقُهُ (أَخْلَفُ، مَنَاقِبَ) بَعْدِي تَقْضِي دِينِي وَتُنَجِّرُ مَوْعِدِي وَتُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي وَتُعَلِّمُهُمْ مِنْ تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ مَا لَمْ يَعْلَمُوا، وَتُجَاهِدُهُمْ عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا جَاهَدْتُهُمْ عَلَى التَّنْزِيلِ.

و نیز بحرانی در «غایة المرام» ص ۱۹ از ابن عباس از انس روایت کرده است^۱ قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: يَا آنَسُ اسْكُبْ لِي وَضُوعًا أَوْ مَاءً، فَتَوَضَّعْتُ ثُمَّ أَنْصَرَفَ فَقَالَ: يَا آنَسُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيَّ الْيَوْمَ آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَخَاتَمُ الْوَصِيِّينَ وَ إِمَامُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. فَجَاءَ عَلِيٌّ حَتَّى ضَرَبَ الْبَابَ فَقَالَ: مَنْ هَذَا يَا آنَسُ فَقُلْتُ: هَذَا عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ، قَالَ: افْتَحْ لَهُ الْبَابَ.

و در ص ۲۰ گوید^۲: وَفِي الْمَنَاقِبِ عَنْ آنَسٍ قَالَ: كُنْتُ خَادِمًا لِلنَّبِيِّ، فَبَيْنَمَا أَنَا يَوْمًا أَوْضِيهِ إِذْ قَالَ: يَدْخُلُ رَجُلٌ وَهُوَ آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَأَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ فَإِذَا هُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ.

و نیز در همین صفحه گوید^۳: عَنْ آنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: بَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ إِذْ قَالَ: يَطْلُعُ الْآنَ، قُلْتُ: فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي مَنْ ذَا؟ قَالَ: سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ آمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِالنَّبِيِّينَ. قَالَ: فَطَلَعَ عَلِيٌّ، ثُمَّ قَالَ لِعَلِيٍّ: [أَمَا تَرْضَى] أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى .

دیگر از اخباری که دلالت بر وصایت آنحضرت دارد خبر گفتگوی خدا با

۱- حدیث بیست و چهارم.

۲- حدیث بیست و نهم.

۳- حدیث سی و دوم.

رسول الله در سدره المنتهی راجع به امیرالمؤمنین است که در آن، مقامات آنحضرت را خدا بیان می کند و سپس می فرماید: إِنَّهُ سَيَخْصُّهُ بِالْبَلَاءِ «خداوند او را به امتحانات خاصی اختصاص داده و به بلاهای خاصی منفرد داشته است».

این روایت به دو سند نقل شده است: اول از خود امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ، دوم از ابو بزره أَسْلَمِي . و ما هر دو روایت را با خصوصیات آن از طریق عامه بیان می کنیم.

اما روایت اول را موفق بن احمد خوارزمی در کتاب «مناقب» خود در ص ۲۴۰ طبع ایران با اسناد خود از غالب جهنی از حضرت ابی جعفر از اجدادش از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول الله وَالصَّلَاةُ وَالصَّلَاةُ روایت کرده است: قَالَ النَّبِيُّ وَالصَّلَاةُ وَالصَّلَاةُ: لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ، قُلْتُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، قَالَ: قَدْ بَلَوْتُ خَلْقِي فَأَيُّهُمْ رَأَيْتَ أَطْوَعَ لَكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَبِّي عَلِيًّا، قَالَ: صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ، فَهَلْ اتَّخَذْتَ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً تُؤَدِّي عَنْكَ وَبُعْلَمُ عِبَادِي مِنْ كِتَابِي مَا لَا يَعْلَمُونَ؟ قَالَ: قُلْتُ: يَا رَبِّ اخْتَرْتَنِي فَإِنَّ خَيْرَتَكَ خَيْرَتِي، قَالَ: اخْتَرْتُ عَلِيًّا فَاتَّخِذْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً وَوَصِيًّا، وَتَحَلُّهُ عِلْمِي وَحِلْمِي، وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا، لَمْ يَنْلُهَا أَحَدٌ قَبْلَهُ وَكَيْسَتْ لِأَحَدٍ بَعْدَهُ. يَا مُحَمَّدُ، عَلِيٌّ رَايَةُ الْهُدَى وَإِمَامٌ مِنْ أَطَاعَنِي وَنُورُ أَوْلِيَائِي، وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي الزَّمَنُهَا الْمُتَّقِينَ، مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي، فَبَشِّرْهُ يَا مُحَمَّدُ بِذَلِكَ. فَقَالَ النَّبِيُّ وَالصَّلَاةُ وَالصَّلَاةُ: قُلْتُ: رَبِّي فَقَدْ بَشَّرْتُهُ، فَقَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَفِي قَبْضَتِهِ، إِنْ يُعَاقِبُنِي قَبْدُ نَبِيِّ لَمْ يَظْلِمْنِي شَيْئًا، وَإِنْ تَمَّ لِي وَعَدَى فَإِنَّهُ مَوْلَايَ. قَالَ: فَجَلَّ، قَالَ: قُلْتُ: يَا رَبِّ فَاجْزَلِ قَلْبَهُ وَاجْعَلْ رِبْعَهُ الْإِيمَانَ. قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِهِ يَا مُحَمَّدُ غَيْرَ أَنِّي مُخْتَصُّ لَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ لَمْ أَحْصِ بِهِ أَحَدًا مِنْ أَوْلِيَائِي. قَالَ: قُلْتُ: يَا رَبِّ أَخِي وَصَاحِبِي! قَالَ: قَدْ سَقَى فِي عِلْمِي أَنَّهُ مُبْتَلَى، لَوْلَا عَلِيٌّ لَمْ يُعْرِفْ حِزْبِي وَلَا أَوْلِيَائِي وَلَا أَوْلِيَائِي رُسُلِي.

و نیز این حدیث را بحرانی در «غایة المرام» ص ۳۴ تحت عنوان حدیث هجدهم از موفق بن احمد خوارزمی آورده است و هیچ در الفاظ با حدیث خوارزمی اختلاف ندارد مگر در جمله غیر آنی مُخْتَصُّ لَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ که او آن را بدین لفظ آورده: غَيْرَ أَنِّي مُشَخَّصُهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَلَاءِ.

باری مفاد حدیث و معنای آن اینست که حضرت رسول اکرم وَالصَّلَاةُ وَالصَّلَاةُ

فرمودند: «چون مرابه آسمان بردند و از آسمان به سدرۃ المنتهی رسانیدند و در حضور پروردگار جلّ و عزّ وقوف پیدا نمودم خدای مرا خطاب نموده گفت: ای محمّد! گفتم: بلی ای پروردگار من. خدا فرمود: من افراد انسان را به بلاهائی و مشکلاتی آزمایش نمودم، کدام يك از آنانرا نسبت به خودت مطیع تر یافتی؟ عرض کردم: ای پروردگار من! من علی را فرمانبردارتر یافتم. خطاب فرمود: ای محمّد راست گفتی آیا تو برای خود خلیفه ای قرار می‌دهی تا عهد و موثیق و وظائف ترا ادا کند و به بندگان من از کتاب من آنچه را که ندانند بیاموزد؟ عرض کردم: ای پروردگار من تو برای من خلیفه ای معین بنما اختیار تو اختیار من است، خداوند خطاب فرمود: من علی را اختیار کردم او را برای خود خلیفه و وصی قرار ده و من از علم و حلم خود به علی داده‌ام و از این مواهب او را سرشار نموده‌ام و اوست حقّاً امیرمؤمنان، این مقام را هیچکس قبل از او و بعد از او حائز نخواهد شد. ای محمّد، علی پرچم هدایت است و پیشوای مطیعان من، و اوست نور اولیای من. و او کلمه ایست که بر پرهیزگاران ثبت و لازم نمودم، کسیکه او را دوست بدارد مرا دوست داشته و کسیکه او را مبغوض بدارد مرا مبغوض داشته است. پس ای محمّد او را بدین مقامات بشارت بده.

حضرت فرمودند که: من عرض کردم: بار پروردگار من او را بدین مقامات بشارت دادم او در جواب من گفت: من بنده خدا هستم و در دست قدرت خدا، اگر مرا عذاب کند به علت گناهان من است و بنابراین ابداً به من ستمی ننموده است، و اگر آنچه را که به من وعده فرموده است وفا کند او نیز مولای من و صاحب اختیار من است. خداوند فرمود: بلی همین طور است. حضرت فرمود: عرض کردم: خداوند دل او را جلا بده و بهار او را ایمان قرار ده. خداوند خطاب فرمود: ای محمّد، حقّاً من دل او را جلا دادم و بهار او را ایمان قرار دادم، فقط من او را به بعضی از بلاها و شدائد و گرفتاریهای عجیب اختصاص داده‌ام که نظیر آن شدائد را به هیچیک از اولیای خود واقع نساختم. عرض کردم: بار پروردگارا او برادر من و مصاحب من است. فرمود: این از قضا و علم من گذشته است که باید او مبتلی شود. اگر علی نبود حزب من شناخته نمی‌شد و اولیای من و اولیای پیغمبران من نیز شناخته نمی‌شدند».

و اما آنچه که از ابوبرزّه اسلمی روایت شده است همین روایت است با اسقاط صدر و ذیل آن و ما آنرا از «حلیة الاولیاء» حافظ ابونعیم اصفهانی در ج ۱

ص ۶۶ می آوریم و سپس در باره آن گفتگو می کنیم.

ابونعیم با سند خود از ابوبزره روایت می کند که: قَالَ: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ إِلَىٰ عَهْدِي فِي عَهْدِي فَقُلْتُ: يَا رَبِّ بَيِّنْهُ لِي. فَقَالَ: اسْمِعْ، فَقُلْتُ: سَمِعْتُ. فَقَالَ: إِنَّ عَلِيًّا رَابِعُ الْهَدْيِ وَإِمَامُ أَوْلِيَائِي وَنُورٌ مِّنْ أَنْوَارِي وَهُوَ الْكَلِمَةُ الَّتِي أَلَزَمْتُهَا الْمُتَمِّينَ، مَنْ أَحَبَّهُ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَنْغَضَهُ أَنْغَضَنِي، فَبَشَّرُهُ بِذَلِكَ. فَجَاءَ عَلِيٌّ فَبَشَّرْتُهُ، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَفِي قَبْضَتِهِ فَإِنْ يُعَذِّبُنِي فَيَذِّبُنِي وَإِنْ يُبِمَّ لِي اللَّذَى بَشَّرْتَنِي بِهِ فَاللَّهُ أَوْلَىٰ بِي. قَالَ: قُلْتُ: اللَّهُمَّ اجْلِبْ قَلْبَهُ وَاجْعَلْ رَبِيعَةَ الْإِيمَانِ. فَقَالَ اللَّهُ: قَدْ فَعَلْتُ بِهِ ذَلِكَ. ثُمَّ إِنَّهُ رَفَعَ إِلَيَّ أَنَّهُ سَيَخْضُهُ مِنَ الْبَلَاءِ بِشَيْءٍ لَمْ يَخْضَ بِهِ أَحَدًا مِّنْ أَصْحَابِي. فَقُلْتُ: يَا رَبِّ أَخِي وَصَاحِبِي، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا شَيْءٌ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِي أَنَّهُ مُبْتَلَىٰ وَمُبْتَلَىٰ بِهِ.

محمّد بن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» ص ۲۱ عین این روایت را با همین الفاظ از حافظ ابونعیم نقل کرده است و نیز ابن ابی الحدید معتزلی در «شرح نهج البلاغه» ج ۲ ص ۱۴۴۹ ضمن بیست و چهار حدیثی که در فضائل آنحضرت در ذیل قول آنحضرت: قَدْ خَاصُوا بِحَارِ الْفِتَنِ وَآخَذُوا بِالْبِدَعِ دُونَ السُّنَنِ - الخ نقل کرده است، از حافظ ابونعیم روایت کرده است البته عبارت ابن ابی الحدید نیز در نقل روایت عین عبارات ابونعیم است که ما از «حلیة الاولیاء» نقل نمودیم.

لکن شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودّة» در سه موضع که این روایت را از ابونعیم نقل می کند در هر سه موضع ص ۷۸، ۷۹، ۱۳۴ به جای لفظ یا رَبِّ إِنَّهُ أَخِي وَصَاحِبِي لَفِظُ يَا رَبِّ إِنَّهُ أَخِي وَوَصِيْبِي روایت کرده است.

بنابراین معلوم نیست که آیا واقعاً لفظ وَصِيْبِي در «حلیه» بوده است و به همین لفظ به دست قندوزی رسیده است و بعداً در طبع «حلیه» تحریف به عمل آمده است یا آنکه از «حلیه» دو قسم نقل شده یک قسم به لفظ صاحِبِي بوده کما آنکه ابن ابی الحدید و محمّد بن طلحه از او روایت کرده اند و یک قسم به لفظ وَصِيْبِي بوده که قندوزی در هر سه موضع از کتاب خود بدین قسم از او نقل کرده است.

شاهد بر روایت اول آنکه آنچه را که از «مناقب» خوارزمی و «غایة المرام» نقل کردیم به لفظ صاحِبِي بوده است.

و شاهد بر روایت دوم آنکه در صدر روایت «مناقب» خوارزمی و «غایة المرام» خدا می‌فرماید: فَاتَّخِذْهُ لِنَفْسِكَ خَلِيفَةً وَ وَصِيًّا.

و دیگر سلسله احادیثی است که دلالت دارد بر آنکه ایمان متوقف بر توحید و نبوت و ولایت است مانند حدیثی که سلیمان قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۲۴۸ از میرسید علی همدانی شافعی در کتاب «مودة القُرْبى» ضمن مودت رابعه روایت می‌کند از عتبة بن عامر الجهنی قال: بَايَعْنَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَلَى قَوْلِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا نَبِيُّهُ وَ عَلِيًّا وَ وصِيَّهُ، فَأَتَى مِنَ الثَّلَاثَةِ تَرْكُنَاهُ كَفْرًا. وَقَالَ لَنَا النَّبِيُّ ﷺ: أَحِبُّوْهُ هَذَا - يَعْنِي عَلِيًّا - فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّهُ، وَاسْتَحْبُوا مِنْهُ فَإِنَّ اللَّهَ يَسْتَحْبِي مِنْهُ.

عتبه بن عامر جهنی گوید: «ما بر گفتار لاله الا الله وحده لا شريك له و بر نبوت محمد و بر وصایت علی با رسول خدا بیعت کردیم. بنابراین هر يك از این سه موضوع را ترك كنیم كافر شده‌ایم. و رسول خدا به ما فرمود: این را دوست داشته باشید یعنی علی را چون خدا او را دوست دارد، و از او حیا کنید چون خدا از او حیا می‌کند».

و نیز در «ینابیع المودة» ص ۸۲ ضمن باب پانزدهم از طلحة بن زید از حضرت امام جعفر صادق از پدرانش از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام روایت میکند که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَا قَبِضَ اللَّهُ نَبِيًّا حَتَّى أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُوصِيَ إِلَى أَفْضَلِ عَشِيرَتِهِ مِنْ عُصْبَتِهِ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَوْصِيَ إِلَى ابْنِ عَمَّتِكَ عَلِيٍّ، أَتَيْتُهُ فِي الْكُتُبِ السَّالِفَةِ وَ كَتَبْتُ فِيهَا أَنَّهُ وَصِيكَ، وَعَلَى ذَلِكَ أَخَذْتُ مِيثَاقَ الْخَلَائِقِ وَ مِيثَاقَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِي، وَأَخَذْتُ مَوَائِقَهُمْ لِي بِالرُّبُوبِيَّةِ وَ لَكَ يَا مُحَمَّدُ بِالنُّبُوَّةِ وَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ بِالْوِلَايَةِ وَ الْوَصِيَّةِ.

حضرت امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند که: «حضرت رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند هیچ پیغمبری را بعد از حیات در دنیا به سوی خود نبرد مگر آنکه به او امر کرد که از ارحام پدری خود بهترین و با فضیلت‌ترین آنها را وصی خود قرار دهد و به من نیز امر نمود که پسرعموی خود علی را وصی خود گردانم. خداوند فرمود: من این حقیقت را در کتب پیامبران گذشته آورده‌ام و در آنها وصایت علی را برای خلافت تو نوشته‌ام و بر این مطلب از جمیع آفریدگان و از همه پیامبران و رسل خود عهد و میثاق

گرفته ام^۱. من از همه برای ربوبیت خودم و برای نبوت تو ای محمد و برای ولایت و وصایت علی بن ابیطالب پیمان گرفته ام».

و دیگر احادیثی است که دلالت دارد بر آنکه از برای هر پیغمبری وارث و وصیتی هست و وارث و وصی رسول الله علی بن ابیطالب است. شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۸۶ از «مناقب» خوارزمی از مقاتل بن سلیمان از جعفر الصادق از پدراناش از علی بن ابیطالب رضی الله عنه روایت کرده است که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ بِمَنْزِلَةِ شِيثٍ مِنْ آدَمَ وَبِمَنْزِلَةِ سَامٍ مِنْ نُوحٍ وَبِمَنْزِلَةِ إِسْحَاقَ مِنْ إِبْرَاهِيمَ كَمَا قَالَ تَعَالَى: «وَوَصَّيْنَا بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ - آيَةً» وَبِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَبِمَنْزِلَةِ شَمْعُونَ مِنْ عِيسَى، وَأَنْتَ وَصِيٌّ وَوَارِثِي، وَأَنْتَ أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَوْفَرُهُمْ حِلْمًا وَ أَشَجَعُهُمْ قَلْبًا وَ أَشْأَهُمْ كَفَاءً، وَأَنْتَ إِمَامُ أُمَّتِي وَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، بِمَحَبَّتِكَ يُعْرَفُ الْأَبْرَارُ مِنَ الْفُجَّارِ وَ يُمَيَّزُ بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْكُفَّارِ.

«حضرت رسول اکرم به امیرالمؤمنین رضی الله عنه فرمودند: ای علی مکانت و منزلت تو نسبت به من مانند مکانت و منزلت شیث است نسبت به آدم، و مانند منزلت سام است نسبت به نوح، و مانند منزلت اسحاق است نسبت به ابراهیم، همچنان که خدای تعالی فرماید: «وصیت کردند ابراهیم و یعقوب به فرزنداناش...» و مانند منزلت هارون است نسبت به موسی، و مانند منزلت شمعون است نسبت به عیسی، و تو وصی من هستی و وارث من و تو از همه امت من زودتر اسلام آوردی و علمت بیشتر است و حلمت فراوانتر است و قلبت شجاعتر است و دستت سخی تر است و تو امام و پیشوای امت من هستی و تو قسمت کننده بهشت و دوزخی، به محبت تو آبرار و پاکان خدا از فجار شناخته می شوند، و مؤمنین از صف منافقین و کفار جدا می گردند».

در این حدیث اولاً — رسول خدا بیان می فرماید که هر کس از پیغمبران مانند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی دارای وصیتی بوده اند. و بر همین اساس نیز من هم که پیغمبر خدا هستم دارای وصیتی خواهم بود و وصی من تو هستی ای علی.

۱- و نیز در «ینابیع المودة» ص ۲۳۸ در تحت عنوان حدیث ۴۹ از ابوهیره روایت کرده که قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: لما أسرى بي في ليلة المعراج فاجتمع عليّ الأنبياء في السماء فأوحى الله تعالى إليّ: سلّمهم يا محمد بماذا بعثتم فقالوا: بعثنا على شهادة أن لا إله إلا الله وحده وعلى الإقرار بنبوتك والولاية لعلي بن أبي طالب. رواه الحافظ أبو نعيم.

بنابراین، اصل وصایت يك سنت خدائی بوده که باید در تمام پیغمبران جاری و ساری باشد و من نیز از آن سنت تخلف نخواهم نمود.

و ثانیاً—وصی پیغمبر باید از همهٔ امت، اسلام و ایمانش سابقه دارتر و علمش فزونتر و حلمش فراوانتر و قلبش قویتر و سخاوتش بیشتر باشد و چون تمام این صفات در توای علی از همهٔ امت من به حدّ اعلا بیشتر و فراوانتر است لذا خدای تعالی تو را امام و پیشوای امت من قرار داده است که بر اساس این معیار و میزان صحیح، بهشت و آتش که درجات پیروان و متمرّدان است شناخته می‌شود و برحسب اختلاف درجاتی که دارند در نقاط مختلفه از بهشت یا دوزخ جای خواهند گرفت. و نیز بر اساس محبت تو پاکان و نیکان شناخته می‌شوند و مؤمنان از گروه کافران و منافقان جدا می‌گردند.

و نیز در همین کتاب ص ۲۴۸ ضمن مودّت چهارم از «مودّة القربی» ی سید علی شافعی همدانی نقل می‌کند که امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا وَاللَّهِ بِشَيْءٍ روایت کرده‌اند که: **إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا، جَعَلَ شَيْئاً وَصِيَّ آدَمَ وَ يُوشَعَ وَصِيَّ مُوسَى وَ شَمْعُونَ وَصِيَّ عِيسَى وَ عَلِيًّا وَصِيَّ، وَ وَصِيَّ خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ فِي الْبَدَاءِ، وَ أَنَا الدَّاعِي وَ هُوَ الْمُضِيُّ.**

«رسول خدا فرمود: خداوند تبارك و تعالی برای هر پیغمبری وصی قرار داد، شیث را وصی آدم و یوشع را وصی موسی و شمعون را وصی عیسی و علی را وصی من قرار داد، و وصی من بهترین وصی از اوصیای پیغمبران است در عالم مشیت و اراده حق تعالی، و من دعوت کننده و دلالت کننده به سوی خدا هستم و علی بن ابیطالب نور دهنده و روشن کننده این راه است».

و نیز در همین کتاب ص ۷۹ با اسناد خود از موفق بن احمد خوارزمی با اسناد خود از ام سلمه روایت کرده است. **قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ مِنْ كُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا، وَ عَلِيٌّ وَصِيَّ فِي عِزَّتِي وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ أُمَّتِي بَعْدِي.**

«ام سلمه گوید: رسول خدا فرمود که: خداوند تبارك و تعالی برای هر پیغمبری وصی قرار داده و علی را وصی من قرار داد در میان عترت من و اهل بیت من و امت من بعد از رحلت من».

قندوزی بعد از نقل این حدیث گوید که: نظیر این حدیث را خوارزمی نیز

روایت نموده. و شیخ الاسلام حموینی حدیث وصیت را از علی بن موسی عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى روایت کرده است.

و دیگر در کتاب «علی و الوصیة» ص ۲۲۶ از کتاب «مناقب» خوارزمی با اسناد خود از ابوالقاسم عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بغوی^۱ از حمید رازی از علی بن مجاهد از محمد بن اسحاق از شریک بن عبدالله از ابی ربیعة الآیادی از ابن بریده از پدرش بریده روایت کرده است قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ وَوَارِثٌ، وَأَنَّ عَلِيًّا وَصِيٌّ وَوَارِثٌ. «رسول خدا فرمود: برای هر پیغمبری وصی و وارثی هست و وصی و وارث من علی بن ابیطالب است».

این حدیث شریف را محب الدین طبری در «ذخائر العقبی» ص ۷۱ از «مُعْجَم الصَّحَابَةِ» حافظ ابوالقاسم بغوی از بریده و در «الریاض النضرة» ج ۲ ص ۱۷۸ در باب «ذکر اختصاص امیرالمؤمنین باللویة والارث» از بریده روایت کرده است. و نیز گنجی شافعی در «کفایة الطالب» ص ۱۳۱ و عبدالرؤوف مناوی متوفای سنه ۱۰۳۱ قمریه در کتاب خود «کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلائق» که در حاشیه جزء دوم از «جامع صغیر» سیوطی ص ۶۹ طبع شده است آورده اند. و شیخ سلیمان قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۲۰۷ از «مُعْجَم الصَّحَابَةِ» ابوالقاسم بغوی و در ص ۱۸۰ از دیلمی و نیز در ص ۲۳۲ از دیلمی صاحب کتاب «فردوس الأخبار» و در ص ۷۹ از موفق بن احمد خوارزمی روایت کرده است و نیز در ص ۲۴۸ ضمن مودت چهارم از کتاب «مودة القربی» روایت کرده است.

و دیگر حدیثی است که حموینی در «فرائد السمطین» در جزء دوم در باب سی و یکم ذکر کرده و علامه بحرانی در ص ۳۹ تحت عنوان حدیث سی و ششم آورده و قندوزی حقی در «ینابیع المودة» ص ۴۴۱ از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است راجع به آمدن نعتل یهودی خدمت رسول خدا و از صفات و اسمای الهی سؤال کردن، و سپس از اوصیای آنحضرت سؤال نمودن. این حدیث بسیار مفصل است و ما فقط يك فقره از آن را که راجع به وصیت است ذکر می کنیم. قَالَ (أَيُّ نَعْتَلُ الْيَهُودِيِّ):

۱- بغوی از مشاهیر علمای عامه است، کنیت او ابوالقاسم و اسم او عبدالله است. کتاب «معجم الصحابة» از تألیفات اوست و در سنه ۳۱۷ هجریه قمریه فوت کرده است.

فَأَخْبَرْتَنِي عَنْ وَصِيكَ مَنْ هُوَ؟ فَمَا مِنْ نَبِيِّ إِلَّا وَلَهُ وَصِيٌّ وَإِنَّ نَبِيَّنا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ أَوْصَى إِلَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، فَقَالَ: نَعَمْ إِنَّ وَصِيَّيَّ وَالْخَلِيفَةَ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ وَبَعْدَهُ سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَتْلُوهُ تِسْعَةً مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ أُمَّةٌ أَبْرَارٌ - الْحَدِيثُ.^۱

«یهودی عرض کرد: به من از وصی خود خبر بده چون هیچ یک از پیغمبران نیامدند مگر آنکه برای آنان وصی بوده است، و بدرستی که پیغمبر ماموسی ابن عمران به یوشع بن نون وصیت نمود. حضرت فرمودند: بلی وصی من و خلیفه بعد از من علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط من، حسن و حسین، و بعد از حسین نه نفر از صلب حسین ائمه و پیشوایان صالح این امت خواهند بود».

و دیگر از احادیث وصیت، حدیث سلمان فارسی است، که از آن حضرت سؤال کرد وصی شما کیست؟ حضرت در پاسخ فرمودند: «ای سلمان می دانی وصی موسی که بوده است؟ عرض می کند: بلی ای رسول خدا وصی موسی یوشع بن نون بوده است. حضرت می فرماید: ای سلمان بدان که وصی من و وارث من و برادر من و وزیر من و بهترین کسی که بعد از من برای شما می ماند و آن کسیکه دیون و عهود مرا ادا می کند و وعده های مرا انجام می دهد علی بن ابیطالب است».

این حدیث را بسیاری از علماء شیعه و سنی در کتب خود آورده اند و بزرگان از علمای عامه بر صحت آن تصدیق نموده و گواهی داده اند. و چون این حدیث به طرق مختلفی بیان شده و از طرفی نیز عبارات آن با یکدیگر فی الجمله تفاوتی دارد لذا ما عین این حدیث را از کتب معتبره قوم می آوریم.

علامه بحرانی در مناقب صغیر خود که موسوم است به «علی و السنته» از ابوسعید خدری روایت می کند که: إِنَّ سَلْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيٌّ فَمَنْ وَصِيكَ؟ فَسَكَتَ عَنِّي فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ رَأْيِي فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ، فَاسْرَعْتُ إِلَيْهِ وَ قُلْتُ: لَبَيْكَ، فَقَالَ: تَعْلَمُ مَنْ وَصِيٌّ مُوسَى؟ قُلْتُ: نَعَمْ يُوشَعَ بْنُ نُونٍ، فَقَالَ: لِمَ قُلْتُ؟ قُلْتُ: لِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَهُمْ يَوْمَئِذٍ، قَالَ: فَإِنَّ وَصِيَّيَّ وَمَوْضِعَ سِرِّي وَخَيْرَ مَنْ أُخْلَفَ بَعْدِي، يُنْجِزُ مَوْعِدِي وَيَقْضِي دِينِي، عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ.

حضرت رسول الله در این حدیث که علت وصی بودن یوشع بن نون را برای

۱- این حدیث را در کتاب «علی و الوصیه» درص ۲۶ و ۲۷ ذکر کرده است.

حضرت موسی از سلمان سؤال می کنند او در جواب می گوید: به علت اعلم بودن از جمیع امت در آن وقت وصی آن حضرت واقع شد، می خواهند این معنی را برسانند که البته وصی پیغمبر باید از همه امت در آن وقت داناتر و به مسائل دین و معارف الهیه و در رموز و اسرار دین داناتر و عالمتر باشد. و لذا می فرماید: وصی من و محلّ سرّ من و بهترین کسی که من او را به یادگار برای شما می گذارم، آن کسی که بتواند عهد و وعده های مرا وفا کند و دیون مرا آدا بنماید و از عهده تحمّل این بار گران برآید اعلم امت من علی بن ابیطالب است.

و نیز در همین کتاب از «مناقب» ابن مردویه از انس روایت کرده است که سلمان می گوید: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ: عَمَّنْ نَأْخُذُ بَعْدَكَ وَبِمَنْ نَتَّقُ؟ قَالَ: فَسَكَتَ عَنِّي حَتَّى سَأَلْتُ ذَلِكَ عَشْرًا، ثُمَّ قَالَ: يَا سَلْمَانَ، إِنَّ وَصِيَّيَّ وَخَلِيفَتِي وَأَخِي وَوَزِيرِي وَخَيْرَ مَنْ أَخْلَفَهُ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. بُوَدِّي عَنِّي وَبُنَجِزُ مَوْعِدِي.

و نیز محبّ الدین طبری در «الریاض النضره» ج ۲ ص ۱۷۸ بعد از حدیث بریده گوید: عَنْ أَنَسٍ قَالَ: قُلْنَا لِسَلْمَانَ: سَلِ النَّبِيَّ ﷺ مِنْ وَصِيَّتِهِ؟ فَقَالَ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَنْ وَصِيَّتُكَ؟ قَالَ: يَا سَلْمَانُ مَنْ كَانَ وَصِيَّيَّ مُوسَى؟ قَالَ: يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، قَالَ: فَإِنَّ وَصِيَّتِي وَوَارِثِي، يَقْضِي دَيْنِي وَبُنَجِزُ مَوْعِدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. و سپس گوید: این حدیث را احمد بن حنبل در کتاب «مناقب» خود تخریج کرده است.

و نیز عین این حدیث را با همین عبارت طبری، سبط ابن جوزی در «تذکره» ص ۲۶ آورده است، و آن را حدیث صحیح شمرده است، و جواب اعتراض بعضی را که آن را ضعیف شمرده اند داده است. و حاصل آنکه حدیثی را که ضعیف شمرده اند در اسناد او اسماعیل بن زیاد است که دارقطنی درباره او سخن گفته و علت قدح دارقطنی درباره اسماعیل، همان زیادتی است که در ذیل حدیث او آمده است و آن زیاد است عبارت است: وَهُوَ خَيْرٌ مَنِ اتْرَكْتُ بَعْدِي.

سپس می گوید: اما حدیثی را که ما ذکر کردیم در آن این زیادتی نیست و این حدیث را از طریق احمد بن حنبل آوردیم و در سلسله روات آن اسماعیل بن زیاد نیست و این حدیث غیر از آن حدیث است.

و لکن محبّ طبری در کتاب دیگر خود به نام «ذخائر العقبی» در ص ۷۱ آن فقط ذیل حدیث سلمان را ذکر کرده است قال: رَوَى أَنَسٌ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ:

وَصِيِّي وَ وَاِثِي بِقَضِي ذِيِّي وَ بِنَجْرِ مَوْعِدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ. سپس گوید: احمد بن حنبل این حدیث را در «مناقب» خود آورده است.

و این شهر آشوب نیز در «مناقب» خود ج ۱ ص ۵۴۲ با دو سند این حدیث را ذکر کرده است. اول از طبری روایت نموده با اسناد خود از سلمان قال: قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيًّا إِلَّا وَآلُهُ وَصِيًّا، فَمَنْ وَصِيكَ؟ قَالَ: وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِي أَهْلِي وَ خَيْرٌ مَن أَتْرَكَ بَعْدِي، مُؤَدَّى ذِيِّي وَ مُنَجِّرُ عِدَاتِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ.

دوم از مطربن خالد از انس، و قیس ماناه و عبادة بن عبدالله از سلمان که هر دوی آنان یعنی انس و سلمان گفتند که پیغمبر فرمود: يَا سَلْمَانَ سَأَلْتَنِي مَن وَصِيِّي مِن أُمَّتِي، فَهَلْ تَدْرِي لِمَن كَانَ أَوْصِي إِلَيْهِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقُلْتُ: اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: أَوْصِي إِلَيَّ بِوَشْعٍ لِأَنَّهُ كَانَ أَعْلَمَ أُمَّتِهِ، وَ وَصِيِّي وَ أَعْلَمَ أُمَّتِي بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ.

و همچنین شیخ سلیمان قندوزی در باب پانزدهم از «ینابیع المودة» از «مسند» احمد بن حنبل با اسناد خود از انس بن مالک روایت می کند که قال: قُلْنَا لِسَلْمَانَ: سَلِيَ النَّبِيُّ ﷺ عَنْ وَصِيِّهِ، فَقَالَ سَلْمَانُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَن وَصِيكَ؟ فَقَالَ: يَا سَلْمَانُ. مَن وَصِيَّ مُوسَى؟ فَقَالَ: بِوَشْعٍ بِنُؤُنٍ. قَالَ ﷺ: وَصِيِّي وَ وَاِثِي بِقَضِي ذِيِّي وَ بِنَجْرِ مَوْعِدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ. سپس گوید: که ثعلبی حدیث وصیت را نسبت به علی بن ابیطالب از براء بن عازب در تفسیر خود ذیل آیه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ روایت کرده است.

و این المغازلی این حدیث را با سند خود از ابن عباس و جابر بن عبدالله انصاری و بریده و ابویوب انصاری روایت نموده است.

و نیز در ص ۲۳۱ از «ینابیع المودة» ضمن هفتاد منقبتی که برای امیرالمؤمنین نقل نموده عین این حدیث را از احمد بن حنبل از انس آورده است.

همه پیامبران
دارای وصی
بوده‌اند

و نیز در ص ۲۵۳ ضمن مودت هفتمین از کتاب «مودة القربی» از عبدالله بن عمر نقل می کند که قال: مَرَّ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ وَ هُوَ يُرِيدُ أَنْ يَتَّوَدَّ رَجُلًا وَ نَحْنُ جُلُوسٌ فِي حَلَقَةٍ وَ فِينَا رَجُلٌ يَقُولُ: لَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأْتُكُمْ بِأَفْضَلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَ أَفْضَلِ مِن هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ، فَسُئِلَ سَلْمَانُ فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأْتُكُمْ

بِأَفْضَلِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا وَأَفْضَلَ مِنْ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ. ثُمَّ مَضَى سَلْمَانَ فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا قُلْتَ؟ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ أَوْصَيْتَ؟ قَالَ: يَا سَلْمَانُ: أَنْدَرِي مِنَ الْأَوْصِيَاءِ؟ قُلْتُ: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ. قَالَ: آدَمُ وَكَانَ وَصِيَّهُ شِيثٌ وَكَانَ أَفْضَلَ مِنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ مِنْ وُلْدِهِ، وَكَانَ وَصِيَّ نُوحٍ سَامٌ وَكَانَ أَفْضَلَ مِنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ، وَكَانَ وَصِيَّ مُوسَى يُوْشَعٌ وَكَانَ أَفْضَلَ مِنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ، وَكَانَ وَصِيَّ عِيسَى شَمْعُونُ بْنُ فَرْخِيَا وَكَانَ أَفْضَلَ مِنْ تَرَكَهُ بَعْدَهُ، وَأَنْتَ أَوْصَيْتَ إِلَيَّ عَلِيٌّ وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ أَنْ تَرَكَهُ مِنْ بَعْدِي.

و عین این حدیث را در کتاب «علی و الوصیة» در ص ۳۶۶ از کتاب «الکوکب الدرّی» للسیّد محمد صالح الترمذی الحنفی ص ۱۰۵ با اسناد خود از عمر بن الخطاب نقل می کند، ولی جمله «فَسَلِّ سَلْمَانُ فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ لَأَنْبَأَكُمْ بِأَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ» را نیاورده ولی جمله دیگری را اضافه نموده است و آن جمله «وَ وَصِيَّ سَلْمَانَ أَيْصَفُ بْنُ فَرْخِيَا» است. و نیز وصی عیسی را شمعون بن برخیا ذکر کرده است.

و حاصل مطلب آنکه از عبدالله بن عمر و از خود عمر بن الخطاب روایت است که می گوید: «سلمان فارسی از نزد ما عبور می نمود و قصد عیادت مردی را داشت و ما جماعتی بودیم که حلقه وار نشسته بودیم و در میان ما مردی بود که می گفت: اگر بخواهم شما را خبر می دهم از افضل این امت بعد از پیغمبر و افضل از این دو مرد ابوبکر و عمر، در این حال از سلمان سؤال شد از این موضوع. سلمان گفت: اگر بخواهم من نیز به شما خبر می دهم از با فضیلت ترین این امت بعد از پیغمبر و افضل از این دو مرد ابوبکر و عمر. این را بگفت و بگذشت، بعضی گفتند: ای سلمان چه گفتی؟

سلمان در جواب گفت: من در حال سكرات مرگ بر رسول خدا ﷺ وارد شدم و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا شما وصیت نموده اید؟ حضرت فرمودند: ای سلمان آیا وصی های پیمبران را می شناسی؟ عرض کردم: خدا و رسول خدا داناترند. حضرت فرمودند: آدم ابوالبشر و وصی او شیت بود و او با فضیلت ترین افرادی بود از اولاد او که بعد از آدم بجای ماند، و وصی نوح پیغمبر، سام بود و او افضل افرادی بود که بعد از نوح باقی ماند، و وصی موسی یوشع بود و او با فضیلت ترین

فردی بود که بعد از موسی بود، و وصی عیسی شمعون بن فرخیا بود و او افضل فردی بود که بعد از عیسی بجای ماند، و من وصیت نموده ام به علی بن ابیطالب و او افضل امت من است که بعد از من بجای می ماند».

و دیگر اخباری است که دلالت دارد بر آنکه خداوند نبوت را در محمد و وصایت را در علی قرار داده است مثل حدیثی که در «ینابیع المودة» ص ۵۶ و ۲ وارد است: **عُثْمَانُ رَفَعَهُ: خُلِقْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ مِنْ نُوْرٍ وَاحِدٍ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ اللَّهُ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ رَكَّبَ ذَلِكَ الثُّورَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَزَلْ شَيْئاً وَاحِداً حَتَّى افْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَفِي الثُّبُوَّةِ وَفِي عَلِيٍّ الْوَصِيَّةُ.**

«عثمان گوید که: رسول خدا فرمود: من و علی از نور واحدی آفریده شده ایم قبل از چهار هزار سال که خداوند آدم را بیافریند. چون خدا آدم را آفرید آن نور را در صلب آدم قرار داد و پیوسته همین طور آن نور در اصلاب آباء واحد بود تا در صلب عبدالمطلب به دو نیمه گشت؛ پس نبوت در من قرار گرفت و وصایت در علی واقع شد».

و نیز در همین صفحه گوید: **عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَا عَلِيُّ خَلَقَنِي اللَّهُ وَخَلَقَكَ مِنْ نُورِهِ، فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ ﷺ أَوْدَعَ ذَلِكَ الثُّورَ فِي صُلْبِهِ فَلَمْ يَزَلْ أَنَا وَأَنْتَ شَيْئاً وَاحِداً، ثُمَّ افْتَرَقْنَا فِي صُلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَفِي الثُّبُوَّةِ وَالرَّسَالَةِ، وَفِيكَ الْوَصِيَّةُ وَالْإِمَامَةُ.**

«امیرالمؤمنین علیه السلام گوید که: رسول خدا ﷺ فرمودند: ای علی خداوند مرا و تو را از نور خود آفرید و چون آدم را بیافرید آن نور را در صلب او به ودیعت نهاد، و من و تو دائماً نور واحدی بودیم تا در صلب عبدالمطلب جدا شدیم، و نبوت و رسالت در من و وصایت و امامت در تو قرار گرفت».

و نیز در «شرح نهج البلاغه» ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۵۰ گوید: **الحديث الرابع عشر: قَالَ ﷺ: كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ نُوراً بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ بِأَرْبَعَةِ عَشْرَ أَلْفِ عَامٍ فَلَمَّا خَلَقَ آدَمَ قَسَمَ ذَلِكَ فِيهِ وَجَعَلَهُ جُزْئَيْنِ فَجُزْءٌ أَنَا وَجُزْءٌ عَلِيٌّ.**

«حضرت رسول فرمودند: که من و علی نور واحدی بودیم در نزد خدای

عزوجلّ قبل از چهارده هزار سال که خداوند آدم ابوالبشر را بیافریند، و چون آدم را آفرید آن نور را قسمت کرد و آن رادو جزء نمود جزئی را من و جزئی را علی قرارداد». و سپس گوید: این حدیث را احمد بن حنبل در «مسند» خود روایت نموده است و نیز در کتاب «الفضائل لعلی» روایت کرده است.

و صاحب «الفردوس» نیز این روایت را ذکر کرده و در آن جمله ای را زیاده نقل نموده است و گوید: ثُمَّ انْتَقَلْنَا حَتَّى صِرْنَا فِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَكَانَ لِي الشُّبُوهُ وَلِعَلِّي الوَصِيَّةُ.

و دیگر سلسله اخباری است که مفادش آن است که جبرائیل به پیغمبر خبر وصایت امیرالمؤمنین را داده است، مانند آن که:

موفق بن احمد خوارزمی در «مناقب» ص ۲۲۳ در فصل نوزدهم از محمد بن احمد بن شاذان و محمد بن علی بن فضل الرّیّات از علی بن بدیع الماجشونی از اسماعیل بن ابان و راق از غیاث بن ابراهیم از حضرت جعفر بن محمد از پدرش از علی بن الحسین از پدرش عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت نموده است که: قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَزَلَ عَلَيَّ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَبِيحَةَ يَوْمٍ فَرِحًا مَسْرُورًا مُسْتَبْشِرًا، فَقُلْتُ: حَبِيبِي مَا لِي أَرَاكَ فَرِحًا مُسْتَبْشِرًا؟ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ وَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَرِحًا مُسْتَبْشِرًا وَقَدْ قَرَّتْ عَيْنِي بِمَا أَكْرَمَ اللَّهُ أَحَاكَ وَوَصِيكَ وَإِمَامَ أُمَّتِكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِيطَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقُلْتُ: وَبِمَ أَكْرَمَ اللَّهُ أَحَى وَوَصِيَّ وَ إِمَامَ أُمَّتِي؟ قَالَ: بِأَهْلِ اللَّهِ بِعِبَادَتِهِ الْبَارِحَةِ مَلَائِكَتِهِ وَ حَمَلَةَ عَرْشِهِ وَقَالَ: مَلَائِكَتِي انظُرُوا إِلَيَّ حُجَّتِي فِي أَرْضِي عَلَيَّ عِبَادِي بَعْدَ نَبِيِّ مُحَمَّدٍ فَقَدْ عَفَّرَ خَدَّهُ بِالثَّرَابِ تَوَاضَعًا لِعَظَمَتِي، أَشْهَدُكُمْ أَنَّهُ إِمَامُ خَلْقِي وَ مَوْلَى بَرِيَّتِي.

«حضرت سیدالشهداء عَلَيْهِ السَّلَامُ از رسول خدا روایت کرده اند که آن حضرت

فرمود: جبرائیل در صبح روزی بر من نازل شد و بسیار مسرور و خوشحال و با چهره گشوده پر بشارت بود، گفتم: ای حبیب من چه اتفاق رخ داده که تا این حد تو را خوشحال و پر بشارت می‌نگرم؟ گفت: ای محمد! چگونه من مسرور و خوشحال نباشم در حالیکه چشمان من به مواهبی که خدا به برادرت و وصیت و پیشوای امتت علی بن ابیطالب عَلَيْهِ السَّلَامُ عنایت فرموده است تازه و روشن گردیده است. من گفتم: به چه سببی خداوند برادر من و وصی من و امام امت مرا گرامی داشته و او را بدین

مواهب بزرگ شمرده است؟ گفت: به عبادتهائی که دیشب بجای آورد. خداوند بر فرشتگان و حاملین عرش خود فخر نمود و فرمود: ای ملائکه من بنگرید به حجت من در روی زمین من بر بندگان من بعد از پیمبر من محمد، ببینید چگونه گونه‌های خود را به پاس عظمت و جلال من به روی خاک می‌ساید! من شما را گواه می‌گیرم که او پیشوای آفریدگان من است و سید و سالار همگی مردمان».

و این حدیث شریف را قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» در ص ۷۹ و ص ۱۲۷ از خوارزمی از غیاث بن ابراهیم با همان سند سابق با مختصر اختلافی در لفظ نقل کرده است.

و در «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۴۳ از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: إِنَّ جَبْرَائِيلَ نَظَرَ إِلَيَّ عَلَيَّ فَقَالَ: هَذَا وَصِيكَ. «جبرائیل نظریه سوی علی بن ابی طالب نمود و به من گفت: این است وصی تو».

و دیگر يك سلسله احادیثی است از رسول خدا که دلالت دارد بر آنکه امیرالمؤمنین عليه السلام وصی و وزیر و وفا کننده عهد و اداء کننده دیون و انجام دهنده وعده‌های رسول خدا و خلیفه آنحضرت در میان امت است. چون این روایات نیز از بزرگان علماء با اسناد مختلفه نقل شده و علاوه متن آنها نیز به يك عبارت واحده نیست لذا ما بسیاری از آنها را علیحده با ذکر کتاب نقل می‌کنیم.

حموینی در «فرائد السمطين» ج ۲ باب ۸ با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس از رسول خدا حدیث مفصّلی را نقل می‌کند و از جمله فقرات آن این است که: اَمَّا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ أَخِي وَشَقِيقِي وَصَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدِي وَصَاحِبُ لِيَاثِي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَصَاحِبُ حَوْصِي وَشَفَاعَتِي، وَهُوَ وَلِيُّ كُلِّ مُسْلِمٍ وَإِمَامُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَقَائِدُ كُلِّ تَقِيٍّ، وَهُوَ وَصِيِّي وَخَلِيفَتِي عَلَيَّ أَهْلِي وَأُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَبَعْدَ مَوْتِي وَمُبْغِضُهُ مُبْغِضِي وَبِوَالِيَّتِهِ صَارَتْ أُمَّتِي مَرْحُومَةً وَبِعَدَاوَتِهِ صَارَتْ الْمُخَالِفَةُ لَهُ مَلْعُونَةً.

«حضرت رسول الله می‌فرماید: و اما علی بن ابی طالب پس او برادر من است و جدا شده از ریشه و بنیاد من و بعد از من صاحب امر و ولایت است و در دنیا و آخرت صاحب لوی من است و صاحب حوض من و شفاعت من است و او سرپرست و صاحب اختیار هر فرد مسلمان است و امام و پیشوای هر فرد مؤمن و رهبر و راهنمای هر فرد پرهیزگار، و او وصی من و جانشین من است در اهل من و در امت من در زمان

حیات من و پس از مرگ من. دشمن او دشمن من است، و به واسطه ولایت او امت من مرحومه شدند و مورد لطف و رحمت خدا قرار گرفتند، و به واسطه عداوت با او و مخالفت با او مورد دوری و لعن قرار گرفتند.

و علامه بحرانی در کتاب «مناقب صغیر» خود، از کتاب «وسيله» که متعلق به علامه شیخ احمد بن فضل بن محمد باکثیر مکی شافعی است از انس بن مالک از رسول خدا ﷺ روایت کرده است که قال: إِنَّ خَلِيلِي وَوَزِيرِي وَخَلِيفَتِي وَخَيْرَ مَنْ أَتَرْتُ بَعْدِي يَقْضِي دِينِي وَيُنْجِزُ مَوْعِدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

«حضرت رسول الله فرمودند: حَقّاً که خلیل من و وزیر من و جانشین من و بهترین فردی که من بعد از خود بجا می گذارم، آن کسی که دین مرا ادا کند و وعده مرا وفا کند علی بن ابی طالب است.»

و در کتاب «علی و الوصیة» ص ۱۰۹ از «مناقب» ابن مغازلی شافعی با اسناد خود از نافع غلام عبدالله بن عمر روایت کرده است، قال: بُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ: مَنْ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: مَا أَنْتَ وَذَا، لِأَنَّ لَكَ؟ ثُمَّ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ وَقَالَ: خَيْرُهُمْ بَعْدَهُ مَنْ كَانَ يَحِلُّ لَهُ مَا يَحِلُّ لَكَ، وَيَحْرُمُ عَلَيْهِ مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ. قُلْتُ: مَنْ هُوَ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، سَدَّ أَبْوَابَ الْمَسْجِدِ وَتَرَكَ بَابَ عَلِيٍّ وَقَالَ لَهُ: لَكَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ مَالِي وَعَلَيْكَ فِيهِ مَا عَلَيَّ، وَأَنْتَ وَارِثِي وَوَصِيِّي يَقْضِي دِينِي وَتُنْجِزُ عِدَاتِي وَتَقْتُلُ عَلِيَّ سُنَّتِي، كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُبْعِضُكَ وَيُجِئُنِي.

«نافع که غلام ابن عمر است می گوید: من به ابن عمر گفتم: بعد از رسول خدا چه کسی از همه مردم بهتر است؟ در پاسخ گفت: ای بی مادرتورا با این سخن چه کار؟ و سپس استغفار بجای آورد، و گفت: بهترین مردم پس از رسول خدا آن کس است که حلال است بر او آنچه که بر رسول خدا حلال بوده، و حرام است بر او آنچه که بر رسول خدا حرام بوده است، گفتم: آن کدام کس است؟ گفت: آن علی بن ابی طالب است، که رسول خدا درهای همه اصحاب را که به مسجد باز بود بست و فقط در او را باقی گذارد و به علی گفت: بر تو در این مسجد جایز است هر چه بر من جایز است و حرام است آنچه بر من حرام است، و تو وارث و وصی من هستی، دیون مرا ادا می کنی و وعده های مرا وفا می نمائی و بر روش و سنت من کارزار می کنی، دروغ می گوید کسی که می پندارد تورا دشمن داشته و مرا دوست می دارد.»

و نیز ابراهیم بن محمد حموی در «فرائد السمطين» ج ۱ باب ۲۹ با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده است که او گفت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِأُمِّ سَلَمَةَ: هَذَا عَلِيُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ وَصِيَّ وَ عَيْبَةُ عِلْمِي وَ بَابِي الَّذِي أُوتِيَ مِنْهُ، أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ مَعِيَ فِي السَّنَامِ الْأَعْلَى، يَقْتُلُ الْقَاسِطِينَ وَ التَّكْثِينَ وَ الْمَارِقِينَ.

«حضرت رسول الله به ام سلمه فرمودند: این است علی بن ابی طالب حکمران بر مؤمنان و سید و سالار مسلمانان، و اوست وصی من و صندوقچه علوم من و راه و در ورود به معارف و دانشهای من. اوست برادر من در دنیا و آخرت، و با من است در عالی ترین درجه از مقامات قرب و منزلت بعد از من، با شکنندگان بیعت و طائفه ستمگران و از دین خارج شدگان (منظور اصحاب جمل و صفین و نهروان اند) کارزار خواهد نمود».

و سبط ابن جوزی در «تذکره» ص ۴۹ نامه عمروعاص را به معاویه آورده است، در آن نامه بسیاری از فضائل علی بن ابی طالب را شرح می دهد. باید دانست که عمروعاص در ابتدای امر از مخالفین امیرالمؤمنین نبوده است و چنانچه از نامه او هویداست بر علیه معاویه مطالبی را نگاشته است، لکن چون در نامه دیگری که معاویه به او نوشت و او را به معونت و یاری خود دعوت کرد و منشور حکومت مصر را نیز ضمیمه با نامه ارسال نمود برای کمک معاویه آماده شد لذا هر چه فرزندش و غلامش نیز او را از متابعت معاویه منع نمودند موثر نیفتاد، و برای کارزار با امیرالمؤمنین عليه السلام به شام حرکت نموده و به معاویه پیوست.

سبط ابن جوزی در ص ۴۹ گوید: اهل تواریخ و سیر گویند که: چون عثمان روی کار آمد التفاتی به عمروعاص نکرد و او را حکومتی نداد بلکه او را از حکومت مصر عزل نمود. و چون عثمان محصور شد عمروعاص به سوی شام رفت و در فلسطین سکنی گزید و از افرادی بود که مسلمانان را بر علیه عثمان تحریص می نمود تا عثمان کشته شد.

ذکر فضائل امیرالمؤمنین از طرف عمروعاص
به معاویه گفتند: که عمروعاص باهوش ترین عرب است و اگر می خواهی به حکومت برسی و قتال تو با علی بن ابی طالب سرو صورتی گیرد از عمروعاص بی نیاز نخواهی بود، بنابراین

معاویه نامه‌ای به عمروعاص نوشت و او را به یاری خود برای پیکار با امیرالمؤمنین دعوت کرد، عمروعاص در جواب اونوشت:

أَمَا بَعْدُ فَإِنِّي قَرَأْتُ كِتَابَكَ وَفَهَّمْتُهُ. فَأَمَّا مَا دَعَوْتَنِي إِلَيْهِ مِنْ خَلْعِ رِبْقَةِ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِي وَالتَّهْوُنِ مَعَكَ فِي الضَّلَالَةِ وَإِعَانَتِي عَلَيْكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَأَخْتِرَاطِ السَّيْفِ فِي وَجْهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ فَهُوَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَوَلِيُّهُ وَوَصِيُّهُ وَوَارِثُهُ وَقَاضِي دِينِهِ وَمُنْجِرُ وَعْدِهِ وَصِهْرُهُ عَلَى ابْنَتِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَأَبُو السَّبْطَيْنِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدَتِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّكَ خَلِيفَةُ عُثْمَانَ فَقَدْ عُرِلَتْ بِمَوْتِهِ وَزَالَتْ خِلَافَتُكَ وَأَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَشَلَى الصَّحَابَةَ عَلَيَّ فَقَتْلُ عُثْمَانَ فَهُوَ كَذِبٌ وَرُؤُوسٌ وَعَوَابَةٌ. وَيَحْكِيَا مُعَاوِيَةَ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ بَدَّلَ نَفْسَهُ لِلَّهِ تَعَالَى وَبَاتَ عَلَيَّ فِرَاشَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَقَالَ فِيهِ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ؟ فَكِتَابُكَ لَا يَخْدَعُ ذَا عَقْلٍ وَلَا ذَا دِينٍ، وَالسَّلَامُ.

«اما بعد من نامه‌ی تو را خواندم و از مضمون آن آگاهی یافتم. اما آنچه مرا بدان دعوت کردی از انداختن ذمه‌ی اسلام را از گردن خودم، و با تو به ضلالت و پستی ملحق شدن و یاری نمودن تو را بر باطل و شمشیر کشیدن در روی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، پس او برادر رسول خدا و ولی او و وصی او و وارث او و اداکننده‌ی دین او و وفاکننده‌ی وعده او و داماد و شوهر دختر او سیده‌ی زنان عالمیان، و پدر دو سبط او حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشت است.

و اما اینکه گفتی که: من خلیفه عثمانم، به مرگ عثمان از حکومت معزول شدی و دیگر تو را در شام خلافتی نیست.

و اما اینکه گفتی: امیرالمؤمنین صحابه رسول خدا را بر کشتن عثمان برانگیخت، این گفتاری است دروغ و باطل و برای اغواء نمودن مردم جاهل دستاویز نموده‌ای.

وای بر تو ای معاویه آیا نمی‌دانی که حضرت ابوالحسن جان خود را در راه خدا بذل نمود و شب در بستر رسول خدا خوابید و تا به صبح در آنجا بیتوته نمود و رسول خدا در باره او گفت: «کسی که من ولی و صاحب اختیار او هستم علی ولی و صاحب اختیار اوست»؟! این نامه‌ای که تو نوشته‌ای صاحب عقل و دین را نمی‌تواند بفریبد، و السَّلَامُ».

چون نامهٔ عمروعاص به معاویه رسید، عتبه بن ابی سفیان به او گفت که: مایوس نباش و او را به حکومت و ولایت وعده بده و در سلطنت شریک گردان. لذا در نامهٔ دیگری که به او نوشت و منشور حکومت مصر را ضمیمه نمود، چون عمروعاص خود را حاکم مصر دید قلبش به معاویه گرائید و برای کارزار با علی بن ابی طالب به شام کوچ کرد.^۱

شاهد ما از آوردن نامهٔ عمروعاص در این مقام همان مطالبی است که دربارهٔ امیرالمؤمنین اعتراف نموده و به طور ارسال مسلم او را وصی و وارث و اداء کنندهٔ دین و وفا کنندهٔ وعدهٔ رسول خدا و ولی و سرپرست هر مؤمنی می شمرد.

و نیز ابن شهر آشوب در «مناقب» ج ۱ ص ۵۴۲ از سفیان ثوری، از منصور، از مجاهد از سلمان فارسی روایت می کند که قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِنَّ وَصِيَّ وَخَلِيفَتِي وَخَيْرَ مَنْ أتركُ بَعْدِي يُنْجِزُ مَوْعِدِي وَيَقْضِي دِينِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. «سلمان می گوید: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: بدرستی که وصی من و جانشین من و بهترین فردی که من بعد از خود بجای می گذارم که وعدهٔ مرا وفا کند و دین مرا ادا بنماید علی بن ابیطالب است».

و محب الدین طبری در «الریاض النضرة» ج ۲ ص ۱۷۸ و در «ذخائر العقبی» ص ۷۱ با اسناد خود از انس، و قندوزی حقیقی در «ینابیع المودة» ص ۲۰۸ از احمد بن حنبل در «مناقب» خود به، سند خود از انس روایت کرده اند که: قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: وَصِيَّ وَوَارِثِي يَقْضِي دِينِي وَيُنْجِزُ مَوْعِدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. «حضرت رسول خدا فرمود: که: حَقّاً وَصِيَّ مِنْ وَوَارِثٍ مِنْ كِي دِينٍ مَرَا اِدا كِنْدٍ وَوَعْدَةٍ مَرَا وَوفا نَمَايِد عَلِيَّ بْنَ اِبِي طَالِبٍ اسْت.».

و نیز قندوزی حنفی در ص ۱۳۳ از «ینابیع المودة» ضمن حدیثی از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می کند که رسول خدا فرمود: يَا عَلِيُّ أَنْتَ صَاحِبُ حَوْضِي وَصَاحِبُ لِي وَوَارِثِي وَوَصِيَّ قَلْبِي وَوَصِيَّ عِلْمِي.

«ای علی تو صاحب حوض کوثر منی و صاحب لوی منی و حبيب دل من و وصی من و وارث دانش و علم منی».

۱- «تذكرة» سبط ابن جوزی ص ۴۹ - ۵۰.

دیگر سلسله احادیثی است از رسول خدا ﷺ که در آنها حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را به لقب خاتم الأوصیاء و خاتم الوصیین و سید الأوصیاء و سید الوصیین و افضل الأوصیاء نام برده است.

از جمله همان حدیثی است که از «غایة المرام» ص ۶۱۹ حکایت نمودیم که حمونینی با اسناد خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت می کند که: روزی با رسول خدا در بعضی از باغهای مدینه می رفتیم تا آنجا که گوید: چون به درخت خرمائی رسیدیم فریاد برآورد: هَذَا مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ، وَهَذَا عَلِيُّ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ وَأَبْوَالِ يَمَّةِ الظَّاهِرِينَ.

«این است محمد سید و سالار پیمبران، و این است علی سید و سالار اوصیای پیمبران و پدرائمه طاهرین».

و نیز در روایات کثیری که به حدیث آنس مشهور است ذکر کردیم که رسول خدا به آنس فرمود: أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْبَابِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُتَحَجِّلِينَ وَ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ.

«ای آنس اولین کسی که از این در بر تو وارد شود، اوست حکمران و فرمانروای مؤمنان و سالار مسلمانان و رهبر و پیشوای درخشان دست و پاها و چهرگان، و خاتم اوصیای پیمبران».

و نیز از «غایة المرام» ص ۶۲۱ حدیث ۲۳ نقل کردیم که ابن شاذان از طریق عامه از حضرت رضا از پدرانش از رسول خدا ﷺ روایت می کند و در ضمن آن از رسول خدا سؤال شد: وَمَا الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى؟ قَالَ: وَلَايَةُ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ؟ قَالَ: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ... أَخِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

«ای رسول خدا دستاویز محکم خدا چیست؟ حضرت فرمودند: ولایت سالار اوصیای پیمبران. عرض شد: ای رسول خدا سید و سالار اوصیاء کدام است؟ فرمود: امیرالمؤمنین... برادر من علی بن ابی طالب».

و نیز ضمن حدیث مُناشده که امیرالمؤمنین در زمان عثمان در مسجد رسول خدا نمودند، در کتاب «علی و الوصیة» از حمونینی در «فرائد السمطين» با اسناد خود از سلیم بن قیس هلالی روایت می کند که امیرالمؤمنین ﷺ فرمود: که رسول خدا ﷺ فرمود: أَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيٌّ أَفْضَلُ

الأوصیاء.

«من با فضیلت‌ترین پیامبران خدا و فرستادگان خدا هستم و علی بن ابی طالب وصی من بافضیلت‌ترین اوصیای پیامبران است».

و نیز مناوی عبدالرؤف ابن تاج العارفین در کتاب خود «کنوز الحقائق فی حدیث خیرالخالق» که در سنه ۱۳۲۱ در مصر طبع شده و در حاشیه «جامع الصغیر» سیوطی می‌باشد درج ۱ ص ۷۱ حدیثی را از دیلمی صاحب کتاب «فردوس الاخبار» در حرف آلف با اسناد خود از ابی ذرّ غفاری رحمه الله علیه آورده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ يُخَاطِبُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ خَاتَمُ الْأَوْصِيَاءِ.

«ابوذر گوید که: رسول خدا در حالی که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را مخاطب قرار داده بود می‌فرمود: من خاتم پیامبران هستم و تو ای علی خاتم اوصیای پیامبران می‌باشی».

این حدیث شریف را شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» ص ۷۹ با لفظ دیگری از حموینی در «فرائد السمطين» روایت کرده است قال أبو ذرّ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ، وَأَنْتَ يَا عَلِيُّ خَاتَمُ الْوَصِيِّينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ.

و نیز قندوزی در «ینابیع المودة» ص ۸۰ از «مناقب» از حضرت جعفر بن محمد الصادق از پدرانش علیه السلام روایت نموده است که قال: كَانَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرَى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ قَبْلَ الرِّسَالَةِ الضُّوْءَ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: لَوْلَا أَنِّي خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ لَكُنْتُ شَرِيكًا فِي النَّبُوَّةِ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ نَبِيًّا فَإِنَّكَ وَصِيٌّ نَبِيٍّ وَوَارِثُهُ، بَلْ أَنْتَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ وَإِمَامُ الْأَتْقِيَاءِ.

«فرمود که: حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام قبل از رسالت رسول خدا نور عوالم معنی را می‌دید، و صدای فرشتگان را می‌شنید، و رسول خدا به او فرمود: اگر من خاتم پیغمبران نبودم هر آینه تو با من در نبوت شریک بودی، بنابراین گرچه بدین جهت پیغمبر نیستی لکن وصی پیغمبر و وارث پیغمبر هستی، بلکه تو سید و سالار اوصیای پیامبران و پیشوای متقیان می‌باشی».

و نیز حموینی در «فرائد السمطين» در آخر جزء دوم چون احوال حضرت مهدی قائم آل محمد را ذکر می‌کند می‌گوید: عَنْ أَبِي مُعَاوِيَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عِبَادَةَ

ابنِ رَبِيعٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَأَنَّ أَوْصِيَاءِي بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ ﷺ .

«حضرت رسول الله فرمود: من سید پیامبرانم و علی بن ابی طالب سید اوصیای پیامبران است، و اوصیای من دوازده نفر هستند اول آنها علی بن ابی طالب است و آخر آنها مهدی قائم ﷺ.»

و این حدیث شریف را قندوزی حنفی نیز در «ینایع المودة» ص ۴۴۵ از عبایة بن ربیع، از جابر، از رسول خدا، و در ص ۴۴۷ و ص ۴۸۷ از «فرائد السمطين» حمونبی به سند خود از عبایة بن ربیع از ابن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کرده است.

و دیگر روایاتی است راجع به فرمایشات حضرت رسول الله با صدیقه کبری هنگام فوت. در آنها صراحتاً امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را به عنوان وصی و خیرالأوصیاء معرفی می فرماید. این روایات نیز بسیار مهم و از نقطه نظر رجال حدیث و علمائی که آنها را در کتب معتبره خود ضبط نموده اند شایان دقت است.

گنجی شافعی در باب اول ص ۵۵ از کتاب خود «البیان فی اخبار صاحب الزمان» طبع نجف گوید: خبر داد ما را سید نقیب کامل مستحضرالدولة، سفیر الخلافة المعظمة، علم الهدی، تاج امراء آل رسول الله ﷺ ابوالفتح المرتضی بن احمد بن محمد بن جعفر بن زید بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن اسحاق بن الامام جعفر الصادق ابن الامام محمد الباقر ابن الامام زین العابدین ابن الامام الحسين الشهيد ابن الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ، از ابی الفرج یحیی بن محمود ثقفی، از ابی علی الحسن بن احمد الحداد، از حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی، از حافظ ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی. و (با سند دیگر) خبر داد ما را حافظ ابوالحجاج یوسف بن خلیل در حلب از ابوعبدالله محمد بن ابی زید الکرانی در اصفهان، از فاطمة بنت عبدالله جوزدانیة، از ابوبکر بن بریده، از حافظ ابوالقاسم طبرانی. ابوالقاسم طبرانی (که سلسله دو سند به او منتهی می شود) از محمد بن زریق بن جامع مصری، از هیشم بن حبیب، از سفیان بن عیینه، از علی هلالی، از پدرش روایت می کند که قال: دَخَلْتُ عَلِيَّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي شِكَائِهِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا

فَإِذَا فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عِنْدَ رَأْسِهِ. قَالَ: فَبَكَتْ حَتَّى ارْتَفَعَ صَوْتُهَا فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ طَرْفَهُ إِلَيْهَا قَالَ: حَبِيبَتِي فَاطِمَةُ! مَا الَّذِي يُنْكِيكَ؟ فَقَالَتْ: أَخَشَى الضَّيْعَةَ مِنْ بَعْدِكَ. فَقَالَ: يَا حَبِيبَتِي، أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهَا أَبَاكَ فَبَعَثَهُ بِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ أَطَّلَعَ أَطْلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهَا بَعْلَكَ وَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أَنْكِحَكَ إِيَّاهُ؟ يَا فَاطِمَةُ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ قَدْ أَعْطَانَا اللَّهُ سَعْيَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا قَبْلَنَا وَلَا يُعْطَى أَحَدًا بَعْدَنَا، أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَكْرَمُ النَّبِيِّينَ عَلَى اللَّهِ وَآحِبُّ الْمَخْلُوقِينَ إِلَى اللَّهِ وَأَنَا أَبُوكِ، وَوَصِي خَيْرِ الْأَوْصِيَاءِ وَآحِبُّهُمْ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ بَعْلُكَ، وَمِمَّا مَنْ لَهٗ جَنَاحَانِ أَخْضَرَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَيْثُ شَاءَ وَهُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِيكَ وَأَخُو بَعْلِكَ، وَمِمَّا سَبَطَا هَذِهِ الْأُمَّةَ وَهُمَا ابْنَاكَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَهُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَبُوهُمَا وَالَّذِي بَعْتَنِي بِالْحَقِّ خَيْرٌ مِنْهُمَا. يَا فَاطِمَةُ وَالَّذِي بَعْتَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةَ، إِذَا صَارَتِ الدُّنْيَا هَرْجًا وَمَرْجًا، وَتَظَاهَرَتِ الْفِتْنُ، وَتَقَطَّعَتِ الشُّبُلُ، وَآغَارَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَلَا كَبِيرٌ يَرْحَمُ صَغِيرًا، وَلَا صَغِيرٌ يُوقِرُ كَبِيرًا. يَبْعَثُ اللَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ مِنْهُمَا مَنْ يَفْتَحُ حُصُونَ الصَّلَاةِ وَقُلُوبًا غُلْفًا، يَقُومُ بِالَّذِينَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ كَمَا قُمْتُ بِهِ فِي أَوَّلِ الزَّمَانِ، وَبِمَلَأُ الدُّنْيَا عَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْزًا. يَا فَاطِمَةُ لَا تَحْزَنِي وَلَا تَبْكِي فَإِنَّ اللَّهَ أَرْحَمُ بِكَ وَأَرَأْفُ عَلَيْكَ مِنِّي وَذَلِكَ لِمَكَانِكَ مِنِّي وَمَوْقِعِكَ مِنِّي قَلْبِي، وَزَوْجِكَ اللَّهُ زَوْجَكَ وَهُوَ أَشْرَفُ أَهْلِ بَيْتِكَ حَسَبًا وَأَكْرَمُهُمْ مَنْصَبًا، وَأَرْحَمُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ وَأَعَدْلُهُمْ بِالسُّوِيَّةِ وَأَبْصَرُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ، وَقَدْ سَأَلْتُ رَبِّي أَنْ تَكُونِي أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنَ أَهْلِ بَيْتِي. قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا قُبِضَ النَّبِيُّ وَاللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ تَبْقَ فَاطِمَةُ بَعْدَهُ إِلَّا خَمْسَةٌ وَ سَبْعِينَ يَوْمًا حَتَّى أَلْحَقَهَا اللَّهُ بِهِ وَاللَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

«می گوید: در مرضی که رسول خدا با آن مرض رحلت نمود من برای عیادت به حضورش مشرف شدم. فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ در نزد سرپدر خود گریه می کرد و صدایش به گریه بلند شد.

حضرت رسول الله چشمان خود را به او انداخته فرمودند: ای حبیبه من ای

۱ و ۲- در بعضی از اخبار بجای لفظ «منهما»، «متا» ذکر شده است. و اما بنا برآنکه «منهما» صحیح باشد شاید علتش آن است که حضرت مهدی از طرف پدر از نسل حسین بن علی سیدالشهداء علیهما السلام و از طرف مادر از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام است، چون حضرت سجاد دختر امام حسن را به نکاح خود درآورده و از او حضرت باقر متولد شدند. بنابراین نسب حضرت مهدی چون به حضرت باقر منتهی می شود از مادر به حسن بن علی علیهما السلام منتهی خواهد شد.

فاطمه چرا گریه می کنی؟ فاطمه عرض کرد: می ترسم پس از تو ضایع و مهجور بمانم. حضرت فرمود: ای حبیبۀ من آیا نمی دانی که خداوند چون بر تمام کره خاك نگر است در اولین وهله پدر تو را اختیار نموده و او را به رسالت برگزید، و سپس در مرحله دوم نگر است و شوهر تو را از تمام روی زمین انتخاب فرمود و مرا امر کرد که تو را به ازدواج او درآورم.

ای فاطمه ما اهل بیتی هستیم که خداوند به هفت مزیت و شرافتی که به هیچ کس قبل از ما نداده است و به هیچ کس بعد از ما نمی دهد، ما را مورد عنایت خود قرار داده است. من خاتم پیامبران هستم، و گرامی ترین آنها و محبوبترین آنها نزد خداوند و من پدر تو هستم، و وصی من بهترین اوصیای پیامبران گذشته است و محبوبترین آنها نزد خداست و او شوهر توست، و از ما کسی است که دو بال سبز دارد و با فرشتگان الهی در بهشت برین هرجا که بخواهد پرواز می کند و او پسرعموی پدر تو و برادر شوهر توست، و از ماست دو سبط این امت و آن دو، دو فرزند تو حسن و حسین دو سید و آقای جوانان اهل بهشت اند. سوگند به آن خدائی که مرا به حق برگزید پدر آنها از آنها بهتر است.

ای فاطمه، سوگند به خدائی که مرا به حق برگزیده است از آن دو مهدی این امت خواهد بود، آن هنگامی که دنیا هرج و مرج گردد و فتنه ها آشکارا شود و راههای خیر بسته گردد بعضی بر بعضی دگر غارت کنند، نه بزرگی رحم بر کوچکی بنماید و نه کوچکی احترام بزرگی را بنماید، در آنوقت است که خداوند از نسل آن دو برانگیزاند کسی را که قلعه ها و حصارهای ضلالت را فتح کند و دلهای غلاف شده در گمراهی را بیرون آورد.

او در آخرالزمان به امور دین خدا قیام کند همچنانکه من در اول زمان برای دین خدا قیام کردم، و دنیا را پر از عدل و داد کند همچنانکه پر از جور و ستم شده است. ای فاطمه! گریه نکن و غمگین مباش، خداوند به تو از من مهربانتر و رؤف تر است به علت آنکه منزلت تو را نسبت به من می داند و از موقعیت تو در دل من آگاه است.

خداوند تو را به شوهری تزویج نموده که از نقطه نظر حسب شریف ترین اهل بیت توست، و از جهت منصب و منزلت بزرگوارتر، و از جهت مراعات به رعیت رحیم تر،

و در مقام تقسیم حقوق عادل تر، و در وقت قضاوت و حکم بصیرتر و داناتر است. و من از خدای خودم درخواست نمودم که اولین کسی را که به من ملحق کند از اهل بیت من تو باشی.

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: چون رسول خدا رحلت کرد فاطمه بعد از او بیش از هفتاد و پنج روز زیست نمود و خداوند او را به پیغمبر گرامش ملحق فرمود.^۱

و سپس گنجی گوید: این حدیث را به همین صورت و کیفیت صاحب «حلیة الاولیاء» در کتاب خود که مترجم به ذکر نعت مهدی است ذکر کرده است، و طبرانی شیخ اهل الصنعة در «معجم کبیر» خود نیز ذکر نموده است.

باری این حدیث را نیز ابن حجر هیشمی در «مجمع الزوائد» ج ۹ ص ۱۶۵ آورده است. و باید دانست که به اصطلاح اهل علم و اهل جرح و تعدیل این حدیث شریف حدیث صحیح است چون طبرانی در «معجم کبیر» خود آورده و این امر معلوم و واضح است، و خود طبرانی نیز تصریح نموده که در «معجم کبیر» خود فقط احادیث صحیحه را به اصطلاح خود جمع کرده است، و بنابراین وصایت امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی با این حدیث ثابت می شود، و اگر فرضاً غیر از این حدیث نص بر وصایت نداشتیم فقط این حدیث برای اثبات وصایت کافی بود، چون در این حدیث حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تصریح می کنند که علی بن ابیطالب وصی ایشان است و او خیرالاولیاء است یعنی بهترین اوصیای انبیای گذشته از آدم ابوالبشر تا عیسی بن مریم. و معلوم است که این وصایت در امور شخصیّه نیست بلکه راجع به شؤون نبوت و خلافت و زمامداری مسلمین از هر جهت خواهد بود. بنابراین این حدیث شریف که از نقطه نظر متن صراحت بر وصایت دارد و از نقطه نظر سند بسیار قوی است از جمله ادلّه وصایت علی بن ابی طالب محسوب می گردد.

و نیز خوارزمی «در مناقب» خود ص ۶۷ با سند خود از اعمش از ابن ربیع از ابویوب انصاری روایت نموده است که: **إِنَّ النَّبِيَّ مَرَضَ مَرَضَهُ فَأَنَّه فَاطِمَةٌ — الزَّهْرَاءُ علیها السلام تَعُوذُهُ، فَلَمَّا رَأَتْ مَا بَرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم مِنَ الْجَهْدِ وَالضَّعْفِ اسْتَعْبَرَتْ**

۱- «علی و الوصیة» ص ۲۱۵-۲۱۷.

فَبَكَتْ حَتَّى سَأَلَ دَمْعُهَا عَلَيَّ خَدَّيْهَا، فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ لِكِرَامَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِيَّاكَ زَوْجَكَ مَنْ هُوَ أَقْدَمُهُمْ سَلْمًا، وَآكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَأَعْظَمُهُمْ حِلْمًا. إِنَّ اللَّهَ أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَأَخْتَارَنِي مِنْهُمْ فَبَعَثَنِي نَبِيًّا مُرْسَلًا، ثُمَّ أَطَّلَعَ أَطْلَاعَةً فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ، فَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أُزَوِّجَكَ إِيَّاهُ وَأَتَّخِذَهُ وَصِيًّا وَأَخًّا.

«چون مرض رسول خدا واقع شد فاطمه علیها السلام برای عیادت پدر آمد. چون حال ضعف و سنگینی مرض پدر را مشاهده کرد حالش متغیّر شد و گریه کرد، و دانه‌های اشک بر دو گونه‌اش جاری شد.

حضرت رسول الله گفتند: ای فاطمه! از کرامت‌های خداوند عزوجل بر تو این است که تو را تزویج کرده با کسی که اسلامش از همه سابق تر و علمش افزونتر، و حلمش بیشتر است. خداوند چون در وهله اول نظری بر بیسپط خاک افکند مرا برگزید و به رسالت مبعوث فرمود، و چون بار دیگر نظری بیفکند شوهر تو را از تمام روی زمین انتخاب فرمود، و به من وحی فرستاد که تو را با او تزویج کنم، و او را وصی و برادر خود قرار دهم».

این حدیث را در «ینابیع المودة» ص ۸۱ از خوارزمی با اندک اختلافی نقل کرده است و سپس گوید: وَزَادَ ابْنُ الْمَغَازِلِيِّ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ أُعْطِينَا سَعَةَ خِصَالٍ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَلَا يُدْرِكُهَا أَحَدٌ مِنَ الْآخِرِينَ. مِنَّا أَفْضَلُ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ أَبُوكَ، وَوَصِيًّا خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ وَهُوَ بَعْلُكَ، وَشَهِيدُنَا خَيْرُ الشَّهَدَاءِ وَهُوَ حَمْرَةُ عَمِّكَ، وَمِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَهُوَ جَعْفَرُ ابْنِ عَمِّكَ، وَمِنَّا سَيِّدَانِ وَسَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ابْنَاكَ. وَاللَّيْ نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةَ يُصَلِّيَ عَيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ فَهُوَ مِنْ وُلْدِكَ.

ابن مغازلی علاوه بر فقراتی که از خوارزمی نقل شد به دنبال آن گوید که: رسول خدا فرمود: «ای فاطمه! ما اهل البيت به هفت خصلت که به هیچ کس قبل از ما از اولین داده نشده، و هیچ کس از آخرین نیز نمی‌تواند آنها را فرا گیرد مورد عنایت خدا واقع شده‌ایم.

از ماست با فضیلت‌ترین پیمبران و آن پدرتوست، و وصی ما بهترین اوصیا است و او شوهرتوست، و شهید ما بهترین شهدا است، و او حمزه عموی توست، و از ماست کسیکه دو بال دارد و با آنها به هر نقطه از بهشت که خواهد پرواز می‌کند و او

جعفر فرزند عموی توست، و از ماست دو سبط و دو سید جوانان اهل بهشت و آن دو پسران تواند.

سوگند به آن خدائی که جان من در دست اوست مهدی این امت که عیسی بن مریم در پشت او نماز گزارد از اولاد توست». و سپس گوید: *وَزَادَ الْحَمَوْنِيُّ: بِمَلَأَ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا بَعْدَ مَا مَلِئْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا. يَا فَاطِمَةُ لَا تَخْزِينِي وَلَا تَبْكِي فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَرْحَمُ بِكَ وَأَرَأْفُ عَلَيْكَ مِنِّي وَذَلِكَ لِمَكَانِكَ وَمَوْجِعِكَ مِنْ قَلْبِي. قَدْ زَوَّجَكَ اللَّهُ زَوْجًا وَهُوَ أَعْظَمُهُمْ حَسَبًا، وَأَكْرَمُهُمْ نَسَبًا، وَأَرْحَمُهُمْ بِالرَّعِيَّةِ، وَأَعْدَلُهُمْ بِالسُّوِيَّةِ، وَأَنْصَرُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ.*

حموینی بعد از این روایتی که از ابن مغازلی نقل شد فقراتی را اضافه کرده است، و آن این است که: مهدی زمین را پر از عدل و داد کند بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد. ای فاطمه محزون مباش و گریه مکن خداوند عزوجل از من به تو رحیم تر و مهربان تر است و این به جهت مکانت و منزلت توست نسبت به من و موقعیت توست در قلب من. خداوند به تو شوهری عنایت کرده است که حسبتش از همه بزرگتر، و نسبش عالی تر، و با رعایا و توده مردم مهربان تر، و در تقسیم اموال و حقوق عادل تر، و در حکم و قضاوت عالم تر و داناتر است».

و مخفی نباشد که مجموع مضامین فقرات روایت خوارزمی و ابن مغازلی و حموینی که اخیراً نقل نمودیم همان مضمون روایت گنجی شافعی است که با دو سند خود از علی هلالی از پدرش (علی) با مختصر اختلافی روایت نموده است، و طبرانی در «معجم کبیر» خود آورده است.

و نیز مخفی نباشد که ابن المغازلی حدیثی دیگر قریب به همین مضامین روایت می کند. در «ینابیع المودة» ص ۴۳۶ گوید: *وَنَذَكْرُمَا فِي «الْمَنَاقِبِ» لِابْنِ الْمَغَازِلِيِّ عَنِ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ مَرَضَ فَآتَتْهُ فَاطِمَةُ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - وَبَكَتْ فَقَالَ: يَا فَاطِمَةُ إِنَّ لِكِرَامَةِ اللَّهِ إِلَيْكَ زَوْجَكَ مَنْ هُوَ أَقْدَمُهُمْ سِلْمًا وَأَكْرَمُهُمْ عِلْمًا. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَطَّلَعَ إِلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَطْلَاعَةً فَأَخْتَارَنِي مِنْهُمْ فَجَعَلَنِي نَبِيًّا مُرْسَلًا، ثُمَّ أَطَّلَعَ أَطْلَاعَةً ثَانِيَةً فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ بَعْلَكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ أَنْ أُزَوِّجَهُ إِيَّاكَ وَأَتَّخِذَهُ وَصِيًّا. يَا فَاطِمَةُ مِمَّا خَيْرَ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ أَبُوكَ، وَمِمَّا خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ وَهُوَ بَعْلُكَ، وَمِمَّا خَيْرَ الشُّهَدَاءِ وَهُوَ حَمْرَةُ عَمِّ أَبِيكَ، وَمِمَّا مِنْ لَهْ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ شَاءَ وَهُوَ*

جَعَفَرُ ابْنُ عَمِّ أَبِيكَ، وَمِنَّا سِبْطُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَسَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَهُمَا ابْنَاكَ. وَاللَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مِنَّا مَهْدِيُّ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهُوَ مِنِّي وَوَلَدِيكَ.

و پس از آنکه این روایت را قندوزی از ابن المغازلی نقل می کند گوید که: همچنین حموی بی در «فرائد السمطين» این حدیث را تخریج کرده است.

و نیز در «ینابیع المودة» ص ۴۳۴ قندوزی حنفی از عبایه بن ربیع از ابی ایوب انصاری روایت می کند که: قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِفَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: مِنَّا خَيْرُ الْأَنْبِيَاءِ وَهُوَ أَبُوكَ، وَمِنَّا خَيْرُ الْأَوْصِيَاءِ وَهُوَ بَعْلُكَ وَمِنَّا خَيْرُ الشَّهَدَاءِ وَهُوَ عَمُّ أَبِيكَ حَمْرَةٌ، وَمِنَّا مَنْ لَهُ جَنَاحَانِ يَطِيرُ بِهِمَا فِي الْجَنَّةِ حَيْثُ يَشَاءُ وَهُوَ ابْنُ عَمِّ أَبِيكَ جَعْفَرٌ، وَمِنَّا سِبْطُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَسَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَهُمَا ابْنَاكَ، وَمِنَّا الْمَهْدِيُّ وَهُوَ مِنِّي وَوَلَدِيكَ.

و سپس گوید: طبرانی در «اوسط» این حدیث را تخریج کرده است.

و نیز ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمة» ص ۲۷۸ طبع نجف روایت مفصلی را که در غالب عبارات مشابه روایت مفصلی است که از گنجی شافعی نقل کردیم روایت می کند و در آنجا نیز رسول خدا به فاطمه می فرماید: وَوَصَّيْنَا خَيْرَ الْأَوْصِيَاءِ وَهُوَ بَعْلُكَ.

و نیز مولی علی متقی حنفی در «کنز العمال» ج ۶ ص ۱۵۳ حدیث شماره ۲۵۴۱ گوید: أَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ فِي «الْمُعْجَمِ الْكَبِيرِ»: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ لِابْنَتِهِ فَاطِمَةَ: أَمَا عَلِمْتِ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَطَّلَعَ عَلَيَّ أَهْلَ الْأَرْضِ فَأَخْتَارَ مِنْهُمْ أَبَاكَ فَبَعَثَهُ نَبِيًّا، ثُمَّ أَطَّلَعَ الثَّانِيَةَ فَأَخْتَارَ بَعْلُكَ فَأَوْحَى إِلَيَّ فَأُنَكِّحُهُ إِيَّاكَ وَاتَّخَذْتَهُ وَصِيًّا؟!

و این حدیث بعینه مانند حدیثی است که گنجی شافعی در «کفایة الطالب» ص ۱۶۱ تحت عنوان «تخصیص علی بکونه من المختارین عند رب العالمین» با اسناد خود از اعتمش از عبایه بن ربیع از ابی ایوب انصاری نقل می کند و در لفظ با آن حدیث هیچ تفاوت ندارد مگر در یک کلمه و آن اینکه لفظ لِابْنَتِهِ در این حدیث هست و در آنجا نیست. در اینجا گوید: قَالَ لِابْنَتِهِ فَاطِمَةَ وَ در آنجا گوید: قَالَ لِفاطمة.

و بالجمله این حدیث شریف که از بزرگان علمای تسنن نقل نمودیم با وجودی که در بعضی از فقرات آن با یکدیگر فی الجمله اختلافی بود ولی همه آنها در اینکه امیرالمؤمنین عليه السلام وصی رسول خداست، یا آنکه خیر الاوصیاء است، مشترک بوده و

مقام وصایت آن حضرت در تمام این روایات صراحتاً ذکر شده است. و چون طبرانی در «معجم کبیر» خود آورده است و به اصطلاح خود فقط احادیث صحیحه را در آنجا آورده است، لذا در صحت سند این حدیث هیچ جای شبهه و تردید نیست. بنابراین نباید به گفتار سیوطی یا مولی علی متقی در تضعیف عبایه بن ربیع که او را شیعی غالی شمرده، و بدین جهت قول او را مقبول نمی‌دانند توجهی نمود چون عبایه بن ربیع شیعه غالی نیست بلکه شیعه معتدل الحال و از موالین اهل بیت است و بسیار مرد بزرگی بوده و امامت حرم را داشته است، و در کتب رجال از او مدح شده است. لکن چون غالباً روایاتی که از او نقل شده است راجع به فضائل اهل بیت و خلافت بلافضل و وصایت مولی الموالی امیرالمؤمنین علیه السلام است، و این معنی منافات با اصول مذهب اهل تسنن دارد، لذا مانند مولی علی متقی و جلال الدین سیوطی به اتهام غلو در تشیع احادیث او را مقبول نمی‌دانند. هیچ يك از روایاتی که عبایه بن ربیع نقل نموده است در آن جنبه غلو نیست و این اتهام بی‌جاست و جهتش معلوم است.

باری اینها روایاتی بود راجع به کلام رسول خدا به دخترش فاطمه در مرض موت نسبت به وصایت علی بن ابی طالب.

و اما در غیر مرض موت نیز خوارزمی در کتاب «مقتل الحسین» طبع نجف ج ۱ ص ۶۷ روایتی را نقل می‌کند، و در آنجا دارد که: **فَاخْتَارَ مِنْهُمْ زَوْجَكِ عَلِيًّا فَجَعَلَهُ لِي أَخًا وَوَصِيًّا.**

و نیز در همین کتاب در ج ۱ ص ۹۶ ضمن حدیث معراجیه، رسول خدا به ابی سعید خدری می‌فرماید که: **خداوند خطاب نموده: يَا مُحَمَّدُ إِنَّكَ أَفْضَلُ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيًّا أَفْضَلُ الْوَصِيِّينَ.**

«ای محمد تو با فضیلت‌ترین پیغمبرانی و علی بن ابی طالب با فضیلت‌ترین اوصیای پیغمبران است.»

و دیگر روایاتی است که از حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت نموده‌اند که فرمود: هر کس که ستاره خاصی در منزل او خم شود و در آنجا فرود آید او وصی من است. همه منتظر بودند که آن ستاره در منزل آنها فرود آید، و بالأخص عباس بن عبدالمطلب انتظارش بیشتر بود لکن آن ستاره در خانه علی بن ابی طالب فرود آمده و خم شد.

باید دانست که مراد از ستاره، نوری بود خاص به شکل ستاره که مورد رؤیت همگان واقع شد، کما آنکه بعضی از ارباب سلوک در بدایت امر، انواری را به شکل ستارگان مشاهده می کنند.

این روایات را جمع کثیری از علماء امامیه از علماء عامه در کتب مؤلفه خود از تفسیر و حدیث و تاریخ آورده اند.

از جمله علامه بحرانی در «غایة المرام» در ص ۴۰۹ دو حدیث از عامه و در ص ۴۰۹ تا ۴۱۱ یازده حدیث از خاصه در این موضوع آورده است.

نزول ستاره داله ابن المغازلی علی بن محمد شافعی در این موضوع دو بروصایت درخانه حدیث آورده است. اول — حدیثی است که با اسناد خود از امیرالمؤمنین آنس بن مالک در «مناقب» خود ذکر کرده است و علامه

بحرانی نیز در «غایة المرام» ص ۴۰۹ عین این حدیث را از او روایت کرده است. عَنْ أَنَسٍ قَالَ: انْقَضَ كَوْكَبٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ انْقَضَ هَذَا النَّجْمُ فِي دَارِهِ فَهُوَ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِي، فَتَنظَرُوا فَإِذَا هُوَ قَدْ انْقَضَ فِي مَنْزِلِ عَلِيٍّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ».

«انس گوید: ستاره ای در زمان رسول خدا ﷺ خیم می شد، (یعنی به شکل خط نورانی در حرکت بود). حضرت رسول الله فرمودند: هر کس که این ستاره در خانه او خیم شود او بعد از من جانشین من خواهد بود. چون مردم نگر هستند، دیدند آن ستاره در منزل علی بن ابی طالب فرود آمد. و خداوند تعالی این آیه را فرستاد: «سوگند به آن ستاره درخشان هنگامی که فرود آمد، که صاحب شما گمراه نگشته و اغواء نشده است، و از روی هوای نفس تکلم نمی کند (و راجع به خلافت و وصایت ابن عم خود امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ از نزد خود چیزی نمی گوید)، تمام گفتار او وحیی است که از جانب حضرت رب العزة به او وحی گردیده است».

دوم — حدیثی است که ابن المغازلی نیز در «مناقب» خود با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده است. عین این حدیث را با همین اسناد و همین عبارات گنجی شافعی در «کفایة الطالب» ص ۱۳۱ روایت نموده است، و نیز ابن عساکر در «تاریخ کبیر دمشق» در مجلدی که اختصاص به فضائل امیرالمؤمنین

علی بن ابیطالب دارد و این نسخه هنوز طبع نشده و در کتابخانه‌های مهم جهان موجود است و از روی نسخه خطی که در مکتبه ظاهریه دمشق عکسبرداری شده و فعلاً در کتابخانه امیرالمؤمنین در نجف اشرف مضبوط است در ورقه ۱۰۱ با اسناد خود از ابی غالب بن بقاء از ابن عباس روایت نموده است، و علامه بحرانی در ص ۴۰۹ از «غایه المرام» نیز از ابن المغازلی روایت می‌کند، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا مَعَ فِئْتَةٍ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ إِذَا انْقَضَ كَوْكَبٌ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ انْقَضَ هَذَا النَّجْمُ فِي مَنْزِلِهِ فَهُوَ الْوَصِيُّ مِنْ بَعْدِي. فَقَامَ فِئْتَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَتَنظَرُوا فَإِذَا الْكَوْكَبُ قَدْ انْقَضَ فِي مَنْزِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ عَوَيْتَ فِي حُبِّ عَلِيٍّ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ إِلَى قَوْلِهِ: بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى».

«ابن عباس گوید: من با گروهی از جوانان بنی‌هاشم در حضور رسول خدا ﷺ نشسته بودیم که ناگهان ستاره‌ای بسیار نورانی حرکت نموده و می‌خواست خم گردد. رسول خدا فرمود: این ستاره در منزل هر کس فرود آید و خم شود او بعد از من وصی من خواهد بود. جماعتی از آن جوانان هاشمی برخاستند که بنگرند ستاره در خانه‌ی که خم می‌شود، دیدند که در منزل علی بن ابیطالب فرود آمده و پنهان شد. گفتند: ای رسول خدا در باره‌ی محبت به علی بن ابیطالب مفتون شدی و به ضلال و غوایت افتادی. خداوند این آیه را فرود فرستاد که: «سوگند به آن ستاره‌ای که فرود آمد صاحب شما گمراه نشده و به غوایت در نیفتاده است — تا قول خدای تعالی که — اوست در افق بلند و عالی».

این آیات در شأن نزول ستاره در خانه‌ی علی به عنوان معرفی غیبی وصایت و خلافت بوده است.

و نیز شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» ص ۲۳۹ و شیخ عبیدالله حنفی در کتاب خود «أرجح المطالب» طبع پاکستان غربی ص ۷۲ از ابن عباس روایت کرده‌اند که قَالَ: كُنَّا جُلُوسًا بِمَكَّةَ مَعَ طَائِفَةٍ مِنْ شَبَّانِ قُرَيْشٍ وَفِينَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِذَا انْقَضَ نَجْمٌ فَقَالَ ﷺ: مَنْ انْقَضَ هَذَا النَّجْمُ فِي مَنْزِلِهِ فَهُوَ وَصِيُّي مِنْ بَعْدِي. فَقَامُوا وَنظَرُوا وَقَدْ انْقَضَ فِي مَنْزِلِ عَلِيٍّ، فَقَالُوا: قَدْ ضَلَلَتْ بَعْلَتِي، فَتَرَكْتُ: «وَالنَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ».

«ابن عباس گوید: ما با جوانانی از بنی‌هاشم در مکه نشسته بودیم و در میان

ما رسول خدا ﷺ بود که در آن وقت ستاره‌ای برای فرود آمدن و خم شدن حرکت کرد، حضرت فرمود: این ستاره در منزل هر کس خم شود بعد از من وصی من خواهد بود. در این حال بنی‌هاشم پیابرخاستند و چون نگر بستند، دیدند که در منزل علی فرود آمد. گفتند: ای رسول خدا در باره علی به ضلالت افتاده‌ای! آیه نازل شد: «سوگند به آن ستاره در حال فرود آمدنش که صاحب شما گمراه نشده و به ضلالت در نیفتاده است».

دیگر يك سلسله روایاتی است که دلالت دارد بر آنکه اوصیای حضرت رسول ﷺ و خلفای آنحضرت دوازده نفرند. اول آنها حضرت علی بن ابیطالب و آخر آنها حضرت مهدی قائم آل محمد می‌باشد. این روایات بسیار زیاد است و با اسناد مختلفی نقل شده است و بزرگان از محدثین شیعه و سنی در کتب خود ضبط و ثبت نموده‌اند. و ما به عنوان نمونه چند حدیث از طریق عامه نقل می‌کنیم.

روایات داله بر اول — حموی بنی شافعی در اواخر جزء دوم «فرائد السمطين» وصایت امیرالمؤمنین با اسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت می‌کند که: قَالَ وَفِرْزَنَدَانِ اَنْحَضْرَتِ رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ : اِنَّ عَلِيَّ بْنَ اَبِيْطَالِبٍ اِمَامٌ اَقْتَنِيْ وَخَلِيْفَتِيْ عَلَيْهَا بَعْدِيْ، وَمِنْ وُلْدِهِ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جَوْزًا وَظُلْمًا. وَالَّذِي بَعَثَنِيْ بِالْحَقِّ بَشِيْرًا وَنَذِيْرًا اِنَّ الثَّابِتِيْنَ عَلَيَّ الْقَوْلِ بِاِمَامَتِيْ فِيْ زَمَانِ غَيْبَتِيْ لَاعَزُّ مِنْ الْكِبْرِيَّتِ الْاَحْمَرِ. فَقَامَ اِلَيْهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ الْاَنْصَارِيُّ فَقَالَ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَلِلْقَائِمِ مِنْ وُلْدِكَ غَيْبَةٌ؟ قَالَ: اَيَّ وَرَثَتِيْ لِيُمَحَّصَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَيَمْحَقَ الْكٰفِرِيْنَ. يَا جَابِرُ اِنَّ هٰذَا الْاَمْرَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ وَسِرٌّ مِنْ سِرِّ اللّٰهِ، عَلَنَتْهُ مَطْوِيَّتُهُ عَنْ عِبَادِهِ، فَاِيَّاكَ وَالسُّكَّ فَإِنَّ السُّكَّ فِيْ اَمْرِ اللّٰهِ كُفْرٌ.

«ابن عباس گوید: حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: بدرستی که علی بن ابیطالب امام امت من است و جانشین من است بعد از من بر امت من، و از فرزند اوست قائم منتظری که زمین را از عدل و داد پر کند، همچنان که از جور و ستم پر شده

۱- در این حدیث کلمه «علت» که در لغت به معنای بیماری است و پس از پیدایش کلام و فلسفه به معنای مصطلح امروزی درآمده، وارد شده و به همین معنای مصطلح هم «سبب» آمده است. ممکن است گفته شود که این دلیل بر مجعول بودن حدیث است مگر آنکه گفته شود نقل به معنا شده است و گرنه بعید است لفظی که در آن وقت از آن معنای دیگری می‌فهمیده‌اند به معنای متداول امروز استعمال شده باشد.

باشد. سوگند به آن خدائی که مرا به حق برانگیخته و بشیر و نذیر قرار داده است، افرادی که در قول به امامت او در زمان غیبتش ثابت بوده باشند از کبریت احمر نایاب ترند.

جابر بن عبدالله انصاری برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا برای قائم از اولاد شما مگر غیبتی هست؟ فرمودند: آری، سوگند به خدای من که غیبتی هست برای آنکه خداوند مردم را بیازماید و مؤمنین را پاک و خالص گردانیده و کافران را نابود و تباہ سازد. ای جابر این امری از امر خداست و سرتی است از اسرار خدا که علتش را از عقول بندگانش پنهان داشته است. مبادا در غیبت او شکی در دلت راه یابد، که شک در امر خدا کفر است».

دوم — علامه حموی شافعی در «فرائد السمطين» ج ۱ باب ۵ با اسناد خود از حسن بن خالد، از علی بن موسی الرضا، از پدرش، از پدرانش عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است، و نیز علامه بحرانی در «غایة المرام» ص ۳۵ عین این روایت را با همین سند و متن از حموی آورده است که: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِدِينِي وَ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ بَعْدِي فَلْيَتَمَدِّ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَلْيُعَادِ عَدُوَّهُ، وَلْيُوَالِ وَلِيَّهُ، فَإِنَّهُ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي عَلِيُّ أُمَّتِي فِي حَيَاتِي وَ بَعْدِي وَ قَاتِي، وَهُوَ أَمَامُ كُلِّ مُسْلِمٍ، وَ أَمِيرُ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي؛ قَوْلُهُ قَوْلِي، وَ أَمْرُهُ أَمْرِي، وَ نَهْيُهُ نَهْيِي، وَ تَابِعُهُ تَابِعِي، وَ نَاصِرُهُ نَاصِرِي، وَ خَاذِلُهُ خَاذِلِي. ثُمَّ قَالَ ﷺ: مَنْ فَارَقَ عَلِيًّا بَعْدِي لَمْ يَرْتَبِ لَمْ يَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ خَالَفَ عَلِيًّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ جَعَلَ مَأْوَاهُ النَّارَ، وَ مَنْ خَذَلَ عَلِيًّا خَذَلَهُ اللَّهُ يَوْمَ يُعْرَضُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ نَصَرَ عَلِيًّا نَصَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ، وَ لَقْنَهُ حُجَّتَهُ عِنْدَ الْمَسْأَلَةِ. ثُمَّ قَالَ ﷺ: وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ إِمَامَا أُمَّتِي بَعْدَ أَبِيهِمَا وَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أُمَّهُمَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَ أَبُوهُمَا سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ تِسْعَةٌ أُمَّةٌ تَسِعُهُمُ الْقَائِمُ مِنْ وُلْدِي، طَاعَتُهُمْ طَاعَتِي وَ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَتِي، إِلَى اللَّهِ أَشْكُو الْمُنْكَرِينَ لِفَضْلِهِمْ وَ الْمُضِيِّينَ لِحُرْمَتِهِمْ بَعْدِي، وَ كَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ نَاصِرًا لِعَبْرَتِي وَ أُمَّةً أُمَّتِي، وَ مُنْقِمًا مِنَ الْجَاحِدِينَ حَقَّهُمْ «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيْ مُنْقَلَبٍ بِتَقْلِيُونُ».

«حضرت رسول الله ﷺ فرمودند: کسی که دوست دارد به دین من چنگ زند و بعد از رحلت من در کشتی نجات سوار شود، باید به علی بن ابیطالب اقتدا نموده و از او پیروی کند، با دشمنان او دشمن و با دوستان او دوست باشد،

چون او وصی من است و جانشین من بر امت من، چه در زمان حیات من و چه بعد از مرگ من. اوست امام هر مسلمان و امیر هر مؤمنی بعد از من. گفتار او گفتار من است، امر او امر من است و نهی او نهی من است و پیرو او پیرو من است و یار او یار من و بی اعتنای به او بی اعتنای به من است.

سپس حضرت فرمود: کسیکه بعد از من از علی مفارقت کند در روز قیامت نه من او را می بینم و نه او مرا خواهد دید. و کسیکه با علی مخالفت کند، خداوند بهشت را بر او حرام گردانیده است، و جای او را در آتش قرار خواهد داد. و کسی که علی را تنها گذارد و دست از یاری و نصرت او بردارد، خداوند در روز عرض او را مخذول و تنها خواهد گذاشت. و کسی که علی را یاری کند خداوند در روز ملاقات او را یاری خواهد فرمود، و حجت او را بدو تلقین خواهد نمود.

و سپس فرمود: حسن و حسین دو امام و پیشوا بر امت من بعد از پدرشان خواهند بود، و آنها دو سید و سالار جوانان اهل بهشت اند، و مادر آنها سیده زنان عالمیانست، و پدر آنها سید و بزرگ اوصیای پیغمبرانست، و از اولاد حسین نه نفر ائمه و پیشوایان امت خواهند بود، و نُهمین از آنان قائم آنهاست از اولاد من، پیروی از آنها پیروی از من است و معصیت آنها معصیت و تمرد از من است. من گله و شکایت خود را در باره منکرین فضیلت آنها به خدای خود می برم و از ضایع کنندگان حرمت آنها به پروردگار خود شکوه می کنم. و خداوند برای عترت من و امامان امت من خوب ولی و ناصری است، و از انکار کنندگان حقوق آنها خوب انتقام گیرنده ای است. «و به زودی مردم ستمکار خواهند دانست که چه مال و سرانجامی خواهند داشت».

سوم — روایتی است که حموی نیز در آخر جزء دوم از «فرائد السمطين» با اسناد خود از سعید بن جبیر از عبداللّه بن عباس از رسول خدا ﷺ روایت کرده است، و علامه بحرانی نیز در ص ۴۳ و ص ۶۹۲ از «غایة المرام» از او روایت نموده است.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ خُلَفَائِي وَأَوْصِيَائِي لَا ثِنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ أَحْسَى وَأَخْرَهُمْ وَوَلَدِي، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْوَكُ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. قِيلَ: فَمَنْ وَوَلَدُكَ؟ قَالَ: الْمَهْدِيُّ الَّذِي يَمْلَأُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِئْتُ جُورًا وَظُلْمًا. وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ

بَشِيرًا لَوْلَمْ يَتَّقِ مِنَ الدُّنْيَا الْيَوْمَ وَاحِدًا لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ فِيهِ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ
فَيَنْزِلُ رُوحَ اللَّهِ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ فَيُصَلِّي خَلْفَهُ، وَتُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَتَبْلُغُ سُلْطَانَهُ
الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ.

«ابن عباس گوید که: رسول خدا ﷺ فرمودند: حَقًّا که جانشینان من بعد از من و اوصیای من دوازده نفرند، اول آنها برادر من است و آخرین آنها فرزند من است. سؤال کردند: یا رسول الله برادر شما کیست؟ فرمود: علی بن ابیطالب. گفته شد: پس فرزند شما کیست؟ فرمود: مهدی، همان کسی که زمین را از عدل و داد پر کند همچنان که از جور و ستم پر شده باشد. سوگند به آن خدائی که مرابه حق بشیر و نذیر قرار داده است اگر از عمر دنیا نماند مگر یک روز. خداوند آن روز را آنقدر طولانی خواهد نمود تا آنکه فرزند من* مهدی خروج کند و روح الله عیسی ابن مریم از آسمان پائین آید و در پشت سر او نماز گزارد، و زمین به نور پروردگار خود درخشان و نورانی گردد، و سیطره مهدی شرق و غرب عالم را فرا گیرد».

چهارم — حدیثی است که شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» ص ۴۷؛ از حمونینی شافعی در «فرائد السمطين» روایت کرده است گوید: وَفِي هَذَا الْكِتَابِ يَعْنِي فِي «فَرَايِدِ السَّمْطِينَ» عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَبْرِ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ خَلْفَانِي وَأَوْصِيَانِي وَخَجَجَ اللَّهُ عَلَيَّ الْخَلْقَ بَعْدِي لَا تَنَاعَشْرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيٌّ وَأَخْرَجَهُمْ وَلَدِي الْمَهْدِيُّ، فَيَنْزِلُ رُوحَ اللَّهِ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ فَيُصَلِّي خَلْفَ الْمَهْدِيِّ، وَتُشْرِقُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا، وَتَبْلُغُ سُلْطَانَهُ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ.

«ابن عباس گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: جانشینان من و اوصیای من و حجت‌های الهی بعد از من بر مردم دوازده نفرند اول ایشان علی است و آخر ایشان فرزند من مهدی است. عیسی ابن مریم روح الله از آسمان پائین آید و در پشت سر مهدی نماز گزارد، و زمین به نور پروردگار خود روشن و تابناک گردد، و قدرت و سیطره او مشرق و مغرب عالم را احاطه کند».

پنجم — آنکه در «فرائد السمطين» حمونینی با اسناد خود از ابان بن ابی عیاش از سلیم بن قیس هلالی از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام روایت کند که: آنحضرت روزی در مسجد مدینه در زمان خلافت عثمان راجع به فضائل و مناقب خود در حضور جماعت کثیری از مهاجرین و انصار مُنْأَشَدَه فرمود و از آنها

اقرار و اعتراف گرفت.

از جمله فرمود: فَأَنْشُدُكُمْ اللَّهَ أَنْتَعَلِمُونَ حَيْثُ نَزَلَتْ: «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» — «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ»، سَأَلَهَا عَنْهَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: أَنْزَلَهَا اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ فَخَرًّا لِأَنْبِيَائِهِ وَأَوْصِيَاءِهِمْ، فَأَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ وَصِيٌّ أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

«فرمود شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید در وقتی که آیه شریفه «وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ» نازل شد و آیه شریفه «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» نازل شد راجع به معنی و شأن نزول آن از رسول خدا سؤال شد حضرت فرمود: خداوند این آیات را برای ما و در شأن ما به جهت فخر بر انبیاء خود و فخر بر اوصیای آنها نازل فرموده است. و من افضل انبیای خدا و فرستادگان خدا هستم، و علی بن ابیطالب وصی من افضل اوصیای پیامبران است؟ همگی گفتند: آری — باربروردگار — می دانیم».

و از جمله فرمود: که آیا می دانید رسول خدا در یوم غدیر خطبه خواند و فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ اتَّعَلِمُونَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مَوْلَايَ وَأَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟ قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: فَمَنْ بَاعِلِيٌّ، فَقُمْتُ، فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِمَنْ عَادَاهُ. فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَاؤُهُ مَاذَا؟ فَقَالَ: وَلَاؤُ كِبُولَائِي، مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ذِكْرَهُ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»، فَكَبَّرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَيَّ تَمَامَ نُبُوَّتِي وَتَمَامَ دِينِ اللَّهِ وَوَلَايَةِ عَلِيٍّ بَعْدِي. فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ وَعَمَرَ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذِهِ الْآيَاتُ لِحَاصَةِ فِي عَلِيٍّ؟ قَالَ: بَلَى، فِيهِ وَفِي أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، قَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ: بَيْنَهُمْ لَنَا وَقَالَ: عَلِيُّ أَخِي وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيٌّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، ثُمَّ ابْنِي الْحَسَنُ، ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنِ، ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ ابْنِي الْحَسَنِ، وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، الْقُرْآنُ مَعَهُمْ، وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ، لَا يُفَارِقُونَهُ وَلَا يُفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ؟ فَقَالُوا: كُلُّهُمْ: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ وَشَهِدْنَا كَمَا قُلْتَ سَوَاءً، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدْ حَفِظْنَا جُلَّ مَا قُلْتَ وَلَمْ نَحْفَظْ كُلَّهُ وَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ حَفِظُوا أَحْيَارًا وَأَفَاضِلُنَا، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَسْتَوُونَ فِي الْحِفْظِ.

«رسول خدا در خطبه فرمود: ای مردم آیا می دانید که خداوند عز و جل

مولای من، و من مولای مؤمنان هستم و از خود آنها به آنها ولایت من به نفوس آنها بیشتر است؟ در جواب گفتند: بلی ای رسول خدا. پیغمبر فرمود: بایست ای علی پس من ایستادم و فرمود: هر کسی که من مولای او هستم علی مولای اوست. خداوندا دوست بدار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن بدار کسی را که علی را دشمن دارد.

پس سلمان برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا! علی چه قسم ولایتی بر ما دارد؟ فرمود: ولایتی مانند ولایت من بر شما. هر کسی که من به نفس او ولایت از خودش قوی تر است پس ولایت علی به او قوی تر است از ولایت او به خود او، و در آن حال خداوند این آیه را فرستاد «امروز من دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم، و امروز پسندیدم که دین اسلام دین شما باشد». پس رسول خدا تکبیر گفت، و گفت: الله اکبر بر آنکه نبوت مرا تمام کرد و دین خود را تمام نمود و علی را به ولایت مطلقه برای مردم پس از من معین فرمود. ابوبکر و عمر برخاستند و گفتند: ای پیغمبر خدا آیا این آیات در خصوص علی بن ابیطالب نازل شده است؟ فرمود: بلی درباره او و سایر اوصیای من تا روز بازپسین. گفتند: ای رسول خدا آن اوصیاء را برای ما بیان بنما. فرمود: علی بن ابی طالب برادر من و وزیر من و وارث من و وصی من و جانشین من در امت من و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من، پس از او فرزندم حسن، و پس از او حسین، و سپس نه نفر از اولاد فرزندم حسین یکی پس از دیگری خواهند بود. قرآن با آنهاست و آنان با قرآن اند، قرآن از آنها جدا نخواهد شد و آنان نیز از قرآن جدا نخواهند شد، تا هر دو با یکدیگر در کنار حوض کوثر بر مین وارد شوند؟ همگی گفتند: آری — خدایا — ما این مطالب را از رسول خدا شنیده ایم و حفظ کرده ایم و بر آنها گواهی می دهیم که بدون کم و کاست پیامبر بزرگوار بیان فرموده است، و بعضی گفتند: قسمت عمده آنچه را که بیان کردی ما از رسول خدا به خاطر داریم ولی بعضی از آنرا فراموش کرده ایم و این دسته که همه آنها را به خاطر دارند از اختیار و افاضل جمعیت ما هستند».

و از جمله فرمود: أَتَشُدُّ كُمْ اللَّهُ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَامَ خَطِيبًا لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَإِنَّ اللَّطِيفَ الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي وَعَهْدَ إِلَيَّ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا

حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ. فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا كُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ؟ فَقَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَوْصِيائِي مِنْهُمْ، أَوْلَهُمْ أَحَى وَوَزِيرِي وَوَارِثِي وَخَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي، هُوَ أَوْلَهُمْ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ ابْنِي الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَةٌ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ، وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ، شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَحُجَجُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَخَزَائِنُ عِلْمِهِ وَمَعَادِنُ حِكْمَتِهِ، مَنْ أَطَاعَهُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ، وَمَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ؟ فَقَالُوا كُلُّهُمْ: نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ ذَلِكَ.

حضرت امیرالمؤمنین به آن جماعت فرمود: «شمارابه خدا سوگند می دهم آیا می دانید که رسول خدا در آخرین خطبه ای که ایراد فرمود، و دیگر پس از آن خطبه ای نخواند فرمود: ای مردم من در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم کتاب خدا و عترت من که اهل بیت من اند. به آن دو چنگک زبید و در این صورت هیچگاه گمراه نخواهید شد چون خداوند لطیف و خبیر مرا خبر داده و با من پیمان نهاده بر آنکه آن دو هیچگاه از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

در این حال عمر بن الخطاب به صورت شبه غضب برخاست و گفت: ای رسول خدا آیا عترت تو که از قرآن جدا نمی شوند و باید از آنها پیروی نمود تمام اهل بیت تو هستند؟ فرمود: نه، ولیکن عترت من خصوص اوصیای من اند از آنها. اول آنها برادر من و وزیر من و وارث من و جانشین من در امت من و صاحب اختیار هر مؤمنی بعد از من است، او اولین فرد از عترت من است و سپس حسن و پس از آن فرزندان حسین و سپس نه فرزندان حسین یکی پس از دیگری خواهند بود تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، آنها گواهان خدا هستند در روی زمین و حجت خدا هستند بر بندگانش و خزینه داران علم خدا و معادن حکمت اویند. کسی که از آنها پیروی کند از خدا پیروی کرده است، و کسی که از آنها تمرد نماید از خدا تمرد نموده است؟ همه گفتند: آری ما شهادت می دهیم که رسول خدا ﷺ چنین فرمود».

باری ما این فقرات حدیث مُناشده را از کتاب «علی و الوصیة» نقل کردیم و تمام فقرات آن را درص ۱۵۷ تا ص ۱۶۳ آن کتاب ذکر کرده است. باید دانست که امیرالمؤمنین علیه السلام چندین بار مُناشده نموده اند، بار اول

پس از رحلت رسول خدا در مسجد پیغمبر بود، بار دیگر پس از مرگ عمر بن الخطاب در مجلس شورا با اصحاب شورا راجع به مقامات و فضائل خود بالأخص مقام وصایت و وزارت و خلافت خود احتجاج فرمود، و بار دیگر در زمان عثمان در مسجد رسول خدا قبل از ظهر در وقتی که بسیاری از مهاجرین و انصار مجتمع بوده و هر یک در فضیلت شخصی سخن می گفت و آنحضرت ساکت بود، گفتند: ای علی بن ابیطالب شما هیچ سخنی نگفتید؟ آنحضرت شروع به مُناشده نمود و مفصلاً از آیات خدا و وقایع زمان رسول خدا استناداً به خطب و فرمایشات رسول خدا فضائل و مناقب خود را بیان فرمود، و اثبات کرد که خلافت اختصاص به آنحضرت داشته و خلفای پیشین، این مقام را غصب نموده اند.

در باره مناشده آنحضرت در زمان عثمان چندین روایت وارد است که هر یک از آنها با دیگری در متن اختلاف دارد.

مهم ترین آنها را علامه بحرانی در «غایة المرام» در باب پنجاه و چهارم از ص ۵۴۹ الی ص ۵۵۳ از سلیم بن قیس کوفی، از سلمان فارسی روایت می کند و تمام این روایت را بدون کم و کاست در اصل کتاب طبع نجف به دو فقره تجزیه نموده قسمت اول را از ص ۶۹ الی ص ۷۳ و قسمت دوم را از ص ۷۹ الی ص ۹۲ روایت نموده است. و نیز در کتاب «علی و الوصیة» تحت عنوان حدیث سی و سوم از ص ۷۲ روایت و تا ص ۱۳۰ درباره آن شرح و تفصیل داده است.

و نیز در «غایة المرام» در باب چهاردهم تحت عنوان حدیث دوازدهم در ص ۶۷ و ص ۶۸ روایت نموده است، و ایضاً در همین کتاب در ص ۶۴۲ مختصراً ذکر کرده است.

این حدیث که به نام حدیث مُناشده مشهور شده است بسیاری از علمای شیعه و ائمه با اسناد خود آن را با سند متصل نقل و در کتب خود ثبت نموده اند، از جمله حموی شافعی در «فرائد السمطین» و دیگر خوارزمی حنفی در «مناقب» خود ص ۲۱۷ و دیگر شیخ سلیمان قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» ص ۱۱۴ و دیگر ابن حجر هیتمی در «الصواعق المحرقة» ص ۷۷ آورده است. و علامه بحرانی علاوه بر مواردی که در «غایة المرام» اشاره شد در کتاب دیگر خود که به نام «مناقب» معروف است و با تعلیقاتی از علامه شریف عسگری به نام «علی و السنّة» طبع شده است

ذکر نموده است، و در «مناقب» ابن شهر آشوب حدیث مُناشده را تجزیه نموده و به مناسبت هریک از ابواب و فصول يك جزء از آن رادر آن باب ذکر کرده است، در باب وصایت و ولایت آنحضرت درج ۱ ص ۵۴۲ فقره راجع به وصایت را آورده و گوید:

الطَّبْرِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الطَّفَيْلِ أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَصْحَابِ الشُّورَى: أُنَاشِدُكُمْ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَصِيًّا غَيْرِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ لَا.

و اما مناشده ای که آنحضرت در مجلس شورا با اصحاب شورا پس از مرگ عمر نمود در کتاب «علی و الوصیة» از ص ۱۲۶ الی ص ۱۳۰ ذکر شده است.

و دیگر سلسله احادیثی است که رسول خدا مردم را امر به پیروی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می نماید و او را به عنوان وصی لازم الإطاعة معرفی می فرماید. این دسته روایات نیز بسیار زیاد است و ما برای نمونه چند روایت از آنرا بیان می کنیم:

ابن عساکر در «تاریخ کبیر دمشق» در جلد فضائل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ که از روی نسخه خطیه مکتبه ظاهریه دمشق عکسبرداری شده و در مکتبه الامام امیرالمؤمنین العامة در نجف اشرف موجود است در ورقه ۱۱ با اسناد خود از ابن عباس روایت کند که او می گفت: سَتَكُونُ فِتْنَةٌ فَإِنْ أَدْرَكَهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ فَعَلَيْهِ بِحَصَلَتَيْنِ كِتَابِ اللَّهِ وَعَلَى بَنِي أَبِيطَالِبٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ - وَهُوَ آخِذٌ بِيَدِ عَلِيٍّ - هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَأَوَّلُ مَنْ يُصَافِحُنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ فَارُوقُ هَذِهِ الْأُمَّةِ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَهُوَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَالُ يَعْسُوبُ الظَّالِمِينَ، وَهُوَ الصَّادِقُ الْأَكْبَرُ، وَهُوَ بَابِي الَّذِي أُوتِيَ مِنْهُ، وَهُوَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي.

«ابن عباس می گوید: به زودی فتنه ای پدیدار شود هر کدام از شما که مواجه با آن فتنه شد و آن زمان را درك کرد، باید به دو چیز تمسك جوید: کتاب خدا و علی بن ابیطالب، چون من از رسول خدا در حالی که دست علی را گرفته بود شنیدم که می فرمود: این است اولین کسی که به من ایمان آورده است و اولین کسی است که در روز قیامت با من مصافحه کند، و اوفاروق این امت است که بین حق و باطل جدائی اندازد، و او رئیس و سالار مؤمنان است و مال رئیس و سالار ستمگران، و اوست صدیق اکبر، و اوست راه وصول به من، و در ورود به معارف من، و اوست جانشین من بعد از من».

در «ینابیع المودة» باب ۴۱ ص ۱۲۳ از «مناقب» خوارزمی از ابوسعید عقیصا، از سیدالشهداء حسین بن علی عليه السلام ، از پدرش روایت کرده است که قال: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهِ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَحَى وَأَنَا خَوَكُ، أَنَا الْمُضْطَفِيُّ لِلشُّبُهَةِ وَأَنْتَ الْمُجْتَبِيُّ لِلْإِمَامَةِ. أَنَا وَأَنْتَ أَبُوَاهِدِهِ الْأُمَّةُ، وَأَنْتَ وَصِيَّتِي وَوَارِثِي وَأَبُوؤُلْدِي، أَتْبَاعُكَ أَتْبَاعِي وَأَوْلِيَاؤُكَ أَوْلِيَائِي وَأَعْدَاؤُكَ أَعْدَائِي، وَأَنْتَ صَاحِبِي عَلَى الْحَوْضِ وَصَاحِبِي فِي الْمَقَامِ الْمَحْمُودِ وَصَاحِبُ لِيُوَائِي فِي الْآخِرَةِ كَمَا أَنْتَ صَاحِبُ لِيُوَائِي فِي الدُّنْيَا. لَقَدْ سَعِدَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَشَقِيَ مَنْ عَادَاكَ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ وَوِلَايَتِكَ، وَإِنَّ أَهْلَ مَوَدَّتِكَ فِي السَّمَاءِ أَكْثَرُ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ. يَا عَلِيُّ أَنْتَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى النَّاسِ بَعْدِي، قَوْلُكَ قَوْلِي، أَمْرُكَ أَمْرِي، نَهْيُكَ نَهْيِي، وَطَاعَتُكَ طَاعَتِي، وَمَعْصِيَتُكَ مَعْصِيَتِي، وَحِزْبُكَ حِزْبِي، وَحِزْبِي حِزْبُ اللَّهِ. ثُمَّ قَرَأَ: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

«امیرالمؤمنین عليه السلام روایت می کند که: رسول خدا وَاللَّهِ فرمود: ای علی تو برادر من هستی و من برادر تو هستم، من برای نبوت برگزیده شده ام و تو برای امامت انتخاب شده ای، من و تو دو پدر این اُمت هستیم، و تو وصی من هستی و وارث من و پدر فرزندان من، پیروان تو پیروان من و دوستان تو دوستان من و دشمنان تو دشمنان من اند، و تو در کنار حوض کوثر صاحب و رفیق منی، و در مقام محمود صاحب منی، و در آخرت صاحب لوی منی همان طور که در دنیا صاحب لوی من بودی.

حقاً کسیکه ولایت تورا داشته باشد سعید و نیکبخت است و کسیکه دشمنی تورا در دل داشته باشد شقی و تیره بخت است. فرشتگان سماوی به واسطه محبت تو و ولایت تو به خدا تقرّب جویند. دوستان و اهل مودت با تو در آسمان بیشتر از زمین اند.

ای علی پس از من تو حجت خدا هستی، گفتار تو گفتار من و امر تو امر من و نهی تو نهی من و پیروی از تو پیروی از من، و مخالفت با تو مخالفت با من است، و حزب تو حزب من، و حزب من حزب خداست، و سپس این آیه را قرائت فرمود: «و کسانی که ولایت خدا و رسول خدا و افرادی را که ایمان آورده باشند در دل داشته باشند (آنها از حزب خدا هستند) و فقط و فقط حزب خدا غالب و پیشرو است».

در این حدیث مبارک مقام امامت و وصایت و خلافت و اُبوت را برای

امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فرموده است و آنحضرت را قرین و معادل خود از جمیع جهات شمرده است به طوریکه مخالفت و متابعت و امر و نهی او را عین مخالفت و متابعت و امر و نهی خود شمرده و او را مانند خود حجت روی زمین معرفی نموده است و سعادت و شقاوت را دائر مدار تولی و تبری از آنحضرت قرار داده است، و به طور کلی حضرت امیرالمؤمنین را یگانه شاخص و نمونه فردی برای تأسی و پیروی شمرده و اعراض از او را عین تیره بختی و هلاکت قرار داده است. مرحوم سید اسماعیل حمیری گوید:

مَنْ ذَا الَّذِي أَوْصَىٰ إِلَيْهِ مُحَمَّدٌ يَفِضِي الْعِدَاتِ فَأَنْفَذَ الْأَيْصَاءُ^۱

و نیز گوید:

وَصِيٌّ مُحَمَّدٍ وَأَبُو بَنِيهِ وَ أَوَّلُ سَاجِدٍ لِلَّهِ صَلَّى^۲

«چه کسی را پیامبر وصی خود قرار داد، و هم او بود که توانست به سفارشاتش جامعه عمل ببوشاند. او وصی پیغمبر و پدر فرزندانش بود، و اولین سجده کننده ای بود که برای خدانامز بجای آورد.»

وَكَاَنَّ قَلْبِي حِينَ يَذْكُرُ أَحْمَدًا وَ وَصِيَّ أَحْمَدَ نَيْظَ مِنْ ذِي مِخْلَبِ
يَذُرِّي الْقَوَادِمِ مِنْ جَنَاحِ مُصَعَّدِ فِي الْجَوِّ أَوْ يَذُرِّي جَنَاحِ مُصَوَّبِ
حَتَّىٰ بَكَادَ مِنَ النَّزَاعِ إِلَيْهِمَا يُفْرِي الْجِجَابَ عَنِ الصَّلُوعِ الصَّلْبِ^۳

«و هنگامی که یاد پیغمبر اکرم و وصی او امیرالمؤمنین می کنم در قلبم چنان حالت سرور و التهابی پدید می آید مانند اینکه به بالهای پرنده ای آو یخته شده و برفراز آسمان به این طرف و آن طرف متمایل می شود. تا جائیکه بر این فراز و نشیب

۱- «دیوان حمیری» ص ۵۹ از «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۱۲، و هفت مورد از کتاب «مناقب» تخریج شده است.

۲- «دیوان حمیری» ص ۶۳ از «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۱۴، و از «مناقب» ۱۳: ۲ و ۵۸: ۳ تخریج شده است.

۳- «دیوان حمیری» ص ۱۱۴ در ضمن قصیده معروفه به مذهب از «اعیان الشیعة» و «الکنی واللقاب» و «طبقات الشعراء» و «مناقب» و «الحيوان» للجاحظ و «كشف الغمة» و بسیاری از مصادر دیگر تخریج شده است. ذری جمع دُرُوقَة است و بالای هر چیز را گویند، و قوادم جمع قادمة است و آن عبارت است از چهار عدد پر در جلوی بال پرنده و در پشت آنها مناکب است و سپس آباهر و پس از آن خوافی و پس از آن ذنابی چهار تا چهار تا و مجموعاً بیست و چهار پر است.

نزدیک است پرده قلبم پاره گشته و از هم گسسته گردد».

مُحَمَّدٌ خَيْرُ بَنِي غَالِبٍ وَبَعْدَهُ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ
هَذَا نَبِيٌّ وَوَصِيٌّ لَهُ وَيُعَزَّلُ الْعَالَمُ فِي جَانِبِ ۱

«محمد بهترین فرد از بنی غالب است، و پس از او علی بن ابیطالب می باشد. این است پیامبر و این چنین است وصی او، که آنها در یک طرف و تمام عالم در طرف دیگر قرار دارند».

فَيَقُولُ فِيهِ مُعَلِّناً خَيْرَ الْوَرَى جَهْرًا وَمَا نَاجِيَ بِهِ إِسْرَارًا
هَذَا وَصِيٌّ فِيكُمْ وَخَلِيفَتِي لَا تَجْهَلُوهُ فَتَرَجِعُوا كُفَّارًا ۲

«سپس درباره او (امیرالمؤمنین) چنین گفت بهترین فرد از خلائق با صدای رسا، نه مخفیانه و آهسته که: وصی و جانشین من در میان شما اوست، از او روی مگردانید که به کفر باز می گردید».

فَطُوبَى لِمَنْ أَمْسَى لِآلِ مُحَمَّدٍ وَلَيْسًا إِمَامَاهُ شُبَيْرٌ وَشُبَّرٌ
وَقَبْلَهُمَا وَصِيٌّ مُحَمَّدٍ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُظَهَّرِ ۳

«پس خوشا به حال کسی که شب را با ولایت آل محمد به روز آورد، در حالیکه امام او، شُبَيْر (حسین) و شُبَّر (حسن) و قبل از آن دو، امامش علی پاک، و وصی محمد امیرالمؤمنین عليه السلام باشد».

عَلِيُّ إِمَامٌ وَوَصِيُّ النَّبِيِّ بِمَخْضَرِهِ قَدْ دَعَاهُ أَمِيرًا
وَكَانَ الْخَصِيصَ بِهِ فِي الْحَيَاةِ فَصَاهِرَةً وَاجْتِبَاءً عَشِيرًا ۴

«علی امام و وصی پیامبر است، و آنحضرت او را امیرالمؤمنین لقب داد. او نزدیکترین افراد به پیغمبر اکرم در زمان حیات آنحضرت بود، و از اینرو او را داماد و دوست صمیمی خود برگزید».

هَذَا أَخِي وَوَصِيٌّ فِي الْأَمْرِ وَمَنْ يَقُومُ فِيكُمْ مَقَامِي عِنْدَ تَدْكَارِي ۵

۱- «دیوان حمیری» ص ۱۲۸ تخریجها من «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۱۷ و «مناقب» ۲: ۳۶: ۳ و ۵۰.

۲- همان کتاب ص ۲۱۶ و از «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۴۴ و «مناقب» ۲: ۱۵۷ و ۶: ۳ و ۳۴۸ تخریج

شده است.

۳- همان کتاب ص ۲۰۱ و از «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۵۱ تخریج شده است.

۴- همان کتاب ص ۲۲۴ و از «اعیان الشیعة» ۱۲: ۲۴۷ و «مناقب» ۳: ۵۶ تخریج شده است.

«این است برادر و وصی من در امور، و کسی که می‌تواند به جای من در میان شما کارهای مرا انجام دهد».

عَلِيٌّ وَصِيٌّ الْمُصْطَفَى وَوَزِيرُهُ
وَنَاصِرُهُ وَالْبَيْضُ بِالْبَيْضِ تُفْرَعُ
وَكَرَّمَ خَلْقَ اللَّهِ صِنُومُ مُحَمَّدٍ
وَمَنْ لَيْسَ عَنْ فَضْلِ إِذَا عُدَّ يُدْفَعُ^۱

«علی وصی مصطفی و وزیر و کمک کننده اوست، که در جمیع احوال به او می‌ماند. کسی که بهترین خلق خدا و هم‌مطراز محمد است، و هرگاه فضیلتی شمرده شود آن را واجد است».

و نیز گوید:

أَشْهَدُ بِاللَّهِ وَالْآلِهِ
إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ
وَإِنَّهُ قَدْ كَانَ مِنْ أَحْمَدٍ
لَكِنْ وَصِيٌّ خَائِزٌ عِنْدَهُ
وَالْمَرْءُ عَمَّا قَالَهُ يُسْئَلُ
خَلِيفَةُ اللَّهِ الَّذِي يَغْدِلُ
كَمِثْلِ هَارُونَ وَلَا مُرْسَلُ
عِلْمٌ مِنَ اللَّهِ بِهِ يَعْمَلُ^۲

«شهادت می‌دهم به خداوند و نعمتهای او - در حالتی که مرد مسئول گفتار خود می‌باشد - اینکه علی بن ابیطالب خلیفه خداوند است بر مردم، همان خلیفه که شیوه او عدالت است. و مثل او به پیامبر اسلام، مثل حضرت هارون به حضرت موسی است، جز اینکه امیرالمؤمنین مرسل و پیامبر نیست. ولی او وصی است که از علوم الهی نزد او مخزون است و بدان عمل می‌نماید».

و عقبه بن ابی لهب در خطاب خود به عائشه گوید:

أَعَايِشُ خَلَى عَنْ عَلِيٍّ وَغَتَبِهِ
فَأَنْتِ عَلِيٌّ مَا كَانَ مِنْ ذَلِكَ شَاهِدَةً^۳
بِمَا لَيْسَ فِيهِ إِنَّمَا أَنْتِ وَالِدَةٌ

«ای عایشه علی را واگذار و او را به کارهایی که سزاوار او نیست عتاب

۵- «دیوان حمیری» ص ۲۳۲ و از «الغدیر»: «۱۹۸» و «اغانی» ۲۶۹:۷ و «مناقب» ۳:۳

تخریح شده است.

۱- همان کتاب ص ۲۷۵ و از «مجموعه المکتبه الظاهرية» ص ۱۹۵ تخریح شده است.

۲- همان کتاب ص ۳۰۴ و از «الغدیر» ۲:۲۰۵ تخریح شده است.

۳- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۴۴ و ۵۴۵.

مکن. او وصی رسول خدا است از میان خویشان خود و تو خود شاهد بر این مطلب بوده‌ای».

و أشعث بن قیس کندی در جواب نامه امیرالمؤمنین نوشته است:

أَنَا الرَّسُولُ رَسُولُ الْوَصِيِّ عَلِيُّ الْمَهْدَبِ مِنْ هَاشِمٍ
وَصِيُّ النَّبِيِّ وَذُوْصَهْرِهِ وَخَيْرُ الْبَرِيَّةِ فِي الْعَالَمِ^۱

«آمد نزد ما فرستاده علی که بهترین فرد از بنی هاشم است. او وصی پیامبر و داماد او، و بهترین افراد در عالم است».

و کثیر عزه گوید:

وَصِيُّ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَإِنَّ عَمَّهُ وَقَكَكَ أَغْلَالٍ وَقَاضِي مَعَارِمِ^۲

«او وصی پیامبر مصطفی و پسر عموی اوست، و کسی است که زنجیرها را باز کرده و دُیون را پرداخت نموده است».

و صاحب بن عبّاد گوید:

إِنَّ الْمَحَبَّةَ لِلْوَصِيِّ فَرِيضَةٌ أَعْنَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا
قَدْ كَلَّفَ اللَّهُ الْبَرِيَّةَ كُلَّهَا وَاخْتَارَهُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلِيًّا^۳

«به تحقیق که محبت وصی پیغمبر یعنی علی واجب گشته، و خداوند آن را بر مردم تکلیف نموده، و او را امیرالمؤمنین لقب داده است».

و فضل بن عباس گوید:

وَكَانَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَلِيٌّ وَفِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ صَاحِبُهُ
وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ حَقًّا وَصِهْرُهُ وَأَوَّلَ مَنْ صَلَّى وَمَادَمَ جَانِيَهُ^۴

«پس از پیغمبر علی ولی امر مؤمنین خواهد بود. همان که در تمام اوقات و اماکن همراه و همدوش او (پیامبر) بود. او وصی پیامبر و داماد آنحضرت و اول کسی است که با آنحضرت نماز بجای آورد و از او روی نگرداند».

و کُمیت گوید:

وَيَعْمَ وَلِيَّ الْأَمْرِ بَعْدَ نَبِيِّهِ وَمُنْتَجِعُ التَّقْوَى وَيَعْمَ الْمُؤَدَّبُ^{۵ و ۶}

۱- «منافق» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۴۵.

۲- همان کتاب ج ۱ ص ۵۴۵.

۳- همان کتاب ج ۱ ص ۵۴۵.

۴- همان کتاب ج ۱ ص ۵۴۶.

«چه خوب ولّی امری است علی پس از پیامبر، که پایگاه تقوی و نیکو تربیت کننده است».

با ملاحظه و دقت در آنچه که ما در این فصل بیان کردیم خوب واضح می شود، که در زمان رسول خدا ﷺ خلافت و وصایت امیرالمؤمنین ﷺ جای شبهه و تردید نبوده است، در نزد همه روشن و مسلم بوده و بر این حقیقت اعتراف داشته اند.

رسول خدا در موارد کثیره در سفر و حضر، در جنگ و آرامش، در خلوت و جلوت، در نزد دوست و دشمن، چه از حضرت سؤال کرده اند و چه آن حضرت خود ابتداءً بیان فرموده است، امیرالمؤمنین را به عنوان وارث مواهب رسالت و وصی اَعباء نبوت و خلیفه آن حضرت بر جمیع اُمت معرفی نموده است. کراراً او را به عنوان ولّی هر مسلمان و امام هر مؤمن و پیشوای هر پرهیزگار و رهبر هر گرونده «وَلِیُّ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ اِمَامُ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ قَائِدُ كُلِّ تَقِیٍّ» معرفی نموده است و مراراً او را به عنوان «سَيِّدُ الْمُسْلِمِیْنَ وَ اِمَامُ الْمُتَّقِیْنَ وَ یَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ سَيِّدُ الْاَوْصِیَاءِ وَ سَيِّدُ الْوَصِیِّیْنَ وَ خَیْرُ الْاَوْصِیِّیْنَ وَ اَفْضَلُ الْوَصِیِّیْنَ» معرفی نموده است.

وصایت امیرالمؤمنین و برای اثبات آنکه این وصایت در امور شخصیه نیست بلکه در امور شخصیه راجع به شئون نبوت و وصایت در زمامداری و ولایت عامه رسول خدا (ص) مسلمین است او را در طراز اوصیای پیمبران مانند شیث نسبت نبوده است به آدم و سام نسبت به نوح و یوشع نسبت به موسی و شمعون نسبت به عیسی و آصف بن برخیا نسبت به سلیمان شمرده، و سپس او را وصی مقام نبوت خود قرار داده و او را از همه آنها شریفتر و فاضلتر و عالمتر محسوب داشته، با لقب سیدالوصیین و خیرالوصیین مفتخر ساخته است.

و حتی در بعضی از مواردی که از آن حضرت سؤال شد، حضرت علّت

۵- «مناقب» ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۵۴۶.

۶- و نیز ابن ابی الحدید گوید در «شرح النهج» ج ۱۱ ص ۱۲۰ (۲۰ جلدی):

وَ خَیْرُ خَلْقِ اللّهِ بَعْدَ الْمُضْطَفِّیْ
السَّیِّدُ الْمَعْظَمُ الْوَصِیُّ
أَعْظَمُهُمْ یَوْمَ الْفِخَارِ شَرَفَا
بَعْلُ الْبَتُولِ الْمَرْضِیِّ عَلِیُّ

وصایت شمعون و یوشع و آصف را اعلیّت آنها نسبت به جمیع اُمت قرار داده و بر این اساس وصایت امیرالمؤمنین را بر اعلیّت او مترتب ساخته است و آن حضرت را با خود، دو پدر اُمت شمرده و خود و او را دو حجت خدا بر بندگانش قرار داده، و کراً او را جانشین و خلیفه چه در زمان حیات و چه بعد از مماتش معرفی نموده است. و علاوه علی بن ابی طالب را با خود از یک درخت و از یک نور و دو شاخه متفرع از یک اصل بیان می کند و بعضی از اوقات اجمالاً اوصیای خود را دوازده عدد می شمرد و می گوید: **كُلُّهُمْ مِن قُرْبِي**.

و بعضی از اوقات می گوید: **كُلُّهُمْ مِن بَنِي هَاشِمٍ**، و در برخی دیگر می فرماید: اوصیای من دوازده نفرند اول آنها برادر من و وزیر من و وارث من و وصی من علی بن ابیطالب و آخر آنها مهدی قائم از اولاد من است.

و در برخی دیگر مفصلاً يك يك آنها را شمرده اول آنها را علی بن ابیطالب و بعداً حسن و بعداً حسین و بعداً نه نفر از اولاد حسین را یکی پس از دیگری بیان می کند و آخرین آنها را قائم آل محمد و بر فرازنده پرچم توحید و عدل و ویران کننده کاخ شرك و ستم می شمرد.

و در برخی دیگر آسامی ائمه را يك يك به تفصیل بیان فرموده است. علاوه در مواقع بسیاری جمیع اُمت را امر به لزوم متابعت و پیروی از علی بن ابیطالب نموده اطاعت از او را اطاعت از خود، و مخالفت او را مخالفت با خود، و امر او را امر خود، و نهی او را نهی خود، و گفتار او را گفتار خود، و حُب او را حُب خود، و بغض او را بغض خود، و حُزب و یاران او را حُزب خود، و حُزب خود را حُزب خدا معرفی می نماید.

و در بعضی از مقامات فرموده: بعد از من فتنه ها پدید شود و بر شما باد که به کتاب خدا و وصی من علی بن ابیطالب رجوع کنید، آن دو با هم اند، و از یکدیگر جدا نخواهند شد. و در تمام این مراحل رجوع به آن حضرت را به عنوان وصی و به عنوان سید الاوصیاء و به عنوان امام المسلمین و به عنوان امیرالمؤمنین و خلیفه و جانشین تذکر می دهد. علاوه ولایت او را موجب سعادت و نجات و اِعراض از او را موجب شقاوت و هلاکت می شمرد، و بر اساس تفرّد او در علم و جِلْم و قدمت اسلام، وصایت را مترتب می کند. و علاوه او را ادا کننده دُیون و وفا کننده عهود و وارث خود

معرفی می نماید.

معلوم است که دیون ظاهری رسول خدا چیزی نبوده است. مراد از دیون همان اشتغال ذمه آن حضرت نسبت به جمیع بنی آدم راجع به امر هدایت و ایصال آنها به مقام شامخ انسانیت و ابلاغ به اعلی درجه از درجات قرب و توحید است، و عهد آن حضرت همان موثیقی است که خدای متعال با او راجع به رسانیدن معارف و احکام و هدایت مردم به سر منزل سعادت بسته است لذا فرمود: **وَأَنْتَ تُسْمِعُهُمْ صَوْتِي** «توی هستی که صدای مرا به جهانیان می رسانی». و البته این عمل از شخصی برمی آید که همطراز و هم مرتبه رسول خدا بوده **وَكَالصَّنَوِيْنِ الصَّنَوِيْنِ، وَالدَّرَاعِ مِنَ الْعَضِدِ** بوده باشد، و معنی وارث، همان ارثی است که در شئون متعلقه به رسول الله از آن حضرت به علی بن ابیطالب رسیده است.

وارث مقام علم، وارث مقام توحید و معارف الهیه، وارث ولایت و اولویت به نفوس، وارث قدرت و سیطره، وارث امر و نهی، وارث ایصال به مطلوب نفوس و سلطنت تکوینیّه بر نفوس و ملکوت، وارث وحی و قرآن.

لذا فرمود: اگر من خاتم النبیین نبودم تو در نبوت شریک من بودی ولیکن تو وصی منی و جانشین من. و حضرت برای آنکه از عالم غیب شاهد و گواهی آورد تا امثال کوته نظران خلافت و وصایت علی را گفته شخصی او از روی هوی و هوس و از روی حبّ فامیلی و ارتباط دامادی و خویشاوندی تلقی نکنند، به عنوان شاهد غیبی از فرود آمدن و خم شدن ستاره در خانه علی استمداد نموده، یا از وارد شدن اولین فرد از در بر آئس بن مالک گواهی جسته است.

باری تمام این مطالب را که فهرست این فصل بود رسول خدا با تأکیدات شدید و ترغیبات اکید گوشزد نموده است.

عَجِبْتُ بَلْ كُلُّ الْعَجَبِ از وجود و انکار بعضی از متعصبین عامه است که تقلیداً لآبائهم با وجود این موج عظیم از روایات صریحه و صحیحه که به حدّ تواتر و بدهات رسیده است باز دست از جمود و تعصب خود بر نمی دارند و روایات قضاء دین و وفا به عهد آن حضرت را حمل بر دیون شخصی و وعده های جزئی رسول خدا نموده، و عنوان وارث را حمل بر بعضی از موارد جزئیّه مانند ارث شمشیر و زره و خود و اسب رسول خدا نموده و وصایت را حمل بر وصی بودن در غسل و تکفین رسول خدا یا حمل

بر سفارش رسول خدا نسبت به عرب و امثال این امور نموده اند.

چنانکه از گفتار محب طبری در «ذخائر العقبی» ص ۷۲ و در «الریاض التضره» ج ۲ ص ۱۷۸ و گفتار غیر او از متعصبین عامه مشهود است.

آیا این احادیث کثیره را به عنوان سید الوصیین و خیرالوصیاء می توان بر وصایت در امور جزئیّه مانند غسل و کفن و دفن حمل نمود؟ آیا این تأکیدات و تشدیدات را در لزوم پیروی از امیرالمؤمنین باید به کلی از نظر دور داشت؟

آیا این تذکراهای پیاپی و توصیه های اکید را باید به خاک نسیان سپرد؟ آیا معنی وفا کننده به عهود و قضا کننده دیون که به عنوان یک صفت روشن و یک علامت اختصاصی برای امیرالمؤمنین در مواقع مختلفه و اماکن متفاوته و مقامات عدیده رسول الله الاکرم قرار داده است، باید حمل بر آدای چند درهم مختصر و وفای به چند وعده کوچک نمود؟

این حمل ها همه و همه عنوان سُخریّه و بازی کردن با کلام رسول خدا بلکه با خود رسول خدا بلکه با فرستنده رسول خداست. و علت این حمل ها همانا تبریّه خلفای غاصب و برگرداندگان شریعت از محور اصلی خود می باشد.

اگر این علمای بزرگ اهل تبستن خود را حاضر می نمودند که نسبت لهو و لعب را به سروران خود و سر رشته داران سقیفه دهند، بهتر بود از آنکه رسول خدا را به چنین کلماتی تمسخر کنند و عبارات و وصایای او را درباره یگانه فرد الهی و نمونه طلوع توحید در مظاهر صفات و اسماء الهی حضرت مولی الموحّدین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام به چنین محملهای واهی و سست که از یک فرد عامی و عادی سر نمی زند حمل بنمایند.

اگر نسبت گناه و اشتباه را به رؤسای خود می دادند بهتر بود از آنکه بالمآل به رسول خدا نسبت دهند. اینان برای آنکه روی جنایات خلفای غاصب پرده ای بکشند و حُبّ جاه و ریاست و حکومت آنان را بر رقاب مسلمانان به عنوانین مختلفی تفسیر و تعبیر کنند راه مستقیم را منحرف نموده، و بالتبّیجه رسول خدا و این سلسله از روایاتی را که آحدی در آن شك ندارد و ولایت امیرالمؤمنین و حکومت ظاهری و باطنی آن حضرت را بر تمام افراد بشر مانند آفتاب روشن می کند، همه را به تاویلات سُست و بی مایه ای حمل نموده، ارزش و مقام صاحب رسالت را به

کوچکترین درجه و به پائین‌ترین مرحله سقوط داده‌اند. کدام فردی است که از سیره رسول اکرم و مقامات امیرالمؤمنین به آن حضرت آشنا باشد و بتواند این روایات را تأویل کند و خلافت ظالمین را حمل بر دلسوزی آنان بر اسلام یا حمل بر اشتباه آنان بنماید؟! ما از عوام اهل تستن توقعی نداریم. مسکینان مستضعف هر چه به حلقوم آنان بریزند فرو می‌برند و غذای جان آنان می‌شود، هر مطلبی که بزرگان آنها به آنها تلقین کنند می‌پذیرند و بدان تربیت می‌شوند. کلام ما با افرادی است که به روایات وارده اطلاع دارند.

روی سخن ما با کسانی است که فضائل و مناقب منحصر به فرد امیرالمؤمنین را در کتابهای مستقل یا لا اقل در لابلای روایات دیگر ذکر کرده‌اند، با کسانی است که به اَدَبِیَّت و عَرَبِیَّت آشنا هستند و معنی و مراد کلام خدا و رسول خدا را خوب می‌فهمند، ولی با يك نوع زرنگی و تردستی روایات را تحریف معنوی نموده و در تفسیر آن راه دور و خطائی را می‌پیمایند و روی فکر و عقل خود سرپوش می‌گذارند. آنها امیرالمؤمنین را خوب می‌شناسند ولیکن آن غریزه خودخواهی و خودرایی نمی‌گذارد که خط بطلان و خیانت را بر کرده اسلاف خود بکشند، و صراحتاً یواداران سقیفه را اهل خیانت و جنایت معرفی کنند.

وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا.^۱ به ولایت آن حضرت انکار ورزیدند در حالیکه یقین داشتند حق با آن حضرت بود لیکن از روی ستم و سرکشی نفس اماره حاضر به اعتراف نشدند و در برابر حق فروتنی نمودند.

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ.^۲ آنان مانند اطلاع و معرفتی که به فرزندان خود دارند از مقام ولایت امیرالمؤمنین اطلاع داشته و به فضائل و مناقب او معرفت دارند.

عجیب است که در بسیاری از روایات عامه دیده می‌شود که خود ابوبکر، و عمر، و عثمان، و معاویه، و عمرو عاص، و مُعْتَبِرَةُ بن شُعبه، و أَبُو عُبَيْدَةَ جَرَّاح، به فضائل آن حضرت معترف و او را از هر جهت سزاوار مقام خلافت می‌دانند و خود را غاصب

۱- سوره نمل: ۲۷- آیه ۱۴.

۲- سوره انعام: ۶- آیه ۲۰.

و از بین برنده حقّ مسلم او می شمرند و امیرالمؤمنین را مظلوم معرفی می کنند. این اعترافات را که بزرگان عامه در کتب خود آورده اند!!

نَسَأُ اللّٰهَ تَعَالٰی اَنْ یَّعْصِمَنَا مِنَ الزَّلَّلِ وَلَا یُکَلِّمَنَا اِلٰی اَنْفُسِنَا طَرْفَةَ عَیْنٍ بِمُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ
الطَّاهِرِیْنَ، وَصَلَوَاتُهُ وَتَسْلِیْمَاتُهُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بعد از طبع اول کتاب ، مؤلف محترم قدس سره الشریف تعلیقاتی

بر آن افزوده‌اند که در این طبع بصورت ملحقات آورده می‌شود :

ص ۴۹ ؛ تتمه تعلیقه (۱) :

و «تاریخ یعقوبی» طبع بیروت (سنه ۱۳۷۹) ج ۲ ، ص ۱۰۹ ؛ و «مجالس» مفید ، طبع نجف (سنه ۱۳۶۷) ص ۱۰۱ ؛ و روضه «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۱۷ ، ص ۳۹ ؛ و «تحف العقول» طبع حیدری (سنه ۱۳۷۶) ص ۴۲ ؛ و «بحار الأنوار» طبع کمپانی ، ج ۱۵ ، جزء دوم ، ص ۸۵ ، از «إكمال الدین» صدوق ؛ و در تفسیر «فی ظلال القرآن» طبع سوم دار احیاء التراث العربی - بیروت ، ص ۱۲۵ از جزء اول ، از امام احمد حنبل روایت کرده است .

ص ۵۸ ؛ تتمه تعلیقه (۲) :

و فخر رازی در «نهاية العقول» ، و أبو عبيدة قاسم بن سلام ، و طبری ، و بلاذری در «أنساب الأشراف» ، و سمعانی در کتاب فضائل ، و محبّ الدین طبری در «الریاض النضرة» ، و در «تاریخ خمیس» حکم به صحت این روایت کرده‌اند ، و جزری در «کامل» با این عبارت آورده است : قد وُئیتُ علیکم و لستُ بخیرکم .

ص ۱۵۶ ، س ۲۲ ؛ أحوال (تعلیقه) :

آیه الله سیّد حسن صدر در کتاب «تأسيس الشیعة لعلوم الإسلام» ص ۳۵۸ ، از جمله مشاهیر متکلمین از شیعه را «أحوال» شمرده است ؛ می‌فرماید : و منهم أبو جعفر مؤمن الطاق ، دگانش در طاق المحامل در کوفه بود . نفود (درهم و دینار) را به وی عرضه می‌داشتند ، آنرا

که همه‌اش غش بود ردّ می‌کرد و آنرا که مخلوط بود مقدار غش را معین می‌کرد، سپس معلوم می‌شد که گفتارش صحیح بوده است، فلذا او را شیطان الطّاق می‌گفتند. او محمّد بن علی بن نعمان بن ابی طریقه بجلّی احوال است.

از حضرت علی بن الحسین و ابی جعفر و ابی عبدالله علیهم السّلام روایت کرده است. منزله و مقام وی در حسن محاضره و در علم، أشهر است از آنکه ذکر شود. یگانه روزگار بود در علم کلام و مناظره. با متکلمین عصر خود مناظره کرد، و حُجج مخالفان را برید و قطع نمود. با خُصوم خود در عقیده از یک مجرا وارد نمی‌شد، و بطور مسابقه بحث نمی‌نمود. از تصنیفات اوست کتاب اَفْعَلْ لَاتَفْعَلْ (که بسیار طویل و نیکوست)، و کتاب احتجاج در إمامت أميرالمؤمنین علیه السّلام، و کتاب کلام او علیه خوارج، و کتاب مجالس او با أبوحنیفه و فرقة مرجئه. و او از تابعین شمرده میشود. ابن ندیم گوید: او مرد متکلم و چیره دستی بود و له من الکتب: کتاب الإمامة، کتاب المعرفة، کتاب الردّ علی المعتزلة فی إمامة المفضول، کتاب الطّحّة و الزّبیر و عائشة رضی الله تعالی عنهم - انتهى ما فی الفهرست.

ص ۱۵۶، س ۲۴؛ قیس بن ماصر (تعلیق):

آیه الله سیّد حسن صدر در کتاب «تأسیس الشیعة لعلم الإسلام» ص ۳۵۸ و ۳۵۹، از جمله مشاهیر متکلمین از شیعه را قیس بن ماصر شمرده است. وی گوید: و منهم قیس الماصر، یکی از اعلام و مشاهیر متکلمین از شیعه است. او شاگردانی داشت؛ و از مشایخ شیعه در علم کلام است. و در فنّ کلام از هشام بن حکم و حمدان احوال نیکوتر است. علم کلام را از حضرت علی بن الحسین علیهما السّلام آموخت.

در اینجا پس از آنکه مرحوم آیه الله صدر، کلام حضرت صادق علیه السّلام را درباره او و احوال و حُمران بن أعین و هشام بن سالم همانطور که ما در متن طبق روایت «کافی» آوردیم، نقل می‌کند در پایان می‌گوید: من می‌گویم: حُمران بن أعین برادر زُرارة بن أعین است، و او از طبقه تابعین است، چراکه او با احوال مؤمن الطّاق و با قیس بن ماصر، علم کلام را از حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیهما السّلام فرا گرفته‌اند.

فہرست تالیفات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مؤسسه ترجمه و نشر (دوره علوم و معارف اسلام)

زنیفات

علامه آية الله الحاج سيد محمد حسين طبرانی

اعلام میدارد: کتب طبع شده و در دست طبع معظّم له از ایستقرار است:

دوره معارف

(۱) - الله شناسی «سه جلد»

تفسیر آیه مبارکه «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» و بحث از مسائلی چون توحید ذاتی و اسمائی و افعالی حضرت حق، کیفیت پیدایش عالم و ربط حادث به قدیم و نزول نور وجود در مظاهر امکان، حقیقت ولایت و ربط موجودات به ذات باری تعالی، و لقاء الله و وصول به ذات مقدّس او به فناء و اندکاک هستی مجازی عاریه‌ای در وجود مطلق و هستی اصیل و حقیقی.

(۲) - امام شناسی «هجده جلد»

بحثهای تفسیری، فلسفی، روایی، تاریخی، اجتماعی درباره امامت و ولایت بطور کلی؛ و درباره امامت و ولایت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه معصومین سلام الله علیهم أجمعین بالخصوص؛ بصورت درسهای استدلالی علمی متخذ از قرآن کریم و روایات وارده از خاصه و عامه، و اباحت حلّی و نقدی پیرامون ولایت.

(۳) - معاد شناسی «ده جلد»

کیفیت سیر و حرکت انسان در دنیا و نحوه تبدل نشأه غرور به عالم حقائق و ارتحال او بسوی خدا و غایة الغایات و طرح مباحثی درباره عالم برزخ و حشر و نشر و حساب و

جزاء و میزان و صراط و شفاعت و أعراف و بهشت و دوزخ با استفاده از آیات قرآن و أخبار معصومین و ادله عقلیه و مطالب عرفانیه .

دوره علوم

(۴) - أخلاق و حکمت و عرفان :

۱ - رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم

بیان حقیقت و مقصد سلوک إلى الله و طریقه و آثار آن ، همراه با شرحی تفصیلی بر مطالب رساله و مقدمه‌ای از حضرت مؤلف قدس سره در شرح حال علامه بحر العلوم و صحت انتساب این رساله به ایشان .

۲ - رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب

تقریر اولین دوره دروس اخلاقی و عرفانی علامه طباطبائی قدس سره پیرامون طرح کلی سلوک إلى الله ، شرح عوالم مقدم بر عالم خلوص ، شرح اجمالی و تفصیلی طریق و کیفیت سیر إلى الله ، شرائط لازم سلوک و طرق مختلفه نفی خواطر ؛ با تنقیحات و اضافاتی از حضرت مؤلف قدس سره .

۳ - توحید علمی و عینی

سلسله مکاتیب حکمی توحیدی و عرفانی میان آیتین علمین : حاج سید احمد کربلائی و حاج شیخ محمد حسین اصفهانی (کمپانی) بر مذاق عرفان و حکمت به ضمیمه تزییلات و محاکمات حضرت علامه طباطبائی و مقدمه و تزییلات حضرت مؤلف اعلی الله مقامهم .

۴ - مهر تابان

یادنامه عارف بالله و بأمرالله ، علامه آیه الله سید محمد حسین طباطبائی تبریزی قدس الله تربته ، و مصاحبات حضرت مؤلف قدس الله نفسه با ایشان شامل أبحاث قرآنی ، تفسیری ، فلسفی ، عرفانی ، اخلاقی ، علمی و تاریخی .

۵ - روح مجرّد

یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم موسوی حدّاد از أقدم و أفضل تلامذه اخلاقی کبیر عارف بالله و بأمرالله آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی طباطبائی قدس سرهما .

(۵) - أبحاث تفسیری :

۱ - رسالۀ بدیعه «به زبان عربی»
تفسیر آیه «الزَّجَّالُ قَوَّامُونَ عَلَى النَّسَاءِ» و درسهای استدلالی حَلَقِی در مورد جهاد و قضاوت و حکومت زن ، فلسفۀ حقوق زن و مرد و معنای تساوی حقوق آنان ، و حدود شرکت زنان در جهاد و مناصب اجتماعی ؛ و نقد و بررسی برخی اشکالات و توهمات در باب حقوق زنان .

۲ - ترجمۀ رسالۀ بدیعه «به زبان فارسی»

نظر به اهمیّت مباحث «رسالۀ بدیعه» که مزئیف برخی اشکالات و توهمات در باب حقوق زنان میباشد ، برای استفاده عموم به فارسی ترجمه شده است .

۳ - رسالۀ نوین

بحث تفسیری ، روایی ، فقهی و تاریخی دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری و عدم مشروعیت ماههای شمسی ، و تفسیر آیه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ» .

(۶) - أبحاث علمی و فقهی :

۱ - رسالۀ حَوْلَ مَسْأَلَةِ رُؤْيَةِ الْهَيْلَالِ «به زبان عربی»

بحوث فنیّه و مکاتبات و مراسلات علمیّه فقهیّه دربارهٔ لزوم اشتراک آفاق در رؤیت هلال برای ثبوت ماههای قمری .

۲ - وظیفۀ فرد مسلمان در إحيای حکومت اسلام

تقریر منشآت حضرت مؤلف قدس سرّه در زمینه لزوم تشکیل حکومت اسلام و تهیّه مقدمات آن در ضمن بیان برخی از حقائق تاریخی و فعالیت‌های مؤلف در جریان انقلاب .

۳ - ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»

تنظیم منشآت حضرت علامه آیه الله مؤلف قدس الله نفسه در ضمن ۴۸ درس دربارهٔ حقیقت ولایت معصوم و فقیه عادل جامع الشرائط و حدود آن ، دلائل ولایت فقیه و شرائط و موانع آن ، نحوهٔ حکومت در اسلام و وظیفۀ مردم در قبال آن ؛ با استفاده از آیات قرآن و روایات و مباحث علمی و فقهی ، و شواهد تاریخی و اجتماعی به روشی بدیع و ابتکاری .

۴ - نور ملکوت قرآن «چهار جلد»

بحثهایی پیرامون هدایت قرآن کریم به بهترین آئین‌ها و سبل سلام ، جاودانگی و عظمت و اصالت قرآن ، عملی بودن یکایک احکام قرآن در هر عصر ، ردّ نظریۀ تحدید نسل ،

تقد و بررسی برخی از کج فهمی‌ها از قرآن مجید ، توحیدی بودن منطق قرآن ، بیان برخی از احکام قرآن ، تأثیر قرآن در تربیت انسان کامل و در تمدن عظیم اسلامی ، کیفیت تدوین و کتابت و طبع قرآن کریم .

۵- نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت دکتر عبدالکریم سروش
بیان ده اشکال مهم از اشکالات وارده بر مقاله مزبور و پاسخ به ایراداتی که به حجیت و ابدیت قرآن و به تمام مقدّسات و حقائق عالم در این مقاله وارد شده است .

۶- رساله نکاحیه : کاهش جمعیت ، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین
تحلیل مسأله کنترل جمعیت از دیدگاه قرآن و اسلام و پرده‌برداری از سیاستهای مزورانه استکبار در جهت کاهش قوت مسلمین .

۷- نامه پیش نویس قانون اساسی
نقد و اصلاح اصول پیش نویس قانون اساسی بر طبق موازین اسلام و طرح اصل ولایت فقیه .

(۷) - ابحاث تاریخی

۱- لمعات الحسین

برخی از کلمات و مواعظ و حُطَب حضرت سید الشهداء علیه السلام با ترجمه و ذکر مدارک .

۲- هدیه غدیریّه : دو نامه سیاه و سپید

نامه‌ای از امیر اهل خلاف بخارا و جوابیه‌ای از طرف امیر اهل ولاء خراسان درباره ولایت و خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین علیه السلام در دو قرن پیش همراه با مقدمه و تحقیقی از حضرت علامه قدّس سرّه .

مجموعه این آثار توسط انتشارات حکمت و علامه طباطبائی و مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام به طبع رسیده است .

برای اطلاع از فهرست تفصیلی تألیفات به جلد اول همین دوره مراجعه شود .

مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام